



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

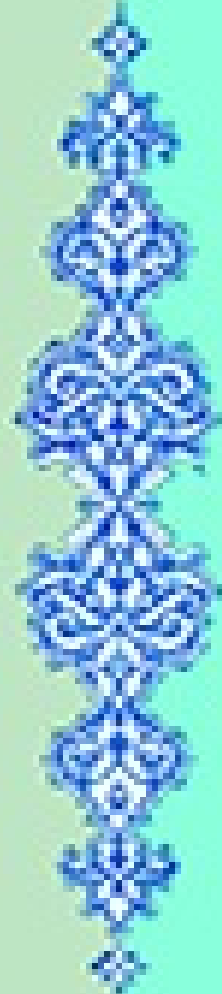
.net

.ir

از آکاہان بچہ سید

دکتر محمد حیدر خان

نویسہ
پندرہ جواد نمبری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از آگاهان بپرسید

نویسنده:

محمد تیجانی سماوی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	از آگاهان بپرسید
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	جلد ۱
۱۱	فهرست مطالب
۱۵	مقدمه ها
۱۵	مقدمه مترجم
۲۶	مقدمه چاپ دوم
۳۱	پیشگفتار
۴۱	نامه سرگشاده به آقای ابو الحسن ندوی، دانشمند هندی
۵۹	از اهل ذکر بپرسید
۶۵	بخش اول: سؤال هائی در رابطه با ذات اقدس احدیت
۶۵	اشاره
۶۷	سؤال اول: در مورد رؤیت و جسم بودن خداوند:
۶۷	اشاره
۷۱	نظریه:
۷۲	سؤال دوم: عدل الهی با جبر چگونه سازش دارد؟
۹۱	سخن اهل ذکر درباره خداوند
۹۱	اهل ذکر درباره خداوند متعال چه می گویند؟
۹۵	بخش دوم: سؤال هائی پیرامون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)
۹۵	اشاره
۹۷	سؤال: درباره عصمت پیامبر چه می گویند؟
۱۴۷	سخن اهل ذکر، درباره رسول خدا «صلی الله علیه و آله»
۱۵۱	بخش سوم: درباره اهل بیت علیهم السلام
۱۵۱	اشاره
۱۵۳	سؤال سوم: اهل بیت چه کسانی هستند؟

۱۶۲	عایشه در زمان حیات پیامبر
۱۷۱	أم المؤمنین عایشه و گواهی علیه خویش
۱۹۵	عایشه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
۲۰۵	رفتار عایشه با امیر المؤمنین
۲۰۹	«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»
۲۱۵	فرماندهی ام المؤمنین
۲۱۹	هشدار پیامبر از فتنه عایشه
۲۲۵	پایان بحث
۲۲۷	سخن اهل ذکر درباره اهل بیت
۲۳۵	بخش چهارم: اصحاب
۲۳۵	اشاره
۲۵۵	قرآن کریم و افشای برخی از اصحاب
۲۶۷	پیامبر و کشف حقایق برخی از اصحاب
۲۹۳	اصحاب در قبال اوامر رسول خدا
۳۱۳	رفتار اصحاب با اوامر رسول خدا
۳۱۳	ضایع نمودن سنت پیامبر
۳۱۹	گواهی ابوذر غفاری
۳۲۳	گواهی تاریخ درباره اصحاب
۳۴۳	سخن اهل ذکر درباره برخی اصحاب
۳۵۶	جلد ۲
۳۵۶	مشخصات کتاب
۳۵۷	فهرست مطالب
۳۶۱	بخش پنجم خلفای سه گانه
۳۶۱	اشاره
۳۶۹	ابو بکر صدیق در زمان پیامبر
۳۷۹	ابو بکر، پس از رسول خدا
۳۷۹	تکذیب حضرت زهرا و غصب کردن حقش
۳۸۵	عصمت فاطمه زهرا به نص قرآن

- ۳۸۵ فاطمه سرور زنان است:
- ۳۸۷ فاطمه زهرا سرور زنان اهل بهشت:
- ۳۸۸ فاطمه پاره تن رسول الله:
- ۴۰۱ ابو بکر و قتل مسلمانانی که زکات نپرداختند:
- ۴۱۳ خودداری از نگارش سنت نبوی
- ۴۱۹ عمر بن خطاب و منع از نگارش حدیث
- ۴۲۳ ابو بکر و واگذاری خلافت به عمر
- ۴۴۷ عمر و اجتهاد در برابر کتاب خدا
- ۴۷۱ عثمان و پیروی از سنت شیخین
- ۴۷۱ اشاره
- ۴۷۲ ۱-مسلم در صحیحش، در کتاب «صلاه المسافرين» از عایشه نقل می کند که گفت:
- ۴۷۵ ۲-عثمان نیز در مورد متعۀ حج و متعۀ زنان، مانند عمر، اجتهاد کرده و آن را تحریم نمود
- ۴۷۶ ۳-عثمان بن عفان در اجزاء نماز نیز اجتهاد می کرد، پس برای رفتن به سجود و پس از برخاستن از سجود، تکبیر نمی گفت.
- ۴۷۸ ۴-فرشتگان از عثمان خجالت می کشند:
- ۴۸۳ خلافت
- ۴۸۹ بخش ششم: پرسش ها و پاسخ ها
- ۴۸۹ اشاره
- سؤال ۱- اگر رسول خدا می دانست که امتش این چنین در خلافت به اختلاف و نزاع می افتند، پس چرا خلیفه ای را برای خویش تعیین نفرمود؟
- سؤال ۲- چرا هیچ یک از اصحاب، این مطلب را از پیامبر نپرسید، با اینکه در تمام مسائل، از او سؤال می کردند؟
- سؤال ۳- چرا برخی از اصحاب، وقتی که پیامبر می خواست برای آنان مطلبی را بنویسد که آنان را از گمراهی پس از خویش برهاند مخالفت کردند و گفتند که او هذیان می گوید؟ ۴۹۲
- سؤال ۴- چرا پیامبر بر نوشتن آن کاغذ اصرار نوزید با اینکه قطعاً آن نوشته، امت را از گمراهی نجات می داد؟
- سؤال ۵- پیامبر قبل از وفاتش سه وصیت لفظی داشته است، چگونه است که دو وصیتش به ما رسیده و وصیت سوم گم شده است؟
- سؤال ۶- آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) از وقت وفاتش مطلع بود؟
- سؤال ۷- چرا پیامبر دو روز قبل از وفاتش لشکری را آماده کرد و در آن سرشناسان از مهاجرین و انصار را بسیج فرمود و دستور داد به طرف «مؤته» در فلسطین رهسپار گردند؟ -- ۴۹۵
- سؤال ۸- چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی را در سپاه اسامه قرار نداد؟
- سؤال ۹- چرا پیامبر جوان کم سن و سالی را فرمانده آنان قرار داد که هنوز موی صورتش نیز سبز نشده بود؟
- سؤال ۱۰- چرا پیامبر بر آنان که مخالفت کردند و به سپاه اسامه ملحق نشدند، بسیار برآشفته و لعنشان کرد؟

- سؤال ۱۱- آیا جایز است لعن مسلمان، بویژه از سوی پیامبر؟ ۴۹۷
- سؤال ۱۲- آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابو بکر را برای خواندن نماز با مردم تعیین کرد؟ ۴۹۸
- سؤال ۱۳- چرا عمر سوگند یاد کرد که پیامبر از دنیا نرفته است و تهدید کرد به کشتن کسانی که ادعا می کنند پیامبر مرده است و آرام نشد مگر با رسیدن ابو بکر؟ ۴۹۹
- سؤال ۱۴- چرا انصار مخفیانه در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند؟ ۵۰۲
- سؤال ۱۵- چرا ابو بکر و عمر و ابو عبیده به سوی سقیفه شتافتند و سرزده بر انصار وارد شدند؟ ۵۰۲
- سؤال ۱۶- چرا عمر بن خطاب در طول مدتی که در راه بودند، مقاله ای را تهیه می کرد که انصار را قانع کند و از خلافت بازدارد؟ ۵۰۳
- سؤال ۱۷- چگونه شد که مهاجرین بر انصار چیره شدند و امر را به ابو بکر واگذار نمودند؟ ۵۰۳
- سؤال ۱۸- چرا سعد بن عباده از بیعت خودداری کرد و عمر را تهدید به قتل نمود؟ ۵۰۵
- سؤال ۱۹- چرا تهدید کردند که خانه فاطمه را با آتش می سوزانند؟ ۵۰۵
- سؤال ۲۰- چرا ابو سفیان در آغاز مخالفت کرد و تهدید نمود ولی بعدا ساکت شد؟ ۵۰۶
- سؤال ۲۱- آیا امام علی با وضعیت موجود موافقت کرد و با آنان بیعت نمود؟ ۵۰۷
- سؤال ۲۲- چرا فاطمه را به خشم آوردند با اینکه در آن ایام نیاز به آرامش داشتند؟ ۵۰۸
- سؤال ۲۳- چرا بزرگان قوم از شرکت در سپاه اسامه سر باز زدند؟ ۵۰۹
- سؤال ۲۴- چرا امام علی را از هر مسئولیتی دور نگه داشتند و در هیچ موردی، او را شرکت ندادند؟ ۵۰۹
- سؤال ۲۵- چرا با مانعین زکات جنگیدند، هر چند پیامبر آن را تحریم کرده بود؟ ۵۱۱
- سؤال ۲۶- چرا از نگارش و نقل احادیث پیامبر منع و خودداری کردند؟ ۵۱۱
- سؤال ۲۷- آیا ابو بکر می توانست بار خلافت را بر دوش بکشد؟ ۵۱۲
- سؤال ۲۸- چرا ابو بکر قبل از مرگش، خلافت را به عمر واگذار کرد؟ ۵۱۳
- سؤال ۲۹- چرا عبد الرحمن بن عوف، بیعت با علی را مشروط به پذیرش سنت شیخین (ابو بکر و عمر) نمود؟ ۵۱۵
- *سؤال ۳۰- حدیث ائمه دوازده گانه، در کتابهای اهل سنت هم یافت می شود؟ ۵۱۶
- بخش هفتم: پیرامون حدیث شریف ۵۱۹
- اشاره ۵۱۹
- پیامبر فریب می دهد! ۵۲۲
- پیامبر مسلمانان را قطعه قطعه می کند! ۵۲۳
- پیامبر و شهوترانی مفرط! ۵۲۷
- رقص و موسیقی در حضور پیامبر! ۵۳۰
- پیامبر و العیاذ بالله- مشروب می خورد!! ۵۳۲
- پیامبر و بی بندوباری! ۵۳۳

- پیامبر خجالت نمی کشد!!: ۵۲۴
- پیامبر برهنه می شود!: ۵۲۵
- پیامبر و فراموشی در نماز!: ۵۲۷
- پیامبر و شکستن سوگند!: ۵۲۹
- عایشه و کفاره قسم!: ۵۴۱
- پیامبر و بی اعتنائی به احکام!: ۵۴۳
- پیامبر و رفتار بچه گانه!: ۵۵۰
- پیامبر و فراموشی قرآن!: ۵۵۱
- پیامبر و تناقض در گفتار!: ۵۶۳
- تناقض در فضائل!: ۵۶۹
- متناقض بودن پیامبر با علم و دانش!: ۵۷۷
- بحثی در رابطه با صحیح بخاری و صحیح مسلم ۵۸۵
- اشاره ۵۸۵
- نمونه دیگر: ۵۸۹
- بخاری و مسلم و فضیلت شیخین: ۵۹۲
- اکنون به چند نمونه اشاره می کنیم: ۵۹۶
- اشاره ۵۹۶
- بخاری و حفظ آبروی خلیفه!: ۶۰۴
- بخاری و تحقیر اهل بیت: ۶۲۳
- پایان بحث ۶۴۳
- برخی منابع و مصادر کتاب ۶۵۳
- درباره مرکز ۶۵۵

سرشناسه: سماوی، محمد تیجانی، ۱۹۳۶ - م.

Samawi, Muhammad al-Tijani

عنوان قرارداد: فاسئلوا اهل الذکر. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: از آگاهان پیرسید / محمد تیجانی سماوی ؛ ترجمه محمد جواد مهری.

مشخصات نشر: قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۷۴ -

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

فروست: بنیاد معارف اسلامی؛ ۱۹، ۴۹.

شابک: ۷۰۰ ریال (دوره دوجلدی)؛ دوره: ۹۶۴-۶۲۸۹-۰۵-۳؛ ۱۱۰۰۰ ریال: ج. ۱؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۰۶-۱؛ ۵۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ یازدهم: ۹۷۸-۹۶۴-۶۲۸۹-۰۶-۲؛ ۱۸۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ نهم: ۹۶۴-۶۲۸۹-۰۷-X؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ یازدهم: ۹۷۸-۹۶۴-۶۲۸۹-۰۷-۹

وضعیت فهرست نویسی: برونسپاری

یادداشت: چاپ ششم: بهار ۱۳۷۸

یادداشت: ج. ۱ (چاپ نهم: ۱۳۸۵) فیبا

یادداشت: ج. ۱ (چاپ یازدهم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ نهم: زمستان ۱۳۸۵).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ یازدهم: بهار ۱۳۸۸).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: شیعه امامیه -- دفاعیه ها

شناسه افزوده: مهری، سید محمد جواد، ۱۳۲۶ -، مترجم

شناسه افزوده: بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره: ۵/۲۱۲/۵/۵/۸۵ ف ۴۱/۲۰۴۱ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۴-۴۴۲۹

ص: ۱

جلد ۱

فهرست مطالب

بسمه تعالی

فهرست مطالب ۲

مقدمه مترجم ۳

مقدمه چاپ دوم ۱۴

پیشگفتار ۱۹

نامه سرگشاده به آقای ابو الحسن ندوی، دانشمند هندی ۲۹

از اهل ذکر پرسید ۴۷

بخش اول

بخش اول ۵۳

سؤالهای در رابطه با ذات اقدس احدیت ۵۵

سؤال اول: در مورد رؤیت و جسم بودن خداوند: ۵۵

نظریه: ۵۹

سؤال دوم: عدل الهی با جبر چگونه سازش دارد؟ ۶۰

سخن اهل ذکر درباره خداوند ۷۹

اهل ذکر درباره خداوند متعال چه می گویند؟ ۷۹

بخش دوم

بخش دوم ۸۳

سؤالهای پیرامون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ۸۵

سؤال: درباره عصمت پیامبر چه می گوئید؟ ۸۵

سخن اهل ذکر، درباره رسول خدا «صلی الله علیه و آله» ۱۳۵

بخش سوم

بخش سوم ۱۳۹

درباره اهل بیت علیهم السلام ۱۴۱

سؤال سوم: اهل بیت چه کسانی هستند؟ ۱۴۱

عایشه در زمان حیات پیامبر ۱۵۰

أم المؤمنین عایشه و گواهی علیه خویش ۱۵۹

عایشه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ۱۸۳

رفتار عایشه با امیر المؤمنین ۱۹۳

«و قرن فی بیوتکن» ۱۹۷

فرماندهی ام المؤمنین ۲۰۳

هشدار پیامبر از فتنه عایشه ۲۰۷

پایان بحث ۲۱۳

سخن اهل ذکر درباره اهل بیت ۲۱۵

بخش چهارم

بخش چهارم ۲۲۴

اصحاب ۲۲۵

قرآن کریم و افشای برخی از اصحاب ۲۴۳

پیامبر و کشف حقایق برخی از اصحاب ۲۵۵

اصحاب در قبال اوامر رسول خدا ۲۸۱

رفتار اصحاب با اوامر رسول خدا پس از رحلت حضرت ۳۰۱

ضایع نمودن سنت پیامبر ۳۰۱

گواهی ابو ذر غفاری در مورد برخی از اصحاب ۳۰۷

گواهی تاریخ درباره اصحاب ۳۱۱

سخن اهل ذکر درباره برخی اصحاب ۳۳۱

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

در این اندیشه بودم که آیا این کتاب را نیز ترجمه کنم یا خیر؟ از سوئی مشغله هایم زیاد بود و از سوئی دیگر فکر می کردم شاید ترجمه آن دو کتاب دکتر تیجانی (آنگاه... هدایت شدم و همراه با راستگویان) برای استفاده علاقمندان کافی باشد، بویژه اینکه مورد استقبال برادران و خواهران قرار گرفته و چندین بار تجدید چاپ شده و امید است که مورد رضایت حضرت حق جلّ شأنه نیز قرار گرفته باشد.

دوستان از گوشه و کنار تماس می گرفتند و اصرار می کردند که این کتاب

سودمند را نیز ترجمه کنم ولی همان طور که ذکر شد چون کمتر وقت فراغت داشتم و حجم کتاب هم نسبت به آن دو، خیلی بیشتر بود، لذا سستی می کردم و اقدام نمی نمودم، تا اینکه سرانجام پس از اصرار یکی از دوستان ارجمند، به او وعده دادم که اگر استخاره ام، خوب بود، قطعاً اقدام می کنم و بیش از این عزیزان را معطل نمی نمایم. قرآن را به دست گرفتم و با توکل بر خداوند، استخاره کردم. می دانید چه آیه ای آمد؟ آیه ای که نه تنها اجازه درنگ نمی داد بلکه بالاترین مشوق برای این کار بود. آیه ۲۹ از سوره رعد که می فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُمْ» - آنان که ایمان آوردند و به کار نیکو پرداختند، خوشا به حال آنها و بازگشت نیکوی آنها.

این آیه آن چنان مرا دلگرم نمود که بلافاصله قلم به دست گرفتم و به امید «طوبی و حسن مأب» ترجمه این کتاب ارزشمند را آغاز نمودم، و به آن دوستم تلفن زدم و گفتم: بهشت در ترجمه این کتاب است- من هم از همین الآن شروع کرده ام، دعا کنید خدا توفیق دهد و قلمم را روان گرداند. و خدمتم را خالص قرار دهد.

دکتر تیجانی در نامگذاری این کتاب نیز مانند کتاب گذشته اش، از قرآن کریم، اقتباس کرده و آن را «فَسَيُتْلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ» نامیده است. یعنی از اهل ذکر بپرسید. این آیه در دو سوره نحل و انبیا تکرار شده است و به نظر می رسد، توضیح مختصری درباره این آیه، ضروری باشد.

در تفسیر آیه، نظرها و مطالب گوناگونی ذکر شده که فعلاً مورد نظر ما نیست.

تنها نکته ای که تذکرش ضروری می باشد این است که «ذکر» در قرآن، هم به معنای قرآن و کتاب آسمانی نازل شده و هم به معنای رسول اکرم حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم، آمده است.

در سوره نحل آیه ۴۴ می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» - و ما ذکر (قرآن) را برای تو فرستادیم تا آنچه بر مردم نازل شده است، برای آنها بیان کنی و شاید بیاندیشند. در این آیه و آیات زیاد دیگری، ذکر به معنای قرآن آمده است.

و در آیه ۱۱ سوره طلاق می فرماید: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» - خداوند برای شما ذکر نازل کرده که او پیامبری است که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند تا کسانی را که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، از تاریکی ها به روشنی هدایت و راهنمایی کند.

و همچنین بسیاری از مفسرین، اهل ذکر را به علما و دانشمندان که به قرآن و سنت آگاهی زیادی دارند، تاویل کرده اند. و در هر سه صورت، بی گمان، اهل بیت پیامبر، مقصود و مورد نظر آیه شریفه اند. زیرا اگر ذکر را به معنای پیامبر بگیریم که ترجمه آیه می شود: «بپرسید از اهل پیامبر» و اهل پیامبر، عترت پاک و خاندان

مطهر آن حضرت اند. و اگر ذکر را به معنای قرآن بگیریم، قطعاً نمونه بارز اهل قرآن آنها هستند چرا که به محتوا و مفاهیم والای قرآن کریم، از دیگر مردم آگاه تر و عالم ترند. و پیامبر نیز آنان را تالی تلو قرآن و مبین قرآن معرفی کرده و به مردم دستور داده است که اگر بخواهند گمراه نشوند باید به قرآن و عترت تمسک جویند و این معنی در حدیث متواتر «ثقلین» وارد شده که می فرماید: «ای مردم! من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم که اگر به این دو تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیت». پس اینان اولاتر به شناخت مفاهیم و معارف بزرگ قرآن هستند. و از سوئی دیگر آنان دانشمندترین و اعلم اهل زمانشان بودند. مگر نه در تمام موارد سخت و دشوار، خلفا به علی علیه السلام، سرور اهل بیت، رجوع می کردند و مکرر عمر بن خطاب، تصریح می کرد که «لولا علی لهلك عمر» - اگر علی نبود، هرآینه عمر هلاک می شد و «لا ابقانی الله فی معضله لست فیها یا ابا الحسن» - خداوند مرا گرفتار مسأله مشکلی نکند که تو ای ابا الحسن برای حل آن مشکل وجود نداشته باشی. و به هر حال کتابهای تاریخ پر است از مراجعه خلفا به علی علیه السلام و همچنین رجوع امت اسلامی در تمام ادوار و اعصار به ائمه اهل بیت. مگر نه بیش از چهار هزار نفر از علمای بزرگ اهل سنت افتخار شاگردی امام باقر و امام صادق علیهما السلام را داشتند و چون مقتضیات زمان، آزادی نسبی برای آن دو امام معصوم فراهم آورده بود، لذا همواره از سراسر کشور بزرگ اسلامی، علما طی

مراحل می کردند و خود را به مدینه منوره می رساندند تا از محضر درس باقرین علیهما السلام، کسب فیض کنند و به این شاگردی، افتخار کنند و همین بس که ائمه اربعه اهل سنت، ابو حنیفه، شافعی، مالکی و احمد بن حنبل، یا مستقیماً و یا بواسطه، از شاگردان امام صادق علیه السلام بوده اند و بدین معنی تمام مورخان قدیم و جدید اعتراف دارند.

و در دوران های دیگر نیز که ائمه اهل بیت در فشار زیاد یا در زندان و یا تحت محاصره نظامی نیروهای بنی عباس بودند، باز هم در موارد گوناگون پاسخگوی مشکلات جهان اسلام بودند و چند صباحی که حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله علیه، به صورت ظاهر ولایتعهدی مامون را پذیرفته بود و مجالی برای نشر علوم اهل بیت پیدا کرده بود، کتابهای اهل سنت و شیعیان مالا مال از مطالب علمی والای آن حضرت است و جلسات بحث و احتجاج آن بزرگوار و فرزند عزیزش امام جواد سلام الله علیه با دانشمندان بزرگ زمان خویش، تفسیر صادقی بر سخن جاویدان پیامبر است که هدایت و نور، جز از درگاه این خاندان میسر نیست و دوری از اهل بیت جز ضلالت و خسران، چیزی دربر ندارد.

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» - آیا کسی که مرده بود (و در گمراهی و ضلالت به سر می برد) و ما او را زنده کردیم و نوری را به او عطا کردیم که با آن نور در میان مردم سرفراز

برود، مثل او مانند کسی است که در تاریکی ها غوطه ور شده و از آن نمی تواند خارج گردد؟

آری! مگر ممکن است کسی که امام هدائی دارد که او را راهنما است و نور هدایت قلب و سیمایش را روشن کرده است، مانند کسی باشد که امامی به حق برای خود نمی شناسد و در گمراهی فرورفته است؟

این نور ولایت ائمه معصومین علیهم السّلام است که در تاریکی های زندگی، دستگیر پیروان راستینشان می شود و آنان را از تاریکی های ضلالت به نور هدایت رهنمون می سازد، و این بالاترین و والاترین نعمت الهی است که اگر به کسی عطا شد، خداوند بالاترین لطف و عنایت را به او داشته است. و این کتاب، می خواهد امت اسلامی را به این هدایت بزرگ راهنمائی کند و راه را برای شناخت بهتر امامان هموار سازد که همانا اگر کسی از دنیا برود و امام زمانش را نشناسد، مرگ او مرگ جاهلیت است.

از این رو است که دکتر تیجانی که خداوند به او توفیق داد و این نور را در قلب او انداخت و او را با ولایت امامان آشنا ساخت، عزم خود را جزم کرده است که با نگارش و تالیف کتابهایی در این زمینه، دین خود را ادا کند و دیگران را از این فیض بزرگ و نعمت والا بهره مند گرداند و خداوند نیز بحمد الله توسط او و کتابهایش، افراد زیادی را هدایت کرده و به نور رهنمون ساخته و از ظلمت ها بیرون آورده است و پیوسته کتابهای ارزشمندش، این خطّ اصیل را دنبال می کند و

قطعا کسانی که در این راه مقدس او را یاری می دهند و کتابهایش را چاپ و پخش و تکثیر می کنند و مطالب مهم و ارزنده کتابهایش را- که از قرآن و سنت پاک استخراج شده- با خلوص نیت به سمع و بصر مسلمانان می رسانند، بالاترین اجر و پاداش را خواهند داشت و در آن روزی که «لا ینفع مال ولا بنون» است، با قلبی سلیم به لقای پروردگارشان خواهند رفت و در یوم الحشر که فریاد «وا نفساه» امت ها بلند است، سربلند و سرافراز خواهد بود.

*** در هر صورت این کتاب، سخنان اهل ذکر را درباره مسائل مهم و سرنوشت ساز اسلامی، بیان کرده است و هر چند استاد تیجانی، در استمداد از اهل ذکر، به سخنان امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام اکتفا کرده است و از دیگر امامان معصوم، مواردی را نقل نکرده، ولی همین چند جمله امام علیه السلام کافی است که مسلمانان را به پیروی خالصانه فراخواند. و شاید علتش این باشد که ایشان می بیند، اهل سنت، فقط علی علیه السلام را- آن هم به عنوان خلیفه چهارم- قبول دارند و نسبت به سایر امامان، بی تفاوت اند و لذا فقط سخنان حضرت امیر را نقل می کند و گرنه در موارد گوناگون، سخنان بسیار ارزنده ای از سایر اهل ذکر سلام الله علیهم وارد شده است که روا است، مورد مطالعه و دقت برادران و خواهران اهل سنت قرار گیرد تا آشنائی بیشتری با اهل ذکر پیدا کنند. و چه بهتر که ما در این مقدمه

کوتاه، چند جمله ای، برای تیمن و تبرک از سخنان آنان در تفسیر آیه اهل ذکر بیان کنیم.

مرحوم کلینی در «کافی» از عبد الرحمن بن کثیر نقل می کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام تفسیر آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» را پرسیدم، حضرت فرمود: «الذکر محمد و نحن أهله المسؤلون»- ذکر، محمد است و ما اهل او هستیم که باید مردم از ما سؤال کنند. و این اشاره به همان آیه ۱۱ سوره طلاق است که بیان شد.

در تفسیر عیاشی، از محمد بن مسلم نقل می کند که گفت از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که برخی از یهود و نصاری ادعا می کنند، آنان مقصود از سخن خداوند در این آیه هستند که می فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...» حضرت فرمود:

پس آنها شما را به دین خودشان، دعوت می کنند، سپس با دست به سینه خود اشاره کرد و فرمود: «نحن اهل الذکر و نحن المسؤلون»- ما اهل ذکریم و مائیم که باید پاسخگوی سؤالهای مردم قرار گیریم. سپس راوی ادامه می دهد که امام باقر علیه السلام فرمود: «الذکر، القرآن»- ذکر، قرآن است. و مانند همین بیان نیز از امام رضا علیه السلام در مجلس مامون نقل شده است.

و در تفسیر برهان، عبد الکریم بن ابی الدیلم از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه مبارکه سؤال می کند، حضرت می فرماید: «الکتاب الذکر و اهله آل محمد

عليهم السلام، أمر الله عز و جل بسؤالهم و لم يأمر بسؤال الجاهل و سمى الله عز و جل القرآن ذكراً فقال تبارك و تعالی: [وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ] و قال تعالی: [وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ] «قرآن، ذکر است و اهل قرآن، آل محمد عليهم السلام اند که خدای عز و جل امر کرده است که از آنها سؤال کنند و امر نکرده است که از نادانان و جاهلان سؤال کنند. و خدای عز و جل، قرآن را ذکر نامیده و فرموده است: «و ما ذکر را بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی که چه بر آنها نازل شده است و شاید تفکر کنند» و فرمود: «و این ذکر است برای تو و قومت و از شما سؤال خواهد شد».

در پایان سخن باز هم تأکید می کنیم که هم عقل حکم می کند و هم خداوند در این آیه امر می کند که مردم به آگاهان و دانشمندان و عارفان به قرآن و سنت، رجوع کنند و مسائل و احکام دین را از آنان فراگیرند و چه کسی آگاه تر و دانشمندتر از اهل بیت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و مفسرین واقعی قرآن کریم و ستونهای محکم اسلام و زنده کنندگان علم و دانش و محوکنندگان جهل و نادانی، همان ها که به حق آیات محکمۀ خداوند و پناه گاه و ملجأ و ملاذمت اند؛ آنها که برگزیدگان عالم غیب اند تا اسرار نهران الهی را در عالم خلقت نگه دارند؛ آنها که خزینه های علم پیامبر و مرجع حکمتهای رسول خدایند؛ آنها که پیامبر درباره شان فرمود: «مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است که هر کس در آن سوار شود، رستگار خواهد شد و هر

که از آن دوری جوید، غرق و هلاک خواهد شد».

و اینان شناخته شده و مشخص شده اند. پیامبر آنها را با نام و عدد مشخص کرده و به مردم معرفی نموده است که در برخی از کتابها با نامشان روایت‌هایی آمده و در برخی از کتابها، کلی تر بیان شده است.

بخاری در صحیحش از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: از پیامبر اکرم شنیدم که می فرمود: «دوازده امیر پس از من خواهند آمد، سپس سخنی فرمود که من نشنیدم ولی پدرم گفت که فرموده است: همه آنها از قریش اند».

مسلم در صحیحش نیز نقل کرده است: «دین همچنان استوار و پابرجا خواهد ماند تا قیام قیامت و بر شما دوازده خلیفه خواهند بود که آنها از قریش اند».

در مسند احمد همین روایت به عبارت «دوازده تن به عدد نقبای بنی اسرائیل» آمده است و حتی در توراتی که نزد یهودیان است نیز آمده است:

«خدای تعالی به حضرت ابراهیم بشارت داد به فرزندى که نامش اسماعیل است و اینکه نسل او را بسیار می کند و در ذریه اش دوازده امیر و یک امت بزرگ قرار خواهد داد».

(سفر تکوین ۱۷: ۲۰)

و در این مقوله سخن بسیار است ولی مطلب، یکی بیش نیست. اینان، همان یازده امام از ذریه علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا علیه السلام اند که با خود آن

ص: ۱۲

حضرت، عددشان فقط دوازده امام است و لا غیر. و ما شیعیان افتخار پیروی از این راهنمایان و اهل ذکر را داریم. باشد که تو هم ای خواننده عزیز، با مطالعه دقیق این کتاب و سایر کتابهای دکتر تیجانی، به این افتخار نائل آئی.

و السلام سید محمد جواد مهری

ص: ۱۳

هرچند تمام کتابهای دکتر تیجانی جالب، جذاب، آموزنده و پرمحتوا است ولی کتاب «از آگاهان پرسید» بر سایر کتابهای دکتر تیجانی برتری دارد، زیرا در این کتاب، مطالب دسته بندی و مرتب شده و بحث، استدلالی و منطقی است؛ گو اینکه یک ویژگی در تمام آثار دکتر تیجانی به چشم می خورد و آن خلوص و قصد قربتی است که نویسنده محترم از آن برخوردار است و به همین علت است که مؤمنین و علاقمندان به مکتب اهل بیت علیهم السلام و مسلمانانی که با قلبی پاک در پی رسیدن به حق و در جستجوی حقیقت اند، به محض منتشر شدن کتابهای این استاد بزرگوار، برای مطالعه و نشر و پخش آن، پیشقدم می شوند. چند ماهی از چاپ کتاب «از آگاهان پرسید» نمی گذرد که کتاب نایاب شده و دوستان گرامی از سراسر کشور با تلفن ها و تماس ها و نامه ها خواستار آن هستند. از این روی، بر آن شدیم که هرچه زودتر، آن را تجدید چاپ نموده و در دسترس علاقمندان قرار دهیم.

لازم به تذکر است که چاپ جدید از چند ویژگی برخوردار است:

۱- تمام اشتباه ها و غلطهای چاپی که در چاپ اول بود، زدوده و تصحیح شده است.

۲- کتاب به صورت رقعی درآمده که مانند کتابهای گذشته، آسان تر در دسترس قرار گیرد.

۳- برای اینکه صفحات کتاب زیاد است و حجم آن را بالا می برد، لذا ناچار آن را در دو جلد تهیه و تقدیم عزیزان می نمائیم.

۴- پاورقی ها که در چاپ گذشته خیلی ریز و ناخوانا بود، در اینجا درشت تر و خواناتر شده است.

امیدواریم از نظر ویراستاری و طرح داخل صفحات و روی جلد نیز، مورد پذیرش و قبول خوانندگان گرامی قرار گیرد.

همهٔ دوستان را به خدا می سپاریم و از آن همه محبت و لطفی که همواره درباره ما ابراز می دارند، با دل و جان، سپاسگزار و ممنونیم.

ص: ۱۵

پیشگفتار

ص: ۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس پروردگار جهانیان را و درود و سلام بی پایان بر سرور و مولایمان حضرت محمد که به عنوان رحمه للعالمین برگزیده شد؛ همو که سید اولین و آخرین و منزّه از هر عیب و نقصی است و سلام و درود خداوند بر اهل بیت پاک و برگزیده اش باد؛ آنان که ستارگان هدایت و چراغان پرفروغ روشنائی در تاریکی ها و ظلمات روزگار و امامان و پیشوایان مسلمین اند.

باری! پرسشهایی را در این کتاب مطرح کرده ام که ویژه مسلمانان کنجکاو، خصوصا اهل سنت است؛ آنها که می پندارند فقط خود به سنت راستین نبوی- که برترین و پاکیزه ترین درودها و سلامها بر او و آل پاکش باد-چنگ زده اند، بلکه

دیگر مسلمانان را محکوم کرده و گاهی به استهزاء می گیرند؟

و متأسفانه در بسیاری از کشورهای اسلامی، انجمنهای نوینی به نام دفاع از سنت محمّدیه و یا به نام انصار سنت و یاران اصحاب (انصار الصحابه) تشکیل و پایه گذاری شده و کتابهای بی شماری برای توهین و ناسزا به شیعیان و امامانشان و تکفیر آنان و استهزا به علمایشان نوشته شده و توسط رسانه های گروهی بین المللی نیز این اندیشه ها در تمام مناطق جهان اسلام و غیر اسلام، ترویج و پخش شده، تا جایی که سخن روز مردم، بحث میان سنی و شیعه شده است.

و بسیار اتفاق افتاده است که در مناسبتهای گوناگون با برخی جوانان روشنفکر از مسلمانان راستین، برخورد می کنم که از حقیقت تشیع جو یا می شوند و نسبت به آنچه می بینند و با دوستان شیعه شان می گذرانند و آنچه از آنان می شنوند و در کتابها می خوانند، دچار سردرگمی شده اند و به هر حال نمی دانند حق در کجا نهفته است. اینجانب با بعضی از آنها گفتگو کردم و کتاب «آنگاه... هدایت شدم» خود را به آنان هدیه کردم که با فضل الهی بیشتر آنان، پس از بحث و گفتگو برای شناخت حق، هدایت شده و آن را پیروی می کردند، ولی به هر حال این مطلب، منحصر می شود به برخی از جوانانی که تصادفاً با آنان روبرو شده و به بحث می پردازم، ولی نسبت به دیگران که به دیدارشان موفق نمی شوم، بی گمان چنین اندیشه های پراکنده ای، آنان را سردرگم و مضطرب می نماید. و هرچند دلیلهائی محکم و

استدلالاتی روشن و قوی در دو کتاب «آنگاه... هدایت شدم» و «همراه با راستگویان» وجود دارد ولی برای مقابله با تهاجم فکری خطرناک و تبلیغات مسمومی که از سوی برخی کشورها با بودجه ای کلان از دلار و نفت تهیه و تغذیه می شود و با رسانه های گوناگون گروهی پخش و نشر می گردد، کافی نیست.

در هر صورت، من بر این باورم که صدای رسای حق در میان آن همه سر و صدای چنندش آور، شنیده خواهد شد و شمعک نور در میان تاریکی مطلق، تابشی پرفروغ خواهد داشت زیرا وعده خدا حق است و بی گمان اجرا خواهد شد که می فرماید:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۱) - کافران می خواهند با دهان خود نور الهی را خاموش کنند ولی خداوند-علی رغم میل آنان- نور خود را به اتمام خواهد رساند هر چند کافران را خوش نیاید.

و در مقام بیان شکست توطئه هایشان می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسِيرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ* وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ» (۲) - کافران اموال خود را به خاطر سد راه خدا، مصرف می کنند، پس بزودی اموالشان نابود خواهد شد. سپس

ص: ۲۱

۱- (۱) -سوره صاف-آیه ۸.

۲- (۲) -سوره انفال-آیه ۳۶.

حسرتی بر دلشان می ماند و مغلوب می گردند و همانا این کافران به سوی دوزخ رهسپار می شوند.

از این روی، بر دانشمندان و نویسندگان و اندیشمندان، واجب و لازم است که مشکلات مردم را در این زمینه رفع نمایند و راه حق را به آنان بنمایانند. خداوند می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ، أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». (۱) - آنان که ادله روشنی را که برای هدایت مردم فرستادیم، پنهان نموده و کتمان کردند، پس از آنکه در کتاب آسمانی برای مردم بیان کردیم، خداوند آنان را لعنت کرده و لعنت کنندگان (جن و انس) نیز لعن می کنند؛ مگر آنها که توبه کنند و خود را اصلاح نمایند و آیات خدا را برای مردم بیان کنند، که من توبه آنان را می پذیرم و همانا منم پذیرنده توبه ها و مهربان به خلق.

پس چرا دانشمندان، با اخلاص و جدیت و به خاطر خدا، در این مطلب مهم، بحث نمی کنند و اگر خدای سبحان بینات و هدایت را نازل کرده و دین را تکمیل نموده و نعمت را تمام کرده است و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امانت را ادا کرده و رسالت را ابلاغ نموده و امت را نصیحت کرده است، پس برای چیست این همه تفرقه ها، دشمنی ها، کینه ورزی ها، استهزا و تکفیرها.

ص: ۲۲

هان! من امروز به صراحت به تمام مسلمانان اعلام می‌کنم که هیچ راه رهائی و پیروزی و وحدت و خوشبختی و سعادت و دست‌یابی به بهشت برین نیست جز به بازگشت به دو اصل اساسی و دو رکن مهم: «کتاب خدا و عترت رسول خدا»؛ و جز به سوار شدن در کشتی نجات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام. و این سخن من نیست که سخن خدا و رسولش در قرآن و سنت می‌باشد. و مسلمانان، امروز، برای رسیدن به وحدت بر سر دوراهی قرار گرفته‌اند:

نخست اینکه: اهل سنت و جماعت، مذهب اهل بیت را که شیعیان امامیه اثنا عشریه بدان تمسک می‌جویند، پذیرا گردند و به عنوان مذهب پنجم قبول کنند و چنانکه با سایر مذاهب چهارگانه عمل می‌کنند، با نصوص و احکام فقهی آن نیز عمل کنند، و از آن چیزی کم نکنند و گروندگان به آن را محکوم نمایند و به روشنفکران، آزادی انتخاب مذهبی که بدان اقتناع می‌شوند را بدهند. و بدین سان بر تمام مسلمانان-چه سنی و چه شیعه-لازم است که دیگر مذاهب اسلامی را چون اباضیه و زیدیه نیز بپذیرند. و هرچند این پیشنهاد، بسیاری از تفرقه‌ها و کینه‌ها را در امت اسلامی برطرف می‌سازد ولی قطعاً راه حلی برای آن مشکل تاریخی که قرن‌ها با آن دست‌به‌گریبانیم، نخواهد بود.

دوم اینکه: تمام مسلمانان بر یک عقیده استوار باشند، عقیده‌ای که کتاب خدا و رسول خدا آن را بیان کرده‌اند و صراط مستقیمی است که انحراف در آن راه ندارد و

آن اینکه پیرو ائمه اهل بیت شوند؛ همان‌ها که خداوند هر رجس و پلیدی را از ایشان دور کرده و پاک و طاهرشان نموده است، و تمام مسلمانان-چه سنی و چه شیعه-اتفاق نظر بر اعلم بودن آنها و برتریشان در تمام مسائل از تقوی و پارسائی و زهد و اخلاق گرفته تا علم و عمل دارند و اگر اختلافی هست، نسبت به سایر اصحاب است؛ پس چه بهتر که مسلمانان، موارد اختلاف را رها کرده و موردی که در آن اتفاق نظر دارند قبول کنند، زیرا سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که می‌فرماید:

«از آنچه تردید داری بگذر و آنچه را یقین داری بگیر».^(۱) بنابراین، باید امت اسلامی اجتماع کرده و بر یک پایه استوار وحدت داشته باشند، که آن پایه را رسول خدا صلی الله علیه و آله بنیان نهاده و فرموده است: «من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نمی‌شوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم».^(۲)

حال که این روایت مورد قبول هر دو گروه (سنی و شیعه) است، و همهٔ مسلمین با اختلاف مذاهبشان، آن را می‌پذیرند، پس چرا گروهی از مسلمانان به آن عمل نمی‌کنند؟! و بی‌گمان، اگر تمام مسلمانان به این حدیث نبوی، عمل می‌کردند، یک

ص: ۲۴

۱- (۱) - سنن ترمذی - ج ۴ - ص ۶۶۸۸، سنن ابن حنبل - ج ۱، ص ۲۰۰.

۲- (۲) - صحیح ترمذی - ج ۲ - ص ۳۰۸، صحیح مسلم - ج ۵ - ص ۱۲۲

وحدت اسلامی مستحکمی میانشان پدیدار می شد که بادهای سهمگین آن را بر نمی کند و طوفانهای سنگین، آن را نمی لرزاند و تبلیغات سوء بیگانگان، خنثایش نمی کرد و توطئه دشمنان اسلام آن را از بین نمی برد.

من جدا بر این باورم که این تنها راه رهائی و نجات مسلمین است و هرچه جز این باشد، سخنی گزاف و بیهوده است. و قطعاً اگر کسی پیرو قرآن و سنت پیامبر و آگاه بر تاریخ و کنجکاو در آن باشد، با من موافق و سازگار خواهد بود.

نخستین راه حل، متأسفانه از روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، به شکست انجامید، چرا که اصحاب، اختلاف کردند و امت از هم پاشیده شد و با کمال تأسف، در اثر تبلیغات مسموم رسانه های گروهی چه در دوران اموی و عباسی و چه در دوران کنونی که پیروان اهل بیت را متهم به گمراهی و گاهی تکفیر کرده و می کنند، چاره ای جز این نیست که حق را به صراحت برای کسی که در پی آن است، اعلام کنیم و برنامه قرآن را در رویارویی با مخالفان برگزینیم که می فرماید:

«... قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱) - بگو، دلیل و برهانتان را بیاورید، اگر راست می گوئید.

و دلیل و برهان را هرگز با سلاح یا با پول و با وسائل تطمیع و تهدید، نمی توان بر آزادگانی که جان خود را تنها برای خدا معامله کردند و جز حق پذیرای چیزی

ص: ۲۵

نیستند هرچند در این راه جان ببازند، تحمیل کرد.

ای کاش علمای مسلمین، امروز کنفرانسی برپا می کردند که با دل‌هائی باز و خردهائی آگاه و نفوسی پاک، مسائل را بررسی کنند و از این راه، خدمتی بزرگ به امت اسلامی نمایند و اختلاف‌ها را برطرف کرده و زخم‌ها را التیام بخشیده و وحدت را از نو پایه گذاری کنند.

این وحدت، بدون شک در راه است، چه بخواهند و چه نخواهند، زیرا خداوند برای آن، امامی از نسل رسول خدا آماده ساخته که جهان را پر از عدل و داد کند، پس از آن که پر از ظلم و ستم شده باشد. و این امام بزرگوار از عترت پاکی است که خدای سبحان حکمتش بر آن قرار گرفته که در این مدت طولانی، با غیبت او، امت را آزمایش کند و آن هنگام که آخرالزمان فرارسد، اشتباهشان را تصحیح نماید و فرصتی به آنها بدهد که به سوی حق بازگردند و خط اصیل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دنبال کنند که همواره می فرمود: «بار خدایا! قومم را هدایت کن چرا که نمی دانند».

و تا رسیدن آن روز، این کتابم را به آنان اهداء می کنم که در حقیقت پاسخی است بر برخی پرسش‌ها، که از مکتب اهل بیت علیهم السلام استفاده کرده‌ام؛ باشد که مسلمانان سراسر کشورهای اسلامی از آن بهره گیرند و برای رسیدن به وحدت دلخواه، گردهم آیند.

خدایا، بر تو توکل کردم و به سوی تو باز می گردم، تو خود مرا در این راه موفق بدار که من توفیقم را تنها از تو می خواهم و سینه ام را بگشای و امرم را آسان ساز و گره را از زبانم باز کن تا سخنم را درک کنند. بارالها، عملم را قبول کن و در آن خیر و برکت قرار ده که این تنها پایه ای است کوچک در بنای بزرگ وحدت.

این را می گویم زیرا امروز مسلمانان را از کوچکترین حقوق انسانی و از همراهی با یکدیگر به دور می بینم. من این مطلب را در خلال مسافرت‌هایم و زیارت‌هایم به بسیاری از کشورهای اسلامی یا کشورهای که مسلمانان در آن‌ها سکونت دارند لمس کردم. آخرین مسافرت‌م به شبه قاره هند بود که بیش از دویست میلیون مسلمان در آن زندگی می کنند، و آنچه شنیده بودم بسیار بود، ولی آنچه دیدم واقعا مایه تعجب، نگرانی و سرگردانی است. من برای سرنوشت این امت بسیار تاسف خوردم و گریستم و اگر ایمان و امید در قلبم نبود، نزدیک بود، یأس تمام وجودم را فراگیرد.

به محض بازگشت از هند، نامه ای سرگشاده به دانشمند هندی «ابو الحسن ندوی» که اهل سنت آن دیار به او مراجعه می کنند نوشتم و به او وعده دادم که اگر پاسخش دهد هر دو را منتشر سازم ولی تاکنون پاسخی از او دریافت نکرده ام لذا در آغاز این کتاب، نامه ام را منتشر می کنم که سندی تاریخی باشد و نزد خدا و مردم گواهی می دهد که ما خواهان وحدتیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام و درود بر اشرف مرسلین و اهل بیت طاهرینش باد.

سلام و درود خداوند و برکاتش بر شما باد.

اینجانب محمد تیجانی سماوی تونسسی هستم که خداوند بر او منت نهاد و هدایتش کرد که مذهب اهل بیت پیامبر را پس از بحثی طولانی برگزیند. من پس از آن که مذهب مالکی را اختیار کرده و از پیروان «تیجانیہ» بودم- که طریقه ای صوفیہ است و در شمال آفریقا مشہور می باشد- در خلال مسافرتی کہ در آن با علمای شیعه برخورد کردم، حق را دریافتم و از این روی کتابی را نگاشتم کہ نامش را «آنگاہ... هدایت شدم» نهادم، سپس «مجمع علمی اسلامی» در ہند، آن را بہ زبانہای گوناگون، چاپ کرد و بدین سان بہ زیارت آن کشور دعوت شدم.

آقای محترم! من در طول زیارتی کوتاه بہ ہند آمدم و امیدوار بودم کہ خدمتتان برسم زیرا در رابطہ با شما مطالب زیادی شنیدہ بودم بویژہ آنکہ حضرتعالی از

بزرگترین شخصیت های اهل سنت آن دیارید. ولی دوری مسافت و کمبود وقت، مانع از آن شد، لذا بسنده کردم به زیارت شهر «بمبئی» و «بونه» و برخی دیگر از شهرهای «گجرات» و از آن همه دشمنی و کینه ای که از اهل سنت هند نسبت به برادران مسلمان شیعه شان دیدم، بسیار نگران و اندوهگین گشتم.

گاهی می شنیدم که باهم می جنگند و باهم کارزار می کنند و چه بسا در این بین، خون بیگناهایی به نام دفاع از اسلام، ریخته شود! ولی باور نمی کردم و می پنداشتم که این اغراق و گزافه گوئی است ولی در این چند روز زیارتم، واقعا شگفت زده و متعجب گشتم و مطمئن شدم که نقشه های پلید و خطرناکی علیه اسلام و مسلمین طرح می شود که دو گروه سنی و شیعه را به جان هم انداخته و هر دو را نابود سازند و آنچه بر یقینم افزود، دیداری بود که با برخی از علمای اهل سنت و پیشاپیش آنها مفتی مسلمانان شیخ عزیز الرحمن، رخ داد و این دیدار در مسجد بمبئی و به دعوت آنان، ترتیب یافته بود.

همین که میانشان قرار گرفتم ناگهان اهانت و ناسزا و سب و لعن نسبت به شیعیان اهل بیت، شروع شد. و از این رو می خواستند مرا به هیجان بیاورند زیرا قبلا فهمیده بودند که کتابی را نگاشته ام و در آن دعوت به پیروی از مذهب اهل بیت علیهم السلام کرده ام.

به هر حال، فهمیدم که منظورشان چیست، لذا بر اعصاب خود مسلط شدم و با

تبسم به آنها گفتم: من مهمان شمایم و شما مرا دعوت کردید و من فوراً دعوتتان را اجابت کردم؛ پس آیا دعوتم کردید که مرا فحش و ناسزا بگوئید؟ و آیا اسلام این اخلاق را به شما آموخته؟ با کمال خشونت پاسخ دادند که: تو یک روز از عمرت هم مسلمان نبوده ای، زیرا شیعه ای و شیعیان، مسلمان نیستند و در این مورد قسم هم خوردند!!

گفتم: برادران! از خدا بترسید. پروردگار ما یکی است، پیامبران یکی است، کتابمان یکی است و قبله ما نیز یکی است. شیعیان، خداپرست اند و به اسلام عمل می کنند و از پیامبر و اهل بیتش پیروی می نمایند؛ پس چگونه به خود اجازه می دهید که تکفیرشان کنید؟!

پاسخ دادند: شما به قرآن ایمان ندارید! شما منافق اید و با تقیه عمل می کنید و امامتان گفته است: تقیه دین من و دین پدران من است. و شما یک گروه یهودی هستید که عبد الله بن سبای یهودی، آن را بنیان گذارده است!!

با تبسم گفتم: ما کار به شیعیان نداریم، با خود من شخصا صحبت کنید. من قبلاً مانند شما مالکی بودم و پس از بحثی طولانی به این نتیجه رسیدم که حق با اهل بیت است و آنان سزاوارتر به پیروی اند، پس آیا شما دلیلی دارید که با من بحث و مجادله کنید یا اینکه حاضرید از من بپرسید که دلیل و برهانم چیست، شاید یکدیگر را بتوانیم بهتر درک کنیم؟!

گفتند: اهل بیت زنان پیامبرند و تو از قرآن چیزی نمی دانی.

گفتم: صحیح بخاری و صحیح مسلم غیر از آنچه می گوئید، معتقدند.

گفتند: هرچه شما بخواهید از بخاری یا مسلم یا دیگر کتابهای اهل سنت گرفته و با آنها استدلال کنید، از دروغهایی است که شیعیان در کتابهای ما اضافه کرده اند!

با خنده گفتم: اگر شیعیان کارشان به اینجا رسیده باشد که در کتابها و صحاح شما دست ببرند، پس نه ارزشی برای آن کتابها هست و نه برای مذہبتان که بر آنها مبتنی است!

ساکت شدند و نتوانستند پاسخ دهند. ولی ناگهان یکی از آنان، باز شروع به فتنه انگیزی و تحریک آنان کرده و گفت: هرکه به خلافت خلفای راشدین ابو بکر، عمر، عثمان، علی، معاویه و یزید- که خداوند از او راضی باشد-ایمان ندارد مسلمان نیست!!!

با شنیدن این سخن که برای اولین بار در عمرم می شنیدم، کسی را تکفیر می کنند که به خلافت معاویه و فرزندش یزید، اعتقاد ندارد، سخت شگفت زده شدم و به خود گفتم: معقول است کسی بر ابو بکر و عمر و عثمان، ترحم کند ولی بر یزید هرگز معقول نیست و این را فقط در هند دارم می شنوم. رو به آنان کرده و گفتم: آیا همه شما با سخنش موافق هستید؟ گفتند: آری!

آنجا بود که فهمیدم دیگر ادامه سخن با آنان فایده ای ندارد و متوجه شدم آنها

می خواهند مرا تحریک کنند تا از من انتقام بگیرند و شاید به اتهام اینکه به صحابه توهین کرده ام، مرا بکشند! و کسی چه می داند؟

شر را در دیدگان نشان یافتیم. فوراً از همراهم که مرا به آنجا آورده بود درخواست کردم تا مرا از آنجا بیرون ببرد، او هم مرا خارج ساخت درحالی که از آنچه گذشته بود، پوزش می طلبید و اظهار تاسف می کرد. البته این انسان شریف، که با تهیه این دیدار، قصد داشت به حقیقت پی ببرد؛ نامش شرف الدین و صاحب کتابخانه و چاپخانه اسلامی «بمبئی» بود و شاهد بود که بین من و آنان در آن دیدار چه گذشت و لذا نمی توانست انزجار خود را از آنان که معتقد بود علمای بزرگ اسلام اند، مخفی بدارد.

آنان را رها کردم درحالی که متاسف بودم که وضعیت مسلمانان بویژه آنان که ادعای رهبری مسلمین را دارند و خود را دانشمند معرفی می کنند، به اینجا برسد که ملاحظه کردید، و به خود گفتم: اگر علما به این درجه از تعصب کورکورانه رسیده اند، حال مردم عوام و نادانان چگونه خواهد بود؟ و آنجا بود که فهمیدم چرا جنگ ها و نبردهائی به اسم دفاع از اسلام برپا می گردد و خون بی گناهان ریخته می شود و اعراض و نوامیس مسلمین هتک می شود و بر سرنوشت این امت بیچاره ای که خداوند مسئولیت هدایت را به آنان سپرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز مسئولیت رساندن نور به دلهای تاریک را به آنان واگذار کرده، گریستم، زیرا خود

نیاز به یک ذره نور دارند و درحالی که تنها در هند قریب هفتصد میلیون نفر، عبادت غیر خدا می کنند و گاو و بت را تقدیس می کنند، و به جای اینکه تلاشها و کوشش های مسلمانان در راه هدایت و ارشاد آنان و اخراجشان از تاریکی ها به نور مصرف شود تا در برابر پروردگار عالمیان تسلیم گردند، مسلمانان امروز را می بینیم -بویژه در هند- که خود نیاز به هدایت و راهنمایی دارند.

از این رو- آقای من- نامه ام را به شما می نویسم و به نام خدای رحمان و رحیم و به نام پیامبر گرامیش و به نام اسلام عظیم و به خاطر سخن حق تعالی که می فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»، از شما می خواهم که مانند مسلمانی شجاع پیاخیزید و در راه خدا از ملامت و سرزنش هیچ ملامت کننده ای نهراسید و بدور از هر گونه تعصب و ناسیونالیستی که مورد علاقه شیطان و اولیایش است، به خاطر خدا و با صراحت قیام کنید چرا که چون شما به نام اسلام سخن می گوئید، خداوند شما را مسئول قرار داده و قطعاً راضی نمی شود که این مصیبت ها را بنگرید و بشنوید و دم برنیاورید؛ مصیبت هائی که در اینجا و آنجا واقع می شود و حوادثی ناهنجار به وقوع می پیوندد که بهایش را مسلمانان بی گناهی-چه سنی و چه شیعی- می پردازند و بی گمان خداوند در روز رستاخیز از هر کوچک و بزرگی از شما سؤال خواهد کرد زیرا: «آنان که می دانند با آنان که نمی دانند، یکسان نیستند» و به اندازه گنجایش تصمیم گیرندگان، تصمیم ها گرفته می شود و به اندازه بخشاینده گی

کریمان، کرامت‌ها فرود می‌آید. و حال که شما مسئولیت رهبری علمای هند را بر عهده دارید، پس بی‌گمان مسئولیتان بیشتر از دیگران است و چه بسا یک سخن شما، امت هند را اصلاح کند یا خدای نخواستہ موجب هلاکتشان گردد، پس «ای خردمندان، تقوای الهی داشته باشید».

اکنون که خدای سبحان، مرتبه و درجه عالمان را پس از فرشتگان قرار داده، «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» و اکنون که همه ما را دستور می‌دهد که به حق داوری کنیم و از آن هیچ نگاهیم «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» و حال که مفسران همه نظر می‌دهند که باید در مسائل مادی با-بهای کم-اقامه قسط کرد، در قضایای مذهبی و عقائدی که حق از باطل به آسانی شناخته نمی‌شود و بر آن هدایت بشریت و نجات انسانی، مترتب است، چه می‌گوئید و چه نظر می‌دهید؟

خدای متعال می‌فرماید:

«وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» و اگر حکم کردید، پس با عدالت حکم کنید.

و می‌فرماید:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» - ای داود، ما تو را خلیفه در روی زمین قرار دادیم، پس به حق بین مردم داوری کن و هرگز از هوی و هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا دور

ص: ۳۵

می سازد.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «حق را دنبال کن هرچند علیه خودت باشد. حق بگو هرچند تلخ باشد».

سرور محترم! به کتاب خدا دعوتتان می کنم و به سنت رسول خدا شما را می خوانم، پس سخن حق را با صراحت اعلام کنید هرچند تلخ باشد، تا اینکه شهادتی باشد برای شما نزد خدایتان.

شما را به خدا قسم، آیا شما، شیعیان را غیر مسلمان می دانید؟! آیا واقعا معتقدید که شیعیان کافرند؟ آیا پیروان اهل بیت پیامبر که خدا را به وحدانیت قبول داشته و بیش از تمام گروه ها او را تمجید و تسبیح می گویند و او را از هر نوع تشبیه و مشاکله و تجسیم، منزّه می دانند، و به رسولش و پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان دارند و بیش از همه گروه ها او را تعظیم و تکریم می کنند زیرا قائل بعصمت مطلقه آن حضرت، حتی قبل از بعثت می باشند، آیا اینان کافرند؟!

آیا اینها که ولایت خدا و رسولش و مؤمنان واقعی را پذیرا هستند و عترت پیامبر را دوست داشته و ولایتشان را می پذیرند-که ابن منظور در لسان العرب به عنوان شیعه، آنان را معرفی کرده-مسلمان نیستند؟!

آیا این شیعیان که به بهترین وجه، نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند و برای تکمیل اطاعت از خدا و رسولش، خمس اموالشان را بر آن می افزایند و ماه

ص: ۳۶

رمضان و روزهای دیگر را روزه می دارند و حج خانه خدا را انجام می دهند و شعائر الهی را بزرگ می شمارند و اولیای خدا را احترام می کنند و از دشمنان خدا و دشمنان اسلام، تبری می جویند، آیا اینان نزد شما مشرک اند؟!

آیا آنهایی که معتقد به امامت دوازده امام از اهل بیت هستند که خداوند هر رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاک و طاهرشان قرار داده و چنان که در بخاری و مسلم و دیگر صحاح اهل سنت، آمده که پیامبر خدا آنان را معرفی کرده است، آیا آنها خارج از دین اسلام اند؟!

آیا مسلمانان در هیچ دورانی بوده است که امامت را منکر شوند و آنها را قبول نداشته باشند، چه در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و چه پس از وفاتش، تا اینکه ما تئوری «امامت» را به ایرانیان یا مجوسیان بچسبانیم؟!

و آیا شما واقعا معتقد به کفر کسی هستید که اقرار به امامت یزید بن معاویه- که فسق و تباهی، نزد خاص و عام از مسلمانان، معروف و مشهور است- نداشته باشد. و یزید را تباهی و انحطاط همین بس که تمام مسلمین اجماع دارند بر اینکه به سپاهیانش اجازه داد، مدینه منوره را مورد تاخت و تاز خویش قرار دهند و برای گرفتن بیعت به زور از مردم مدینه، هر چه می خواهند در آنجا انجام دهند و مردم را مانند بردگان خود قرار دهند و بدین سان ارتشش ده ها هزار نفر از بهترین صحابه و تابعین را قتل عام کردند و اعراض و نوامیس زنهای شوهردار و دختران مسلمان را

هتک نمودند که در نتیجه، آن قدر فرزندان زنا در آنجا بدنیا آمد که جز خداوند کسی تعدادش را نمی داند. و همین قدر برای رسوائی و بی آبرویی و ذلت او تا قیام قیامت بس است که سید و سرور جوانان اهل بهشت را به قتل رسانید و دختران رسول خدا را به اسارت گرفت و با چوب خود، بر لب و دندان حسین کوبید و ابیات معروف خود را خواند که در آنها می گوید:

«ای کاش پدران من که در غزوه بدر کشته شدند، می دیدند که...» تا آنجا که می گوید: «فرزندان هاشم (پیامبر و فرزندان) حکومت را به بازی گرفتند و هیچ خبری نیست و هیچ وحی ای هم نازل نشده است».

و در اینجا اعتراف می کند که نبوت حضرت محمد را قبول ندارد و قرآن را نیز نمی پذیرد؛ آیا باز هم کافر می دانید کسی را که تبری بجوید از او و از پدرش معاویه که علنا علی را لعن می کرد و دستور به لعنش می داد و هر کس از آن امتناع می ورزید - هر چند از بهترین اصحاب بود - به قتل می رساند چنانکه با حجر بن عدی کندی و یارانش رفتار کرد، و لعن بر علی را سنتی قرار داد که تا هفتاد سال ادامه داشت، در حالی که می دانست پیامبر خدا فرموده است: «هر که علی را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته و هر که مرا ناسزا گوید، خدا را ناسزا گفته است»^(۱) چنانکه صحاح اهل سنت این روایت را نقل کرده اند؛ گذشته از اینکه کارهای بسیاری انجام داد که با اسلام

ص: ۳۸

۱- (۱) - مستدرک حاکم - ج ۳ - ص ۱۲۱، کنز العمال - ج ۱۱ - ص ۶۰۲.

منافات دارد و مردان نیک و صالح را به شهادت رساند زیرا می خواست بیعت را با زور برای فرزندش یزید بگیرد، و از طریق جعده دختر اشعث، حسن بن علی را به قتل رساند و جنایتهای زیادی مرتکب شد که تاریخ اهل سنت بسیاری از آنها را یاد آور شده است، چنانکه شیعیان نیز، آنها را نقل کرده اند.

سرورم! من گمان نمی کنم شما همه آنها را قبول داشته باشید و گرنه وای بر اسلام و وای به حال جهان اسلام، و دیگر جایی برای موازین شرعی و عقل و منطق و دلیل و برهان نمی ماند.

خدای سبحان می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» - ای مؤمنان، تقوای الهی داشته باشید و همراه با راستگویان باشید. و چه خوش گفت دانشمند متوفای پاکستانی، مرحوم ابو الاعلی مودودی رحمه الله علیه، هنگامی که در صفحه ۱۰۶ کتابش «الخلافة و الملك»، از حسن بصری نقل کرد که گفت:

چهار خصلت در معاویه بود که هریک از آنها برای هلاکتش و جهنمی شدنش کافی است:

۱- امر خلافت را بدون مشورت با مسلمانان در دست گرفت درحالی که اصحابی بافضیلت هنوز در حیات بودند.

۲- خلافت را به فرزند شرابخوار و فاسقش که ابریشم می پوشید و تار و تنبور می زد

۳- زیاد بن ابیه را به خود نسبت داد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«الولد للفراش و للعاهر الحجر»-فرزند واقعی همان است که در بستر زوجیت، نطفه اش منعقد شده، و سهم زنازاده سنگ است.

۴- حجر و یاران حجر را به قتل رسانید. وای بر او از حجر و اصحاب حجر (و این را سه بار تکرار کرد).

خداوند رحمت کند ابو الاعلی مودودی را که حق را اعلام کرد و اگر می خواست، می توانست چهل خصلت دیگر بر آن چهار بیافزاید ولی خدایش بیامرزد که در همین چهار تا کفایت می دید که موجب هلاکت و به جهنم انداختن معاویه باشد و معروف است که واژه «موبقه» که ایشان انتخاب کرده، یعنی او را در آتش دوزخ می افکنند. و شاید «مودودی» ملاحظه عواطف مردم می کرد که از پیشینیانشان احترام و تقدیس معاویه آموخته بودند و بر او ترحم می کردند و ای کاش فقط بر او، که حتی بر فرزندش یزید نیز ترحم می کردند چنانکه خودم از علمایان در هند شنیدم و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

و به همین خاطر بود که من هم مراعات عواطف کسانی که دعوت کرده بودند تا مرا تحریک کنند نمودم و از ترس جانم، چیزی به آنان نگفتم.

ای سرورم، من از شما جدا می خواهم که بی پروا بپاخیزید و برای خاطر خدا

قیام کنید چرا که خداوند از حرف حق، خجالت نمی کشد و من از شما بیش از این نمی خواهم که رسوائیشان و بدیهایشان را، پخش و منتشر سازید، و در این راستا مشکلی وجود ندارد چرا که تاریخ، ما را بس است.

و آنچه از شما خواسته می شود این است که اقرار کنید و پیروانتان را بیاموزید به اینکه آنها که به امامت و پیشوائی اینان اعتراف نمی کنند و ولایتشان را نمی پذیرند، مسلمانانی حقیقی هستند و شایان تقدیر و احترام می باشند و هیچ شک و تردیدی در آن نیست. بگوئید که شیعیان در طول تاریخ مظلوم بوده اند زیرا هرگز امامت شجره ملعونه را-که خداوند به عنوان مثل در قرآنش ذکر کرده-قبول نداشته و ندارند.

شما را به خدا شیعیان چه گناهی دارند اگر فرمان رسول خدا را اجابت کنند که مسلمین را به پیروی اهل بیتش پس از خودش فرمان داده و آنان را مانند کشتی نوح معرفی کرده که هرکس در آن سوار شود رهایی می یابد و هرکس از آن تخلف جوید هلاک می گردد. و شیعیان چه گناهی دارند که این سخن رسول خدا را با جان و دل پذیرا گردند که می فرماید: «در میان شما دو چیز گرانبها قرار دادم: کتاب خدا و عترتم که اگر به این دو تمسک بجوئید هرگز پس از من گمراه نشوید». و صحاح اهل سنت نیز مانند کتابهای شیعیان، آن را گواهی داده اند.

چقدر شرم آور است که به جای تشکر و تقدیر از آنان و برتری دادن به آنان بر

دیگران به دلیل اطاعت از اوامر و فرمایشات رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، آنان را فحش و ناسزا بگوئیم و تکفیرشان کنیم و از آنها تبری جوئیم! این به خدا نه منصفانه است و نه خردمندانه.

آقای من! بگذریم از سخنان بیهوده و بی ارزشی که بر هیچ دلیل و برهانی استوار نیست و روشنفکران از فرزندان امت اسلام، برای آن پیشیزی، ارزش قائل نیستند که مثلاً شیعیان قرآن خاصی دارند! یا اینکه معتقدند علی، پیامبر خداست! یا اینکه عبد الله بن سبای یهودی، تشیع را بنا نهاده است! و امثال این سخنان بیهوده و مغرضانه ای که خدا شاهد است از پندارها و خیال بافی های دشمنان اسلام و دشمنان اهل بیت و شیعیان است و جز تعصب کورکورانه و جهل مغرضانه، او را پدید نیاورده است.

سرور گرامی! من از شما می پرسم، آیا علمای هند نشنیده اند که علمای جامع از هر فتوا به روا بودن تعبد به مذهب شیعه امامیه در سی سال پیش دادند؟ و از علمای بزرگ ازهر، کسانی هستند که معتقدند فقه جعفری که شیعیان به آن عمل می کنند، از سایر مذاهب، به روح اسلام نزدیک تر است، درحالی که دیگر مذاهب اسلامی، از آن بهره برده و استفاده کرده اند. و در پیشاپیش این بزرگان، جناب شیخ محمود شلتوت رحمه الله علیه است که در دوران خود، ریاست جامع ازهر را به عهده داشت. آیا امثال این عالمان، اسلام و مسلمین را نمی شناسند؟ یا اینکه

علمای هند، از آنان اعلم و داناتر هستند؟ گمان نمی‌کنم، چنین فکر کنید!!

سرور محترم! امید من به شما است و قلبم برای محبت و عاطفه گشوده است.

من هم در گذشته از حقیقت بدور بودم و از اهل بیت فاصله گرفته بودم ولی بحمد الله خدای سبحان مرا به حقیقی که پس از آن گمراهی نیست، هدایت کرد و از قید و بندهای تعصب و تقلید کورکورانه رهائی یافتم و دانستم که هنوز بسیاری از مسلمانان در اثر شایعه‌ها و تبلیغات باطل، از درک حقیقت به دورند و این شایعه‌ها و تهمت‌های ناروا است که آنان را نمی‌گذارد در کشتی نجات وارد شده و به ریسمان مستحکم الهی چنگ بزنند، چه اینکه خود می‌دانید، فرقی بین شیعه و سنی نیست جز در مواردی که پس از رسول خدا، بر سر خلافت اختلاف پیدا کردند و اساس اختلاف بر سر اصحابی بود که خودشان نسبت به یکدیگر بقدری اختلاف و تفرقه داشتند تا جائی که یکدیگر را لعن کرده، بلکه خود را به کشتن دادند و باهم جنگ و ستیز کردند.

پس اگر اختلاف میان مسلمین، دلیل خروج از دین است، اصحاب سزاوارتر به این اتهام اند و العیاذ بالله، من باور نمی‌کنم که شما بدین امر راضی شوید و انصاف، شما را وادار می‌کند که به خروج شیعه از دین اسلام تن درندهید، و چنانکه شیعیان بر تقدیس و احترام اهل بیت خو گرفتند، اهل سنت نیز بر احترام و تجلیل تمامی اصحاب خو گرفتند و چقدر فرق است میان این دو نظر؛ پس اگر شیعیان اشتباه

کرده اند، بی گمان اهل سنت نیز ره خطا را پیموده اند زیرا تمامی اصحاب، اهل بیت را بر خود مقدم دانسته و بر آنان درود می فرستند چنان که بر رسول خدا درود می فرستند و هرگز سراغ نداریم که یکی از اصحاب-خدایشان رحمت کند-خود را بر اهل بیت مصطفی صلوات الله علیه و آله، در علم یا در عمل، مقدم دانسته و برتر بیندارد.

پس اکنون وقت آن رسیده است که این ظلم تاریخی نسبت به شیعیان اهل بیت برداشته شود و با آنان الفت و برادری و همکاری براساس بر و تقوی پدید آید.

دیگر بس است خونریزی و فتنه انگیزی میان امت اسلام.

خدا کند بوسیله شما شاهد وحدت و برادری میان مسلمین باشیم و بوسیله شما زخمها التیام بخشد و آتش فتنه به خاموشی گراید و شیطان و حزبش ذلیل و خوار گردند و بدین سان از جمله رستگاران نزد خدایتان باشید، بویژه اینکه شنیده ام از سلاله عترت پاک می باشید، پس تلاش کنید که با آنان محشور گردید. «و همانا این امتتان، امت واحده است و الله پروردگارتان است، پس عبادت کنید» «و بگو-ای پیامبر-عمل (به احکام خدا) کنید که بزودی خداوند و رسولش و مؤمنان نتیجه عملتان را می بینند».

خداوند شما و ما را در آنچه خیر بندگان خدا است، موفق بدارد و ما را از عاملین مخلص در گاهش قرار دهد. همراه با این نامه، نسخه ای از کتاب

«آنگاه... هدایت شدم» را می فرستم که در این زمینه نگاشته ام، به این امید که مورد پذیرشتان قرار گیرد.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ارادتمند محمد تیجانی سماوی تونسوی

ص: ۴۵

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». (۱)

-از اهل ذکر و از دانشمندان امت سؤال کنید، اگر نمی دانید.

این آیه کریمه، مسلمانان را امر می کند که در آنچه بر آنان مشکل شده، به اهل ذکر و دانشمندان امت، مراجعه کنند تا اینکه حق را از باطل تشخیص دهند، زیرا خداوند پس از آنکه آنان را علم آموخت، به این کار انتخابشان کرد و همانا آنان راسخین در علم اند که به تاویل قرآن، آشنائی دارند.

این آیه نازل شد تا اهل بیت علیهم السلام را معرفی کند و آنان عبارت اند از:

محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین، و اینان پنج تن آل عبا هستند و پس از رسول خدا، بر آنان اضافه می شود نه تن از ذریه امام حسین که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در مناسبتهای گوناگون، آنان را معرفی کرده و به نام «امامان هدایت» و «چراغان

ص: ۴۷

تاریکی» و «اهل ذکر» و «راسخین در علم» نامگذاری کرده است که به تحقیق، خدای سبحان، علم کتاب را به آنان عطا فرمود. و این روایتها صحیح و متواتر است نزد شیعیان از دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانکه برخی از علمای اهل سنت و مفسریشان اعتراف دارند به نزول آنها در مورد اهل بیت علیهم السلام. به عنوان نمونه، چند مورد را یادآوری می کنم:

۱- امام ثعلبی در تفسیر بزرگش، در معنای این آیه از سوره نحل.

۲- تفسیر ابن کثیر-ج ۲-ص ۵۹۱.

۳- تفسیر طبری-ج ۱۴-ص ۷۵.

۴- تفسیر آلوسی معروف به «روح المعانی»-ج ۱۴-ص ۱۳۴.

۵- تفسیر قرطبی-ج ۱۱-ص ۲۷۲.

۶- تفسیر حاکم معروف به «شواهد التنزیل»-ج ۱-ص ۳۳۴.

۷- تفسیر تستری معروف به «احقاق الحق»-ج ۳-ص ۴۸۲.

۸- ینابیع الموده قندوزی حنفی-ص ۱۱۹.

و از اینکه در ظاهر آیه، ممکن است مقصود از اهل ذکر یهود و نصاری باشند، از این رو لازم است توضیح دهیم که آنان، مقصود از این آیه کریمه نمی باشند.

اولا-قرآن کریم در آیات بی شماری یادآور شده است که یهود و نصاری کلام خدا را تحریف کرده و کتاب را با بیان خود نوشتند و گفتند که از نزد خدا آمده است

تا اینکه آن را به بهائی کم بفروشد، و گواهی داده است که دروغ گفته اند و حقایق را وارونه جلوه داده اند، پس محال است که مسلمانان را دستور دهد در مسائلی که نمی دانند به آنها رجوع کنند.

ثانیا-بخاری در صحیح خود، در کتاب شهادت، باب «لا یسال اهل الشرك» از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«اهل کتاب را تصدیق نکنید و تکذیب هم نکنید، بلکه بگوئید ایمان به خدا داریم و به آنچه نازل فرموده است»^(۱).

از این روایت استفاده می شود که نباید به آنان رجوع کرد، بلکه باید رهایشان نمود، زیرا عدم تصدیق و عدم تکذیب، بمعنای بی اعتنائی به آنها است و لذا مقصود، منتفی است.

ثالثا-بخاری در صحیح خود در باب سخن خدای متعال «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» از ابن عباس روایت کرده که گفت: «ای گروه مسلمین! چگونه از اهل کتاب، چیزی می پرسید درحالی که کتاب خداوند که بر پیامبران (صلی الله علیه و آله) نازل شده، کهنه نشده است و خداوند به شما خبر داده است که اهل کتاب، کتابهای آسمانی خدا را تغییر دادند و آنها را با دستهای خود نوشتند (یعنی تفسیر به رأی) و گفتند که این از پیش خدا آمده است تا آن را به قیمتی اندک، بفروشند. مگر خدای تعالی شما را نهی

ص: ۴۹

۱- (۱) -بخاری- ج ۳-ص ۱۶۳- کتاب الشهادت- ج ۳-ص ۲۳۷.

نکرده که از آنان چیزی سؤال نکنید؟ به خدا قسم یکی از آنان را نیافتیم که از شما پرسد چه بر شما نازل شده است؟!» (۱).

رابعا- اگر امروز از مسیحیان اهل کتاب پرسیم، ادعا خواهند کرد که حضرت عیسی، خدا است و یهودیان هم تکذیبشان خواهند کرد و حتی قبول ندارند که او پیامبر خدا نیز باشد. و به هر حال، هر دو گروه (یهود و نصاری) اسلام را قبول ندارند و بدترین تهمت ها را به پیامبر اسلام می زنند. لذا به هیچ وجه معنی ندارد خداوند به ما امر کند، از آنها مسائلمان را پرسیم و آنچه نزد شیعه و سنی از راه های صحیح ثابت شده است این است که این آیه درباره اهل بیت نبوت نازل شده و از آن فهمیده می شود که: خدای سبحان علم کتاب را بدون کم و کاست به این امامان عطا فرموده است و آنان را از میان سایر بندگان برگزیده است که مردم در تفسیر و تاویل به آنها مراجعه کنند و بدین سان هدایتشان تضمین شود.

و از اینکه خدای سبحان، می خواست عموم مردم را در برابر این برگزیدگانی که علم کتاب را به آنان آموخته، خاضع کند تا رهبری و تنظیم زندگانی مردم، میسر گردد؛ پس اگر اینان، کنار روند راه، برای ادعا کنندگان و جاهلان گشوده می شود و هرکس پیروی از هوای نفس خود می کند و امور مردم دگرگون می گردد، زیرا هر کس ممکن است ادعای برتری و دانشمندتر بودن کند.

ص: ۵۰

و در عین حالی که اعتقاد بر این است که اهل بیت، همان اهل ذکرند، و برای اینکه این مسئله را با دلیل و برهان اثبات کنم، سؤالهایی را در اینجا مطرح می‌کنم که نزد اهل سنت و جماعت، پاسخی برای آنها نیست و یا اینکه پاسخهایی دارند ولی مستند به استدلال نیست و قابل قبول محققین و پژوهشگران نمی‌باشد. و به هر حال جواب واقعی آنها نزد ائمه اطهار است که دنیا را پر از علم و معرفت و عمل کردند.

ص: ۵۱

بخش اول: سؤال هائی در رابطه با ذات اقدس احدیت

اشاره

ص: ۵۳

سؤال اول: در مورد رؤیت و جسم بودن خداوند:

اشاره

خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (۱)-دیدگان، او را نمی بینند. «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۲)-هیچ چیز مانند او نیست. و هنگامی که حضرت موسی درخواست دیدن و رؤیت خداوند می کند، به او می فرماید: «لَنْ تَرَانِي» (۳)-هرگز مرا نخواهی دید.

پس چگونه می پذیرید احادیثی را که صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل کرده اند به اینکه خدای سبحان در برابر بندگانش نمایان می شود و او را می بیند چنانکه ماه

ص: ۵۵

۱- (۱) -سوره انعام-آیه ۱۰۳.

۲- (۲) -سوره شوری-آیه ۱۱.

۳- (۳) -سوره اعراف-آیه ۱۴۳.

را در شب چهاردهم می بینند. (۱)

و خداوند هر شب به آسمان دنیا فرود می آید. (۲)

و پایش را در جهنم می گذارد، پس جهنم پر می شود. (۳)

و پایش را نمایش می دهد تا مؤمنین او را بشناسند. (۴)

و خداوند می خندد و تعجب می کند، و مانند آن از روایت‌هایی که خدا را به شکل جسمی متحرک و قابل تحوّل درمی آورد که مثلاً دو دست و دو پا دارد و پنج انگشت دارد که آسمان‌ها را بر انگشت اول می گذارد و زمین‌ها را بر انگشت دوم و درختان را بر سوم و آب و خاک را بر چهارم و سایر آفریدگان را بر انگشت پنجم می گذارد (۵)!!

و دارای منزلی است که در آن سکونت دارد و محمّد (صلی الله علیه و آله) برای دخول بر او، در منزلش، سه بار، اجازه می گیرد (۶)!! خداوند برتر است از این تشبیهات. ای پروردگار عزت و جلال، تو منزّه و مقدّسی و به تو پناه می بریم از اینگونه توصیف‌ها.

ص: ۵۶

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۲۰۵ و صحیح مسلم- ج ۱- ص ۱۱۲.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۲- ص ۴۷.
 - ۳- (۳) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۱۷۸ و ۱۸۷.
 - ۴- (۴) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۱۸۲ و صحیح مسلم- ج ۱- ص ۱۱۵.
 - ۵- (۵) - صحیح بخاری- ج ۶- ص ۳۳ و ج ۹- ص ۱۸۱.
 - ۶- (۶) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۱۸۳.

پاسخ این سؤال، نزد امامان هدایت و چراغان پرفروغ الهی در تاریکی‌ها این است که خداوند تبارک و تعالی از هر نوع مجانسه، مشاکله، تصویر، تجسیم، تشبیه و محدودیت، کاملاً منزّه است.

امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«حمد و سپاس خدائی را سزا است که سخنرانان از مدحش ناتوانند و شمارندگان از حساب نعمتهایش درمانده‌اند و تلاش کنندگان از ادای حَقِّش عاجزند؛ خداوندی که بلندهمتان درکش نتوانند کرد و زیرکان و دارندگان هوشهای سرشار به او دست نیابند، خدائی که برای صفتش حدّ و مرزی نیست و او را صفتی ثابت و موجود نیست و او را زمانی نیست که مشخص شده باشد و مدّت درازی نیست که به آن منتهی شود... پس هر که خدای سبحان را وصف کند، او را همتا و همانند دیگری قرار داده و هر که برای او همسری قرار دهد، او را دوّمین (یکی از دو) دانسته و کسی که او را دو تا بداند، تقسیمش کرده و کسی که تقسیمش کند، به او جاهل و نادان است و کسی که به او جهالت دارد، به سویش اشاره کرده است و کسی که به او اشاره کند، محدودش کرده است و کسی که محدودش کند، او را به شمارش درآورده و کسی که بگوید: در چیست؟ او را در ضمن چیزی قرار داده و کسی که بگوید: بر چیست؟ بعضی از جاها را از او نفی کرده.

خداوند همیشه بوده است نه اینکه حادث و نو بوده باشد. خداوند موجود است ولی مسبوق به نیستی نیست. خداوند با هر چیزی است، نه بگونه‌ای که همتای آن باشد.

خداوند غیر از هر چیزی است، نه بگونه ای که از آن کناره گیری کند.

خداوند فاعل است نه به معنای حرکت و آلت و انتقال از حالی به حالی دیگر.

خداوند بصیر و بینا بوده و هست هنگامی که هیچ چیزی از آفریدگانش وجود نداشته است...» (۱).

در اینجا فرصتی می یابم که نظر پژوهشگران و جوانان روشنفکر را جلب کنم به گنجهایی که امام علی علیه السلام، آنها را از خود به جای گذاشته و در کتابی به نام «نهج البلاغه» گردآوری شده است؛ این کتاب ارزشمندی که جز قرآن، کتابی بر آن برتری ندارد و متأسفانه در اثر تبلیغات مسموم و وحشت و رعب و حساری که از سوی امویان و عباسیان نسبت به هر چه مربوط به علی بن ابی طالب علیه السلام است کشیده شد، این کتاب ارجمند، برای بیشتر مردم، ناشناخته مانده است.

و من اغراق و گزافه نمی گویم اگر اعلام کنم به اینکه در نهج البلاغه بسیاری از دانش ها و نصیحت هائی که مردم در طول دوران ها به آن نیاز دارند وجود دارد. در نهج البلاغه، علم اخلاق، جامعه شناسی، اقتصاد و نکته های ارزشمندی در رابطه با دانش فضا و تکنولوژی به اضافه فلسفه و عرفان و سیاست و حکمت وجود دارد. و این مطلب را شخصا در طرحی که تقدیم به دانشگاه «سوربون» کردم به اثبات رساندم و چهار موضوع مهم را در نهج البلاغه انتخاب کرده و مورد بحث قرار دادم و

ص: ۵۸

۱- (۱) - نهج البلاغه امام علی (علیه السلام) با شرح محمد عبده - ج ۱ - خطبه ۱.

از آن راه به مدرک دکترا نائل آمدم. پس ای کاش مسلمانان، برای نهج البلاغه، اهمیتی ویژه قائل بودند و تمام طرح‌ها و نظریه‌هایش را مورد بحث و بررسی قرار می‌دادند، چرا که نهج البلاغه دریائی است بی‌پایان که در ژرفنایش، پژوهشگران غوّاص، لؤلؤ و مرجان بدست خواهند آورد.

نظریه:

اختلاف روشنی میان دو عقیده است: عقیده اهل سنت و جماعت که قائل به تجسیم است و از خدای سبحان جسم و شکلی می‌سازد که دیده می‌شود و او را مانند انسانی می‌پندارد که راه می‌رود و پائین می‌آید و دارای خانه و منزلی است و نسبت‌های ناروا و بیهوده دیگری که خداوند از آن منزّه و بدور است، و عقیده شیعیان که خداوند را از هر نوع مشاکله و مجانسه و تجسیم منزّه می‌دانند و رؤیتش را در دنیا و آخرت محال می‌دانند. و بنده شخصا معتقدم روایت‌هایی که اهل سنت به آنها استدلال می‌کنند، توسط یهودیان در زمان اصحاب وضع و گنجانده شده زیرا کعب الاحبار یهودی که در دوران عمر بن خطاب اسلام آورد، همان کسی است که مانند این عقاید را که ویژه یهودیان است، جعل و انتشار داده است؛ آن هم از راه برخی از

ص: ۵۹

ساده لوحان صحابه مانند ابو هریره و وهب بن منبه، چرا که بیشتر این روایت ها از ابو هریره نقل شده و بخاری و مسلم آن را در صحاح خود آورده اند.

در بحث گذشته یادآور شدیم که همین ابو هریره فرقی بین احادیث پیامبر و کعب الاحبار نمی گذارد تا آنجا که عمر بن خطاب او را می زند و از روایت کردن در قضیه آفرینش آسمان ها و زمین در هفت روز، منعش می نماید.

بنابراین تا وقتی که اهل سنت اطمینان کامل نسبت به بخاری و مسلم دارند و آن دو کتاب را صحیح ترین و معتبرترین کتاب ها می دانند و تا وقتی که اینان اعتماد بر ابو هریره می کنند و او را سرور حدیث گوینان می دانند تا آنجا که بزرگترین راوی اسلام نزد اهل سنت شناخته می شود، در این وضعیت، اهل سنت نمی توانند، عقیده خود را تغییر دهند مگر اینکه از تقلید کورکورانه رهائی یابند و به ائمه هدی و عترت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و باب شهر علم روی آورند. و این دعوت مخصوص بزرگان و سالخوردگان نیست که بر جوانان روشنفکر از اهل سنت نیز لازم است از تقلید کورکورانه دست بردارند و دنبال استدلال و برهان روشن (برای رسیدن به حق) باشند.

سؤال دوم: عدل الهی با جبر چگونه سازش دارد؟

خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ

ص: ۶۰

فَلْيُؤْمِنُ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۱)- بگو: حق از سوی پروردگارتان است، پس هر که خواست مؤمن شود و هر که خواست کافر گردد.

و می فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (۲)- هیچ اکراه و اجباری در دین نیست، راه هدایت از راه گمراهی مشخص شده است.

و می فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۳)- هر که به اندازه ذره ای کار خیر کند، نتیجه اش را خواهد دید و هر که به اندازه ذره ای کار بد انجام دهد، نتیجه اش را خواهد دید.

و می فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (۴)- همانا تو-ای پیامبر- فقط تذکردهنده هستی؛ تو هرگز بر نفس آنان سلطه ای نداری.

با این همه آیات، چگونه روایت‌هایی را که در صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده می پذیرید که مثلاً خدای سبحان کردارهای بندگانش را پیش از آنکه خلقشان کند مقدر کرده است. بخاری در صحیح خود می نویسد: «حضرت آدم و حضرت موسی با یکدیگر احتجاج و گفتگو کردند. موسی به او گفت: ای آدم! تو پدر ما بودی، ما را نومید کردی و از بهشت بیرونمان نمودی! آدم به او گفت: ای موسی!

ص: ۶۱

۱- (۱) -سوره کهف- آیه ۲۹.

۲- (۲) -سوره بقره- آیه ۲۵۶.

۳- (۳) -سوره زلزله- آیه ۸.

۴- (۴) -سوره غاشیه- آیه ۲۲.

خداوند با کلامش تو را برگزید و با دستش برای تو نوشت؛ آیا مرا ملامت می کنی بر امری که خداوند برایم مقدر فرموده است پیش از آنکه مرا بیافریند به چهل سال و بدین سان آدم بر موسی با سه احتجاج غلبه کرد. (۱)

مسلم نیز در صحیحش روایت کرده که گفت: هر یک از شما بمدت چهل روز در شکم مادرش، خلقتش کامل می شود سپس چهل روز علقه است و چهل روز مضغه است. آنگاه فرشته با روح خود در او نفخ می کند و چهار کلمه به او امر می شود که با آنها رزق و اجل و عملش و آیا او خوشبخت است یا بدبخت، نوشته و مقدر می شود؛ به آن خدائی که جز او نیست قسم همانا یکی از شما مردم کارهائی انجام می دهد که کارهای اهل بهشت است و میان او و بهشت بیش از یک ذراع فاصله نمی ماند، پس ممکن است کتاب تقدیرش بر او غلبه کند و کارهای اهل جهنم انجام دهد و گاهی ممکن است یکی از شما مردم کارهای اهل دوزخ را انجام دهد و بین او و جهنم بیش از یک ذراع نباشد، پس کتاب تقدیرش بر او غلبه کند و کار اهل بهشت انجام دهد و داخل بهشت گردد. (۲)

و همچنین مسلم در صحیح خود از عایشه ام المؤمنین نقل می کند که گفت:

ص: ۶۲

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۲۱۴- کتاب القدر، صحیح مسلم- ج ۸- ص ۴۹.
 - ۲- (۲) - صحیح مسلم- ج ۸- ص ۴۴- کتاب القدر- باب کیفیه خلق الآدمی فی بطن امه، صحیح البخاری- ج ۷- ص ۲۱۰.

رسول خدا بر جنازهٔ کودکی از کودکان انصار دعوت شد. من عرض کردم: ای رسول خدا! خوشا بحال این گنجشک که از گنجشکهای بهشت است، هیچ گناهی نکرده و به مرز گناه نرسیده است. حضرت فرمود: ممکن است غیر از این باشد. ای عایشه! خداوند برای بهشت، گروهی را آفریده است و آنان را هنگامی که در اصلاب پدرهایشان بودند برای بهشت خلق کرده، همچنان که گروهی را از وقتی که در اصلاب پدرانشان بودند، برای جهنم آفریده است. (۱)

بخاری در صحیحش گوید: شخصی عرض کرد: یا رسول الله! آیا اهل بهشت از اهل جهنم، تشخیص داده می شوند؟ فرمود: آری! عرض کرد: پس چرا انسانها باید اعمال داشته باشند و کار کنند؟ فرمود: هرکس کار می کند برای همان که آفریده شده یا مجبور شده است (۲)!!

خداوندا! تو مقدس و منزهی از این ظلم، تو برتری از این سخنان. ما چگونه این روایتها را باور کنیم که تناقض دارد با سخن حَقّت که می فرمائی:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» (۳) - قطعاً خداوند هیچ گونه ظلمی به مردم نمی کند و این مردم اند که به خویشتن، ظلم روا می دارند.

ص: ۶۳

-
- ۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۸ - ص ۵۵ - کتاب القدر - باب کُلّ مولود یولد علی الفطره.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۲۱۰ - کتاب القدر - باب جَفّ القلم علی علم الله.
 - ۳- (۳) - سوره یونس - آیه ۴۴.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (۱) - همانا خداوند به اندازه ذره ای، ظلم نمی کند.

«وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۲) - و پروردگارت به هیچ کس، ستم نمی نماید.

«وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۳) - و خداوند به آنان ظلم نکرده بلکه مردم خودشان ظلم می کنند.

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۴) - خداوند هیچ ستمی بر آنها نکرد، بلکه خودشان به خویشان ستم کردند.

«وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ» (۵) - ما به آنها ظلم نکردیم، بلکه خودشان ظالم بودند.

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» (۶) - این مجازات کارهای بدتان است که از پیش برای خود فرستادید و همانا خداوند به بندگان، ظلم روا نمی دارد.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا، وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» (۷) - هر که عمل نیکی انجام دهد، به نفع خویشان است و هر که کار بدی انجام دهد، به ضرر خویش

ص: ۶۴

۱- (۱) - سوره نساء- آیه ۴۰.

۲- (۲) - سوره کهف- آیه ۴۹.

۳- (۳) - سوره آل عمران- آیه ۱۱۷.

۴- (۴) - سوره توبه- آیه ۷۰، سوره عنکبوت- آیه ۴۰، سوره روم- آیه ۹.

۵- (۵) - سوره زخرف- آیه ۷۶.

۶- (۶) - سوره انفال- آیه ۵۱.

۷- (۷) - سوره فصلت- آیه ۴۷.

است و همانا پروردگارت هرگز به بندگان ظلم نمی کند.

و در حدیث قدسی می فرماید: «ای بندگان! من ظلم را بر خود حرام نمودم و برای شما نیز حرام کردم، پس ظلم نکنید.» (۱)

بنابراین، چگونه مسلمانی که ایمان به خدا و عدالتش و رحمتش دارد، باور می کند که خداوند آفریدگان را آفرید و بر بعضی به رفتن بهشت و بر دیگران به افتادن در جهنم، به میل و اختیار خودش، حکم نمود و اعمالشان را مقدر فرمود تا آنجا که هر کس کاری را به ناچار انجام می دهد (یعنی هیچ اختیاری برای بندگان نیست)؟ برآستی که این روایت ها نه تنها با قرآن کریم معارض است، بلکه با فطرت الهی که خداوند بر آن مردم را آفریده و همچنین با عقل و وجدان بشری و با کمترین حقوق بشر نیز، منافات و تعارض دارد.

چگونه به این دین ایمان بیاوریم که انسان را بی اختیار مانند عروسکی قرار می دهد که دست قضا و قدر او را می چرخاند، تا اینکه روزی او را به اندرون تنوری داغ بباندازد؟ این چه عقیده ای است که خردها را از خلق و ابتکار و ابداع و پیشرفت و رقابت باز می دارد و انسان را موجودی خشک و بی ارزش و بی لیاقت می سازد که به آنچه نزد خویشتن است راضی باشد و به فکر پیشرفت نباشد به این ادعا که برای هر چه خلق شده، مجبور است؟

ص: ۶۵

۱- (۱) - تهذیب تاریخ دمشق - ج ۷ - ص ۲۰۶، الترغیب و الترهیب - ج ۲ - ص ۴۷۵.

چگونه بپذیریم این چنین روایت‌هایی را که با عقل‌های سالم منافات دارد و خداوند مهربان را بگونه‌ای برایمان ترسیم می‌کند که فقط یک جباری است نیرومند و خشن - و العیاذ بالله - و بندگانی ضعیف و ناتوان را آفرید که آنان را به جهنم افکند؛ فقط به این خاطر که او قوی است و هرچه می‌خواهد انجام می‌دهد؟ آیا عاقلان و خردمندان، این چنین پروردگاری را حکیم یا مهربان و عادل می‌نامند؟!

اگر ما با روشنفکران و اندیشمندان غیر مسلمان، بحث و گفتگو کنیم و بدانند که پروردگار ما دارای چنین صفاتی است و دین ما - قبل از ولادت مردم - بر آنها حکم به شقاوت و بدبختی کرده است؛ آیا ممکن است اسلام را بپذیرند و فوج فوج در دین خدا وارد شوند؟!

خدایا! تو مقدس تر از این سخنان بیهوده و ناروایی که امویان بخاطر مرض و غرضی که داشتند آن را ترویج و پخش نمودند، و بی‌گمان هر پژوهشگری آن را می‌داند. و به هر حال، این سخن زوری است که با کلامت هرگز سازگار نیست. و حاشا که پیام رسالت - که درود خدا بر او و اهل بیتش باد - بر تو دروغ بندد و سخنانی بگوید که با وحیت سازش نداشته باشد. و به تحقیق که رسول خدا فرموده است:

«اگر حدیثی از من برایتان نقل کردند، آن را بر کتاب خدا عرضه بدارید، پس اگر با

آن سازگار بود، بپذیرید و اگر مخالفت داشت، آن را به سینه دیوار بزنید.» (۱)

همه این احادیث که نقل شد- و مانند آنها بسیار است- با کتاب خدا و با عقل سازگار نمی باشد، پس باید آنها را به سینه دیوار بزنیم و به آنها اعتنا نکنیم هرچند بخاری و مسلم روایتش کرده باشند زیرا که آنان معصوم از گناه و خطا نیستند. یک دلیل برای ما کافی است که این ادعای باطل را رد کنیم و آن بعثت پیامبران است از سوی خدا بر بندگانش که در طول تاریخ بشری آمدند تا مفسد مردم را اصلاح کنند و اگر صالح باشند، به بهشت بشارتشان دهند و اگر تبهکار باشند، به دوزخ تهدیدشان کنند.

و از عدالت و رحمت خداوند بر بندگانش است که عذاب نمی کند گروهی را مگر پس از اینکه پیامبری برایشان بفرستد و حجت را بر آنان کامل کند. می فرماید:

«مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (۲)-
هر کس راه هدایت را یافت، تنها به نفع خویش هدایت یافته و هر که گمراه شد، به ضرر و زیان خویش، گمراه شده و هیچ کس بار عمل دیگری را به دوش نگیرد و همانا ما هرگز عذاب نمی کنیم مگر آنکه پیامبر و رسولی بفرستیم.

ص: ۶۷

۱- (۱) - کافی- ج ۲- ص ۲۲۲.

۲- (۲) - سوره اسراء- آیه ۱۵

پس اگر این روایتها که بخاری و مسلم نقل کرده اند و مضمونش این است که خداوند اعمال بندگان را پیش از آفریدن بر آنها نوشته و بر بعضی بهشت و بر برخی جهنم را نوشته و مقدر کرده است، چنانکه قبلاً ذکر شد و اهل سنت به آن ایمان دارند، صحیح باشد، پس فرستادن پیامبران و انزال کتب آسمانی، کار هجو و بیهوده ای است، و خداوند منزّه است از این سخنان. خدایا! تو را درست نشناختند و لذا این چنین درباره ات حکم کردند. و همانا این بهتانی است بزرگ!

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ» (۱) - این آیات خدا است که به حق بر تو تلاوت می کنیم و خداوند هیچ ظلمی برای بندگانش نمی خواهد.

پاسخ این اشکال، باز هم نزد امامان هدایت و ستارگان درخشان الهی و رهبران و پیشوایان امت است که خداوند را از هرگونه ظلم و هجوی منزّه می دارند.

بیائید به سخنان در شهر علم، امیر المؤمنین علی علیه السلام گوش فرادهیم که این اعتقاد را برای مردم توضیح می دهد؛ همین اعتقادی که تا هنوز برای برخی از مسلمانان - که این باب شهر علم را رها کردند - معمّائی ناشناخته باقی مانده است.

یکی از اصحاب از حضرت پرسید که آیا رفتن ما به شام، قضا و قدر الهی بود یا خیر؟

حضرت در پاسخ فرمود:

ص: ۶۸

«وای بر تو! نکند خیال کرده ای قضائی لازم و قدری حتمی است؛ پس اگر چنین بود ثواب و عقاب (پاداش و کیفر) از بین می رفت و وعده و وعید (بشارت و انداز) ساقط می شد. خدای سبحان بندگان را امر کرده است ولی اختیار را به دست آنها داده و نهی کرده است درحالی که هشدارشان داده و تکلیف را بر آنان آسان و امکان پذیر نموده و هرگز سختی و مشقت را در تکلیف بر آنها قرار نداده و بر کار نیک اندک، مزد بسیار قرار داده است.

خدا را نافرمانی نمی کنند که مغلوب باشد و اطاعت نمی کنند که مجبور کرده باشد.

خداوند پیامبران را به بازی نفرستاده و کتابهای آسمانی را برای بندگان بیهوده نازل نکرده و آسمان ها و زمین را از روی باطل نیافریده؛ این پندار کسانی است که کافر شدند، پس وای بر کافران از آتش دوزخ.» (۱)

راست گفت حضرت علی علیه السلام. وای بر کسانی که ظلم و بیهودگی را به خدا نسبت می دهند.

لازم به تذکر است که اهل سنت خداوند را از هرگونه عبث و ظلمی منزّه می دانند و لذا اگر با یکی از آنان سخن بگوئی، هرگز ظلم را به خداوند نسبت نمی دهد ولی در برابر روایتهای بخاری و مسلم، سرگردان می شود و ضمناً معتقد می گردد که این روایتها صحیح است، ازاین روی، هرگاه با منطقی عاقلانه برخورد

ص: ۶۹

کند، ادعا می نماید که آن مسائل نسبت به خداوند ظلم، به حساب نمی آید زیرا او پروردگار است و پروردگار نسبت به مخلوقاتش می تواند هر نوع تصرّفی را انجام دهد و او هرگز از آنچه می کند مورد بازپرسی قرار نمی گیرد درحالی که بندگان بازخواست می شوند. و هنگامی که از او می پرسیم: چگونه خداوند پیش از اینکه کسی را بیافریند، او را محکوم به دوزخ می کند، زیرا بدشانسی برای او نوشته شده است و بر دیگری قبل از خلقتش حکم به بهشت می کند زیرا سعادت برای او نوشته شده است؟ آیا در این، ستم روا داشتن بر هر دو شخص نیست، زیرا در این صورت، آن کس که به بهشت می رود، با عمل خود نمی رود، بلکه با اختیار خدا می رود و آن که وارد جهنم می شود، به خاطر ارتکاب گناه و معصیت نمی رود، بلکه تقدیر الهی بر او چنین نوشته است؟! آیا این ظلم نیست؟ و آیا این مخالف قرآن نمی باشد؟ به تو پاسخ می دهد که: خداوند هر چه بخواهد انجام می دهد.

به هر حال از این دو نظر متناقض، چیزی سر در نمی آوری و این بدیهی است زیرا او معتقد است که پس از قرآن، کتابی صحیح تر و معتبرتر از بخاری و مسلم نیست. و در این کتاب بخاری و مسلم، مطالب عجیب و غریب و مصیبت هائی است که مسلمانان بدان گرفتار شده اند.

و بی گمان امویان و پس از آنها، عباسیان در نشر بدعت ها و عقایدشان که با سیاستهای پوچشان سازگار بود، موفق شدند زیرا متأسفانه تا امروز آثارشان باقی

مانده و مسلمانان آن را گرامی ترین و ارزشمندترین میراث می دانند چون به ادعای آنها، احادیث صحیح پیامبر گردآوری شده است و اگر مسلمانان می دانستند که آنها به خاطر هدفهای سیاسیشان چقدر به پیامبر دروغ بسته اند، هرگز آن احادیث را نمی پذیرفتند، بویژه آنها که با کتاب خدا، تناقض دارد. البته در رابطه با قرآن کریم چون خداوند خود متعهد به نگهداریش شده و نزد اصحاب محفوظ بوده و همواره بر پیامبر عرضه اش می داشته اند، لذا نتوانستند آن را تحریف نموده یا تغییر دهند، از این روی، به سنت پاک نبوی روی آوردند و تا توانستند در آن تحریف کردند، و چون با حافظان قرآن و سنت یعنی اهل بیت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، دشمن بودند، لذا برای هر رخدادی، حدیثی را وضع کرده و به پیامبر نسبت دادند، و به مسلمانان تحمیل کردند که این احادیث، معتبرترین حدیث ها است؛ و مردم هم از روی حسن نیت، آن را قبول کرده و نسل به نسل، منتقلش کردند.

انصاف این است که شیعیان نیز در بسیاری از احادیث که به پیامبر یا ائمه اطهار نسبت داده می شود، قربانی این تهمت ها و تحریف ها شدند و به هر حال در طول تاریخ، نه اهل سنت و نه شیعیان، از این تحریف و تغییر در حدیث، سالم نماندند، هرچند شیعیان در سه مورد بر دیگر گروه های اسلامی، امتیاز دارند و عقیده هایشان با قرآن و سنت و عقل سازگار است و این سه خصالت عبارت اند از:

۱- اتصال مطلق به اهل بیت پیامبر، چرا که هیچ کس را بر آنان ترجیح نمی دهند، و

همه ما به منزلت و مقام اهل بیت که خداوند آنان را پاک و مطهر قرار داده و از هر رجس و پلیدی دورشان کرده است، واقف هستیم.

۲- عدد امامان اهل بیت، دوازده امام است که زندگی و آثارشان، سه قرن به طول انجامید. و در تمام احکام و احادیث، سخنان همه آنان باهم توافق و سازگاری داشته است و در هیچ مورد باهم اختلاف نداشته اند، که این امر باعث شد، شیعیان نشان، تمام مسائل را به خوبی و روشنی درک کرده و بدون هیچ تناقضی، در عقیده خود ثابت قدم بمانند.

۳- اعتراف و اقرار به اینکه هرچه کتاب دارند، احتمال اشتباه در آنها می رود و هیچ کتاب صددرصد صحیح و معتبری جز کتاب خدا که باطل به هیچ وجه در آن راه ندارد، ندارند. کافی است بدانی که مهمترین کتاب، نزد آنان، «اصول کافی» است و با این حال، گواهی می دهند که هزاران حدیث نادرست در آن وجود دارد؛ از این رو است که همواره علما و مجتهدینشان دنبال بحث و بررسی و تحقیق هستند و جز روایتهائی که از نظر متن و سند، ثابت و محقق گردد و با قرآن و عقل نیز معارض نباشد، نمی پذیرند.

ولی اهل سنت، خود را متعبد و ملزم به کتابهائی می دانند که نامشان «صحاح» است به این اعتبار که هرچه در آنها آمده است، صحیح می باشد و بیشتر آنان این رأی را با وراثت از پیشینیان و بدون هیچ بحث و تحقیقی بدست آورده اند، و گرنه بسیاری از احادیثی که در این کتابها نقل و روایت شده، بر هیچ دلیل علمی استوار

نیست و کفر محض از آن پیدا است و با قرآن و اخلاق و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله، منافات و تعارض دارد و آبروی پیامبر را برده است. برای انسان جستجوگر همین کافی است که کتاب شیخ مصری، مرحوم محمود ابوریّه را بخواند؛ کتاب «اضواء علی السنه المحمديه» تا قدر و بهای صحاح شش گانه را دریابد.

خدای را سپاس که امروز بسیاری از جوانان پژوهشگر از آن قیده‌های غلط رهائی یافته و خوب را از باطل تشخیص داده اند، بلکه حتی بسیاری از سالخوردگانی که نسبت به «صحاح» تعصب داشتند، امروز از آن فاصله گرفته اند البته نه به خاطر ضعف و اشتباه احادیث بی شماری که در آنها آمده است، بلکه برای اینکه دیده اند که مورد استدلال و احتجاج شیعیان قرار گرفته است، چه در احکام فقهی و چه در عقیده به غیبات و امور پنهانی و لذا هیچ حکم و عقیده ای نیست که شیعیان به آن اقرار داشته و ایمان آورده باشند، جز اینکه در یکی از صحاح شش گانه اهل سنت، از آن روایت و حدیثی نقل شده باشد.

از این روی بود که یکی از متعصبان لجباز و ستهنده به من گفت: شما که معتقدید، احادیث بخاری صحیح نیست، پس چرا با آن، بر ما، استدلال و احتجاج می کنید؟

پاسخ دادم: نه هرچه در بخاری است صحیح است و نه همه اش دروغ! بلکه حق، حق است و باطل، باطل، و بر ما است که کنکاش کنیم و تصفیه نمائیم.

گفت: آیا تو میکرسکوب مخصوصی داری که بوسیله آن صحیح را از غلط تشخیص دهی؟

گفتم: من بیش از آنچه تو داری ندارم ولی هرچه که سنی و شیعه بر آن اتفاق نظر دارند، صحیح می دانم زیرا صحتش نزد دو گروه ثابت شده و ما آنها را متعهد به چیزی می سازیم که خودشان را به آن متعهد و ملزم کرده اند. و هرچه در آن اختلاف دارند، هرچند یکی از دو گروه، آن را پذیرفته باشد، گروه دوم را به پذیرش آن متعهد و ملزم نمی دانیم، و همچنین پژوهشگر بی طرف نیز، پذیرشش لازم نیست و نمی شود به آن احتجاج کرد چرا که دور، لازم می آید.

من برای جنابعالی مثالی می زنم تا اشکال و اعتراضی نباشد و دوباره همین انتقاد با روشهای مختلف تکرار نگردد:

شیعیان ادعا می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی را به عنوان خلیفه مسلمین در روز غدیر خم (هیجدهم ذی حجه، پس از اتمام حجه الوداع) نصب کرده و بدین مناسبت فرموده است:

«هر که من مولای اویم، پس علی مولای او است. بارالها! دوست بدار هر که ولایتش را بپذیرد و دشمن بدار هر که با او دشمنی ورزد».

می بینیم که این حادثه و این حدیث را بسیاری از علمای اهل سنت در صحاح و مسانید و تاریخهایشان نقل کرده اند. پس شیعیان می توانند با آن، بر اهل سنت،

از سوی دیگر، اهل سنت ادعا می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری وفاتش، ابو بکر را وادار کرد که با مردم نماز بخواند و فرمود: «خدا و رسولش و مؤمنان کسی را جز ابو بکر نمی پذیرند».^(۱) این حادثه و این حدیث، هیچ وجودی در کتابهای شیعیان ندارد بلکه آنان روایت می کنند که رسول خدا در پی علی فرستاد. عایشه خبردار شد، فوراً کسی را دنبال پدرش فرستاد و هنگامی که رسول خدا فهمید، رو به عایشه کرده فرمود: «شما مانند زنی هستید که به یوسف علاقه داشت»^(۲) (کنایه از اینکه شما خیانت کارید) و خودش فوراً به سوی مسجد رفت و درحالی که ابو بکر را پس زد، نماز را با مردم خواند.

بنابراین، نه ممکن است و نه انصاف است که اهل سنت بر شیعیان احتجاج کنند به روایتی که ویژه خودشان است، خصوصاً در صورتی که این روایت ها تناقض داشته و با تاریخ مخالفت داشته باشند. همه می دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ابو بکر را جزء سپاهیان اسامه تعیین کرده بود و او را زیر پرچم و فرماندهی اسامه قرار داده بود و معلوم است که امیر و فرمانده ارتش، در سریه ها،^(۳)

ص: ۷۵

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۱۰.

۲- (۲) - ابن ابی الحدید - ج ۹ - ص ۱۹۷.

۳- (۳) - غزوه، جنگی است که پیامبر شخصاً در آن بوده و رهبری می کرده است و سریه جنگگاهی است که در زمان حضرت و به امر حضرت رخ داده ولی خودشان در آن شرکت

خودش امام جماعت است. و در تاریخ به اثبات رسیده که هنگام وفات پیامبر، ابو بکر در مدینه نبود بلکه در منطقه ای به نام «سنح» بود که خود را آماده خارج شدن با امیرش و فرماندهش اسامه بن زید که بیش از هفده سال از عمرش نگذشته بود، می کرد. پس چگونه می توانیم باور کنیم که رسول خدا او را، برای امامت نماز، تعیین کرده است؟! مگر اینکه سخن عمر بن خطاب را در مورد پیامبر تصدیق کنیم که-العیاذ بالله-رسول خدا هذیان می گوید و نمی داند چه می کند و چه می گوید!! و این امری است محال و از نظر شیعیان مردود است و راهی به آن نیست.

پس بر انسان پژوهشگر است که در بحث و تحقیقش، تقوای الهی داشته باشد و سرسپردۀ عاطفه نگردد که از حق منحرف گشته و دنبال هوای نفس رود و از راه خدا دور گردد بلکه بر او لازم و واجب است که در برابر حق تسلیم شود هرچند، حق با دیگری باشد و نفس خود را از گل و لای عواطف و خودبینی ها آزاد سازد تا از کسانی گردد که خدایشان در قرآن چنین توصیف و ستایش کرده است:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ». (۱)

-ای پیامبر، بشارت ده بندگان مرا؛ آنها که چون سخنی بشنوند، حق و نیکویش را پیروی

ص: ۷۶

کنند؛ آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و آنان خردمندان اند...

پس معقول نیست که یهودیان بگویند: حق با ما است و مسیحیان بگویند: حق با ما است و مسلمانان هم ادعا کنند حق با ما است در حالی که همه آنها در عقیده و احکام باهم اختلاف دارند.

بنابراین، لازم است که سخنان اهل ادیان سه گانه را بررسی نموده تا حق را از باطل تشخیص داد.

و همچنین معقول و خردمندانه نیست که اهل سنت ادعا کنند حق با آنها است و شیعیان ادعا کنند که حق فقط با آنها است، در حالی که در بسیاری از احکام و مفاهیم، باهم اختلاف داشته باشند، چرا که حق، یکی بیشتر نیست و هرگز قابل تجزیه نمی باشد.

بنابراین، بر پژوهشگر لازم است که خود را آزاد سازد و اقوال هر دو گروه را بررسی نماید و با یکدیگر مقارنه کند، و عقل خود را داور قرار دهد تا حق برایش، مشخص و معلوم گردد و این ندای پروردگار است برای هر گروه که ادعای حق داشته باشد:

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱) - بگو- ای پیامبر- دلیل و برهانتان را بیاورید اگر راست می گوئید.

ص: ۷۷

و هرگز بیشتر بودن افراد یک گروه دلیل بر حق بودنشان نیست، بلکه عکس آن صحیح است. خداوند می فرماید:

«وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ، يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (۱)- و اگر پیروی کنی از بسیاری از مردم زمین، تو را از راه خدا بازمی دارند.

و همچنین می فرماید: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» (۲)- و بسیاری از مردم مؤمن نیستند هرچند تو تلاش کنی.

از آن سوی نیز، پیشرفت علمی و تکنولوژی و پول و ثروت هرگز دلیل بر حقانیت نیست و هیچ وقت اینها دلیل نمی شود که مثلاً حق با غرب است و اهل شرق در باطل اند. خداوند می فرماید:

«فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» (۳)- هرگز اموال و اولاد فراوان آنان تو را به شگفت نیآورد، چرا که خداوند می خواهد با این زیادی مال و فرزند، آنها را در زندگی دنیا، معذب سازد و ساعت مرگ نیز در حال کفر، جانشان را بگیرد.

ص: ۷۸

۱- (۱) -سوره انعام- آیه ۱۱۶.

۲- (۲) -سوره یوسف- آیه ۱۰۳.

۳- (۳) -سوره توبه- آیه ۵۵.

اهل ذکر درباره خداوند متعال چه می گویند؟

امام علی علیه السلام می فرماید:

سپاس و حمد خدائی را که به امور پنهانی دانا است و نشانه ها و علامتهای ظاهر، بر وجودش دلالت دارد و دیدن او با چشم، محال است. پس چشم کسی که او را ندیده، انکارش نمی کند و دل کسی که وجود او را از آثار و علامات دانسته، به کنه ذاتش پی نمی برد. در علوّ و بلندی، برتری دارد که چیزی از او بالاتر نیست و در زندگی و قرب، نزدیک است که چیزی از او نزدیک تر نیست. بنابراین، بلندی او، او را از آفریدگانش دور نساخته و نزدیکی او، خلق را در مکانی با او برابر ننموده است. خردها را بر حدّ و نهایت صفتش آگاه ننموده ولی آنان را از شناختن خویش، بقدر واجب باز نداشته است. پس او است خدائی که پدیده ها و نشانه های هستی بر او دلالت و گواهی دارد و حتی دلهای

منکران، با وجود این آثار، بر او گواهی می دهند (هرچند به ظاهر انکارش کنند) منزّه است خداوند از اینکه او را به جسم تشبیه کنند یا وجودش را منکر گردند. (۱)

سپاس و حمد مخصوص خداوندی است که هیچ صفتی از صفاتش بر صفتی دیگر سبقت نگرفته است، پس قبل از آنکه آخر باشد، اول است و پیش از آنکه پنهان باشد، ظاهر است. و غیر او هر که به وحدت نامیده شود، اندک است و هر عزیزی غیر او، ذلیل و خوار است (چرا که معلول همواره، ذلیل علت است) و هر توانائی غیر از او ناتوان و درمانده است و هر مالکی غیر او مملوک است و هر عالم و دانائی غیر او، متعلم است و هر توانائی غیر او گاهی توانا است و گاهی ناتوان و هر شنونده ای غیر او از صداهای خیلی بلند کر می شود و صداهای آهسته و دور را نمی شنود و هر بینائی غیر از او رنگهای پنهان اجسام لطیفه (یا بسیار ریز) را نمی بیند. و هر آشکاری غیر او آشکار نیست و هر پنهانی غیر از او، پنهان نیست.

آنچه را آفریده است نه به خاطر تقویت سلطنت است و نه ترس از عواقب زمان است و نه به خاطر یاری خواستن برای دفع شریکی است که با او رقابت می کند و نه برای جلوگیری از چیره شدن و مباحثات انباز است، بلکه آفریدگانش همه ریزه خوار خوان نعمتش می باشند و بندگانی ناتوان و خوار در برابر او هستند.

او در اشیاء حلول نمی کند تا گفته شود: در آنها است و از اشیاء دور نمی گردد تا گفته

ص: ۸۰

شود: از آنها جدا است.

آفریدن مخلوقات او را خسته نکرده و تدبیر حال آنها، ناتوانش نساخته و در آفریدن اشیاء هرگز عاجز و درمانده نگشته و در آنچه حکم نموده و مقدر کرده، شبهه ای برایش حاصل نشده، بلکه حکمی است محکم و استوار و علمی است ثابت و پایدار و امری است مبرم و برقرار. با همه نعمت ها و عقوبت‌هایش، بندگان به او امیدوارند و با همه نعمت ها و بخشندگی هایش، از او هراس و ترس دارند.^(۱)

اول بودن او را ابتدا نیست و همیشگیش را نهایتی نیست. او است «اول» که همیشه بوده و او است پاینده که نهایتی ندارد. پیشانی ها در برابرش به خاک افتاده و لب ها به توحیدش هم نوا گشته است. حدود و مرزهای اشیاء را هنگام آفریدن، تعیین نمود تا خود از شبیه آنها شدن، امتیاز داشته باشد. افکار و اندیشه ها نمی توانند او را با حدود و حرکات و اعضاء مشخص نمایند. به او گفته نمی شود: کی و در چه زمانی بوده؟ و مشخص نمی شود که تا چه زمانی خواهد بود (زیرا او بر زمان احاطه دارد و در دسترسش است و او ماده نیست که زمان بر او احاطه و قدرت داشته باشد). او ظاهر است ولی نمی توان گفت: از چه پیدا شده؟ و پنهان است ولی نمی شود گفت: در چه چیز پنهان گشته؟ جسمی نیست که از دور جلوه داشته باشد، سپس نابود گردد و پشت پرده نیست تا چیزی بر او احاطه کرده باشد. نزدیک بودن و قرب او به اشیاء از لحاظ چسبیدن به آنها

ص: ۸۱

نیست و دوری و بعد او از آنها به جدائی نمی باشد... مقدّس و منزّه است از اینکه تعیین کنندگان حدّ و مرزها و جوانب و اطراف و فراهم آوردن جاها و قرار گرفتن در آنها به او نسبت دهند. حدّ و نهایت تنها شایسته مخلوقاتش است و بغیر او نسبت داده می شود.

اشیاء را از روی اصولی ازلی و ابدی نیافرید بلکه آفرید آنچه را آفرید و برای آن حد و اندازه ای قرار داد و صورت و شکل داد به هرچه می خواست، پس شکلش را زیبا و نیکو ترسیم نمود. هیچ شیء و چیزی نمی تواند در برابرش امتناع و سرپیچی کند و اگر او را اطاعت کند، برای او سودی ندارد. علم و آگاهی به گذشتهگان و مردگان مانند علمش به زندگان و مانندگان است و علمش به آسمانهای بالا مانند علمش به زمین های سفلی است. (۱)

ص: ۸۲

بخش دوم: سؤال هائی پیرامون رسول اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ)

اشارہ

ص: ۸۳

سؤال: درباره عصمت پیامبر چه می گوئید؟

خدای سبحان درباره پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۱) - خداوند تو را از آزار مردمان، نگه خواهد داشت. و می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا - وَخْيٌ يُوحَىٰ» (۲) - او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، بلکه هرچه می گوید چیزی جز وحی نیست که به او وحی می شود.

و می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۳) - هرچه پیامبر به شما دستور داد قبول کنید و اطاعت نمائید و از هرچه نهیتان کرد، خودداری کنید.

این آیات، دلالت واضح و روشن دارد بر عصمت کاملش در همه چیز و همه

ص: ۸۵

۱- (۱) - سوره مائده - آیه ۶۷.

۲- (۲) - سوره نجم - آیه ۳.

۳- (۳) - سوره حشر - آیه ۷.

حال. با این حال، شما معتقد به عصمت او فقط در تبلیغ قرآن می باشید و در غیر آن، او را مانند دیگر مردم می دانید که هم اشتباه می کند و هم درست می گوید و برای اثبات خطا و اشتباهش در مناسبتهای گوناگون، به رخدادها و حوادثی، استدلال می کنید که در صحاحتان آمده است.

پس اگر امر چنین است، دلیلتان در ادعای تمسک جستن به کتاب خدا و سنت رسولش چه می باشد، حال آنکه سنت را معصوم نمی دانید و خطا را در آن امکان پذیر می دانید. بر این اساس و طبق عقیده شما، کسی که به کتاب و سنت، چنگ می زند، از گمراهی بدور نیست بویژه اینکه اگر بدانیم تمام آیات قرآن، با سنت پیامبر، تفسیر و تبیین شده است. پس استدلال شما چیست در اینکه تفسیر و تبیینش، مخالف کتاب خداوند متعال نمی باشد؟

یکی از آنان برای تاکید بر این نظر، به من گفت: رسول خدا در بسیاری از احکام و به اقتضای مصالح، با قرآن مخالفت کرد!

با تعجب گفتیم: نمونه ای از مخالفتهای آن حضرت را برای من توضیح ده. پاسخ داد. خداوند در قرآن می فرماید: «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» (۱) - زن و مرد زناکار را هریک صد تازیانه بزنید.

ص: ۸۶

با این حال حضرت رسول بر مرد و زن زناکار، حکم کرد که سنگسار شوند و این در قرآن نیست.

گفتم: رجم مخصوص محصن (متأهل) است چه مرد باشد و چه زن ولی تازیانه برای مجرد است چه مرد باشد و چه زن.

گفت: در قرآن مجرد و متأهل نیست زیرا خداوند تخصیص نداده بلکه مطلق زانی و زانیه را ذکر فرموده است.

گفتم: پس در این صورت، هر حکمی که در قرآن بطور مطلق آمده و پیامبر آن را تخصیص زده، مخالف قرآن است؟ پس تو می خواهی بگویی که پیامبر در بیشتر احکامش، با قرآن مخالفت نموده است؟!

با ناچاری پاسخ داد: فقط قرآن، معصوم است زیرا خداوند متعهد به نگهداریش شده است ولی پیامبر، انسانی است مثل سایر انسانها، ممکن است خطا کند و ممکن است راه صحیح برود. خداوند درباره اش فرموده: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» - بگو من انسانی مانند شما هستم!!

گفتم: پس چرا نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا می خوانی با اینکه قرآن واژه نماز را بدون تخصیص اوقاتش ذکر کرده است؟

گفت: قرآن فرموده: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» - نماز بر

مؤمنان به وقت، نوشته شده است.

و پیامبر اوقات نماز را بیان کرده است.

گفتم: پس چگونه او را در اوقات نماز قبول داری ولی در حکم رجم زانی نمی پذیری؟!

با سخن پرانی های متناقض و بیهوده که بر هیچ دلیل و پایه ای استوار نیست، خواست مرا قانع کند مثل اینکه: در نماز نمی شود شک کرد زیرا رسول خدا در طول زندگی روزانه پنج بار آن را بجای آورد ولی به رجم و سنگسار کردن نمی شود اطمینان کرد زیرا بیش از یک یا دو بار، آن را به انجام نرسانده است. و یا اینکه:

رسول خدا هر وقت مامور به امری از سوی پروردگارش می شود، خطا نمی کند ولی هنگامی که با فکر خود، امری را انجام می دهد، معصوم نیست و لذا همواره و در هر امری، اصحاب از او می پرسیدند: از پیش خودت است یا از پیش خدا است؟ و اگر می فرمود: از پیش خدا است، بدون حرف می پذیرفتند ولی اگر می گفت به نظر خودم چنین آمده است، با او جرّ و بحث می کردند و نصیحتش می نمودند و او هم نصیحتها و نظراتشان را می پذیرفت!! و گاهی اوقات آیات قرآن، موافق با نظرات اصحاب و مخالف با رای حضرت نازل می شد!! مانند قضیه اسرای بدر و قضایای مشهور دیگر!! من هرچه خواستم او را قانع کنم، متأسفانه اثری نداشت زیرا

ص: ۸۸

علمای اهل سنت به این نظر اعتقاد دارند و صحاحشان پر است از قبیل چنین روایتی، که عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیر سؤال می برد و از او شخصیتی می سازد کمتر از یک مرد هوشمند یا فرمانده نظامی بلکه حتی کمتر از یک مرشد طریقت نزد صوفیگران و من اغراق نمی کنم اگر بگویم کمتر از سطح یک مرد معمولی! و اگر روایتهای صحاح اهل سنت را بخوانیم، به روشنی می بینیم، تاثیر تبلیغات امویان در افکار و خردهای مسلمانان تا کجا رسیده و از آن زمان تا امروز، آثار شومش پایدار مانده است! و اگر در پی هدف و غرضشان برویم، به یک نتیجه قطعی و تلخ می رسیم و آن این است که: آنان که در دوران امویان بر مسلمانان حکم راندند و مسلط شدند و در رأس آنها معاویه بن ابو سفیان، حتی یک روز هم به پیامبر ایمان نیاوردند و او را مبعوث از سوی پروردگار نمی دانستند. بیشتر به نظر می رسد که آنان معتقد بودند که حضرت ساحر است و با سحر و جادو بر مردم غلبه کرده و با سوء استفاده از وجود مستضعفین و بردگان، حکومتش را پایه گذاری نموده است!!! و این تنها یک گمان نیست، چرا که بیشتر گمان ها، گناه است، بلکه وقتی کتابهای تاریخی را مطالعه می کنیم، به شخصیت معاویه خوب پی می بریم و می دانیم در طول زندگیش بویژه ایام حکومتش چگونه رفتار می کرد، آنجا است که گمان به حقیقتی مبدل می شود که راه فرار از آن وجود نخواهد داشت.

ما همه معاویه را می شناسیم و پدرش ابو سفیان و مادرش هند را می شناسیم. او کسی است که جوانیش را در کنار پدرش گذراند و با او در بسیج سپاهیان و نبرد با رسول خدا و تلاش برای نابودی و دعوتش با تمام توان، همکاری می کرد و آنگاه که تمام تلاشهایش نقش بر آب شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او و بر پدرش چیره و غالب شد، در برابر امر واقع، تسلیم گشت، بی آنکه به آن ایمان بیاورد ولی رسول خدا با بزرگواری و کرامت و خوی والایش از او درگذشت و او را «طلیق» (آزادشده) نامید. و پس از رحلت رسول اکرم، پدرش می خواست فتنه ای جدید برپا کند و اسلام را از ریشه بخشکاند، لذا شبانه نزد حضرت علی علیه السلام آمد و او را به شورش علیه ابو بکر و عمر، تشویق و ترغیب نمود و با پول و سپاهیان زیاد، وعده اش داد ولی امام علی علیه السلام که از نیت پلیدش آگاه بود، او را از خود راند، از این روی، او مانند ماری زخمی تمام عمرش را با حقد و کینه علیه اسلام و مسلمین گذراند تا روزی که خلافت به پسر عمویش عثمان رسید. آنجا بود که کفر و نفاق درونیش را هویدا ساخت و اعلام کرد که:

فرزندانم! مانند توپ، خلافت را به یکدیگر پاس دهید. به آن کسی که ابو سفیان به او قسم می خورد، سوگند که نه بهشتی هست و نه جهنمی (۱)!

ص: ۹۰

ابن عساکر در تاریخ خود از انس نقل می کند که گفت: ابو سفیان هنگامی که نابینا شده بود، روزی بر عثمان (در ایام خلافتش) وارد شد. سپس پرسید: کسی اینجا نیست. گفتند: نه (غریبه ای نیست). گفت: خداوندا! امر را مانند دوران جاهلیت قرار ده و حکومت را غاصبانه ساز و تمام کوه و دشت های زمین را برای بنی امیه فراهم ساز(۱)!!

و اما فرزندش معاویه! و چه می دانی که معاویه چه کسی بود؟! هرچه درباره او و کردارش نسبت به امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در طول دوران ولایتش در شام و سپس سلطه غاصبانه اش با زور بر خلافت، بگوئی کم گفته ای. تاریخنگاران از اهانت کردنش به قرآن و سنت و تجاوزش از تمام حدود الهی و شرعی و اعمال پلیدی که قلم و زبان از ذکر آنها شرم دارد، بسیار گفته اند ولی ما به خاطر رعایت عاطفه برادران اهل سنتمان که حب معاویه و دفاع از او در دلهایشان رسوخ کرده، از ذکر آنها خودداری می کنیم. ولی به هر حال، نمی شود از عقیده و نظر او نسبت به صاحب رسالت گذشت چه او از عقیده پدرش، مستثنی نبود و او شیر هند جگر خواری را خورده بود که مشهور به فساد و فسق و تباهی بود،(۲) چنانکه نفاق را از

ص: ۹۱

۱- (۱) - تهذیب ابن عساکر - ج ۶ - ص ۴۰۹.

۲- (۲) - زمخشری در ربیع الأبرار - ج ۳ - ص ۱۵۵ - باب القربات و الانساب. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ج ۱ - ص ۳۳۶.

پدرش، بزرگ منافقان ارث برده بود، همو که آنی اسلام به قلب سیاهش ره نیافته بود.

حال که از درون قلب پدرش آگاه شدیم، خوب است از درون قلب او نیز اطلاع یابیم که همان عبارت پدر را با سبکی منافقانه تر بیان می کند.

زبیر بن بکار از مطوف بن مغیره بن شعبه نقل می کند که گفت: همراه با پدرم مغیره بر معاویه وارد شدیم. پدرم همیشه با او سخن می گفت و مشورت می کرد و از عقل و شعور معاویه برایم تعریف می نمود و اظهار شگفتی می کرد. شبی او را غمین یافتم. شام برایش آوردم، از خوردنش امتناع ورزید. ساعتی گذشت. من خیال می کردم از برخی کارهای ما، اندوهگین شده، به هرحال از او پرسیدم: پدر! چه شده است که امشب تو را نگران و حزین می بینم؟

گفت: فرزندم! من از نزد پلیدترین و خبیث ترین مردم آمدم.

گفتم: او کیست؟

گفت: هنگامی که با معاویه تنها شدیم، به او گفتم: ای امیر مؤمنان!! اکنون سنّ و سالی بر تو گذشته است، چه خوب است که عدالتی به خرج دهی و خیری از تو نمایان گردد. تو که به هرحال، به هدفت نائل آمده ای، پس بیا و نسبت به خویشانت، بنی هاشم، نگاهی دیگر کن، صلّه رحم نما که به خدا قسم، دیگر چیزی ندارند که از

آنها بهرآسی، و این برای تو پایدار خواهد ماند و پاداش خواهی داشت.

به من گفت: «هیئات، هیئات! من چه پاداشی و چه ثوابی بخواهم؟! او که از قبیله «تیم» بود، حکومت کرد و عدالت نمود و آنچه می خواست انجام داد، چیزی نگذشت که هلاک شد و نامش نیز محو و نابود گشت جز برخی که گاهی نام ابو بکر را می برند. و او که از قبیله عدی بود، حکومت کرد و ده سال تلاش و جدیت نمود.

ولی تا مرد، نامش هم با خودش هلاک شد، جز اینکه گاهی کسی نام عمر را ببرد.

سپس برادرمان عثمان حکومت کرد، او کسی بود که در حسب و نسب، مانندی نداشت. او هم هرچه خواست انجام داد و هرچه می خواستند بر سرش آوردند و به خدا قسم تا مرد، نامش و یادش هم از بین رفت و آنچه مانده است چیزهائی است که بر سرش آمده. ولی او که از قبیله هاشم است (یعنی پیامبر) هر روز پنج بار، با صدای بلند نامش برده می شود و «اشهد انّ محمّدا رسول الله» گفته می شود.

مادرت به عزایت بنشیند، من چه عملی و چه یادی پس از این بخواهم جز اینکه نام او را دفن کنم، نام او را دفن کنم» (۱)!!!

مرگ بر تو و بر نامت! خزی و خواری بر تو باد! تو می خواستی نام و یاد رسول

ص: ۹۳

۱- (۱) - کتاب موفقیات - ص ۵۷۶ - چاپ وزارت اوقاف بغداد سال ۱۳۹۲، تاریخ مسعودی، مروج الذهب - ج ۳ - ص ۴۵۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ج ۵ - ص ۱۳۰، الغدیر علامه امینی - ج ۱۰ - ص ۲۸۳.

خدا را با تمام توانت و با آن همه پول بیت المال که در اختیارت بود، دفن کنی؟ خدای را شکر که تمام تلاشهایت، خنثی و نقش بر آب شد، چرا که خدا در کمین تو و امثال تو نشسته است. او است که دربارهٔ پیامبرش می فرماید:

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» - ما یاد تو را بلند کردیم.

تو می توانی، یاد کسی را که پروردگار عزت و جلالت، او را بلند کرده و برتری داده است دفن کنی؟! هرچه می خواهی بکن و تمام توانت را در این راه بگذار ولی مطمئن باش که تو با فوت کردن، نمی توانی نور خدا را خاموش کنی و خداوند-علی رغم نفاق تو-نورش را به اتمام خواهد رساند و سراسر گیتی را از نور وجودش روشن خواهد ساخت.

هان! مگر تو نبودی که شرق و غرب جهان را مالک شده بودی، پس چه شد که تا هلاک شدی، نامت و یادت فراموش شد و چیزی از تو نمانده است جز اینکه یادآوری، کردارهای بد و ناشایستت را به یاد آورد که می خواستی اسلام را براندازی، چنانکه از زبان رسول خدا- که درود بی پایان بر او و دودمان پاکش باد- شنیده شده است. (۱)

و از آن سوی، طی قرن ها و نسل ها، یاد فرزند هاشم حضرت محمد بن عبد الله

ص: ۹۴

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، پابرجا مانده و تا روز رستاخیز، نامش به عظمت و بزرگی برده می شود، علی رغم میل تو و بنی امیه که تحت فرمانت و رهبریت می خواستند نام او و دودمانش را از بین ببرند و فضائلشان را کتمان کنند، و شما هرچه بیشتر تلاش کردید، عظمت و رفعت آنها بیشتر و افزونتر شد و در روز رستاخیز، خدای را ملاقات می کنید درحالی که بر شما خشمناک باشد به خاطر این همه بدعت که در دین گذاردید و کيفرتان را، چنانکه سزایتان است، خواهد داد.

و اگر به اینان اضافه کنیم، فرزندشان یزید بن معاویه، آن تبهکار فاسد شرابخواری که، بر ملافسق و فجور می کرد و آشکارا فساد می نمود، می بینیم او هم از همان عقیده ای که از پدرش و نیایش ارث برده بود، برخوردار است. او است که پستی و دنائت و حقارت و می خوارگی و زنا و قماربازی و ... را از آنان ارث برده بود، و اگر این اوصاف و خوبیهای پلید و قبیح را وارث نشده بود، بی گمان پدرش معاویه، خلافت را به او واگذار نمی کرد و او را بر گرده مسلمان مسلط نمی ساخت، درحالی که خوب او را می شناختند و می دانستند که در میان اصحاب شخصیتی مانند حسین بن علی سرور جوانان اهل بهشت وجود دارد. و من هیچ تردیدی ندارم به اینکه معاویه زندگی خود و اموالی را که از حرام بدست آورده بود، در راه از بین بردن اسلام و مسلمین واقعی صرف نمود.

و خود دیدیم که چگونه می خواست نام محمّد (صلی الله علیه و آله) را دفن کند و بحمد الله نتوانست، ولی به هر حال برای انتقامجویی از پیامبر، به نبرد با پسر عمویش و وصی و جانشینش علی پرداخت تا اینکه او به شهادت رسید و با زور و نفاق و نیرنگ به خلافت رسید و سنت شومش را در میان مردم برگزار کرد و به مزدورانش دستور داد که در تمام کوی و برزن و بر تمام منابر و پس از هر نماز، لعن علی و اهل بیتش را از یاد نبرند و بدین سان می خواست رسول خدا را سب و لعن کند (۱).

ولی چون نقشه اش برای این هدف، عملی نشد و اجلس فرارسید و به آرمان پلیدش نرسید، فرزندش را برای این امر تعیین کرد و او را بر امت اسلام، ولایت داد تا همان نقشه پلیدی را که او و پدرش داشت، دنبال کند و اسلام را نابود سازد و جاهلیت را زنده گرداند.

آن فاسق تبهکار، خلافت را به دست گرفت و آستینش را بالا زد تا بنا به خواسته پدرش اسلام را از بین ببرد و لذا در آغاز، مدینه و شهر پیامبر را بمدت سه روز برای سپاهیانش آزاد قرار داد تا هر چه می خواهند انجام دهند و هزاران نفر از برترین

ص: ۹۶

۱- (۱) - ابن عبد ربّه در جلد چهارم، صفحه ۳۹۶ در عقد الفرید نقل می کند که معاویه، حضرت علی را بر منبر لعن کرد و به مامورین خود نوشت که آن حضرت را بر منابر لعن کنند و آنان همچنین کردند. ام سلمه، همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نامه ای به معاویه نوشت، که در آن چنین آمده است: همانا شما خدا و رسولش را بر منابر لعن می کنید به این دلیل که شما علی و هر که علی را دوست بدارد لعن می کنید و من گواهی می دهم که خدا و رسولش علی را دوست می دارند. ولی معاویه به سخنانش اهمیتی نداد.

صحابه پیامبر را به قتل برسانند و اعراض و نوامیس مسلمین را هتک کنند، سپس ریحانه و گل خوشبوی رسول خدا و تمام اهل بیت پیامبر و سروران امت را به قتل رسانند و زنان و دختران اهل بیت عصمت و طهارت را به اسارت گرفت. «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» .

و اگر خداوند او را هلاک نکرده بود، قطعاً می توانست، با آن همه جنایت هولناک و خیانت و فساد، اسلام و مسلمین را از بین ببرد. ولی آنچه فعلاً برای ما مهم است این است که از عقیده او نیز پرده برداریم چنانکه از عقیده پدر و جدش نیز پرده برداشتیم.

تاریخنویسان خبر داده اند که پس از حادثه شوم «حرّه» و به شهادت رساندن ده ها هزار از بهترین مسلمانان و قتل هزاران زن و کودک و هتک عرض قریب هزار دختر که در نتیجه هزار زن بدون شوهر، حامله شدند، و سرانجام بقیه مردم به عنوان بردگان یزید با وی بیعت کردند و هر که امتناع ورزید، به قتل رسید. و هنگامی که خبر این جنایت های هولناک که حتی در تاریخ مغول و تاتار و حتی در زمان ما نزد صهیونیست ها نیز، مثیل نداشته است، به او دادند، خوشحال و مسرور شد و پیامبر را مورد شماتت و سرزنش قرار داد و به قول «ابن الزبیری» تمثّل جست که پس از واقعه احد این اشعار را سروده بود:

«ای کاش پدران و نیاکانم که در «بدر» هلاک شدند، زنده بودند و می دیدند که چگونه دشمنانشان را تارومار کردم. تا از این روی خرسند می شدند و هلهله کنان به من می گفتند: یزید! دستت درد نکند؛ آفرین بر تو! ما امروز سادات و بزرگانشان را به قتل رساندیم و پرچمان را که در جنگ بدر کج شده بود، راست کردیم. من فرزند پدرم نباشم اگر از فرزندان «احمد» انتقام نگیرم. بنی هاشم با ملک و حکومت بازی کردند و قطعاً نه خیری بوده است و نه وحیی نازل شده است»!!!

و زمانی که آن نیایش ابو سفیان، نخستین دشمن خدا و رسولش، چنین است که به صراحت اعلام می کند: ای بنی امیه! خلافت را مانند توپ دربر گیرید و بین خودتان پاس دهید. به آن کسی که ابو سفیان به او سوگند می خورد، قسم که نه بهشتی در کار هست و نه جهنمی!

و وقتی که پدرش معاویه، دومین دشمن خدا و رسولش به صراحت اعلام می دارد: (هنگامی که صدای مؤذن می شنود که به رسالت محمد شهادت می دهد):

چه عملی و چه یادی پس از این برای من می ماند، مادرت به عزایت بنشیند! به خدا قسم باید یادش را دفن کنم، دفن کنم؛ پس باید فرزندشان، سومین دشمن خدا و رسولش نیز با صراحت اعلام کند که هیچ خبری نیست، چند روزی بنی هاشم با حکومت بازی کردند و وحی و کتابی هم نازل نشده است!!

اگر ما واقعا عقیده اینها را نسبت به خدا و پیامبرش و نسبت به اسلام بدانیم و اگر کارهای قبیحشان را که می خواستند ارکان اسلام را ویران سازند و به پیامبر اسائه ادب کنند یادآور شویم که جز اندکی از آن ذکر نکردیم چون هدفمان خلاصه گوئی است و گرنه کافی است که فقط اعمال معاویه را بشماریم تا ده ها جلد بزرگ شود؛ اعمالی که برای همیشه نام او را به رسوائی و ذلت می برد و برای روپوش گذاردن بر آن، علمای سوء که بوسیله بنی امیه تغذیه می شدند و اموال بنی امیه کور و کرشان کرده بود و آخرت خود را به خاطر دنیای آنان فروختند و حق را-عالمانه-لباس باطل پوشاندند، بسیج شده بودند و در نتیجه بسیاری از مسلمانان، قربانی این تزویر و انحراف شدند و اگر این قربانیان، حقیقت را درک می کردند، بی گمان ابو سفیان و معاویه و یزید را جز با لعن و براءت یاد نمی کردند.

و آنچه برای ما در این خلاصه گوئی مهم است این است که برسیم به مقدار تاثیرگذاری آنان و یاران و پیروانشان که صد سال بر مسلمانان حکومت راندند، درحالی که اسلام نخستین گامهای خود را بر می داشت. شکی نیست که تاثیر این منافقین بر مسلمین زیاد بود تا آنجا که عقیده و اخلاق و رفتار و حتی عبادت آنان را به تحریف کشاند و گرنه چگونه تفسیر می کنیم فروگذاری امت نسبت به یاری رساندن به حق و دور شدن از اولیای خدا و همراهی با دشمنان خدا و رسولش؟

و چگونه تفسیر می کنیم رسیدن آزاد شده فرزند آزاد شده،^(۱) یعنی فرزند لعینی به خلافت مسلمین که مرتبه ای از مقام و رهبری رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و درحالی که مورخین به دروغ به ما تزریق می کنند که مردم همواره به عمر بن خطاب می گفتند اگر در تو کثری دیدیم با شمشیرهایمان تو را راست می کنیم، می بینیم که درباره معاویه سخن می رانند و می گویند در نخستین خطبه ای که پس از رسیدن به خلافت انشاد کرد، و در جمع تمام صحابه پیامبر، اعلام کرد که: «من با شما کارزار نکردم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید، بلکه می خواستم بر شما امارت و حکومت کنم، و هم اکنون می بینید که حاکم و رهبر شمایم». ^(۲) با این حال، هیچ کس نفشش در نمی آید و هیچ اعتراضی به او نمی کند بلکه بعکس، همگی از او پیروی کرده و پشت سرش راه می افتند تا آنجا که آن سال را که معاویه بر خلافت، مستولی گشته «عام الجماعه» یعنی سال جماعت و وحدت می نامند درحالی که به حق سال اختلاف و تفرقه بود.

سپس می بینیم همان مردم از او می پذیرند که فرزند فاسق و تبهکارش را- که نزد همه شناخته شده بود- بر آنان ولایت بخشد. پس نه انقلابی می کنند، و نه حرکتی

ص: ۱۰۰

۱- (۱) - اشاره ای است به فتح مکه و آزاد ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابو سفیان و دیگر مشرکین را که حضرت به آنان فرمود: «اذهبوا فأنتم الطلقاء».

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید- ج ۱۶- ص ۴۶.

از خود نشان می دهند و نه شورشی می کنند. جز اندکی از صالحان که یزید آنان را هم در حادثه «حرّه» به قتل می رساند و از سایرین بیعت می گیرد که برده هایش باشند.

ما این حوادث را چگونه تفسیر می کنیم، در صورتی که می بینیم به نام امارت و رهبری مؤمنین، فاسقان و جنایتکاران بنی امیه امثال مروان حکم و ولید بن عقبه و دیگران به خلافت می رسند.

کار به جایی می رسد که پیشوایان دروغین مؤمنین، شهر رسول خدا، مدینه منوره را برای سپاهیانشان آزاد می گذارند که هرچه بخواهند انجام دهند و حرمت ها را هتک کنند، بلکه خانه خدا، کعبه مشرفه را نیز به آتش می کشند و در حرم امن الهی، نیکان از اصحاب را به شهادت می رسانند. و بالاتر از همه که به عنوان امیر المؤمنین خون رسول خدا صلی الله علیه و آله را با به شهادت رساندن گل خوشبویش حسین و دودمان پاکش می ریزند و دختران معصومش را به اسارت می گیرند و از این امت، یک نفر دم بر نمی آورد و سید جوانان اهل بهشت هرچه فریاد می زند، یار و یآوری نمی یابد.

و کار را به جایی رساندند که کتاب خدا را پاره پاره کنند چنانکه ولید اموی، قرآن را با کمال بی شرمی پاره پاره کرد و به او خطاب نمود: «هرگاه روز قیامت

پروردگارت را ملاقات کردی، به او بگو که ولید مرا پاره پاره کرد». (۱)

از این هم فروگذار نکردند که بر منبرها، علی بن ابی طالب را لعن و نفرین کنند و به مردم دستور دهند که در تمام شهرها او را لعن کنند و در حقیقت هدفی جز لعن کردن پیامبر نداشته باشند، و از این مردم کسی حرکت نکرد و اعتراضی بلند نشد؛ تازه هرکس از لعن کردن خودداری می کرد، یا کشته می شد و یا به دار آویخته می شد و بدنش را مثله می کردند.

و یا بالاتر اینکه علنا و در ملاء عام، شراب بنوشند و زنا کنند و مجالس غنا و رقص و ... برپا نمایند... و در این زمینه هرچه بگوئی کم است.

حال که امر امت اسلامی به این درجه از انحطاط و حقارت رسیده است و این چنین روشهای ناشایست را در پیش گرفته اند، لاجرم عقیده شان نیز متاثر می شود، و این همان مطلب مورد نظر ما در اینجا است چرا که مربوط به عصمت و شخصیت والای رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

بنابراین اولین چیزی که جلب توجه می کند این است که خلفای ثلاثه، ابو بکر، عمر و عثمان، از نوشته شدن احادیث پیامبر، منع و نهی کردند و حتی گفتگوی آن را نیز قدهغن نمودند.

ص: ۱۰۲

این ابو بکر است که مردم را-در دوران خلافتش-جمع می کند و به آنان می گوید:«شما از پیامبر احادیثی نقل می کنید و در آن اختلاف می ورزید و مردم پس از شما، اختلافشان شدیدتر خواهد شد، پس چیزی از احادیث رسول خدا نباید نقل کنید و هر که از شما پرسید، پاسخ دهید که: کتاب خدا میان ما و شما است، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید».(۱)

و این دیگری عمر بن خطاب است که مردم را از روایت کردن احادیث پیامبر منع و جلوگیری می کند. قرظه بن کعب گوید:

هنگامی که عمر بن خطاب، ما را به سوی عراق فرستاد، مقداری از راه را با ما آمد و گفت: می دانید چرا مشایعتتان می کنم؟

گفتیم: لا بد می خواهی احتراممان کنی.

گفت: آری و ضمناً شما به سوی قریه ای (شهری) می روید که مردم مانند زنبور عسل به خواندن قرآن اشتغال دارند، پس هرگز سر آنان را با احادیث درد نیاورید و مشغولشان نکنید. قرآن را با تجوید بخوانید و روایت را از رسول خدا هرچه کمتر بگوئید؛ من هم با شما شریک خواهم بود.

راوی گوید: من پس از این سخنان عمر، یک روایت هم نقل نکردم. و هنگامی که

ص: ۱۰۳

قرظه وارد عراق شد، مردم به سوی او هجوم آوردند و درخواست کردند، از رسول خدا، حدیثی نقل کند. ولی قرظه در پاسخ گفت: عمر ما را از آن نهی کرده است. (۱)

عبد الرحمن بن عوف نیز گوید که:

عمر بن خطاب، اصحاب را از گوشه و کنار جمع می کرد و به آنها دستور می داد که احادیث رسول خدا را برای مردم روایت نکنند و می گفت: نزد من بمانید و از من دور نشوید. آنان نیز با او بودند و از او جدا نشدند تا از دنیا رفت. (۲)

خطیب بغدادی و ذهبی در تذکره الحفاظ نیز نقل می کنند که عمر بن خطاب سه نفر از اصحاب به نامهای «ابو الدرداء»، «ابن مسعود» و «ابو مسعود انصاری» را به جرم بسیار نقل کردن احادیث پیامبر، در مدینه زندانی کرد. و همچنین عمر بن خطاب از صحابه خواست که آنچه از کتابهای حدیث نزد آنان موجود است بیاورند؛ آنها گمان کردند که می خواهد آنها را یک جا جمع کند تا اختلافی در بین نباشد و لذا کتابهایشان را آوردند و او همه آنها را در آتش سوزاند. (۳)

عثمان هم پس از او آمد و همان راه و روش را ادامه داد و به تمام مردم هشدار

ص: ۱۰۴

۱- (۱) - سنن ابن ماجه - ج ۱ - ص ۲۸، سنن دارمی - ج ۱ - ص ۸۵، ذهبی در تذکره الحفاظ - ج ۱ - ص ۷.

۲- (۲) - کنز العمال - ج ۱۰ - ص ۲۹۲.

۳- (۳) - طبقات کبری ابن سعد - ج ۵ - ص ۱۸۸، خطیب بغدادی در تقييد العلم - ص ۵۲.

داد که: «هیچ کس مجاز نیست حدیثی را روایت کند که در زمان ابو بکر و عمر، شنیده نشده باشد». (۱)

و پس از آنها نوبت به معاویه بن ابی سفیان رسید که پس از نشستن بر کرسی خلافت، بر فراز منبر بالا رفته اعلام کرد: «ای مردم! زنهار که حدیثی را از رسول خدا نقل کنید جز حدیثی که در زمان عمر شنیده شده است». (۲)

لا- بد رازی در منع احادیث پیامبر نهفته است که با اوضاع آن زمان سازگار نیست و گرنه چرا در طول این مدت طولانی، حدیث رسول خدا ممنوع باشد و اجازه نوشتنش داده نشود جز در زمان عمر بن عبد العزیز.

اینجا است که ما به این نتیجه می‌رسیم که ابو بکر و عمر از روایت کردن احادیث پیامبر منع می‌کردند، از ترس اینکه مبدا نصوص خلافت- که پیامبر آنها را اعلام کرده بود- به شهرهای مجاور و دور سرایت کند و برای مردم، حقیقت خلافتشان کشف گردد و بدانند که این خلافت شرعی نبوده بلکه غاصبانه است و صاحب شرعیش علی بن ابی طالب می‌باشد. و ما در این زمینه به تفصیل در کتابمان «همراه با راستگویان» بحث کردیم، هر که مایل است به آنجا مراجعه کند.

ص: ۱۰۵

۱- (۱) -منتخب کنز العمال- حاشیة مسند احمد- ج ۴- ص ۶۴.

۲- (۲) -خطیب بغدادی در کتاب شرف اصحاب الحدیث- ص ۹۱، تذکره الحفاظ- ج ۱- ص ۷.

تعجب از عمر بن خطاب است که در امر خلافت، نظرهای متفاوتی داشت. در جایی می بینیم خود او بود که بیعت ابو بکر را بر مردم به زور تحمیل کرد و بر آن چنین حکم نمود که: بیعت ابو بکر کاری عجولانه بود؛ خداوند شرش را دفع کرد. و در جای دیگر می بینیم شش نفر را برای خلافت-پس از خویش-برمی گزیند و می گوید: اگر آن را به علی بن ابی طالب واگذار می کردند، آنان را قطعاً به راه راست هدایت می کرد. وقتی که او اعتراف می کند به اینکه علی تنها کسی است که مردم را به راه راست هدایت می کند، پس چرا او را به تنهایی تعیین نمی کند تا مطلب تمام شود و لااقل خدمتی به امت محمّد کرده باشد. بلکه می بینیم فوراً رأیش عوض می شود و در صورت تساوی آراء، کفّه عبد الرحمن بن عوف را ترجیح می دهد، و باز هم تناقضی دیگر از او پدید می آید چرا که اعلام می دارد: اگر سالم مولای ابو حذیفه زنده بود، او را بر شما ولایت می دادم. (۱)

عجیب تر در رابطه با عمر است که جدا از نقل حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منع و جلوگیری می کند و به همین خاطر اصحاب را زندانی می نماید و از

ص: ۱۰۶

۱- (۱) - ابو حنیفه به این حدیث استدلال کرده است و روا بودن خلافت موالی را فتوا داده است و بدین سان صریحاً با رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت کرده که می فرماید: خلافت فقط در قریش است. از این رو است که عثمانی ها پس از رسیدن به حکومت، مذهب ابو حنیفه را اختیار کرده و او را امام اعظم نامیدند. تاریخ طبری- ج ۴- ص ۲۲۷.

خارج شدن آنها از مدینه منع می نماید و فرستادگان خود را دستور می دهد که با مردم چیزی درباره حدیث پیامبر نگویند و کتابهای اصحاب را که مملو از احادیث بوده است، همه را یک جا جمع کرده و می سوزاند.

آیا عمر بن خطاب نمی داند که سنت نبوی، موضح و مبین قرآن کریم است؟ آیا سخن خدای متعال را نخوانده است که می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۱) - قرآن را برای تو فرستادیم که برای مردم توضیح دهی و احکام قرآن را تفسیر نمائی. یا اینکه از قرآن چیزی فهمیده است که صاحب رسالت؛ همو که قرآن بر او نازل شده، نفهمیده است؟! اینجا است که برخی هوچیگران می خواهند بگویند که بیشتر اوقات، آیات قرآن، سازگار با آراء و نظریات عمر نازل می شد و با آراء پیامبر مخالف بود. چه سخن درشتی از زبانشان شنیده می شود، حقا که آنان نمی فهمند.

و بدین لحاظ بود که من همواره تعجب می کردم وقتی در بخاری می خواندم که عمر نمی پذیرفت روایت عمار بن یاسر را در خصوص آموختن پیامبر به او تیمم را، و از سخن عمار نیز تعجب می کردم که از ترس عمر می گفت: «اگر اجازه نمی دهی،

ص: ۱۰۷

این حدیث را بیان نمی‌کنم» (۱). معلوم می‌شود که با افرادی که احادیث رسول خدا را روایت می‌کردند با شدت هرچه تمام تر رفتار می‌کرد و آنها را آزار می‌رساند. و حتی اصحاب-که از قریش هم بودند-از ترس خلیفه، جرات نمی‌کردند از مدینه خارج شوند و آنان که خارج می‌شدند، از نقل احادیث امتناع می‌ورزیدند و حتی کتابهایشان را که احادیث پیامبر را در آن جمع کرده بودند، با آتش می‌سوزاند و هیچ کدام توان اعتراض کردن نداشتند، پس عمار بن یاسر، این انسان غریب که همراه با علی و یار علی بود و قریش بدین خاطر از او متنفر بودند، به طریق اولی، نمی‌تواند حدیثی را نقل و پخش نماید.

و اگر مقداری در بحثمان به گذشته بازگردیم و درست به آن روز پنجشنبه-قبل از وفات پیامبر-برسیم، همان روزی که ابن عباس روز مصیبتش خواند و رسول خدا را بینیم که از حاضرین می‌خواهد قلم و کاغذی به او بدهند تا برایشان مطلبی بنویسد که هرگز پس از او گمراه نشوند، در آن روز عمر را می‌بینیم که بر رسول خدا اعتراض می‌کند و آن حضرت را به هذیان گوئی متهم می‌سازد (و العیاذ بالله) و می‌گوید: «کتاب خدا ما را بس است». این حادثه را بخاری و مسلم و ابن ماجه و امام

ص: ۱۰۸

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۱- ص ۹۰، ج ۱- ص ۹۶، صحیح مسلم- ج ۱- ص ۱۹۱، ج ۱- ص ۲۸۰.

پس در جائی که عمر، شخص رسول خدا را از نوشتن حدیثش در حضور اهل بیتش و جمعی از اصحاب، منع می کند و با جسارتی که تاریخ نظیرش را نشان نداده، او را متهم به هذیان گوئی می نماید، دیگر عجیب و غریب نیست که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله آستین را بالا- بزند و با تمام توان از نقل احادیث پیامبر جلوگیری به عمل آورد، درحالی که امروز خلیفه ای قوی و نیرومند است و در میان اصحاب، یاران بسیاری از بزرگان قریش دارد که در قبیله ها و عشایر نفوذ دارند و با پیامبر از راه طمع یا خوف و یا نفاق مصاحبت می کردند، و همه آنان را دیدیم که سخن عمر را در آن روز پنجشنبه تایید کردند و با او در منع نمودن رسول خدا از نوشتن وصیت مهمش، همکاری نمودند و لذا من بر این باورم که همین باعث شد تا رسول خدا از نوشتن امتناع ورزد زیرا با وحی از سوی پروردگارش فهمیده بود که نقشه ای خطرناک و قوی در کار است و اگر وصیتش را بنویسد، کل اسلام مورد تهدید قرار می گیرد.

رسول خدا می خواست چیزی را بنویسد که امت را از گمراه شدن واکسینه کند

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۵- ص ۱۳۷، ج ۶- ص ۱۱، ج ۷- ص ۱۵۶، ج ۹- ص ۱۳۷، صحیح مسلم- ج ۵- ص ۷۵، ج ۳- ص ۱۲۵۷، مسند احمد- ج ۱- ص ۲۲۲.

ولی ممکن بود توطئه گران اوضاع را بگونه ای بهم بزنند و آن وصیت بجای اینکه موجب هدایت مردم باشد، عامل گمراهی و جدائی از دین شود.

پیامبر در آن حال بیماری و در آخرین لحظات زندگی بر بستر افتاده است، چگونه می تواند رأیش را تغییر ندهد. پدر و مادرم به قربانش باد! هم اینک صدای وحی را می شنود که در گوش مبارکش طنین انداز است و قلبش را پر از حسرت و تاسف بر امت بیچاره اش می سازد که: «أَفَاِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» - پس اگر از دنیا برود یا کشته شود، شما مردم به جاهلیت خودتان برمی گردید. و قطعاً این آیه بطور تصادفی نازل نشده بلکه نتیجه ای حتمی است از نقشه ها و مکرها و توطئه هایشان که خدایش، همو که امور پنهانی قلب ها را می داند و دیدگان خیانتگر را می شناسد، به او آموخت و تعلیمش داده و از آن نقشه ها باخبرش کرده است و آنچه مایه تسلی خاطر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است این است که پروردگارش از همه چیز آگاهش نمود و خود تسلیش داد و بیش از هر پیامبری که از امتش رنج و زجر کشیده، اجر و پاداشش داد (چرا که هیچ پیامبری مانند او اذیت و آزار ندیده بود) و مسئولیت ارتداد و به قهقرا بازگشتن امت را بر عهده اش نگذاشت، بلکه قبلاً به او فرمود:

«وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً»*

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا* وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا* وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا. (۱)

و- به یاد آور آن روزی را که ظالم دست خود را به حسرت به دندان بگیرد و بگوید: ای کاش (در دنیا) با رسول خدا راه دوستی و اطاعت را می پیمودم. وای بر من، ای کاش فلان شخص را، یار خود قرار نداده بودم. او مرا از قرآن جدا ساخت پس از آنکه پیامش به من رسیده بود و همانا شیطان (انسی و جنی) مایه خذلان و رسوائی انسان است. و پیامبر عرض کرد: پروردگارا! این قوم من، از قرآن دوری جسته و با آن فاصله گرفتند. و این چنین برای هر پیامبری از تبهکاران، دشمنانی قرار دادیم و خدای تو برای هدایت و یاریت، تو را بس است.

آنچه راه فرار، در این بحث، از آن نیست، نتیجه دردناکی است که به آن رسیده ایم و آن اینکه اگر آن برنامه های عمر و جسارتش در حضور رسول خدا و مخالفتش در بسیاری از موارد با آن حضرت نبود، هرگز ابو سفیان و معاویه جرأت پیدا نمی کردند که با پیامبر و اهل بیتش، آن چنان رفتار کنند.

بنابراین، نتیجه می گیریم که توطئه ای بزرگ در کار بود تا شخصیت رسول خدا

ص: ۱۱۱

را زیر سؤال ببرد و عظمتش را کاهش دهد و او را به مردمی که نمی شناسندش چنین معرّفی کند که یک انسان معمولی و کمتر از معمولی است و گاهی دنبال عاطفه اش می رود یا از هوای نفسش پیروی می کند و از حق دوری می جوید و همه اینها به خاطر این است که به مردم تفهیم کنند به اینکه پیامبر معصوم نیست و دلیلش هم این است که عمر در موارد گوناگونی با او مخالفت کرد و آیات قرآن، برای تایید عمر نازل شد تا جایی که خدا پیامبرش را تهدید کرد و او می گریست و می گفت: اگر (در قضیه اسرای بدر) بر ما مصیبتی نازل می شد، کسی جز عمر از آن رهائی نمی یافت!!!! (۱)

یا اینکه عمر-مثلا-به پیامبر دستور می داد که بانوانش را باحجاب کند و پیامبر نمی پذیرفت تا اینکه قرآن، به تایید عمر، نازل شد و به پیامبر دستور داد که همسرانش را با حجاب نماید. (۲) یا اینکه شیطان از رسول خدا نمی هراسید ولی از عمر می ترسید و فرار می کرد. (۳) و از قبیل این روایت های دروغین که ارزش رسول خدا صلی الله علیه و آله را پائین می آورد و ارزش اصحاب را بالا می برد ولی عمر در این میان، بالاترین امتیاز را به خود اختصاص می دهد تا آنجا که روایت می کنند

ص: ۱۱۲

-
- ۱- (۱) - سیره حلبیه- ج ۲- ص ۱۹۱، سیره دحلانیه- ج ۱ ص ۴۰۹.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۱- ص ۴۶- باب خروج النساء الی البراز.
 - ۳- (۳) - صحیح بخاری ج ۴- ص ۹۶ و ج ۸- ص ۱۶۱، صحیح مسلم- ج ۷- ص ۱۱۵.

(خدایشان رسوا کند) که رسول خدا در نبوت خویش، شک می کرد و نقل می کنند که حضرت فرمود: «هر وقت جبرئیل دیر بر من نازل می شد، می پنداشتم که بر عمر بن خطاب نازل شده است»!!!

من معتقدم که امثال این روایت ها در زمان معاویه، وضع شد زیرا وقتی نتوانست فضایل علی بن ابی طالب را از بین ببرد و به فراموشی سپارد، ناچار شد ابو بکر و عمر و عثمان را مورد چنین ستایشهایی قرار دهد و روایتهایی را در فضایلشان جعل کند تا آنان را در نظر مردم، برتر از علی، جلوه دهد. و از این کار دو هدف را دنبال می کرد:

هدف اول- بی ارزش جلوه دادن علی بن ابی طالب در نظر مردم و برتر دانستن خلفای ثلاثه که پیش از او بودند.

هدف دوم- وضع و جعل احادیث دروغین تا اینکه مردم اوامر رسول خدا و وصیت هایش را در امر خلافت بویژه نسبت به حسنین علیهما السلام که معاصر با معاویه بودند، به آسانی زیر پا بگذارند، پس اگر آن سه نفر بتوانند اوامر و سفارشهای رسول خدا را درباره علی نادیده بگیرند، چرا او نتواند اوامر رسول خدا را درباره فرزندان علی، نادیده بگیرد.

و به هر حال، فرزند هند جگرخوار تا اندازه زیادی توانست در توطئه اش پیش

برود و دلیلش این است که امروز وقتی سخن از علم علی و شجاعتش و فضایلش و خدماتش به اسلام و مسلمین به میان می آید، کسی پیدا می شود که جلوی ما بایستد و بگوید: رسول خدا فرمود:

اگر ایمان امتم با ایمان ابو بکر مورد مقایسه قرار گیرد، ایمان ابو بکر بیشتر خواهد بود. و دیگری بایستد و بگوید:

عمر فاروق همان کسی است که بین حق و باطل، فرق می گذاشت. و شخص سومی بر سر ما داد بزند که:

عثمان ذو النورین، کسی است که فرشتگان از او خجالت می کشند.^(۱)

و کسی که خواهان بررسی این مسائل است درمی یابد که سهم عمر در باب فضایل از همه بیشتر است، و این تصادفی نیست، بلکه چون او بیش از همه با صاحب رسالت مخالفت می کرد و روبرویش می ایستاد، لذا قریش، او را بیشتر دوست می داشت، بویژه نقشی که در دور نمودن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از خلافت و ارجاع امر به قریش ایفا کرد تا آنجا که حتی طلقا و نفرین شدگان از بنی امیه نیز در آن طمع ورزند و تمام افراد قریش و در راس آنها ابو بکر می دانستند که عامل اصلی در رسیدن همه آنان به خلافت و مسلط شدن بر مسلمین، شخص

ص: ۱۱۴

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۱۶، ج ۴ - ص ۱۸۶۶.

عمر بن خطاب بود. عمر قهرمان مخالفت با رسول خدا بود؛ او بود که نگذاشت رسول خدا خلافت علی را بر کاغذ مرقوم فرماید. عمر بود که مردم را تهدید کرد و آنان را در مرگ پیامبرشان، به تردید انداخت تا اینکه برای بیعت کردن با علی نشتابند. عمر قهرمان سقیفه بود و او بود که بیعت ابو بکر را پایه گذاری و مستحکم ساخت. عمر بود که به بیعت شکنان با ابو بکر از خاندان علی بن ابی طالب تهدید کرد که اگر با ابو بکر بیعت نکنند، خانه را با هر که در او هست، به آتش می کشد. عمر بود که با نیروی زور و سرنیزه بیعت را برای ابو بکر، هموار ساخت. او بود که در زمان خلافت ابو بکر والیان را تعیین می کرد و مناصب را براساس دلخواهش به افراد می سپرد. و اغراق نمی گوئیم اگر ادعا کنیم که حتی در زمان ابو بکر او، حاکم اصلی و واقعی بود. برخی از مورخان نقل می کنند که وقتی گروه «مؤلفه قلوبهم» نزد ابو بکر آمدند و طبق رسمی که در زمان پیامبر داشتند، سهم خود را که خداوند فرض کرده بود، درخواست نمودند، ابو بکر کاغذی را برای آنان نوشت و آنها را نزد عمر فرستاد که سهمیه شان را تحویل بگیرند ولی عمر فوراً کاغذ ابو بکر را پاره کرد و به آنها گفت: هیچ نیازی به امثال شما نداریم. خداوند اسلام را عزت بخشیده و ما را نسبت به شما بی نیاز کرده است. اگر خواستید، اسلام بیاورید و اگر نخواستید، شمشیر میان ما و شما حکم خواهد کرد. آنها به سوی ابو بکر بازگشتند به او گفتند:

ما نفهمیدیم، تو خلیفه ای یا او؟! ابو بکر گفت: اگر خدا بخواهد، او خلیفه است.

و آنچه عمر کرده بود، بی چون و چرا امضا کرد.^(۱)

در وقتی دیگر ابو بکر سند دو قطعه زمین را می خواست به دو نفر از اصحاب بدهد پس سندها را نزد عمر فرستاد که امضایشان کند. عمر در سندها (که به خط ابو بکر بود) آب دهان انداخت و محوشان کرد. آنان او را ناسزا گفتند و نزد ابو بکر باز گشتند و با عصبانیت گفتند: ما نفهمیدیم که آیا تو خلیفه ای یا عمر؟ ابو بکر گفت:

بلکه او خلیفه است. با این حال عمر با خشم فراوان نزد ابو بکر آمد و به او گفت: تو حق نداری زمین را به این دو نفر ببخشی! ابو بکر گفت: من به تو گفته بودم که تو برای این امر (خلافت) از من نیرومندتری ولی تو خود نگذاشتی و مرا وادار کردی.^(۲)

از اینجا می توانیم به راز مقام والای عمر بن خطاب نزد قریش به طور کلی، و بنی امیه بطور اخص پی ببریم تا آنجا که او را «نابغه» و «الهام شونده» و «فاروق» و «عدالت محض» بنامند و از رسول خدا برترش بدانند

ما نظر عمر را درباره رسول خدا از صلح حدیبیه تا روز مصیبت دریافتیم. به

ص: ۱۱۶

۱- (۱) - کتاب الجوهره النیره فی الفقه الحنفی - ج ۱ - ص ۱۶۴.

۲- (۲) - الاصابه فی معرفه الصحابه عسقلانی (در شرح حال عیینه). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ج ۳ - ص ۱۰۸.

علاوه اینکه او اصحاب را منع می کرد که نسبت به آثار بازمانده از رسول خدا تبرک جویند و لذا درختی را که زیر آن «بیعت رضوان» منعقد شده بود قطع کرد، و همچنین به عباس عموی پیامبر متوسل شد تا به مردم بفهماند که رسول خدا از دنیا رفت و امرش تمام شد و هیچ فایده ای در یادآوریش نیست، پس چرا وهابیان را ملامت و سرزنش کنیم اگر چنین سخنانی بر زبان برانند و در عمل اجرا کنند، چرا که این ها-مانند پندار برخی از مردم-در اسلام چیز تازه ای نیست.

از همین جا بود که در به روی دشمنان اسلام و مستشرقین (اسلام شناسان غربی) گشوده شد تا به این نتیجه برسند که محمد یک مرد نابغه ای بود و چون می دانست که قومش بت پرست هستند و بر بت پرستی بزرگ شده اند، بت ها را برداشت و به جای آن «حجر الاسود» را برایشان قرار داد!

در هر صورت، باز هم عمر را می یابیم که قهرمان مخالفت با نوشتن احادیث پیامبر است تا آنجا که اصحاب را در مدینه زندانی می کند و دیگران را از نگارش احادیث باز می دارد و کتابهای حدیث را می سوزاند تا اینکه سنت پیامبر در میان مردم، شیوع پیدا نکند.

و اینجا است که متوجه می شویم چرا علی خود را در خانه زندانی می کند و بیرون نمی آید مگر در مواقعی که مشکلی رخ می دهد و اصحاب از رفع آن ناتوان

می گردند، و عمر نیز او را در هیچ منصب و ولایت و مسئولیتی، سهم نمی کند و حتی از میراث فاطمه نیز محروم می گردد تا اینکه چیزی نداشته باشد که مردم به طمع آن، به او روی آورند و لذا مورخان می نویسند که پس از وفات حضرت زهرا سلام الله علیها و دور شدن مردم ناچار شد که با ابو بکر بیعت کند.

خدا یارت باشد ای ابا الحسن! چرا این مردم با تو کینه نداشته باشند در حالی که قهرمانانشان را به قتل رساندی و دماغهایشان را به خاک مالیدی و در بازار فضیلت ها، هیچ فضیلتی برای آنان جا نگذاشتی و در میدان خوبی ها، هیچ خوبی برایشان نهدادی و از آن گذشته، تو پسر عموی رسول خدا و نزدیک ترین مردم به اوئی، تو همسر فاطمه زهرا سرور زنان دو جهانی، تو پدر دو سبط پیامبر، دو سرور جوانان اهل بهشتی، تو اولین کسی هستی که اسلام آوردی و تو دانشمندترین و بافضیلت ترین آنها هستی. عمویت حمزه سید الشهداء است. برادرت جعفر طیار است، پدرت ابو طالب سید مکه و کفیل و یاور رسول خدا است. ائمه میامین، همه از فرزندان تو اند. تو از همه، جلوتر و پیش تری، تو اسد الله هستی، تو شیر خدا و شیر رسول خدائی، تو شمشیر خدا و شمشیر پیامبری، تو امین خدا و امین رسول خدائی، آنگاه که برای اعلام برائت از مشرکین فقط تو را فرستاد و جز تو به کسی اطمینان نداشت. تو صدیق اکبری که هر کس این لقب را به غیر تو بگوید، کذاب و دروغگو است، تو فاروق اکبری که حق در رکابت و همراهت راه می رود و از

میان باطل ها، حق را می نمایانی، تو نور درخشنده خدا و پرچم هدایتی، تو کسی هستی که ایمان مؤمن با دوستیت معلوم می گردد و نفاق منافق با دشمنیت آشکار می شود. تو درب شهر علمی که هر که به سوی تو آید رو به آن کرده است. و دروغ گفته است کسی که ادعا کند از راه غیر تو به شهر علم ره یافته و به آن رسیده است.

ای ابا الحسن! کدام یک از آنان مانند تو هستند و کدام یک ذره ای از فضایل تو را دارا است. اگر شرافت را دلیلی باشد، تو دلیل آنی و تو آغاز و نهایتش هستی. آری! تو را بخاطر آن همه فضیلت که خدایت عطا کرده رشک بردند و چون خدا تو را برگزیده، از خلافت که عطیه الهی به تو بود، دور ساختند. و این ظالمان خواهند دید که چگونه روزگارشان سیاه خواهد شد و چه سرنوشت تلخی خواهند داشت. «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»

قلم بی اختیار به سخن گفتن و مناجات با امیر المؤمنین کشیده شد، همو که در ایام زندگانی و پس از وفات همواره مظلوم بود. و در این زمینه نیز تأسی به الگوی نیکویش رسول خدا کرده است چرا که آن حضرت هم در حال موت و حیات، مظلوم بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی خود را در حال جهاد، نصیحت و تلاش بر هدایت مؤمنین و با رحمت و مهربانی به آنها گذراند و در آخرین لحظه با کلامی درشت و سخنی ناهنجار مواجه گشت، او را به هذیان گوئی متهم کردند و از

شرکت نکردن در سپاه اسامه، فرمان حضرتش را تمرد کردند و درحالی که جسد مبارکش روی زمین افتاده بود، در تجهیز و غسل و تکفینش، نه تنها شرکت نکردند بلکه فوراً برای بدست گرفتن خلافت به سوی سقیفه، شتابانه روانه شدند. پیدرم و مادرم فدایش باد، پس از درگذشتش نیز، در دیدگان مردم، کوچک و بی ارزشش کردند و از عظمت و بزرگیش کاستند و حتی به عصمتش که هم قرآن و هم وجدان انسانی به آن گواهی می دهد، اعتراف نکردند، همه اینها به خاطر رسیدن به حکومت زودگذر دنیای فانی بود.

و اگر در خلال بحث، نظر برخی از اصحاب را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دریافتیم که برای رسیدن به خلافت، چگونه با او رفتار کردند، حکام بنی امیه و در راس آنان، معاویه بن ابو سفیان، خلافت را با وراثت دریافتند و مطمئن شدند که برای همیشه در خاندانشان خواهد ماند و هرگز باور نمی کردند که روزی بیاید که خلافت از دستشان برود. پس چرا بنی امیه به کوچک شمردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و جعل روایتها برای بی ارزش جلوه دادن آن حضرت ادامه دادند.

به نظر من دو علت اصلی دارد:

علت اول- کوچک جلوه دادن پیامبر، بنی هاشم را که به وجود آن حضرت بر

ص: ۱۲۰

خود می بالیدند و افتخار می کردند، تحقیر می کند، و این یک نوع انتقام از بنی هاشم است خصوصا اگر توجه کنیم که امیه همواره به برادرش هاشم رشک می برده و در پی نابودی او بوده است.

از آن که بگذریم، علی که پس از پیامبر، سرور بلامنازع بنی هاشم است و تمام مردم-چه دوست و چه دشمن-کینه و بغض معاویه نسبت به علی را می دانند و در جریان جنگهایی که معاویه به خاطر گرفتن خلافت از دست علی، به راه انداخت، قرار دارند و اطلاع دارند که پس از شهادت علی علیه السلام، این دشمن دیرینه اش، در سب و شتم و لعن آن حضرت بر منبرها و در مجالس عمومی، لحظه ای فروگذار نبود، پس تحقیر پیامبر-در نظر معاویه-شکستن شخصیت علی است و لعن علی، در حقیقت، لعن و سب پیامبر به شمار می آید.

علت دوم-بی ارزش جلوه دادن پیامبر از قبیح و زشتی کارهای قبیح و فسادها و تباهی های بنی امیه-که در تاریخ ثبت و ضبط است-می کاهد، پس چنانکه بنی امیه، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را معرفی می کردند که هواپرست بود و بقدری به زنها علاقه داشت که وظیفه های روزمره اش را از یاد می برد و به یکی از آنان آن قدر اظهار علاقه و محبت می کرد که دیگر نمی توانست بین زنانش به عدالت رفتار کند تا جائی که از او می خواستند، عدالت را فراموش نکند؛ پس دیگر ملامتی

در کارهای افراد معمولی مانند معاویه و یزید و امثالشان نیست، اگر چنان کارهای زشت و منکری را مرتکب شوند.

و اینجا خطر زیادی وجود دارد زیرا امویان روایتهای و احادیث زیادی را درباره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، ساخته و جعل کردند و آن قدر بر آن تاکید کردند (و با نقشه ها و ترفندها و صرف اموال فراوان، آن را در میان مسلمین جا انداختند) که به صورت احکامی در آمد که مورد تایید و تصدیق صددرصد مسلمانان قرار گرفت و جزئی از سنت پیامبر به حساب آمد.

اینک نمونه هائی از این روایتهای شرم آور که به خاطر کوچک شمردن و تحقیر پیامبر وضع شده نقل می کنم، و در این باره قصد اطاله کلام را ندارم، فقط نمونه هائی را از روایتهای بخاری و مسلم در این مورد، به اطلاع خوانندگان عزیز می رسانم:

۱- بخاری در کتاب غسل، در باب «اذا جامع ثم عاد» به قول انس، نقل می کند که گفت: «رسول خدا در یک ساعت از شب یا روز بر یازده همسرش می گذشت و با آنان هم بستر می شد. راوی گوید: از انس پرسیدم: آیا این قدر توان داشت؟ انس گفت: ما صحبت در این داشتیم که او را نیروی سی نفر مرد است». (۱)!!!

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۷۱، ج ۱ - ص ۷۵.

ای خواننده محترم! به این روایت شرم آور بنگر که رسول خدا را این قدر شهوتران معرفی می کند که در یک ساعت-چه از شب و چه از روز-با یازده همسرش هم بستر می شود، بی آنکه در این میان حتی فرصت برای غسل کردن داشته باشد! تو ای خواننده عزیز تصور کن که از پیامبر-با آن همه عظمت-چه موجودی می سازند که-والعیاذ بالله-مانند حیوانات-بلکه بدتر-به همسرانش هجوم می کند و...

خدا بکشد آنها را با این تهمت هایشان! چون در زمان جاهلیت، عرب به نیروی جماع افتخار می کرد، لذا چنین داستان ذلت باری را برای پیامبر ساختند تا کارهای خود را صحیح جلوه دهند، درحالی که خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «مانند حیوانات بر زناتان هجوم نیاورید و با مقدماتش وارد شوید».

ولی این دشمنان اسلام با وضع چنین احادیثی، پیامبر را به آن وضعیت که خودشان لایقش هستند، متهم می کنند. اکنون از انس بن مالک می پرسیم: کی به او خبر داده است که پیامبر چنین بوده؟ چه کسی او را آگاه ساخته است به اینکه پیامبر در یک ساعت، با یازده همسرش، هم بستر می شود؟ آیا خود پیامبر به او خبر داده بود؟! آیا برای یک شخص معمولی سزاوار است که به مردم خبر دهد، چگونه با

همسرش همخواب می شود؟ آیا زنان پیامبر به او خبر داده بودند؟ آیا سزاوار است برای یک زن مسلمان معمولی که برای مردان نامحرم، چگونگی همخواب شدن همسرش را با وی، تعریف کند؟ یا اینکه انس بن مالک، تجسس کرده و از لای در منزل، خلوت کردن پیامبر را با زنهایش دیده است؟!!!

خداوندا! به تو پناه می برم از همزات شیاطین. خداوند دروغگویان و افاکان و تهمت زنان را لعنت کند.

تردیدی نیست به اینکه حاکمان غاصب اموی و عباسی که مشهور به داشتن کنیزها و زنهای زیاد و اعمال قبیح بودند، مانند چنین داستانی را ساخته اند، که کارهای خود را موجه، جلوه دهند.

۲- بخاری و مسلم در صحیح خود از عایشه نقل کرده اند که گفت:

همسران رسول خدا، فاطمه دختر رسول خدا را نزد حضرت فرستادند. او آمد و درحالی که حضرت با من، در فراش من، خوابیده بود، اجازه گرفت و عرض کرد: ای رسول خدا، همسرانت مرا نزد شما فرستاده اند که از شما بخواهم نسبت به آنها و دختر ابو قحافه، عدالت روا داری!! من ساکت بودم. پیامبر به او فرمود، دخترم! دوست نداری کسی را که من دوستش دارم؟ عرض کرد: آری! فرمود: پس این را دوست بدار. (۱)

ص: ۱۲۴

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۳ - ص ۱۳۲، صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۳۶.

این روایت ادامه می دهد که بالاخره زنان پیامبر، بار دیگر، زینب دختر جحش، همسر پیامبر را واسطه قرار دادند که درباره دختر ابو قحافه، عدالت را روا دارد و او هم بر رسول خدا وارد می شود، درحالی که با عایشه در لباس خوابش خوابیده اند، به همان حالتی که فاطمه بر آنها وارد شد، و او هم پیام همسران رسول خدا را به آن حضرت می رساند، سپس عایشه را فحش و ناسزا می گوید. عایشه هم برای دفاع خودش برمی خیزد و به زینب، فحش و ناسزا می گوید و او را ساکت می کند. پیامبر تبسم می کند و می گوید: «این دختر ابو بکر است» (۱)!!!

من درباره این روایت چه می توانم بگویم که رسول خدا را مردی هواپرست معرفی می کند که بین همسرانش به عدالت رفتار نمی کند درحالی که قرآن از زبان رسول خدا می فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» - و اگر ترسیدید که نمی توانید به عدالت رفتار کنید، پس یک زن بیشتر نگیرید یا از کنیزان خود بهره ببرید.

وانگهی چگونه رسول خدا اجازه می دهد که دخترش فاطمه، سرور زنان، در آن حال که با همسرش در لباس خواب، خوابیده، بر او وارد شود و حتی بر نمی خیزد و نمی نشیند، بلکه در همان حال خوابیده با او حرف می زند و می گوید: دخترم!

ص: ۱۲۵

دوست نداری آن کس را که من دوست می دارم؟ و همچنین وقتی همسرش زینب بر او وارد می شود و مطالبه عدالت می کند، تبسم نموده و به او می گوید: این دختر ابو بکر است!!

خواننده عزیز! به این داستانهای شرم آور بنگر که به رسول خدا «صلی الله علیه و آله» چنین دروغهایی می بندند؛ به کسی که الگوی عدالت و مساوات است و در همان حال می گویند که عدالت با مرگ عمر بن خطاب از دنیا رفت ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فردی بی حیا و بی مروت-والعیاذ بالله- معرفی می کنند که ارزشهای اخلاقی را زیر پا می گذارد و مانند این روایت متاسفانه در صحاح اهل سنت بسیار است که راویان غرضشان از این احادیث، اظهار فضیلتی برای یکی از اصحاب و بویژه عایشه می باشد زیرا وی دختر ابو بکر است و بدین سان فهمیده یا نفهمیده، پیامبر را تحقیر و کوچک می شمارند، و همان گونه که قبلا عرض کردم، ساختن این روایت ها فقط به خاطر کوچک شمردن مقام و شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. و اینک روایت دیگری از این قبیل:

۳-مسلم در صحیح خود در باب فضایل عثمان بن عفان از عایشه و عثمان نقل می کند که گفتند:

ابو بکر اجازه خواست بر رسول خدا وارد شود، درحالی که او با عایشه در لباس

خوابش، در رختخواب خوابیده بود، پس حضرت اجازه داد. ابو بکر وارد شد و پس از این که کارش تمام شد، رفت. سپس عمر اجازه گرفت و حضرت در همان حال بود. او هم حاجتش روا شد و رفت. سپس عثمان گوید: من اجازه ورود خواستم. حضرت فوراً برخاست و نشست و به عایشه گفت: لباست را جمع کن. من هم کارم تمام شد و از آنجا رفتم. عایشه گفت: یا رسول الله! چگونه شد که برای ابو بکر و عمر، سراسیمه نشدی و برنخواستی ولی برای عثمان فوراً از جا بلند شدی؟ فرمود: عثمان مرد باحیائی است و من ترسیدم اگر در آن وضعیت باشم، حاجتش را از من نخواهد (۱)!!!

این روایت نیز مانند روایت دیگری است که بخاری و مسلم در باب فضیلت عثمان بن عفان نقل کرده اند و خلاصه اش این است که رسول خدا، رانش را از زیر لباس بیرون آورده بود، پس ابو بکر اجازه خواست و حضرت رانش را نپوشانید و همین رفتار را با عمر کرد ولی وقتی عثمان آمد، فوراً حضرت رانش را پوشاند و لباسش را مرتب کرد و هنگامی که عایشه، سبب را از او پرسید، پاسخ داد: «آیا خجالت نکشم از کسی که فرشتگان از او خجالت می کشند»؟؟؟!!!

خدا عذاب کند بنی امیه را که به خاطر بزرگ کردن سرورشان، مقام رسول خدا را این چنین پائین می آورند.

ص: ۱۲۷

۴-مسلم در صحیحش در باب «وجوب الغسل بالتقاء الختانی» از عایشه، همسر رسول خدا نقل می کند که گفت:

شخصی در حضور عایشه، از رسول خدا پرسید که اگر شخصی با همسرش هم بستر شود و از غسل کردن تنبلی کند، آیا غسل بر آنها هست؟ رسول خدا پاسخ داد: «من با این (عایشه) همین کار را می کنیم، سپس غسل می نمائیم» (۱)!!!

من به تو ای خواننده، نظر دادن را در چنین روایتی واگذار می کنم. آیا این قدر باید پیامبر، همسرش عایشه را لوس بار بیاورد که جلو خاص و عام از مردم، سخن از جماع کردن با او را بگوید؟! و چقدر عایشه امثال چنین روایتی دارد که در آنها، کرامت و شرافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را زیر سؤال می برد و او را بی ارزش جلوه می دهد که یک وقت روایت می کند که حضرت صورت را بر صورتش می گذارد تا رقص سیاهان را بنگرد و یک وقت می گوید که حضرت او را بر دوش خود سوار می کند یا اینکه با او مسابقه می گذارد و بر او چیره می شود پس رسول خدا منتظر می گردد تا او چاق شود سپس با او مسابقه می گذارد و می گوید: این در مقابل آن. و یک وقت بر پشت می خوابد و زنها برای او تار می نوازند و شیپور می زنند، و این آلات شیطانی را در خانه خود نگه می دارد، پس ابو بکر، عصبانی شده، منعش

ص: ۱۲۸

می کند.

و چقدر در کتابهای صحاح مانند این روایتهای شرم آور وجود دارد که غرضی جز کوچک شمردن و تحقیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارند، مانند روایتی که نقل می کنند به اینکه رسول خدا جادو شد و نمی دانست چه می کند و چه می گوید تا جایی که خیال می کرد با زنهایش معاشرت کرده درحالی که نزد آنها نیامده بود^(۱) و روایتی نقل می کنند که رسول خدا در ماه رمضان، جنب می شد^(۲) یا اینکه می خوابید و در خواب سنگین فرو می رفت و وقتی برمی خاست، بدون وضو نماز می خواند.^(۳)

و در نمازش فراموشی به او دست می داد و نمی دانست چند رکعت خوانده است.^(۴)

و رسول خدا نمی داند که روز قیامت چه سرنوشتی دارد و با او چه رفتار می کنند.^(۵) و ایستاده ادرار می کند پس آن صحابی از او دور می شود، پیغمبر صدایش

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - بخاری- ج ۴- ص ۶۸ و ج ۷- ص ۲۹.

۲- (۲) - بخاری- ج ۲- ص ۲۳۲ و ص ۲۳۴.

۳- (۳) - بخاری- ج ۱- ص ۴۴ و ص ۱۷۱.

۴- (۴) - بخاری- ج ۱- ص ۱۲۳ و ج ۲- ص ۶۵.

۵- (۵) - بخاری- ج ۲- ص ۷۱.

می زند که نزدیکش بیاید تا وقتی که ادرارش تمام شود(۱)!!!

آری! لوس کردن پیامبر، همسرش عایشه دختر ابو بکر را (بنا بگفته اینان) به جایی می رسد که پیامبر خود و مسلمانان را بجای آنکه بدنبال آب جهت وضو بفرستد، به جستجوی گلوبند عایشه وامی دارد، و بقدری بر مردم سخت می گذرد که شکایت عایشه را نزد پدرش ابو بکر می برند و او، دخترش را ملامت و سرزنش می کند، و این ملامتها در حالی صورت می گیرد که پیامبر در آغوش همسرش خوابیده است!!!

بخاری در صحیح خود، در باب تیمم و نیز مسلم در صحیح خود، در این باب از عایشه نقل می کنند که گفت:

«با رسول خدا در یکی از سفرهایش، خارج شدیم، به بیابان که رسیدیم، گلوبندی از من گم شد، رسول خدا همراه با مسلمانان، در جستجوی آن مشغول شد درحالی که آب همراهشان نبود. مردم نزد ابو بکر آمدند و گفتند: نمی بینی عایشه چه کرده است؟ او رسول خدا و همراهیان حضرتش را، به کار گرفته است، درحالی که آبی همراهشان نیست! ابو بکر نزد رسول خدا آمد، درحالی که رسول خدا سرش را روی رانم گذاشته و خوابیده بود. ابو بکر به من گفت: رسول خدا و مردم را بدون آب، گرفتار کردی؟ و مرا

ص: ۱۳۰

۱- (۱) - مسلم - ج ۲ - ص ۱۵۷ - باب المسح علی الخفین.

سرزنش کرد و هرچه می خواست به من گفت و با دست در پهلوی من فشار می داد و چون رسول خدا روی ران من خوابیده بود، حرکت نکردم و تحمل نمودم و همچنین پیامبر به خواب رفت تا اینکه صبح شد و آب هم نداشتیم. پس آیه تیمم نازل شد و او و مسلمانان تیمم گرفتند. اسید بن حضیر که از مردان بزرگ است گفت: این اولین برکات شما نیست ای خاندان ابو بکر! سپس عایشه ادامه داد: به هر حال دستور دادیم شتری را که من روی آن نشسته بودم، بیاورند و گلوبند را در زیر شتر پیدا کردند». (۱)

آیا مؤمنی که اسلام را شناخته، تصدیق می کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مورد نماز این قدر بی اعتنا و بی اهمیت باشد که مسلمانان را بدون آب، مدت زیادی مسخر کند که در جستجوی گلوبند همسرش باشند و مسلمانان را رها کند که بر نمازشان حسرت بخورند و شکایت عایشه را به پدرش ببرند و اما خود او، بی خیال، برای استراحت کردن و خوابیدن نزد همسرش برود و سر بر رانش بگذارد و در خواب عمیق آن چنان فرو رود که از آمدن ابو بکر و سرزنش کردن دختر خویش را و فرو کردن انگشتش به پهلوی وی، اصلاً خبردار نشود؟ چگونه برای این پیامبر روا است که مردم را در حسرت آب رها کند و با این که وقت نماز نزدیک شده است، بی اعتنا برود و در کنار همسرش بیارمد!

ص: ۱۳۱

قطعا این روایت در زمان معاویه بن ابو سفیان، ساخته شده و هیچ اساسی هم ندارد و گرنه چطور می شود چنین حادثه ای را تفسیر کنیم که تمام اصحاب در آن حضور دارند ولی عمر بن خطاب از آن غایب شده است و اصلا از آن اطلاعی ندارد، چرا که از تیمم چیزی نمی داند، چنانکه بخاری و مسلم در باب تیمم ذکر کرده اند. (۱)

آنچه در این مباحث، مهم و حائز اهمیت است، این است که بدانیم علیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چقدر توطئه ناروا و قبیح صورت می گیرد که او را بقدری منحط و بی ارزش جلوه می دهد و مقامش را پائین می آورد که هیچ یک از ما، با آن همه فساد که امروز جهان را فرا گرفته، برای خودمان، مانند چنین رفتارهایی را نمی پذیرد و به آن تن در نمی دهد، چه رسد به بزرگترین و عظیمترین شخصیتی که تاریخ بشریت او را شناخته است و پروردگار عزت و جلال گواهی می دهد که او دارای خلق عظیم و خوی برتری می باشد.

من بر این باورم که، توطئه پس از پایان یافتن حجه الوداع، آغاز شد، زیرا در روز غدیر خم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی را به عنوان خلیفه مسلمین نصب و معرفی فرمود و ریاست طلبان فهمیدند که جز مخالفت و سرپیچی کردن در برابر

ص: ۱۳۲

این نص حضرت، چاره ای ندارند هرچند به ارتداد و برگشتن نسل هایشان از اسلام بیانجامد. و با این اعتقاد، سایر رویدادها که از مخالفت با رسول خدا در تمام اوامرش آغاز شد تا نوشتن وصیتش و دادن فرماندهی به اسامه و سرباز زدن از شرکت در سپاهی که خود رسول خدا آن را بسیج کرده بود؛ تفسیر و تاویل می شود و همچنین حوادثی که پس از رحلت حضرت رخ داد از گرفتن بیعت با زور و تهدید کردن متخلفین به سوزاندن خانه هایشان که از جمله ایشان علی و فاطمه و حسن و حسین نیز بودند، و از منع کردن مردم که احادیث رسول خدا را بازگو نکنند و آتش زدن کتابهایی که سنت رسول خدا در آن نوشته شده است و زندانی کردن اصحاب که احادیث حضرت رسول را روایت نکنند، تا به شهادت رساندن اصحابی که از پرداختن زکات به ابو بکر خودداری کردند زیرا او همان خلیفه ای نبود که در زمان پیامبرشان با او بیعت کرده بودند و تا غصب نمودن حق فاطمه زهرا از فدک و ارث و سهم خمس و تکذیب کردنش و تا دور نگهداشتن امام علی علیه السلام از هر مسئولیتی و ریاست دادن به تبهکاران و منافقین از بنی امیه و آنان را بر گرده مسلمانان مسلط کردن و تا منع نمودن اصحاب از تبرک جستن به آثار رسول خدا و تلاش در زدودن نام مبارکش از اذان و قتل عام مدینه منوره توسط ارتشیان کافر که هرچه بخواهند در این شهر مقدس مرتکب شوند و ویران ساختن خانه خدا، کعبه مقدسه با منجنیق و سوزاندن مسجد الحرام و کشتن اصحاب در آن و به

شهادت رساندن و آواره ساختن هر کس که به اهل بیت، اظهار علاقه کند یا پیروی از آنان نماید تا آنجا که دین خدا را به بازی گرفتند و قرآن را سوزاندند و به آتش کشیدند.

و همچنین آثار این توطئه تا امروز در امت اسلام، ادامه یافته است، چرا که تا هنوز در میان مسلمانان افرادی یافت می شوند که بر معاویه و یزید ترحم می کنند و کارها و افعالشان را به عنوان اجتهاد و به امید پاداش نزد خداوند، صحیح جلوه می دهند و کتابها و مقالات زیادی علیه شیعیان اهل بیت نگاشته می شود و هر تهمت و ناروایی به آنان می بندند و در بیت الله الحرام، در موسم حج قتل شیعیان اهل بیت را روا اعلام می کنند. پس توطئه هنوز ادامه دارد و خدا می داند تا کی ادامه خواهد داشت.

و من به هیچ وجه توان پرده برداشتن از تمام توطئه و آگاهی به همه جزئیات و جوانبش را ندارم ولی به اندازه توانم، برای دفاع از ساحت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دفاع از عصمتش، تلاش خواهم کرد و می کوشم تا مسلمانان روشنفکر و آزاده را قانع سازم به اینکه خداوند این رسول گرامیش را برای هدایت تمام بشریت فرستاده است و او را ماه منیر و چراغ روشن خود قرار داده و او پاک تر و منزّه تر و عظیم تر و کامل ترین انسانی است که خداوند آفرید و هرگز نمی توان در برابر این روایتهای ساختگی که غرضی جز کوچک شمردن حضرتش دربر نخواهد

داشت، ساکت بمانیم و دفاع نکنیم.

ما هرگز این روایات را پذیرا نخواهیم بود هرچند تمام اهل سنت و جماعت آن را قبول کنند و در صحاح و مسانیدشان نقل نمایند، بلکه اگر تمام اهل زمین بر آن اجماع کنند، ما آن را قبول نخواهیم کرد و بی گمان سخن خدای متعال که فرمود:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۱) - و همانا تو دارای خلق و خوئی عظیم هستی، سخن حق و داوری اصیل است و غیر از آن چیزی جز اوهام و خرافات نیست. و این است عقیده شیعیان درباره سرور کائنات و منجی انسانیت از کوری و گمراهی، و فرمانروای بشریت و سوق دهنده آن به سوی امنیت و آرامش و زندگی جاودانه، پس ای خردمندان، درک کنید و عبرت بگیرید.

سخن اهل ذکر، درباره رسول خدا «صلی الله علیه و آله»

امیر المؤمنین علی علیه السلام درباره آن حضرت، چنین می فرماید:

«... تا اینکه از سوی خدای متعال، منصب پیامبری و رسالت به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسید، پس او را از نیکوترین صلب ها و معدنها رویانید و در عزیزترین صلب ها و رحم ها کاشت، از شجره ای که پیامبرانش را از آن به وجود آورد و

ص: ۱۳۵

امینان خود را از آن انتخاب کرد.

خاندان او بهترین خاندان ها و خویشانش بهترین خویشان و شجره اش برترین شجره ها است که در حرم الهی روئیده و با عزت و شرافت پرورش یافته. آن شجره، شاخه هائی دراز دارد و میوه ای که دست هر کس به آن نرسد، بر شاخه هایش استوار است.

پس او پیشوای تقوای پیشگان و نور چشم بینیان است. او است چراغی درخشان و ستاره ای که نور و تابش آن فراگیر است و نوری است که شعله اش برق می زند. روش او استقامت و پایداری و راهش هدایت و رهنمائی است. سخن او جداکننده حق از باطل و قضاوت و دستورات او به عدالت و درستکاری است.

آن حضرت وقتی به رسالت برگزیده شد که مدتها گذشته بود و رسالت بر کسی فرود نیامده بود و مردم در اعمال خود، از راه حق منحرف گشته و امتهای پیامبران گذشته در جهالت و غفلت بسر می بردند...» (۱)

«پس، آن حضرت که درود خدا بر او و اهل بیتش باد، در نصیحت امت بیشترین تلاش را کرد و بر راه و روش انبیای پیشین ادامه داد و مردم را به سوی حکمت و پند

ص: ۱۳۶

«جایگاه او بهترین جایگاه و مکان پرورشش شریفترین مکانها است، در اصول و ریشه های کرامت و بزرگواری و جایگاه های سلامت و پاکی. دلهای نیکوکاران و ابرار شیفته وجود او است و زمام دیدگان به سوی او خیره شده است.

خداوند توسط آن حضرت، کینه ها و عداوتهای گذشته را از میان برداشت و آتش دشمنی ها را خاموش نمود و میان برادران ایمانی، محبت و دوستی قرار داد و میان خویشان (در اثر کفر) جدائی انداخت، و بواسطه پیدایش آن حضرت، ذلت و بی نوائی مؤمنین را به عزت و سربلندی مبدل کرد و برتری و عزت کفار را به درماندگی و بیچارگی و ذلت تبدیل نمود. سخنش بیان و سکوتش، اقرار به صحت بود». (۲)

«خداوند، آن حضرت را با نور فرستاد و بر تمام مردم، مقدم داشت. پس بوسیله او پراکندگی ها و اختلاف ها را برداشت و تباهی ها را اصلاح کرد و غالبان را شکست داد و مشکل ها را حل و رفع نمود و ناهمواریها را هموار نمود تا گمراهی را از راست و چپ بدور سازد». (۳)

ص: ۱۳۷

-
- ۱- (۱) - خطبه ۹۵ نهج البلاغه- صبحی الصالح
 - ۲- (۲) - خطبه ۹۶ نهج البلاغه- صبحی الصالح.
 - ۳- (۳) - خطبه ۲۱۳ نهج البلاغه- تحقیق دکتر صبحی الصالح.

بخش سوم: دربارهٔ اهل بیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۱۳۹

سؤال سوم: اهل بیت چه کسانی هستند؟

خدای سبحان می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۱) - همانا خداوند می خواهد که هرگونه رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک و طاهر قرار دهد.

اهل سنت می گویند که این آیه درباره بانوان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و استدلالشان به آیات ما قبل و ما بعد این آیه است. و طبق این ادعا، خداوند پلیدی را از بانوان پیامبر زدوده و آنان را پاک قرار داده است.

و برخی از آنها به بانوان پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین را نیز اضافه می کنند، ولی حقیقت نقلی و عقلی، این تفسیر را پذیرا نیست زیرا اهل سنت در

ص: ۱۴۱

صحاح خود روایت می کنند که این آیه درباره پنج تن نازل شده و آنان عبارت اند از: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین.

و همانا رسول خدا آنان را و خودش را تنها مصدیق این آیه کریمه قرار داده و این در وقتی بوده است که علی و فاطمه و حسنین را با خود زیر عبای یمانی برد و فرمود:

خداوندا اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک و مطهر قرار ده.

و این را گروه زیادی از علمای اهل سنت نقل کرده اند از جمله:

۱- مسلم در صحیحش - باب فضائل اهل بیت النبی - ج ۲ - ص ۳۶۸، ج ۷ - ص ۱۳۰.

۲- ترمذی در صحیحش - ج ۵ - ص ۳۵۱.

۳- مسند امام احمد بن حنبل - ج ۱ - ص ۳۳۰.

۴- مستدرک حاکم - ج ۳ - ص ۱۳۳ و ۱۴۷ و ج ۲ - ص ۴۱۶.

۵- خصائص امام نسائی - ص ۴۹.

۶- تلخیص ذهبی - ج ۲ - ص ۱۵۰.

۷- معجم طبرانی - ج ۳ - ص ۴۸ و ج ۱۲ - ص ۹۸.

۸- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی - ج ۲ - ص ۱۱.

ص: ۱۴۲

- ۹-بخاری در تاریخ الكبير-ج ۸-ص ۱۸۷.
- ۱۰-اصابه، ابن حجر عسقلانی-ج ۲-ص ۵۰۹.
- ۱۱-تذکره الخواص ابن الجوزی-ص ۲۳۳.
- ۱۲-تفسیر فخر رازی-ج ۲-ص ۷۰۰.
- ۱۳-ینابیع الموده قندوزی حنفی-ص ۱۰۷.
- ۱۴-مناقب خوارزمی-ص ۲۳.
- ۱۵-سیره حلبیه-ج ۳-ص ۲۱۲.
- ۱۶-سیره دحلانیه-ج ۳-ص ۳۲۹.
- ۱۷-اسد الغابه ابن اثیر-ج ۲-ص ۱۲.
- ۱۸-تفسیر طبری-ج ۲۲-ص ۶.
- ۱۹-تفسیر الدر المنثور سیوطی-ج ۵-ص ۱۹۸.
- ۲۰-تاریخ ابن عساکر-ج ۱-ص ۱۸۵.
- ۲۱-تفسیر کشاف زمخشری-ج ۳-ص ۵۳۸.
- ۲۲-احکام القرآن ابن عربی-ج ۳-ص ۱۵۳۸.
- ۲۳-تفسیر قرطبی-ج ۱۴-ص ۱۸۲.
- ۲۴-صواعق المحرقه ابن حجر-ص ۱۴۳.

۲۵- استیعاب ابن عبد البر- ج ۳- ص ۳۷.

۲۶- عقد الفرید ابن عبد ربه- ج ۴- ص ۳۱۱.

۲۷- منتخب کنز العمال- ج ۵- ص ۹۶.

۲۸- مصابیح السنه بغوی- ج ۴- ص ۱۸۳.

۲۹- اسباب النزول واحدی- ص ۲۳۹.

۳۰- تفسیر ابن کثیر- ج ۳- ص ۴۹۲.

و غیر از اینان، علمای بی شمار دیگری از اهل سنت هستند که ما از ذکر نامشان صرف نظر کرده و به همین بسنده می کنیم.

و اگر همه اینان اقرار و اعتراف می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مقصود از آیه را معرفی نموده است، پس دیگر چه ارزشی دارد اقوال دیگران، چه از صحابه باشند و چه از تابعین، یا مفسرینی که می خواهند معنایی غیر از آنچه خدا و رسولش تعیین کرده اند، تحمیل نمایند، فقط به خاطر معاویه و به طمع مال بی حسابش.

از آن گذشته، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بار دیگر نیز به آنان اشاره کرده و آنها را-بجز دیگران- اهل بیت خود، معرفی کرده است. هنگامی که این آیه نازل شد:

ص: ۱۴۴

«... فَفَعَلُ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (۱)- پس بگو بیایید فرزندانمان و فرزندانتان و زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را حاضر کنیم، سپس مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

حضرت رسول علی و فاطمه و حسن و حسین را دعوت کرد و فرمود: اینان فرزندان ما و خود ما و زنان ما هستند، پس شما هم خودتان را و فرزندانتان را و زنانتان را بیاورید.

و در روایت مسلم، فرمود: خداوندا!! اینان اهل من هستند. (۲)

تمام علمای اهل سنت و جماعت که قبلاً نامشان را بردم، همه اقرار دارند که این آیه درباره این پنج تن نازل شده است که درود خدا و سلامش بر آنان باد.

وانگهی همسران پیامبر- که خداوند از آنان راضی باشد- مقصود از این آیه کریمه را فهمیده بودند، لذا هیچ یک از آنان ادعا نکردند که جزء اهل بیت هستند و پیشاپیش آنان ام سلمه و عایشه قرار دارند که هر یک به نوبه خود روایت کرده اند که این آیه، ویژه رسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین است. و این اعتراف را هر یک از مسلم، ترمذی، حاکم، طبری، سیوطی، ذهبی، ابن اثیر و دیگران نیز کرده اند.

ص: ۱۴۵

۱- (۱) -سوره آل عمران- آیه ۶۱.

۲- (۲) -صحیح مسلم- ج ۷- ص ۱۲۱-باب فضائل علی بن ابی طالب، سنن ترمذی- ج ۵- ص ۲۲۵.

از آن گذشته، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خود این اشکال را رفع کرده است زیرا می دانسته که ممکن است مسلمانان قرآن را بخوانند و اهل بیت را برطبق آیات ما قبل و ما بعد این آیه حمل کنند، همان آیاتی که پر است از هشدار به بانوان پیامبر و لذا برای آموزش مردم، تا شش ماه، پس از نزول آیه، همواره از در خانه علی و فاطمه و حسنین، رد می شد و پیش از اقامه نماز، خطاب به آنان می فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً، قوموا الى الصَّلاةِ يرحمكم الله».

-همانا خدا می خواهد که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک و طاهر قرار دهد، برخیزید به نماز، خدا شما را بیامرزد.

و این را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده اند از جمله:

۱-ترمذی در صحیحش-ج ۵-ص ۳۵۲.

۲-حاکم در مستدرکش-ج ۳-ص ۱۵۸.

۳-ذهبی در تلخیص مستدرک.

۴-احمد بن حنبل در مسندش-ج ۳-ص ۲۵۹.

۵-ابن اثیر در اسد الغابه اش-ج ۵-ص ۵۲۱.

۶-حسکانی در شواهد التنزیلش-ج ۲-ص ۱۱.

ص: ۱۴۶

۷- سیوطی در درّ المنثورش- ج ۵- ص ۱۹۹.

۸- طبری در تفسیرش- ج ۲۲- ص ۶.

۹- بلاذری در انساب الاشرافش- ج ۲- ص ۱۰۴.

۱۰- ابن کثیر در تفسیرش- ج ۳- ص ۴۹۲.

۱۱- هیثمی در مجمع الزوائدش- ج ۹- ص ۱۶۸.

و دیگران.

و اگر به اینها اضافه کنیم، ائمه اهل بیت و علمای شیعه که هیچ تردیدی ندارند در اختصاص آیه کریمه به محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، پس دیگر هیچ ارزشی نمی ماند برای مخالفینشان از دشمنان اهل بیت و پیروان معاویه و بنی امیه که می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و خداوند مصمم است که نورش را تکمیل کند هرچه کافران را خوش نیاید.

و آنان که این آیه را به عکس تفسیر پیامبر، تفسیر به رأی می کنند ثابت کردند که از جیره خواران و مزدوران حکام اموی و عباسی- در گذشته- و از نواصب و دشمنان علی که به آن حضرت عداوت و کینه ای دیرینه دارند- هم اکنون- می باشند هرچند در پوشش علی و فقها پنهان شده اند.

از همه اینها که بگذریم، عقل نیز حکم می کند که زدودن رجس و تطهیر نمودن،

ص: ۱۴۷

شامل حال همسران پیامبر نمی شود، بگذارید توضیح بیشتر بدهیم:

۱- اگر به عنوان نمونه، عایشه را مورد بررسی قرار دهیم که ادعا می کند محبوبترین و مقربترین همسران پیامبر در پیشگاه آن حضرت است تا جائی که سایر همسران پیامبر بر او رشک برده و از پیامبر درخواست کردند که عدالت را در میان آنان و دختر ابو قحافه برقرار سازد-چنانکه قبلاً گذشت-ایشان نیز جرات نکرده و هیچ یک از یاران و دوستانش در گذشته و حال، جرات نکرده اند که ادعا کنند، عایشه-در روز نزول آیه-زیر عبای یمانی بود. پس چه عظیم است محمد صلی الله علیه و آله و سلم در رفتار و گفتارش و چه والا و حکیم است که اهل بیت خود را منحصر کرد به آنان که همراهش در زیر کسای یمانی بودند، و حتی ام المؤمنین-ام سلمه-همسر پیامبر خواست با آنان در زیر کسا وارد شود و از همسرش رسول خدا خواست اجازه اش دهد ولی حضرت او را رد کرد و به او فرمود:(در جای خود باش) خدا تو را خیر دهد.

۲-مفهوم کلی و جزئی آیه دلالت بر عصمت دارد. زیرا زدودن هر نوع رجس و پلیدی شامل تمام گناهان و معاصی خرد و کلانش می شود بویژه اگر تطهیر پروردگار عز و جل نیز به آن اضافه شود و اگر مسلمانان با آب و خاک، طهارت بدنی و ظاهری می گیرند، این طهارت از ظاهر بدن تجاوز نمی کند ولی خداوند اهل بیت را

ص: ۱۴۸

طهارتی روحی و روانی داده است و عقل و قلب و دلشان را پاک نموده است که هیچ جائی برای وسوسه های شیطانی و مکانی برای ارتکاب معاصی نباشد. و بدین سان قلوبشان را پاک و صاف و خالص و ناب نموده که در تمام حرکات و سکنات، فقط خدا را مدنظر داشته باشند و همه کردارها و رفتارها و گفتارهایشان خالصا لوجه الله باشد.

۳- و بدین سان این انسانهای پاک و والا نمونه و الگویی در زهد و تقوا و پارسائی و اخلاص و دانش و بردباری و دلیری و مروت و پاکدامنی و دوری از دنیا و قرب به خدای متعال برای بشریت بوده اند و تاریخ حتی یک گناه کوچک از آنان در طول زندگیشان ثبت نکرده است.

حال که چنین است باز گردیم به اولین نمونه از زنان پیامبر یعنی عایشه که (در نظر اهل سنت) به مقامی بالا- و ارجمند و شهرتی بی نظیر دست یافته که هیچ یک از بانوان پیامبر به آن درجه و مقام نرسیده است و حتی اگر همه فضائل آنها را همه یک جا جمع کنیم ده یک فضائل عایشه دختر ابو بکر نمی شود. این چیزی است که اهل سنت ادعا می کنند و معتقدند نصف دین را فقط از عایشه فرا گرفته اند.

و اگر در پی حقیقت بدون تعصب و بدون یک سونگری باشیم، آیا عقل حکم می کند که او از همه گناهان و معاصی مبرا است؟ یا اینکه خداوند پس از وفات

شوهرش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، این مصونیت را از او برداشته است؟ پس بگذارید باهم حقیقت را دریابیم.

عایشه در زمان حیات پیامبر

اگر زندگی عایشه را در زمان حیات همسرش صلی الله علیه و آله و سلم مورد بررسی قرار دهیم، گناهان زیادی به چشممان می خورد. او همراه با حفصه آن قدر علیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، توطئه نمود که پیامبر را-طبق آنچه در بخاری و مسلم آمده-وادار به تحریم حلال الهی نمود، و علیه پیامبر نقشه ها می ریختند که در تمام صحاح و کتابهای تفسیر آمده است، و خداوند هر دو حادثه را در قرآن یادآور شده است.

و همچنین آن قدر حسد و رشک بر قلبش و عقلش پرتو افکنده بود، که در حضور پیامبر رفتارهای بی ادبانه ای از او سر می زد و احترام پیامبر را نگه نمی داشت. یک روز پیامبر از خدیجه نام برد، به حضرت رو کرده، چنین گفت:

مرا به خدیجه چه کار؟! او پیرزنی فرتوت بود که خداوند برای تو زنی بهتر از او جایگزین نموده است. و پیامبر بقدری ناراحت و عصبانی شد که موهای سرش ایستاد. (۱)

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۴- ص ۲۳۱- باب تزویج النبی (صلی الله علیه و آله) خدیجه و صحیح مسلم- ج ۷-

باری دیگر، همسران پیامبر ظرفی از غذا برای حضرت فرستادند (و آن حضرت در منزل عایشه بود) که حضرت آن غذا را بسیار دوست می داشت، عایشه ظرف غذا را با غذا جلوی پیامبر شکست (و نگذاشت پیامبر از آن غذا بچشد). (۱)

روزی به پیامبر گفت: تو کسی هستی که ادعا می کنی، پیامبر خدائی؟! (۲)

یک بار در حضور پیامبر خشمگین شد و به حضرت گفت: عدالت کن! پدرش در آنجا حاضر بود، آن قدر او را زد که بدنش را به خون انداخت. (۳)

غیرتش نسبت به دیگران بقدری زیاد بود که وقتی اسماء دختر نعمان به همسری حضرت در آمد به او دروغی عجیب گفت. به او گفت:

پیامبر از زنی خوشش می آید که هر وقت بر او وارد شود، به پیامبر بگوید: به خدا پناه می برم از تو! و هدفش از این سخن، این بود که آن زن بیچاره بی گناه، طلاق داده شود، و همین طور هم شد، پیامبر به خاطر آن سخن، طلاقش داد. (۴)

و اسائه ادبش در حضور پیامبر به جائی رسید که پیامبر مشغول نماز خواندن بود

ص: ۱۵۱

۱- (۱) صحیح بخاری- ج ۶- ص ۱۵۷- باب الغیره.

۲- (۲) -احیاء علوم الدین غزالی- ج ۲- ص ۴۳- کتاب ادب النکاح.

۳- (۳) -کنز العمال- ج ۱۳- ص ۶۹۶، احیاء العلوم غزالی- ج ۲- ص ۴۳.

۴- (۴) -طبقات الکبری ابن سعد- ج ۸- ص ۱۴۵، الاصابه ابن حجر- ج ۴- ص ۲۳۳، تاریخ یعقوبی ج ۲- ص ۸۵.

و او روبرویش نشسته در جای سجود حضرت و پاهایش را گشوده بود که وقتی حضرت می خواست به سجده برود، به او اشاره می کرد، پاهایش را برمی داشت و تا پیامبر سر را برمی داشت به کار خود ادامه می داد و پاهایش را دراز می کرد. (۱)

روزی او و حفصه علیه پیامبر نقشه کشیدند، و بدین سان حضرت یک ماه کامل از تمام بانوانش دوری جست، و خود روی بوریا می خوابید. (۲)

و هنگامی که این آیه نازل شد:

«تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مِنْ ابْتِغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ» هریک از زنان را اگر بخواهی نوبتش را مؤخر بداری و هر که را بخواهی بپذیری، و هم آنان را که از خود راندی، اگر بخواهی بازگردانی، بر تو هیچ باکی نیست؛ با کمال بی شرمی به پیامبر رو کرد چنین گفت:

پروردگارت را نمی بینم، جز اینکه هر چه بخواهی، فوراً طبق دلخواهت، به تو می دهد. (۳)

و هرگاه عایشه خشمگین می شد (و چه بسیار خشمگین می شد) اسم پیامبر را

ص: ۱۵۲

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۱- ص ۱۰۱- باب الصلاة علی الفراش.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۳- ص ۱۰۵- کتاب المظالم- باب الغرفه المشرفه.
 - ۳- (۳) - صحیح بخاری- ج ۶- ص ۲۴ و ص ۱۲۸- باب هل للمرأة أن تهب نفسها لاحد، صحیح مسلم- باب جواز هبه المرأة نوبتها لضرتها- ج ۴- ص ۱۷۴.

بر زبان نمی آورد و اگر قسم می خورد می گفت: به خدای ابراهیم قسم. (۱)

و همانا عایشه بسیار پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را اذیت کرد و دل مبارکش را به درد آورد ولی پیامبر با آن اخلاق والا و صبر بسیار، تحمل می کرد و به او مهربانی می نمود و بسیار می گفت: «عایشه شیطان بر تو مستولی شده است» و تأسف می خورد که خداوند او و حفصه دختر عمر را تهدید کرده است. و چه بسا آیات قرآنی که درباره او نازل شد، از جمله سخن خدای متعال است که به او و حفصه خطاب می کند:

«إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» (۲) - اگر به سوی خدایتان باز گردید و توبه کنید (شاید خدا بپذیرد) چرا که قلوبتان سیاه شده و از حق منحرف گشته است. (۳)

و فرمود:

«إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (۴) - اگر هر دو باهم علیه پیامبر توطئه کنید (اثری نخواهد داشت) چرا که خدا یار و نگهبان او است و همچنین جبرئیل و مؤمنین درستکار و فرشتگان پس از خداوند

ص: ۱۵۳

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۶- ص ۱۵۸- باب غیره النساء و وجدهنّ.

۲- (۲) - سوره تحریم- آیه ۴.

۳- (۳) - صحیح بخاری- ج ۳- ص ۱۰۶- باب الغرفه و العلیه من کتاب المظالم.

۴- (۴) - سوره تحریم- آیه ۴.

و این تهدیدی است آشکار برای او و حفصه که غالباً گوش به حرفش می داد و به فرمانش عمل می کرد.

و خداوند به این دو زن فرموده است:

«عَسَىٰ رَبُّهُ إِنِ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مَسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ...» (۱) - امید هست که اگر پیامبر شما را طلاق داد، پروردگارش به جای شما، زنانی بهتر از شما به همسری او درآورد؛ زنانی مسلمان و مؤمن و...

و این آیات به گواهی عمر بن خطاب، درباره عایشه و حفصه نازل شده است، چنانکه در بخاری آمده. (۲) و این آیه به تنهایی کافی است که دلالت کند بر اینکه در میان مسلمانان، زنانی مؤمنه بهتر از عایشه وجود دارند.

و یک بار رسول خدا او را فرستاد که «شراف» خواهر دخیه کلبی را برای حضرتش، خواستگاری کند و از او خواست که آن را ببیند و نتیجه اش را به حضرت اطلاع دهد.

هنگامی که برگشت، غیرت زنانگی، وجودش را فراگرفته بود، پیامبر از او پرسید:

عایشه! چه دیدی؟ گفت: زنی بدریخت و بدقیافه را دیدم! حضرت فرمود: بدقیافه

ص: ۱۵۴

۱- (۱) -سوره تحریم-آیه ۵.

۲- (۲) -صحیح-بخاری ج ۶ ص ۶۹ و ص ۷۱-باب و اذا اسرّ النبی الی بعض ازواجه.

بود؟! تو خالی را دیدی که بدنت را لرزاند. عایشه گفت: ای رسول خدا! نمی شود از تو چیزی پنهان کرد. (۱)

معمولاً- عایشه در توطئه هایش، حفصه دختر عمر را با خود همراه می کرد، و عجیب است که بین این دو، انسجام و هماهنگی عجیبی می بینیم، چنانکه بین پدرانشان نیز چنین هماهنگی و وحدتی حکمفرما بود، با این تفاوت که در میان این دو زن، عایشه همواره به خود جرأت می داد و توطئه ها را پی ریزی می کرد ولی پدرش ابو بکر در برابر عمر ناتوان بود و عمر خیلی جرأت داشت و همه برنامه ها را پی ریزی می نمود، تا جایی که حتی در زمان حکومت ابو بکر، او حاکم واقعی بود، چنانچه قبلاً یادآور شدیم.

برخی تاریخنگاران نگاشته اند که:

وقتی عایشه می خواست برای پیکار با امام علی (جنگ جمل) به سوی بصره خارج شود در پی همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد که او را همراهی کنند، ولی هیچ کدام قبول نکردند جز حفصه دختر عمر که آماده خروج شد ولی برادرش عبد الله بن عمر او را منع کرد و بازگرداند. (۲)

و لذا خدای سبحان عایشه و حفصه را باهم مورد تهدید قرار می داد، چنانکه در

ص: ۱۵۵

۱- (۱) - طبقات ابن سعد- ج ۸- ص ۱۶۰، کنز العمال- ج ۱۲- ص ۴۱۸.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید- ج ۲- ص ۸۰.

آیات چهارم و پنجم سوره تحریم گذشت. و در همین سوره، خداوند مثل خطرناکی برای آنها زده است که به آنها و دیگر مسلمانانی که معتقدند ام المؤمنین بدون حساب و کتاب به بهشت می رود، چون همسر پیامبر است بفهماند که تنها همسر پیامبر بودن، هیچ سود و زبانی برای انسان ندارد و تنها چیزی که برای انسان سودمند یا زیانبار است، اعمال خود انسان است.

خداوند می فرماید:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ* وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَا نَسَبَهَا فَانْفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ» (۱)

-خداوند برای کفار، زن نوح و زن لوط را مثال آورد که در خدمت دو بنده شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند و آن دو (پیامبر) نتوانستند زنان خود را از قهر و غضب خدا رهائی بخشند و به آنان گفته شد که باید همراه با دیگر دوزخیان وارد دوزخ گردید.

ص: ۱۵۶

و خداوند برای مؤمنان زن فرعون را مثال آورد که به خدای خود عرض کرد:

پروردگارا، برای من خانه ای نزد خودت در بهشت بساز و مرا از شر فرعون و اعمالش و قوم ستمگر نجات بخش. و همچنین مریم دختر عمران را به یاد آور که رحمش را پاکیزه داشتیم، سپس در آن از روح قدسی خود دمیدیم و همانا مریم کلمات و کتابهای پروردگارش را پذیرفت و از بندگان با اخلاص و مطیع خداوند بود.

و از این آیه، برای همه مردم معلوم می شود که همسری و رفاقت و همنشینی، هرچند دارای فضائل زیادی است، ولی از عذاب خدا نمی رهاوند جز اینکه همراه با اعمال شایسته و نیک باشد و گرنه عذاب دو برابر خواهد بود، چرا که عدالت خدای سبحان چنین اقتضا می کند که آن آدمی را که از وحی بدور است عذاب نکند مانند کسی که نزدیک وحی است و قرآن در خانه اش نازل شده است و انسانی که حق را شناخت و با آن مخالفت ورزید بسیار بدتر است از جاهلی که حق را اصلاً نشناخته است.

اکنون ای خواننده عزیز، برخی از روایتهای عایشه را با کمی تفصیل، می آوریم که این زن را بهتر بشناسی و بدانی که او بزرگترین نقش را در دور کردن علی از خلافت و ستیزه کردن با او با تمام مکر و قدرت و فریب، داشته است، و همچنین بدانی که آیه تطهیر، مانند دوری آسمان از زمین با او فاصله دارد و بیشتر اهل سنت،

ص: ۱۵۷

متاسفانه قربانی دروغ و تزویر شده اند و بی آنکه بدانند، از بنی امیه، پیروی می کنند.

ص: ۱۵۸

هان! باهم بشنویم که چگونه عایشه از خود روایت می کند و گواهی می دهد که غیرت زنانگی، او را از حال خویش بیرون می آورد تا آنجا که در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، کارهایی بی ادبانه و رفتاری غیر اخلاقی انجام می داد.

وی گوید:

«صفیه، همسر پیامبر غذایی برای پیامبر فرستاد، درحالی که آن وقت پیامبر نزد من بود. وقتی کنیزک از طرف صفیه آمد و غذا را آورد، تا او را دیدم، لرزه ای بر اندامم افتاد که حواسم را از دست دادم، پس آن ظرف را شکستم و بیرون انداختم. پیامبر به من نگریست، و من خشم و غضب را در نگاهش دریافتم. فوراً گفتم: پناه می برم به رسول خدا که امروز مرا نفرین کند. فرمود: پس باید جبران کنی! گفتم: یا رسول الله! کفاره اش چیست؟ فرمود: غذایی مانند غذایی که طرفی مانند ظرفش» (۱)

ص: ۱۵۹

۱- (۱) - مسند امام احمد بن حنبل - ج ۶ - ص ۲۷۷، مجمع الزوائد - ج ۴ - ص ۳۲۱.

و باری دیگر درباره خویش چنین می گوید:

«به پیامبر عرض کردم: بس است، این قدر از صفیه کذا و کذا (ناسزا گفتم) تعریف مکن!! پیامبر به من فرمود: سخنی گفتمی که آب دریا آن را نمی شوید». (۱)

سبحان الله! چرا ام المؤمنین از اخلاق اسلامی فاصله می گیرد و چرا کمترین حقوقی را که اسلام بر او فرض کرده و غیبت و نمایی را تحریم نموده است نادیده می گیرد؟ قطعاً سخنش درباره صفیه بقدری زننده بود و سخن بدی بوده است که پیامبر را آن چنان به خشم آورده که بفرماید اگر با آب دریا آن را بشوئی پاک نمی شود.

من معتقدم که آن قدر عبارت عایشه بد بوده است که راویان حدیث-طبق معمول-عبارتش را با واژه «کذا و کذا» جایگزین کرده اند.

این هم بار دیگر است که عایشه از غیرت زنانگی خود و حسدش نسبت به بانوان پیامبر، زبان می گشاید و می گوید:

«بر هیچ زنی به اندازه ماریه رشک نبردم زیرا زنی زیبا و صاحب کمال بود و پیامبر از او خوشش می آمد و نخستین بار، پیامبر او را در منزل حارثه بن نعمان، جای داد که ما خیلی ناراحت شدیم و من وحشت کردم. پس پیامبر او را به جای بالاتری برد و همواره در آنجا به دیدارش می رفت که این بر ما بسیار سنگین آمده بود، از آن بدتر اینکه،

ص: ۱۶۰

خداوند به او فرزندی داد و ما را محروم ساخت»(۱)

و همچنین غیرت عایشه از هویش برتر رفته و کودک شیرخواره بی گناه را نیز دربر گرفت. گوید:

«هنگامی که ابراهیم به دنیا آمد، پیامبر او را نزد من آورد و فرمود: بین چقدر بچه ام به من شباهت دارد. گفتم: من هیچ شباهتی در او نمی بینم!! فرمود: نمی بینی که سفید رنگ و پرگوشت است؟ گفتم: هر کودکی که شیر فراوان گوسفند بخورد، سفید و چاق می شود!!»(۲)

و این غیرتش از تمام حد و مرزها فراتر رفت که در هیچ عبارتی نمی گنجد چرا که شک و وسوسه اش به شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز رسید تا آنجا که هرگاه پیامبر شب را نزد او بسر می برد، خود را به خواب می زد ولی همسرش را با دقت می پائید و در تاریکی تعقیبش می کرد. این داستان را از زبان خودش بشنوید که می گوید:

«یکی از شبها که پیامبر در منزل من بود، قبا و کفشش را بیرون آورد و در کنار پایش گذاشت و رواندازش را بر رختخواب انداخت و خوابید. مقداری که گذشت، پنداشت

ص: ۱۶۱

۱- (۱) طبقات الکبری ابن سعد-ج ۸-ص ۲۱۲، انساب الاشراف-ج ۱-ص ۴۴۹، الاصابه فی معرفه الصحابه عسقلانی (در شرح حال ماریه القبطیه)-ج ۴-ص ۴۰۵.

۲- (۲) طبقات الکبری ابن سعد-ج ۱-ص ۳۷ (شرح حال ابراهیم فرزند پیامبر) و همچنین در انساب الاشراف-ج ۱-ص ۴۵۰.

که من به خواب رفته ام. لباسش را آهسته برداشتم و نعلینش را نیز برداشتم و پوشیدم و در را گشودم و از خانه بیرون رفتم و در را خیلی آهسته بست. من فوراً پیراهنم را پوشیدم و حجابم را بر سر گذاشتم و به دنبال او روانه شدم. او به سوی بقیع رفت و در آنجا مدتی طولانی گذراند سپس سه بار دستهایش را بلند کرد، و راهش را به سوی دیگر گرفت و به سرعت رفت من هم به سرعت دنبالش رفتم، دویدم من هم دویدم، سپس حرکت را به سوی خانه آغاز کرد و من زودتر از او رسیدم و فوراً خودم را به رختخواب انداختم.

حضرت وارد شد و فرمود: عایشه! تو را چه شده است؟ نفس می زنی و مشکوک به نظر می رسی؟ عایشه گوید: عرض کردم: چیزی نیست! فرمود: یا به من اطلاع می دهی و یا خدایم مرا خبر می دهد. عرض کردم: ای رسول خدا! پدر و مادرم به قربانت! سپس ماجرا را به او گفتم. فرمود: پس آن سیاهی که جلوی خود دیدم، تو بودی؟ عرض کردم:

آری! با دست خود چنان به سینه ام کوبیدم که سینه ام درد گرفت، سپس فرمود: آیا پنداشتی خدا و رسولش بر تو سخت می گیرند و به تو ظلم می کنند؟» (۱)

یک بار دیگر می گوید:

«رسول خدا را نیافتم پس پنداشتم نزد یکی از کنیزانش رفته است. در جستجویش

ص: ۱۶۲

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۳ - ص ۶۴ - باب ما یقال عند دخول القبر، مسند احمد بن حنبل - ج ۶ - ص ۲۲۱.

شناختم، او را در حال سجده یافتم که می فرمود: «پروردگارا مرا ببخش و بیامرز». (۱)

و همچنین می گوید:

«شبی رسول خدا از نزد من بیرون رفت. نسبت به او مشکوک شده و غیرتم به جوش آمد. رسول خدا بازگشت دید من در چه وضعیتی هستم. فرمود: تو را چه شده است عایشه؟ باز هم غیرتی شدی؟ گفتم: چگونه شخصی مانند من، نسبت به شخصی مانند شما، غیرت نداشته باشد؟! فرمود: آیا شیطان تو را اغوا کرده؟». (۲)

و این روایت به روشنی دلالت دارد بر اینکه هرگاه غیرتش به جوش می آید، از وضعیت خودش بیرون می رود و کارهای عجیب و غریبی مانند شکستن ظرف ها یا دریدن لباس ها انجام می دهد و لذا می گوید: وقتی پیامبر آمد و دید که چه کاری دارم انجام می دهم، فرمود: شیطان تو را فریب داده است. و تردیدی نیست که شیطان عایشه بسیار او را دربر می گرفت و در پوستش نفوذ می کرد زیرا از راه غیرت زنانگی به قلبش راه یافته بود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که:

«غیرت برای مردان ایمان است و برای زنان، کفر» زیرا مرد باید نسبت به همسرش غیرت داشته باشد چرا که شرعا روا نیست کسی جز او، به همسرش راه یابد ولی زن حق ندارد نسبت به شوهرش غیرت داشته باشد زیرا خدای سبحان به او اجازه

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - مسند امام احمد بن حنبل - ج ۶ - ص ۱۴۷.

۲- (۲) - مسند امام احمد بن حنبل - ج ۶ - ص ۱۱۵، صحیح مسلم - ج ۴ - ص ۲۱۶۸.

ازدواج با بیش از یک زن داده است و بی گمان زن درستکار با ایمانی که در برابر احکام خدا خاضع است، با روانی آرام، هوویش را پذیرا می شود بویژه اگر شوهرش مردی خداترس و عادل و باایمان باشد، چه رسد به سرور بشریت و الگوی کمال و عدالت و خلق و خوی والا و عظیم؟ از آن گذشته ما تناقض روشنی می بینیم در خصوص محبت پیامبر، همسرش عایشه را و آنچه اهل سنت ادعا می کنند که او محبوبترین و گرامی ترین زنان پیامبر، نزد آن حضرت بود تا آنجا که روایت می کنند برخی از همسران پیامبر، نوبت خود را به عایشه می بخشیدند چرا که شدت محبت پیامبر را نسبت به وی می دانستند، اگر این درست باشد، پس چه تفسیری برای غیرت فزون از حد عایشه داریم؟ درحالی که باید عکس آن صحیح باشد یعنی می بایست سایر همسران پیامبر غیرت داشته باشند و بر عایشه رشک برند زیرا او محبوبترین و عزیزترین آنها است، چنانکه روایت می کنند و ادعا می نمایند. و اگر واقعا او دوست داشتنی بود و پیامبر او را بر دیگران ترجیح می داد پس چه جایی برای غیرت وجود دارد؟

و تاریخ جز احادیث او را روایت نکرده و کتابهای سیره پر است از ستایشش و اینکه او محبوبه رسول خدا بود و پیامبر طاقت فراقش را نداشت!!!

من بر این باورم که تمام این روایتها ساخته و پرداخته امویان است که عایشه را بسیار دوست داشتند و او را بر دیگران ترجیح دادند زیرا نگهبان منافعشان بود و

آنچه را دوست می داشتند، روایت می نمود و با دشمنشان علی بن ابی طالب، نبرد و پیکار کرده بود.

و بر این باورم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن همه رفتار بد که از او سر می زد او را اصلاً دوست نداشت- چنانکه قبلاً یادآور شدیم- و چگونه رسول خدا دوست داشته باشد کسی را که دروغ بگوید، غیبت بکند، سخن چینی بنماید و درباره خدا و رسولش، ظن سوء و گمان بد داشته باشد و خیال کند که خدا و رسولش به او ظلم می کنند؟! چگونه رسول خدا دوست داشته باشد کسی را که بر او تجسس کند و بدون اجازه اش از منزلش بیرون رود؟ چگونه رسول خدا دوست داشته باشد کسی را که در حضورش، همسرانش را ناسزا و فحش بگوید هر چند از دنیا رفته باشند؟ چگونه رسول خدا دوست داشته باشید کسی را که فرزندش ابراهیم را دشمن بدارد و مادرش ماریه را تهمت بزند؟^(۱)

چگونه رسول خدا دوست بدارد کسی را که گاهی با دروغ و گاهی با برانگیختن کینه های گذشته بین او و همسرانش دخالت ناروا بکند و سبب طلاقشان گردد؟

چگونه رسول خدا دوست بدارد کسی را که دخترش زهرا را دشمن بدارد و برادرش و پسر عمویش علی بن ابی طالب را دشمن بدارد تا جائی که توان شنیدن

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - در این باره به کتاب «حدیث الافک» نوشته علامه جعفر مرتضی عاملی مراجعه شود- ص ۲۳۹.

و همه اینها در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رخ دهد و اما پس از وفاتش، هرچه بگوئی کم گفته ای.

بی گمان تمام این افعال مورد خشم خدا و رسولش است و هرگز مرتکب چنین افعالی را دوست نخواهد داشت زیرا خدا حق است و رسولش هم نمایشگر حق می باشد، پس نمی تواند کسی را که بر باطل است، دوست داشته باشد.

و در آینده ای نزدیک خواهید فهمید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه تنها او را دوست نداشت بلکه امت را از فتنه اش برحذر داشت. (۲)

از بعضی دانشمندان پرسیدم که علت علاقه فوق العاده پیامبر به عایشه-سوی دیگران-چیست؟ پاسخهای بی ربطی دادند. یکی از آنها گفت: زیرا زیبا و جوان بود و او تنها دختر باکره ای بود که قبل از پیامبر، کسی با او ازدواج نکرده بود! دیگری گفت: او دختر ابو بکر صدیق، یار غار است. سومی گفت: او نیمی از دین را از رسول خدا دریافت کرده بود، پس او دانشمند و فقیه بود! چهارمی گفت: زیرا جبرئیل به صورت او بر پیامبر وارد شده بود!!! و هرگز بر پیامبر وحی نمی آورد جز

ص: ۱۶۶

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۳- ص ۱۳۵- باب هبه الرجل لامرأته من کتاب الهبه و فضلها، صحیح مسلم- ج ۱- ص ۳۱۲، طبقات ابن سعد- ج ۲- ص ۲۳۱.
- ۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۴- ص ۴۶- کتاب الجهاد و السیر.

تو خود می بینی-ای خواننده عزیز- که این ادعاها مبتنی بر هیچ دلیل و برهانی نیست و عقل آن را اصلاً نمی پذیرد و ما با استدلال همه اینها را رد خواهیم کرد. اگر واقعاً رسول خدا به خاطر زیبایی یا بکارت، او را دوست می داشت، چه چیز پیامبر را از ازدواج با دختران زیبای باکره ای که ضرب المثل در زیبایی و جمال بودند، منع می کرد، درحالی که همه تحت فرمان او بودند، و مورخین علت رشک عایشه را بر زینب دختر جحش و صفیه دختر حیی و ماریه قبطیه، در این می دانند که آنها از عایشه زیباتر بودند.

ابن سعد در طبقاتش و ابن کثیر در تاریخش روایت کرده اند که:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با ملیکه دختر کعب که معروف به زیبایی فزون از حد بود، ازدواج کرد. عایشه بر آن زن وارد شد و به او گفت: آیا خجالت نمی کشی با قاتل پدرت ازدواج کنی؟! او هم از رسول خدا اظهار تنفر کرد، پس رسول خدا او را طلاق داد. قومش نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و عرضه داشتند: ای رسول خدا! او کوچک است و نظرش اعتبار ندارد و فریب خورده است، پس او را بازگردان. ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نپذیرفت. و همانا پدرش در روز فتح مکه توسط خالد بن ولید کشته شده بود.^(۱)

این روایت دلالت روشن دارد بر اینکه اگر غرض رسول خدا صلی الله علیه و آله و

ص: ۱۶۷

۱- (۱) طبقات ابن سعد- ج ۸- ص ۱۴۸، تاریخ ابن کثیر- ج ۵- ص ۲۹۹.

سَلَم جوانی و جمال بود هرگز ملیکه دختر کعب را طلاق نمی داد، درحالی که بسیار جوان و زیبا بود. و همچنین این روایت به ما می فهماند که عایشه چه روشهایی برای فریب دادن زنان بی گناه مؤمن داشته است تا آنان را از ازدواج با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منع کند.

و در گذشته نیز بیان شد که سبب طلاق اسماء دختر نعمان شد زیرا از زیباییش به تنگ آمده بود و به او گفت: پیامبر از زنی خوشش می آید که هر وقت بر او وارد شود، به او بگوید: من به خدا پناه می برم از تو!! و این هم ملیکه بیچاره بود که حساسیت کشته شدن پدرش را در او زنده کرد و به او فهماند که رسول خدا قاتلش بوده است. و وقتی به آن بیچاره گفت: آیا خجالت نمی کشی با قاتل پدرت ازدواج می کنی؟ آن بیچاره در پاسخ از رسول خدا اظهار انزجار و تنفر کرد! و چه می توانست غیر از آن بگوید درحالی که هنوز آثار جاهلیت کم و بیش پابرجا بود که از قاتلین پدرانشان انتقام می گرفتند، و کسی را که انتقام نمی گرفت کوچک می شمردند؟

حال سؤالی پیش می آید که، خود را برای طرح این سؤال ذیحق می بینیم: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سَلَم این دو زن بی گناه را که قربانی فریب و مکر عایشه شدند، طلاق می دهد؟

قبل از هر چیز باید توجه داشته باشیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سَلَم

معصوم است و به احدی ظلم نمی کند و جز حق، کاری را انجام نمی دهد؛ پس لا بد در طلاق دادن اینان حکمتی نهفته است که خدا و رسولش به آن آگاهند، همچنان که طلاق ندادن عایشه نیز علی رغم آن رفتارهای نابجا، دارای حکمتی است. شاید بر بعضی از این رازها در بحثهای آینده آگاه شویم.

اما در مورد نخستین زن که اسماء دختر نعمان است، بقدری ساده لوح بود که مکر عایشه در او مؤثر افتاد و با اولین برخورد رسول خدا «صلی الله علیه و آله» به حضرت گفت: «به خدا پناه می برم از تو!!» و هرچند زیبایی زیادی هم داشت ولی رسول خدا به خاطر سادگی و جهالتش او را رد کرد.

ابن عباس گوید: «رسول خدا با اسماء دختر نعمان ازدواج کرد. و همانا اسماء زیباترین زن اهل زمانش بود» پس شاید حضرت می خواست به ما بفهماند که خردمندی و فهم بالاتر از جمال و زیبایی است. ای بسا زن زیبایی که نادانی و ساده لوحیش او را به فساد کشانده باشد.

و اما در مورد زن دوم، ملیکه دختر کعب که عایشه او را سرزنش کرد به اینکه با قاتل پدرش می خواهد ازدواج کند، پیامبر نمی خواست این بیچاره- که بنا به گواهی فامیلش زنی کم سن و نادان است- با وحشت و کابوس زندگی کند که شاید مصیبتهای بزرگتری برای او رخ دهد گو اینکه عایشه نیز هرگز او را نمی گذاشت که با آرامش و راحتی با پیامبر ادامه حیات بدهد. و بی گمان علت‌های دیگری هم هست

که رسول خدا به آن آگاه است و ما آن را درک نمی کنیم.

مهم این است که بدانیم هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پی شهوترانی و بهره گیری جنسی نبود و در پی زنان زیبا و خوشگل نمی رفت، چنانکه برخی جاهلان و برخی مستشرقین می اندیشند و می گویند که غرض پیامبر زنان زیبا بوده است!!

و دیدیم که چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این دو زن را علی رغم زیبایی و جوانی طلاق می دهد، که بگفته مورخین زیباترین زنان زمان خود بودند، پس این ادعا که پیامبر، عایشه را به خاطر جوانی و زیبایی دوست می داشته، مردود و غیر قابل قبول است.

و اما این ادعا که علت دوستی پیامبر به خاطر این است که او دختر ابو بکر است، این سخن نیز نادرست است ولی می توانیم بگوئیم که: به خاطر ابو بکر با او ازدواج کرد، زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از قبیله های گوناگونی زن اختیار کرد که در حقیقت این ازدواج ها، ازدواجهای سیاسی و به خاطر ایجاد الفت و محبت، بجای کینه و اختلاف، در میان قبائل صورت گرفت، مثلاً- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با حبیبه خواهر معاویه ازدواج کرد، با اینکه او دختر ابو سفیان، نخستین دشمن رسول خدا بود ولی پیامبر، کینه ای به دل نداشت و رحمت برای تمام جهانیان بود، و اصلاً عاطفه و محبتش، از قبائل عربی فراتر رفته، به یهود و

ص: ۱۷۰

نصاری و قبطیان، نیز رسید تا اهل ادیان را با یکدیگر نزدیک کند.

بوژه اینکه در کتابهای سیره می خوانیم که خود ابو بکر، از پیامبر خواست تا دخترش عایشه را به همسری بپذیرد، چنانکه عمر نیز از پیامبر درخواست کرد که با دخترش حفصه ازدواج نماید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پذیرفت زیرا قلبش تمام اهل زمین را دربر می گیرد.

خداوند می فرماید:

«وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (۱).

و اگر تندخو و سنگدل بودی، مردم از گرد تو پراکنده می شدند.

و اگر بازگردیم به روایت عایشه که در آن می گوید:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که پنداشت، من به خواب رفته ام، لباسش را آهسته پوشید و در را باز کرد و بیرون رفت» به دروغ بودن این ادعا که پیامبر بر فراقش صبر نمی کرد، پی می بریم (۲).

و این نتیجه گیری چیزی نیست که تنها من به آن رسیده ام بلکه ادله ای در صحاح اهل سنت نیز در این مورد وجود دارد. مسلم در صحیحش و دیگران در صحاح های دیگر اهل سنت روایت کرده اند که عمر بن خطاب گفت:

ص: ۱۷۱

۱- (۱) -سوره آل عمران- آیه ۱۵۹.

۲- (۲) -صحیح مسلم- ج ۳- ص ۶۴ و مسند امام احمد- ج ۶- ص ۲۲۱.

«وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از زنانش دوری جسته بود، من وارد مسجد شدم دیدم مردم با سنگریزه بازی می کنند و می گویند: رسول خدا زنانش را طلاق داده است و این قبل از آمدن حکم حجاب بود. عمر گوید: من به آنان گفتم: امروز از جریان باخبر خواهم شد. پس بر عایشه وارد شدم و گفتم: ای دختر ابو بکر! آیا کار تو به جایی رسیده است که رسول خدا را اذیت کنی؟ عایشه گفت: مرا با تو چه کار ای فرزند خطاب، تو مواظب دختر خودت باش! پس من بر حفصه وارد شدم و به او گفتم، ای حفصه! آیا کار تو به جایی رسیده است که رسول خدا را مورد اذیت و آزار قرار دهی؟ به خدا قسم تو به خوبی می فهمی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تو را دوست ندارد و اگر به خاطر من نبود، قطعاً پیامبر تو را طلاق می داد. پس او بسیار گریست». (۱)

این روایت کاملاً روشن و واضح است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست که غرض پیامبر از ازدواج با حفصه دختر عمر، هرگز از روی محبت و دوستی نبوده است و فقط به خاطر مصلحت سیاسی بوده که شرایط زمان اقتضا می کرده است.

و آنچه بر یقین ما در این باره می افزاید این است که عمر به خداوند سوگند می خورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حفصه را دوست نمی دارد و باز هم عمر تاکید می کند و اطمینانی دیگر بر اطمینانمان می افزاید که دخترش حفصه نیز از

ص: ۱۷۲

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۴ - ص ۱۸۸ - باب الایلاء و اعتزال النساء و تخیرهنّ و قوله تعالی: «وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ».

این حقیقت تلخ، کاملاً آگاه است، چرا که به او می گوید:

«به خدا قسم خود می دانی که رسول خدا هرگز تو را دوست نمی دارد».

دیگر هیچ تردیدی باقی نمی ماند که غرض از این ازدواج، یک مصلحت سیاسی است زیرا به او می گوید:

«و اگر به خاطر من نبود، حتما پیامبر تو را طلاق می داد».

و این روایت همچنین هدف پیامبر را از ازدواج با عایشه نیز روشن می سازد و معلوم می شود که آن همه صبر و تحمل حضرت فقط به خاطر ابو بکر بوده است و گرنه حفصه سزاوارتر است به محبت و احترام پیامبر، زیرا صد یک رفتارهای زشت عایشه را نسبت به پیامبر نداشته و چندان او را اذیت نکرده است.

و اگر در حقیقت قضیه جستجو کنیم و به روایتهای دروغینی که بنی امیه در فضیلت عایشه وضع کردند، اعتنائی نکنیم، درمی یابیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار می شد که از دست عایشه آزار می دید و غالباً بر او خشم می کرد. و هم اینک، روایتی را نقل می کنیم که بخاری و بسیاری از محدثین اهل سنت آن را نقل کرده اند که دلالت دارد بر مقدار تنفر و انزجاری که خود عایشه از رسول خدا احساس می کرد.

بخاری در صحیحش در باب قول بیمار: من درد دارم یا سرم درد می کند، آورده است که:

«قاسم بن محمد گوید: عایشه گفت: وای، سرم درد می کند! پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر آن روز بیاید که من هم زنده باشم (و تو بخواهی بمیری) پس برای تو استغفار می کردم و برایت دعا می کردم. عایشه گفت: وا مصیبت! من به خدا قسم می دانم که تو منتظر مرگ من هستی و مردنم را دوست می داری، و اگر آن روز بیاید حتما ساعتهای آخر آن روز با برخی از همسرانت هم بستر می شوی».^(۱)

آیا این روایت دلالت بر محبت پیامبر نسبت به عایشه دارد؟!!

سرانجام چنین نتیجه می گیریم که بنی امیه و پیشاپیش آنان معاویه بن ابو سفیان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بسیار دشمن می داشتند و لذا از روزی که خلافت به آنان رسید تلاش کردند که تمام حقایق را وارونه جلوه دهند و لذا افرادی را به اوج عظمت و بزرگی رساندند درحالی که در زمان پیامبر افرادی معمولی بودند و هیچ ارزشی نداشتند و برخی را کوچک و حقیر جلوه دادند درحالی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در اوج عزت و کرامت و شرافت بودند.

من بر این باورم که مقیاس بنی امیه در بزرگ یا کوچک شمردن افراد، تنها و تنها دشمنی شدید و کینه فزون از حدشان نسبت به محمد و اهل بیتش، علی و فاطمه و حسن و حسین، بود؛ پس هر کس واقعا دشمن رسول خدا و دشمن اهل بیت- که خداوند از هر رجس و پلیدی آنان را پاک و مطهر کرده- بود، مقامش را بالا بردند و

ص: ۱۷۴

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۸- کتاب المرضی و الطب، سنن بیهقی- ج ۳- ص ۲۷۱.

روایت‌هایی در فضیلتش ساختند و به خود نزدیکش کردند و منصب‌های مهم به او سپردند و کمک‌های فراوان کردند و در نتیجه مورد احترام و تقدیر مردم قرار گرفت.

و هر کس که رسول خدا را از دل و جان دوست می‌داشت و از او دفاع می‌کرد، او را کوچک شمردند و عیب‌های زیادی برایش تراشیدند و روایت‌هایی در مذمت و نکوهشش، جعل کردند. و بدین سان عمر بن خطاب که همواره اوامر پیامبر را نافرمانی می‌کرد و در آخرین ساعات زندگیش او را متهم به هذیان گوئی نمود، در دوران حکومت امویان، بالاترین مقام را نزد مسلمانان پیدا کرد ولی علی بن ابی‌طالب که منزلتش به آن حضرت، مانند منزلت هارون به موسی بود و خدا و رسولش را واقعا دوست می‌داشت و خدا و رسولش هم او را دوست می‌داشتند و ولی هر مؤمنی شده بود، هشتاد سال بر روی منابر مسلمین، مورد سب و لعن قرار گرفت؟

و بر همین منوال بود که عایشه؛ همان کسی که دل رسول خدا را پر از خون کرده بود و همواره اوامرش را نافرمانی می‌کرد، چنانکه اوامر پروردگارش را نیز نافرمانی می‌نمود، و با وصی و جانشین رسول خدا به جنگ و پیکار برخاسته بود و عامل بزرگترین فتنه‌ای بود که مسلمانان از آن یاد می‌کنند و هزاران مسلمان در آن آشوب و بلوا کشته شده بودند، این زن، مشهورترین زنان اسلام می‌شود و احکام را

از او فرامی گیرند، و اما فاطمه زهرا، سرور زنان جهان که پروردگار از خشمش به خشم می آید و از خشنودیش، خشنود می گردد، آن چنان به فراموشی سپرده می شود که شبانه به خاک سپرده می شود، پس از آنکه او را به سوزاندن خانه تهدید می کنند و آن چنان در خانه را به پهلویش فشار می دهند که سقط جنین می کند و هیچ یک از اهل سنت نمی دانند که او حتی یک روایت را از پدرش نقل کرده باشد!!!

آری! این چنین است که یزید بن معاویه و زیاد بن ابیه و ابن مرجانه و ابن مروان و حجاج و عمرو بن عاص و دیگر تبهکاران و فاسقان و ملعونان به نص کتاب خدا و بر زبان رسول خدا، فرمانروایان مؤمنین و والیان امورشان می گردند؛ از آن سوی حسن و حسین دو سروران جوانان اهل بهشت و دو گل خوشبوی پیامبر و امامان امت، آواره شده، زندانی گشته و سرانجام یا مسموم و یا با شمشیر کینه کشته می شوند.

و بدین سان ابو سفیان منافق که هیچ جنگی علیه پیامبر برپا نمی شد جز اینکه رهبریش را او به عهده داشت، مورد ستایش و احترام قرار می گیرد و اما ابو طالب، پشتیبان پیامبر و مدافعش با دل و جان و هرچه در توان داشت و کسی که زندگی خود را با دشمنی قومش و عشیره اش، به خاطر دعوت فرزند برادرش، سپری کرد تا اینکه سه سال تمام در حصر، با پیامبر در شعب مکه گذراند و برای مصلحت اسلام، ایمان خود را کتمان می کرد- زیرا می خواست برخی از پلها را با قریش باز نگه دارد

که بیش از آن، رسول خدا را مورد آزار قرار ندهند-مانند مؤمن آل فرعون که ایمانش را کتمان می کرد، جزایش-طبق گفته اینان-پیمی از آتش باشد که پایش را در آن قرار می دهند تا مغزش آتش بگیرد!!!

و از آن سوی، معاویه بن ابو سفیان، لعین فرزند لعین و طلیق فرزند طلیق و کسی که احکام خدا و رسولش را به بازیچه می گرفت و هیچ ارزشی برای آنها قائل نبود، و صالحان و بی گناهان را به خاطر رسیدن به اهداف پلیدش قتل عام می کرد و رسول خدا را در جلوی روی مسلمانان، فحش و ناسزا می داد، کاتب وحی خوانده شود و درباره اش گفته شود که خداوند بر وحی خویش سه امین داشت: محمد و جبرئیل و معاویه!! و به عنوان مرد حکمت و تدبیر و سیاست معرفی گردد.

اما ابو ذر غفاری، آن کسی که زمین دربر نگرفته و آسمان سایه نیافکنده بر کسی راستگوتر از او،^(۱) به عنوان فتنه گر، مورد ضرب و جرح قرار بگیرد و به ریزه تبعید شود و بر همین منوال، سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و دیگر مخلصین از اصحاب که طرفداری و تبعیت از علی کردند، جز آوارگی و شکنجه و قتل چیزی عایدشان نگردد.

و این چنین بود که پیروان مکتب خلفا و پیروان معاویه و اصحاب مذهبی که رژیم ظالم آنان را به وجود آورد، آنها اهل سنت و جماعت شوند و آنها نمایندگان

ص: ۱۷۷

۱- (۱) - ترمذی- ج ۵- ص ۶۶۹، مسند احمد- ج ۲- ص ۱۶۳.

اسلام کردند و هر که با آنان مخالفت ورزد، هر چند از ائمه طاهرين از اهل بيت، پیروی کند، کافر و بی دین باشد.

آری! در این شرایط است که پیروان مکتب اهل بیت که در شهر علم و اولین مسلمان را پیروی کردند؛ همو که حق همواره با او می گشت، و آنان که از ائمه معصومین تبعیت نمودند؛ اهل بدعت و گمراهی شمرده شوند و هر که با آنان مخالفت کند یا ستیز نماید، مسلمان به حساب آید. «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».

و چه خوش می فرماید، خدای عزیز:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ، قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ* وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ، أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ». (۱)

و اگر به آنان گفته شود که در زمین فساد نکنید، گویند: همانا ما اصلاح کننده ایم. آگاه باشید که اینان خود مفسدند ولی شعور ندارند. و اگر به آنان گفته شود که مانند مردم، شما هم ایمان بیاورید، گویند: ما مثل سفیهان و جاهلان ایمان بیاوریم! هان! اینان خود سفیه و نادان هستند ولی نمی دانند.

و اگر باز گردیم به موضوع دوستی رسول خدا نسبت به عایشه که اهل سنت

ص: ۱۷۸

می گویند عایشه نیمی از دینش را از او اخذ کرده و همواره پیامبر می گفته است که:

نیمی از دیتان را از این «حمیرا» فراگیرید!! این حدیث قطعاً باطل است و هیچ اساسی ندارد و اصلاً سازشی ندارد با آن همه احکام خنده خیز گریه آور که واقعا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از گفتن آنها منزّه است. برای نمونه کافی است به روایت شیر دادن زن نامحرم به مردان را اشاره کنیم که مسلم در صحیحش آورده و مالک در مؤطأش نقل کرده (۱) و در این مورد به حدّ کافی در کتابمان «همراه با راستگویان» بحث کردیم، هر که می خواهد از حقیقت قضیه مطلع گردد، به آنجا مراجعه کند.

و در این روایت ننگین، همین کافی است که تمام زنان پیامبر، عمل کردن به آن را ردّ کردند و آن را انکار نمودند، گذشته از اینکه راوی این روایت دروغین، یک سال تمام جرأت نداشت آن را بر زبان آورد، زیرا بسیار زننده و زشت بود.

و اگر باز گردیم به صحیح بخاری، در باب کسی که نماز را قصر می خواند هنگامی که از وطنش دور می شود، می بینیم که زهری از عروه و عروه از عایشه نقل می کند که گفت: نخستین باری که نماز واجب شد، فقط دو رکعت بود، پس به عنوان نماز مسافر حساب شد و اما نماز کسی که در وطنش است، تمام می باشد. زهری گوید: از عروه پرسیدم: پس چرا عایشه نمازش را تمام می خواند؟ گفت: عایشه مانند عثمان

ص: ۱۷۹

اجتهاد کرد. مسلم نیز در صحیحش در باب نماز مسافری، روشن تر از بخاری، همین روایت را نقل کرده است.^(۱)

این تناقضی است روشن. عایشه همان کسی است که روایت کرده به اینکه نماز مسافر، دو رکعتی، واجب شد ولی خود با حکم واجب خدا که پیامبر نیز به آن عمل کرده، مخالفت می کند و به خاطر زنده نگه داشتن سنت عثمان، احکام خدا و رسولش را تاویل می کند، و از این رو است که می بینیم احکام زیادی در صحاح اهل سنت نقل شده ولی اهل سنت به آنها عمل نمی کنند زیرا غالباً به تاویل ابو بکر و عمر و عثمان و عایشه و معاویه و دیگر اصحاب اخذ می کنند و عمل می نمایند، و احکام خدا را ترک می کنند.

پس اگر «حمیرا» که نصف دین را از او فرامی گیرند، به میل خویش، احکام خدا را تاویل می کند، گمان نمی کنم که شویش رسول خدا، این را از او بپذیرد و به مردم دستور دهد که از او پیروی کنید. گذشته از اینکه در صحیح بخاری و صحاح اهل سنت اشاره شده است به اینکه پیروی کردن از او، گناه است، که در جای خود، ان شاء الله، آن را خواهیم آورد.

و اما آنان که معتقدند رسول خدا او را دوست می داشت زیرا جبرئیل، پیش از ازدواجش، به صورت او نزد پیامبر آمده بود و یا اینکه جبرئیل بر حضرت وارد

ص: ۱۸۰

۱- (۱) - بخاری- ج ۲- ص ۵۵، مسلم- ج ۲- ص ۱۴۲.

نمی شود جز در وقتی که در خانه عایشه باشد؛ اینها روایت‌هایی است که دیوانگان را نیز به خنده وامی دارد. من اصلاً نمی دانم، عکسش را که جبرئیل برای پیامبر آورد، عکس برقی بود یا با رنگ روغنی نقاشی شده بود!! درحالی که صحاح اهل سنت روایت می کنند که ابو بکر، عایشه را با یک ظرف خرما نزد پیامبر فرستاد تا حضرت او را ببیند و خودش از رسول خدا درخواست کرده بود که با دخترش ازدواج کند؛ پس دیگر چه لزومی دارد که جبرئیل، عکسش را برای پیامبر بیاورد؛ تازه منزل او که بیش از چند متر، از منزل رسول خدا فاصله نداشت پس اگر بنا باشد جبرئیل عکس کسی را برای پیامبر بیاورد، بجا است عکس ماریه قبطیه را بیاورد و به پیامبر بشارت دهد که خداوند ابراهیمش را از او به دنیا می آورد که ساکن مصر بوده و از رسول خدا بسیار دور بوده است و کسی احتمال آمدنش را هم نمی داده است.

این روایت‌ها ساخته و پرداخته خود عایشه است که چیزی نداشت تا بر هووهایش مباحث کند جز یاوه‌هایی که با اندیشه خویش ساخته است و یا اینکه بنی امیه آنها را از زبان او وضع کرده اند تا نزد ساده اندیشان، مقامش را بالا ببرند.

و اما این سخن که جبرئیل بر پیامبر نازل نمی شد مگر وقتی که حضرت در منزل عایشه بود؛ این دیگر از سخن قبلی، قبیح تر و زشت تر است، زیرا خداوند در قرآن کریم عایشه را تهدید کرد که اگر بخواهد علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، توطئه کند، خداوند جبرئیل و نیکان از مؤمنین و سایر فرشتگان را به دفاع از

حضرتش، گسیل می نماید. پس این سخنان علما و شیوخ، چیزی جز خیال پردازی و ظن و گمان نیست و همانا ظنّ و خیال، چیزی بر حق نمی افزاید. هان! شما چیزی از علم دارید که برای ما ارائه دهید یا اینکه فقط پیروی از ظنّ و گمان می کنید و چیزی را حدس می زنید.

ص: ۱۸۲

حال می خواهیم زندگی ام المؤمنین عایشه دختر ابو بکر را پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بررسی کنیم. اکنون هیچ سدی و مانعی جلوی عایشه نیست. پدرش خلیفه و فرمانروای امت اسلامی است و او-به نظر خودش- نخستین بانوی حکومت اسلامی است زیرا همسرش رسول خدا و پدرش ابو بکر، خلیفه رسول خدا است. و خودش بر این باور است یا چنین می اندیشد که برترین زنان پیامبر است، فقط به خاطر اینکه دختر بوده است و پیامبر جز او با هیچ دختری ازدواج نکرده است، و اکنون که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته، او در عنفوان جوانی است؛ و بیش از ۱۸ سال- طبق مشهورترین روایات- سن ندارد و با اختلاف روایتها، بیش از شش یا هشت سال با پیامبر بسر نبرده است که اولین سالها را مانند کودکان به بازی گذرانده هرچند همسر پیامبر نیز بوده است، چنانکه بریره

کنیز پیامبر، او را چنین وصف نموده است: «عایشه زن تازه سالی است که خمیر می کند و خوابش می رود، پس حیوان خانگی (مرغ یا کبوتر یا...) می آید و آن را می خورد و او همچنان خواب است». (۱)

آری! هیجده سال از زن جوانی می گذرد که نیمی از عمرش را با پیامبر و میان نه یا ده هوو گذرانده است. بانوی دیگری نیز در زندگی عایشه وجود دارد که از هر هوئی برای او سهمگین تر است زیرا محبت رسول خدا نسبت به آن زن ما فوق تصور است و آن زن، فاطمه زهرا، دختر رسول خدا است از همسرش خدیجه و چه بگویم از خدیجه و چه می دانی که خدیجه کیست؟

خدیجه، آن صدیقه بزرگواری است که جبرئیل امین بر او سلام کرد و به خانه ای در بهشت بشارتش داد که هیچ سروصدا و خستگی در آن راه ندارد. (۲) آن بانویی که هیچ مناسبتی نمی گذشت جز اینکه پیامبر از خدیجه یاد می کرد و جگر عایشه آتش می گرفت و قلبش از حسد می سوخت و گاهی چنان از حال خود خارج می شد که هرچه می توانست فحش و ناسزا می گفت و اصلاً به احساسات پیامبر ارجی نمی گذاشت.

ص: ۱۸۴

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۳ - ص ۱۵۶. باب تعدیل النساء بعضهن بعضا.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۲۳۱، صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۳۳ - باب فضائل ام المؤمنین خدیجه.

از او بشنویم که دربارهٔ خدیجه چه می گوید،^(۱) که این را بخاری و احمد و ترمذی و ابن ماجه نقل کرده اند:

عایشه گوید:

من نسبت به هیچ زنی رشک نبردم به اندازهٔ خدیجه زیرا پیامبر بسیار او را یاد می کرد و بر او درود می فرستاد. به آن حضرت عرض کردم: چه شده است که این قدر از یک پیرزن از پیرزن های قریش یاد می کنی که مرده است و اثری از آن نمانده و خدا زنی بهتر از او به تو عطا نموده است. این حرف را که زدم، آن چنان چهرهٔ رسول خدا تغییر کرد که جز هنگام وحی ندیدم آن طور تغییر کند. سرانجام فرمود: نه! هرگز خداوند بهتر از او به من نداده است. وقتی که مردم به من کافر شدند، او ایمان آورد و وقتی که مردم مرا تکذیب کردند، او تصدیقم نمود و وقتی که مردم مرا از خود راندند او با اموالش یاریم کرد و خدای عز و جل، از او به من فرزند داد درحالی که از دیگر زنان محرومم کرد.

هیچ تردیدی نیست به اینکه پاسخ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، ادعای کسانی که عایشه را محبوبترین یا برترین زنان پیامبر می دانند، باطل می کند، گو اینکه با این سرزنش و توبیخ پیامبر نسبت به او، غیرت و حسدش دربارهٔ خدیجه

ص: ۱۸۵

۱- (۱) - قبلا سخن عایشه را نیز خواندیم که گفته بود: بر هیچ زنی رشک نبردم مانند ماریه! خدا جزایت دهد ای عایشه، آیا یک زن از زنان پیامبر هست که از دست تو و اذیتت و غیرتت رها شده باشد؟!

چند برابر می شود چرا که به او صریحا می فرماید که هرگز خداوند بهتر از خدیجه، همسری به من عطا نفرموده است. و یک بار دیگر پیامبر به ما می فهماند که هرگز در پی هوا و هوس نیست و دنبال زیبایی و بکارت نمی باشد. چرا که حضرت خدیجه سلام الله علیها دو بار قبل از پیامبر، ازدواج کرده بود و پانزده سال از حضرت، بزرگتر بود و با این حال، پیوسته پیامبر از او یاد می کند و ستایشش می نماید. و این به خدا خوی و خلق عظیم پیامبر است، که برای خدا دوست می دارد و برای خدا دشمن می دارد. و بسیار فرق است میان این روایت واقعی و آن روایت دروغین که ادعا می کند پیامبر تمایل زیادی نسبت به عایشه نشان می داد تا آنجا که همسرانش از او خواستند، درباره دختر ابو بکر به عدالت رفتار کند.

آیا جا ندارد از عایشه پرسیم، او که هرگز در زندگی خود، حضرت خدیجه را ندیده و با او ملاقات نکرده، چرا چنین بدگویش می کند؟! و آیا این از اخلاق یک مؤمنه معمولی است که دیگران را غیبت کند، هرچند زنده باشند؟ چه رسد به کسی که به دیدار پروردگارش رفته است؟ و چه رسد به کسی که همسر رسول خدا است و جبرئیل در خانه اش نازل می شود و او را بشارت می دهد به خانه ای در بهشت که هیچ سروصدا و خستگی در آن راه ندارد. (۱)

طبیعی است که آن نفرت و کینه که در قلب عایشه-نسبت به خدیجه-مشتعل و

ص: ۱۸۶

فروزان شده بود، لازم بود که از راهی، اظهارش سازد و گرنه منفجر می شد، و عایشه بدین خاطر کسی را جلوی خود نمی بیند جز فاطمه، دختر خدیجه که هم سنش است و یا اندکی از او بزرگتر است، چنانکه برخی از راویان ذکر کرده اند.

و طبیعی است که آن محبت ژرف پیامبر نسبت به خدیجه، می بایست در تنها دخترش، مجسم شود، چرا که او با پدرش زندگی کرد و بهترین یادگاری های مادر را که مورد علاقه رسول الله بود، با خود داشت و لذا حضرت، دخترش زهرا را «ام ابیها» می نامید.

و آنچه نفرت و غیرت عایشه را افزونتر می سازد این است که می بیند رسول خدا دختر خود را تعظیم و تمجید می کند و او را سرور زنان اهل بهشت می نامد^(۱) و خداوند توسط او، دو سرور جوانان اهل بهشت، حسن و حسین را به پیامبر عطا می نماید و لذا می بیند پیامبر را که مدتها در خانه فاطمه بسر می برد و برای تربیت نوادگانش، شب زنده داری می کند و می فرماید: این دو فرزندانم (حسن و حسین) گلهای خوشبوی من از این امت اند. و آن دو را بر دوش خود می گذارد و عایشه از این وضعیت بسیار رشک می برد چرا که خود نازا و عقیم است. و باز هم این نفرت و غیرت عایشه، همسر فاطمه و پدر حسنین را دربر می گیرد، فقط به این خاطر که پیامبر او را بسیار دوست می دارد و بر پدرش ابو بکر در تمام مواقع و مناسبت ها،

ص: ۱۸۷

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۲۰۹ و ج ۷ - ص ۱۴۲.

مقدم می دارد و او همه این مراحل را می بیند و طی می کند.

عایشه می بیند که فرزند ابو طالب در هر بار، بر پدرش پیروز می شود و همچنان حضرت رسول او را بر تمام مردم مقدم و برتر می دارد و عایشه می داند که پدرش در جنگ خیبر با هرچه سپاه همراهش بود، سرافکننده و شکست خورده باز می گردد و رسول خدا که خیلی از این جریان متاثر شده می فرماید: «فردا این پرچم را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند، او جنگجویی است شجاع و هرگز از نبرد فرار نمی کند».^(۱) و آن شخص کسی جز علی بن ابی طالب، همسر حضرت زهرا نبود. علی از فتح خیبر باز می گردد و همراه خود صفیه دختر حبی را می آورد که پیامبر با او ازدواج می کند و این جریان چون صاعقه بر قلب عایشه فرود می آید.

و عایشه می بیند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پدرش را با سوره براءت (توبه) می فرستد که به حاجیان ابلاغ نماید ولی علی بن ابی طالب را، پشت سرش می فرستد و او سوره را از پدرش می گیرد، و از این روی، پدرش نزد پیامبر با گریه برمی گردد و علت را از حضرت می پرسد. حضرت در پاسخ می فرماید:

«پروردگارم به من امر کرد که کسی جز خودم یا یک نفر از اهل بیتم، از من چیزی را ابلاغ

ص: ۱۸۸

۱- (۱) - خصائص نسائی - ص ۳۹ - حدیث ۱۴.

و عایشه می بیند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پسر عموی خویش علی را به عنوان خلیفه مسلمین تعیین و نصب می کند و به اصحاب و همسرانش دستور می دهد که او را به عنوان امیر المؤمنین، تبریک و تهنیت بگویند و پدرش پیشاپیش مردم می آید و به او می گوید: خوشا بحال تو ای پسر ابو طالب، تو صبح کردی و شب کردی درحالی که مولا و امیر هر مؤمن و مؤمنه ای.

و عایشه می داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک جوان کم سن و سالی را که هنوز موی شاربش روئیده نشده و بیش از هفده سال از عمرش نگذشته، بر پدرش فرماندهی می کند و به او دستور می دهد که حتما زیر پرچمش گام بردارد و پشت سرش نماز بخواند.

و بی گمان عایشه با این حوادث می خواست خود را بگونه ای بسازد که هدف پدرش را دنبال کند و رقابت بر خلافت مسلمین و نقشه هائی را که رؤسای قبایل قریش در سر می پروراندند، همه را به نفع پدرش تضمین نماید و لذا پیوسته بغض و کینه اش نسبت به علی و فاطمه بیشتر شده و تلاش فراوان می کند تا در هر صورت و به هر وسیله ممکن اوضاع را به نفع پدر، برگرداند. و خود شاهد بودیم که چگونه به نام شویش در پی پدرش فرستاد و به او دستور داد که با مردم نماز جماعت برقرار

ص: ۱۸۹

نماید و این درست در وقتی بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در پی علی فرستاده بود و او را دستور داده بود که این امر را به انجام رساند و هنگامی که رسول خدا از جریان توطئه مطلع شد، ناچار از خانه بیرون رفت و ابو بکر را از جای خود راند و خود نشسته با مردم نماز را بجای آورد و بر عایشه بسیار خشمگین شد و به او فرمود: شما مانند دوستان یوسف هستید، یعنی که کید و مکر شما بسیار عظیم است. (۱)

پژوهشگر، در این جریان که عایشه با روایتهای مختلف و ناهماهنگ آن را روایت کرده، تناقض را به روشنی درمی یابد و گرنه رسول خدا پدرش را در ارتش اسامه بن زید، بسیج کرده بود و سه روز قبل از برگزاری آن نماز به او دستور داده بود که حتما در زیر پرچم اسامه برود، پس اسامه در آن جنگ، امام و فرمانروای ابو بکر است و وقتی عایشه به آن اهانت (نسبت به پدرش) آگاه شد و مقصود پیامبر را از آن جریان دانست بویژه این که می دید پیامبر، علی بن ابی طالب را جزء سپاهیان اسامه قرار نداده ولی تمام چهره های برجسته مهاجرین و انصار را که برای خود ریاست و زعامتی در قریش داشتند، جزء سپاهیان آن سپاه قرار داده است و از خود رسول خدا فهمیده بود چنانکه دیگر اصحاب نیز فهمیده بودند که چند روزی به عمر حضرت باقی نمانده و شاید او طبق نظر عمر بن خطاب عمل می کرد که رسول خدا در حال رفتن است و نمی داند چه کار می کند-و العیاذ بالله-و لذا غیرت و

ص: ۱۹۰

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید- ج ۹- ص ۱۹۷ به نقل از امام علی علیه السلام.

رشك كشنده اش او را بر آن داشت كه بدان سان مقام و منزلت پدرش را در برابر علي، بالا ببرد و از اين روي بود كه وصيت پيامبر در مورد علي را انكار كرد و تلاش نمود تا ساده لوحان را قانع كند كه رسول خدا در كنارش و بر روي سينه اش از دنيا رفته است. و لذا چنين روايت كرد كه پيامبر وقتي مريض بود به او گفت:

پدر و برادرت را بخواه تا چيزي براي آنان بنويسم تا هيچ ادعاكننده اي، ادعائي نداشته باشد، پس كسي نيست از او بپرسد: چه شد كه آنان را دعوت نكرد؟!!!

ص: ۱۹۱

پژوهشگران در مورد رفتار عایشه با ابو الحسن علی علیه السلام، امر عجیبی را می بینند و تفسیری برای آن جز کینه و نفرت نسبت به اهل بیت پیامبر نمی یابند و همانا تاریخ، چنان دشمنی و کینه ای را برای او نسبت به امام علی، ثبت کرده که مثل و مانندی برایش، شناخته نمی شود. او آن قدر کینه داشت که حتی توان شنیدن نام علی را هم نداشت (۱) و پس از آنکه شنید، مردم بعد از قتل عثمان، با علی بیعت کرده اند، تاب دیدن او را هم نداشت و گفت: ای کاش آسمان بر زمین می آمد و علی، به خلافت نمی رسید. و با تمام توان و تلاش های پی گیر و مستمر، علیه او قیام کرد و ارتشی بزرگ برای نبرد و پیکار با او به راه انداخت و وقتی خبر وفاتش را به او دادند، به سجده رفت و خدا را شکر کرد!

ص: ۱۹۳

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۱۶۲ و ج ۲ ص ۱۳۵ و ج ۵ - ص ۱۴۰.

ای اهل سنت! آیا همراه من تعجب نمی کنید، درحالی که خود در صحاحتان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کنید که فرمود: «یا علی! جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق تو را دشمن ندارد». (۱) و خود در صحاح و مسانید و تواریختان نقل می کنید که عایشه، امام علی را دشمن می داشت و توان شنیدن نامش را نداشت. آیا این گواهی خودتان بر حقیقت و ماهیت آن زن نیست؟ چنانکه بخاری در صحیحش نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر که او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده و هر که مرا به خشم آورد، خدا را به خشم آورده است»؛ (۲) آنگاه خود بخاری روایت می کند که: فاطمه از دنیا رفت، درحالی که خشمگین بر ابو بکر بود و با او حرف نزد تا روزی که از دنیا رفت. (۳) آیا این، گواهی از خودشان نیست بر اینکه خدا و رسولش بر ابو بکر خشمگین اند؟ و این چیزی است که خردمندان آن را درک می کنند و لذا من همواره می گویم که حق باید روزی آشکار گردد هر چند پویندگان باطل آن را پشت پرده ها پنهان نگه دارند و هر چند یاوران بنی امیه با دروغ و با تهمت بخواهند آن را وارونه جلوه دهند ولی به هر حال حجت خداوند بر بندگانش از

ص: ۱۹۴

-
- ۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۱ - ص ۶۱، صحیح ترمذی - ج ۵ - ص ۶۳۵، سنن نسائی - ج ۸ - ص ۱۱۶.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۲۱۰، صحیح مسلم - ج ۴ - ص ۱۹۰۲، ترمذی - ج ۵ - ص ۶۹۸.
 - ۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۸۲ و ج ۸ - ص ۸

روز نزول قرآن تا قیام قیامت، استوار و پابرجا بوده و هست. الحمد لله رب العالمین.

امام احمد بن حنبل نقل می کند که روزی ابو بکر اجازه ورود بر پیامبر گرفت و قبل از وارد شدن، صدای بلند عایشه را شنید که به پیامبر می گفت: «به خدا قسم فهمیدم که علی نزد تو محبوب تر از من و پدرم است» و این را دو یا سه بار تکرار کرد. (۱) و کار عایشه به جایی رسید که تلاش می کرد علی را از پیامبر، تا بتواند دور نگه دارد. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه آورده است که:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی را نزد خود فراخواند، او آمد و بین پیامبر و عایشه نشست درحالی که آن دو کنار هم بودند. عایشه به او گفت: آیا جایی جز روی ران من پیدا نکردی که بنشینی؟! و همچنین روایت کرده که:

روزی حضرت رسول، بسیار با علی صحبت می کرد و آهسته با او گفتگو می نمود.

عایشه آمد درحالی که پشت سر آن دو راه می رفت تا اینکه خود را میان پیامبر و علی قرار داد و به آنان گفت: چه کار می کردید؟ چرا این قدر طولانی باهم صحبت می کنید؟ حضرت رسول از این خاطر، بسیار خشمگین و عصبانی شد. (۲)

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - مسند احمد حنبل - ج ۴ - ص ۲۷۵.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ج ۹ - ص ۱۹۵

و روایت شده که روزی بر پیامبر وارد شد درحالی که پیامبر گرم سخن گفتن با علی بود. پس فریاد زد: مرا با تو چه کارای فرزند ابو طالب. من فقط یک نوبت، وقت از رسول خدا دارم. پس پیامبر خشمگین شد.

و چندین بار با رفتارهای بد خویش که ناشی از حسد و رشک شدید بود، با خوی تند و سخنان زننده اش، پیامبر را عصبانی و خشمگین کرده بود.

آیا باز هم رسول خدا از او راضی می شود؟ آیا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از هیچ مؤمنی یا مؤمنه ای که این چنین در قلبش دشمنی و کینه پسر عمویش و سرور اهل بیتش باشد، راضی می شود درحالی که خود درباره او فرموده است: «علی، خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند». (۱) و فرمود:

«هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است». (۲)

ص: ۱۹۶

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۵- ص ۲۳ و صحیح مسلم در باب فضائل علی بن ابی طالب- ج ۷ ص ۱۲۰.

۲- (۲) - مستدرک حاکم- ج ۳- ص ۱۳۰.

خدای سبحان به همسران پیامبرش دستور می دهد که در منزل بمانند و بی حجاب از خانه بیرون نروند و امر می کند که قرآن را بخوانند و نماز را برپا کنند و زکات را پردازند و از خدا و رسولش اطاعت نمایند.

و پیامبر نیز قبل از وفاتش هشدارشان داد و فرمود: «کدام یک از شما سوار بر شتر می شود و سگهای «حوأب» بر او پارس می کنند؟» و به هر حال تمام زنان پیامبر، امر خدا و رسولش را اطاعت کردند و سر تسلیم فرود آوردند جز عایشه که همه این اوامر را نادیده گرفت و هشدارهای پیامبر را مورد استهزا قرار داد. مورخین نقل می کنند که حفصه دختر عمر می خواست با عایشه خارج شود (و به جنگ علی پردازد) ولی برادرش هشدارش داد و آیه را بر او تلاوت کرد (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...)، پس او از تصمیمش بازگشت. ولی عایشه سوار بر شتر شد و سگهای منطقه «حوأب» نیز بر او پارس کردند.

عایشه در راه خود به آبی رسید، پس سگها بر او عوعو کردند. او پرسید: اینجا کجا است؟ به او گفتند: اینجا «حوأب» است. خیلی وحشت کرد و ترسید و فریاد برآورد: مرا باز گردانید! مرا باز گردانید! از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که به زنانش می فرمود: کدام یک از شما هستید که سگهای حوأب بر او پارس می کنند؟ عبد الله بن زبیر آمد و او را آرام کرد. سپس پنجاه نفر از بنی عامر آورد که همه با دروغ برایش قسم خوردند که اینجا «حوأب» نیست.

من معتقدم این روایت در زمان بنی امیه وضع شده تا سنگینی گناه ام المؤمنین را کم کنند به این خیال که پس از فریب دادن خواهرزاده اش عبد الله بن زبیر، و شهادت دروغ پنجاه نفر از بنی عامر که آنجا، حوأب نیست، دیگر اشکالی بر ادامه راهش نمی ماند و عذرش پذیرفته است! این به راستی عذری واهی و بهانه ای سست است که با چنین روایتهای مسخره ای می خواهند ساده اندیشان را فریب دهند و قانعشان کنند که عایشه گول خورد و گرنه وقتی شنید که آنجا حوأب است فریاد برآورد که مرا برگردانید. آیا این نابخردان احمق، عذری هم برای عایشه دست و پا کرده اند که چگونه امر خدا را زیر پا گذاشت و حکم قرآن را نادیده گرفت که به او امر می کند در منزلش حتما باید بماند؛ یا عذری برایش پیدا کرده اند که چگونه امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد ضرورت نشستن در منزل

خویش و سوار نشدن بر شتر، پیش از رسیدن به آب حوآب و فریاد سگان، نادیده گرفت و بی اعتنائی کرد؟ و آیا عذری برای عایشه می یابند، پس از آنکه نصیحت ام المؤمنین ام سلمه را گوش نکرد که طبق گفته تاریخنگاران به او گفت: «آیا به یاد می آوردی که روزی رسول خدا همراه ما بود، پس پیامبر با علی خلوت کرد و مدتی طولانی با او آهسته سخن می گفت، تو می خواستی بر آنها حمله کنی، من تو را نهی کردم؛ ولی تو نافرمانی کردی و بر آن دو بزرگوار حمله بردی ولی چیزی نگذشت که گریان برگشتی. من پرسیدم: تو را چه شده است؟ گفتی: نزد آنها رفتم و آنها در حال نجوا کردن با یکدیگر بودند؛ پس به علی گفتم: از هر نه روز، فقط یک روز رسول خدا، مربوط به من است و تو ای فرزند ابو طالب، همین یک روز را هم نمی گذاری که پیامبر تمام وقت با من باشد. رسول خدا درحالی که از خشم، صورتش قرمز شده بود، رو به من کرده فرمود: از راهی که آمدی برگرد. به خدا قسم کسی او را دشمن نمی دارد جز این که از ایمان خارج شده است و تو با حالت پشیمانی و غضب بازگشتی. عایشه گفت: آری! یادم می آید.

ام سلمه گفت: و همچنین به یادت می آورم که من و تو با رسول خدا بودیم، پس به ما فرمود: «کدام یک از شما صاحب شتر هستید که سگهای «حوآب» بر او پارس می کنند و او از صراط (مستقیم) منحرف خواهد بود؟ ما گفتیم: پناه می بریم به خدا و رسولش از آن. پس حضرت بر پشت تو دستی زد و فرمود:

«زنهار که تو آن شخص نباشی ای حمیرا». عایشه گفت: آری، یادم می آید.

ام سلمه گفت: یادت می آید روزی را که پدرت تو را آورد و عمر هم با او بود و ما به اندرون خانه رفتیم. آن دو بر حضرت وارد شدند و گفتگوهائی کردند یا اینکه گفتند: ای رسول خدا! ما نمی دانیم تا کی با ما خواهی بود (زنده خواهی بود) پس اگر به ما می گفتی که چه کسی را بر ما خلیفه قرار می دهی که پس از تو به او پناه ببریم. به آنان فرمود: هان! به تحقیق که من الآن می دانم او کجا است و اگر به شما بگویم بی گمان از او دوری می جوئید چنانچه بنی اسرائیل از هارون دوری جستند. پس آنان ساکت شدند و از آنجا بیرون رفتند. وقتی بیرون رفتند، باهم نزد پیامبر رفتیم و تو که از من جرات بیشتری داشتی به او عرض کردی: ای رسول خدا! چه کسی را می خواستی بر آنان خلیفه قرار دهی؟ فرمود: همو که مشغول درست کردن کفشش است. پائین آمدیم دیدیم، علی است که مشغول کفشش است. تو گفتی: ای رسول خدا! ما فقط علی را می بینیم. فرمود:

همو خودش است. عایشه گفت: آری، یادم می آید.

ام سلمه به او گفت: پس ای عایشه، این چه خروجی است که می خواهی خارج شوی؟ عایشه گفت: من می خواهم میان مردم اصلاح کنم! (۱) ام سلمه با سخنی شدید او را بازداشت و به او گفت: ستون اسلام اگر کج شد، بوسیله زنان درست نمی شود و اگر شکسته شد، توسط زنان التیام نمی بخشد. بهترین زنان ممکن است منحرف شوند و

ص: ۲۰۰

فرب بځورند. مگر تو نبودی که می گفتی اگر رسول خدا در بعضی از این بیابان ها، جلوت بگیرد، از چشمه ای به چشمه ای دیگر در پی آب می روی؟! به خدا قسم، اگر من همین مسیر تو را بروم سپس به من گفته شود: وارد بهشت بشو، به تحقیق از محمد خجالت می کشیدم که این چنین حجابی را که او بر من زده است، هتک کنم. (۱)

و همچنین ام المؤمنین عایشه نصیحتهای بسیاری از اصحاب مخلص و صمیمی پیامبر را نپذیرفت. طبری در تاریخش روایت کرده که جاریه بن قدامه السعدی به او گفت:

«ای ام المؤمنین، به خدا قسم کشته شدن عثمان بن عفان آسان تر است از خروج مسلحانه تو از خانه ات بر این شتر ملعون. همانا خداوند برای تو حرمتی قرار داده بود که تو آن را هتک کردی. همانا کسی که قتال تو را می بیند، قتلت را نیز می بیند. اگر با دلخوشی به سوی ما آمده ای به خانه ات برگرد و اگر از آمدنت خوش نداری، از مردم کمک گیر (ما به تو هیچ کمکی نخواهیم کرد). (۲)

ص: ۲۰۱

۱- (۱) - ابن قتیبه در کتاب المصنف فی غریب الحدیث ج ۲- ص ۱۸۴ و همچنین در کتاب الامامه و السیاسه- ج ۱- ص ۵۵.

۲- (۲) - تاریخ طبری- ج ۴- ص ۴۶۵.

مورخین نقل کرده اند که ام المؤمنین فرمانده کل قوا بود و خود عزل و نصب می کرد و اوامر را صادر می نمود تا اینکه طلحه و زبیر در امامت نماز اختلاف کردند و هر یک می خواست با مردم نماز بخواند، عایشه دخالت کرد و هر دو را عزل نمود و بجای آنها خواهرزاده اش عبد الله بن زبیر را برای امامت نماز تعیین کرد. و او بود که نمایندگان را با نامه هایش به کشورها می فرستاد و از آنان می خواست که او را علیه علی بن ابی طالب یاری دهند و حمیت جاهلیت را در آنان برمی انگیزد. و تا آنجا پیش رفت که بیست هزار یا بیشتر از او باش عرب و دنیاپرستان را برای پیکار با امیر المؤمنین؛ بسیج نمود. و سرانجام فتنه ای سخت در میان مسلمین برانگیخت که به اسم دفاع از ام المؤمنین و یاریش، بسیاری را به کشتن داد. تاریخنگاران می گویند که اصحاب عایشه، عثمان بن حنیف والی بصره را با هفتاد نفر از یارانش، که نگهبان بیت المال بودند، با مکر و حيله اسیر کردند و

آنان را نزد عایشه آوردند. عایشه دستور داد همه را بکشند. آنها هم مانند گوسفند، این مؤمنین را سر بریدند. و گفته شده است که عددشان چهارصد نفر بود و این اولین باری بود که گروهی از مسلمانان صابرا نه، گردن زده می شدند. (۱)

شعبی از مسلم بن ابی بکره از پدرش نقل می کند که گفت: وقتی طلحه و زبیر وارد بصره شدند، من شمشیرم را دربر کردم و می خواستم یاریشان نمایم. پس بر عایشه وارد شدم و دیدم که مشغول امر و نهی کردن است و فهمیدم که امر، امر عایشه است. ناگهان حدیثی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به یاد آوردم که خود از او شنیده بودم و می فرمود: «رستگار نمی شوند قومی که یک زن امورشان را اداره کند». و لذا از آنان دوری جستم و کناره گیری کردم.

بخاری نیز از ابو بکره نقل می کند که گفت: خداوند با کلمه ای در روز جمل مرا فایده بخشید که خط مشیم را تعیین کنم. هنگامی که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر دادند که ایرانیان دختر کسری را پادشاه خود قرار داده اند، فرمود: «هرگز رستگار نمی شوند قومی که امر خود را به یک زن بسپارند». (۲)

به هر حال امری است خنده آور و گریه آور که عایشه، ام المؤمنین از خانه اش

ص: ۲۰۴

-
- ۱- (۱) - تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۴۷۳، شرح نهج البلاغه - ج ۹ ص ۲۲۲.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۹۷ - باب الفتن. نسائی - ج ۸ - ص ۲۲۷، مستدرک - ج ۴ ص ۵۲۵.

بیرون بیاید و خدا و رسولش را نافرمانی و عصیان کند، سپس اصحاب را دستور بدهد که در خانه خود بمانید. این به راستی شگفت انگیز است!

پس چگونه چنین شد؟

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و دیگر مورخین می نویسند که:

عایشه در بصره بود، نامه ای به زید بن صوحان عبیدی نوشت که در آن آمده بود: از عایشه ام المؤمنین دختر ابو بکر صدیق، همسر رسول خدا، به فرزند راستینش زید بن صوحان. اما بعد! در منزل خود بمان و مردم را نسبت به علی بن ابی طالب بدبین ساز تا یاریش نکنند. امیدوارم هرچه دوست دارم درباره ات بشنوم، چرا که تو بهترین و مورد اطمینان ترین خاندانم هستی. و السلام.

این مرد خدا به او پاسخ داد:

«از زید بن صوحان به عایشه دختر ابو بکر. اما بعد! خداوند تو را امر کرده است به امری و ما را امر کرده است به امری. حکم تو این است که در منزلت بمانی و حکم ما این است که جهاد کنیم و همانا نامه ات رسید که به من دستور می دادی که خلاف امر خدا عمل کنم. و بدین سان من رفتار می کردم به چیزی که خداوند به تو امر کرده بود و تو عمل می کردی به حکمی که خداوند به من امر کرده بود. بنابراین، امر تو هرگز مورد اطاعت قرار نخواهد گرفت و نامه ات پاسخی ندارد!» (۱)

ص: ۲۰۵

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) - ج ۶ - ص ۲۲۶، تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۴۷۶.

از این روی، برای ما ثابت می شود که عایشه نه تنها فرماندهی سپاه جمل را داشت بلکه طمع داشت که در سراسر زمین، امیر مؤمنین بشود و بدین سان او بر طلحه و زبیر حکم می کرد که عمر آنان را کاندید خلافت کرده بود. و بهمین خاطر بود که برای خود روا می دید به رؤسای قبایل و والیان نامه بنویسد و آنان را به طمع بیاندازد و به یاری خود دعوت کند.

و به همین خاطر هم بود که چنان مقام والائی نزد بنی امیه پیدا کرد و مدنظرشان قرار گرفت و مورد احترام همه شان واقع شد؛ پس اگر قهرمانان و شجاعان بنام، در برابر علی بن ابی طالب جرأت مقاومت نداشتند و فرار می کردند، او ایستادگی کرد و فریاد زد و مردم را علیه حضرتش برانگیخت.

و لذا خردها را سرگردان کرد و مورخین را به تعجب فرو برد وقتی که برنامه هایش را در جنگ جمل مقدماتی، قبل از اقدام حضرت علی دیدند و همچنین در جنگ جمل بزرگ و پس از آمدن امام علی و دعوتش به کتاب خدا و امتناع او بلکه اصرارش بر جنگ و نبرد و دشمنی که هیچ تفسیری نمی توان برای آن پیدا کرد مگر عمق کینه و نفرتش نسبت به خالص ترین مؤمنان روی زمین و زبندگان خدا و رسولش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، عمق توطئه ای را که در اطراف و جوانبش اداره می شد، خوب درک می کرد و به تحقیق می دانست که زنان چگونه می توانند در مردان تاثیر بگذارند و فتنه انگیزی کنند و درک می کرد که کید و مکرشان آن قدر عظیم و سهمگین است که کوه ها را از جا برمی کند. بویژه خوب می دانست که همسرش عایشه آماده بازی کردن آن نقش خطرناک است زیرا خبر داشت که در قلبش چه کینه و نفرتی نسبت به علی خصوصا و اهل بیتش عموما داشت. چرا که خود موارد مختلفی از دشمنیهایش را شاهد بود و لذا گاهی عصبانی می شد و گاهی چهره اش درهم می رفت و در هربار تلاش می کرد تا او را قانع کند که دوست دار علی، دوست دار خدا است و دشمن علی منافق و مورد خشم خدا است ولی هیئات که آن احادیث در اعماق قلبهائی اثر بگذارد که هرگز حق را نشناخته و در پی راه حق نرفته است.

و لذا پیامبر در برابر آن فتنه ایستاد؛ فتنه ای که خداوند در این امت قرار داد تا آنان را مورد آزمایش قرار دهد، چنانچه دیگر امت‌های گذشته را نیز مورد آزمایش قرار داد. خداوند می فرماید:

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (۱) - آیا مردم خیال می کنند که اگر گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند بی آنکه مورد آزمایش و امتحان قرار گیرند.

و همانا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چندین بار امتش را نسبت به این فتنه هشدار داد، تا اینکه روزی از روزها، به سوی خانه عایشه اشاره کرد و فرمود:

اینجا، جایگاه فتنه است. اینجا جایگاه فتنه است و از اینجا شاخ شیطان بیرون می آید.

بخاری در صحیحش در باب خانه های همسران پیامبر از نافع و نافع از عبد الله نقل می کند که گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطبه می خواند، پس به خانه عایشه اشاره کرد و سه بار فرمود:

«این جایگاه فتنه است و از اینجا شاخ شیطان بیرون می آید» (۲).

مسلم نیز در صحیحش از عکرمه بن عمار از سالم از ابن عمر نقل کرده که گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از خانه عایشه بیرون آمد و فرمود: «سر کفر در اینجا است، در اینجا

ص: ۲۰۸

۱- (۱) -سوره عنکبوت-آیه ۲

۲- (۲) -صحیح بخاری-ج ۴-ص ۴۶.

است که شاخ شیطان ظاهر می شود». (۱)

و اما آن مطلبی که از خودشان اضافه کرده اند که مقصود از آن، مشرق است، واضح است که ساختگی است تا از رسوائی ام المؤمنین بکاهند و تهمت را از او دور سازند.

در صحیح بخاری نیز آمده است: وقتی طلحه و زبیر و عایشه به سوی بصره روانه شدند، علی بن ابی طالب، عمار بن یاسر و حسن بن علی را فرستاد، آنها در کوفه بر ما وارد شدند حسن بن علی بر فراز منبر بالا رفت و عمار در درجه پائین منبر نشست، ما هم جمع شدیم و گوش به آنان دادیم. عمار را شنیدم که می گفت: «همانا عایشه به سوی بصره روانه شده است و به خدا قسم او همسر رسولتان (صلی الله علیه و آله) در دنیا و آخرت می باشد، ولی خدای تبارک و تعالی شما را می آزماید که ببیند شما از او اطاعت می کنید یا از عایشه». (۲)

هان! این روایت کاملاً- دلالت دارد بر اینکه اطاعت کردن از او، معصیت خدا است و نافرمانی او و قیام در برابرش، اطاعت خداوند است.

و همچنین در این حدیث می بینیم که راویان از بنی امیه، عبارت «آخرت» را نیز اضافه کرده اند که به عوام الناس فریبکارانه تفهیم کنند به اینکه خداوند همه

ص: ۲۰۹

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۸ - ص ۱۸۱.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۹۷.

گناهانش را بخشیده و او را وارد بهشت نموده و با رسول خدا در آن دیار نیز عقد ازدواجش بسته است، و گرنه عمار از کجا فهمید که عایشه، در آخرت نیز همسر رسول خدا است؟!

و این آخرین حيله های دروغ پردازان از روايات در دوران بنی امیه است که وقتی دیدند، حدیثی در میان مردم مشهور شده است و نمی شود آن را انکار یا تکذیب کرد، یک کلمه یا یک جمله بر آن می افزایند یا بعضی از واژه هایش را تغییر می دهند تا از شدت آن بکاهند یا معنای مخصوصش را تغییر دهند، چنانکه در روایت «انا مدینه العلم و علی بابها» اضافه کردند: «و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفا»!!!

غالباً این اضافه ها بر پژوهشگران با انصاف مخفی نمی ماند و لذا آن اضافه ها، بیشتر دلیل کم عقل بودن دروغ پردازان و دوری آنان از حکمت و نور احادیث نبوی می باشد. پس ملاحظه کنید این اضافه ای که ذکر شد، چه معنایی دارد. آنجا که می گویند ابو بکر اساس شهر علم است معنایش این است که تمام علم رسول خدا بر گرفته از علم ابو بکر می باشد، و این قطعاً کفر است. و این سخن که عمر دیوارهای آن شهر است، معنایش این است که عمر مانند دیوار، منع می کند مردم را که داخل در این شهر نشوند یعنی آنان را از رسیدن به علم و دانش منع می کند و این سخن که عثمان سقفس می باشد، نیز باطل و غلط است، زیرا هیچ شهر مسقفی وجود ندارد و

این محال است. و همچنین ملاحظه می کنید که عمار قسم به خدا می خورد به اینکه عایشه، همسر پیامبر در دنیا و آخرت است و این غیگوئی است؛ چگونه عمار می تواند به چیزی که به آن علم ندارد، قسم بخورد؟! آیا آیه ای از کتاب خدا دارد یا پیامبر با او در این مورد عهد و پیمانی بسته است!؟

پس حدیث صحیح این می شود که:

عایشه به سوی بصره حرکت کرده و او همسر پیامبرتان است ولی خدا می خواهد شما را آزمایش کند که او را اطاعت می کنید یا عایشه را». (۱)

خدای عالمیان را سپاس که به ما عقل و خردی داده است که بتوانیم حق را از باطل تشخیص دهیم و راه خود را به ما نمایاند، سپس به گونه های مختلف ما را آزمایش کرد تا در روز رستاخیز، حجتی بر ما باشد.

ص: ۲۱۱

آنچه در این بحث ها برای ما مهم است، هرچند غرضمان بر خلاصه گوئی است، این است که عایشه دختر ابو بکر، ام المؤمنین و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، جزء اهل بیتی که خداوند رجس و ناپاکی را از آنان دور کرده و پاک و مطهرشان قرار داده و از هر گناه دورشان نموده و معصومشان معرفی کرده، نمی باشد.

برای عایشه همین بس که آخرین روزهای زندگیش را با گریه و زاری و حسرت و پشیمانی گذراند و اعمال خود را که به یاد می آورد اشک از چشمانش سرازیر می شد و شاید خدای سبحان، گناهانش را بیامزد؛ او خود آگاه بر اسرار بندگانش است و از قلوبشان و نیتهایشان، مطلع و خبردار است و از خیانت های دیدگان و رازهای نهان دلها، آگاه است. و به هر حال، هیچ چیز در آسمان و زمین بر خدا

پوشیده نیست و نه ما و نه هیچ کس دیگر حق ندارد برای یکی از بندگان خدا، حکم به بهشت یا جهنم نماید که این تعیین حکم کردن برای خدا است و العیاذ بالله.

خداوند می فرماید: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (۱) - آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن خدا است و هرچه را در دل خود پنهان کنید و یا ظاهر نمائید، خداوند شما را حسابرسی می کند و هرکه را بخواهد می آمرزد و هرکه را بخواهد عذاب می کند و خداوند بر همه چیز قادر و توانا است.

و بدین سان ما نه می توانیم او را ستایش کنیم و نه می توانیم لعنش نمائیم ولی بر ما است که از او پیروی نکنیم و اعمالش را مورد ستایش قرار ندهیم، و بدون هیچ رودربایستی، حقایق را برای مردم توضیح دهیم، شاید به سوی حق رهنمون شوند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «فحش ندهید و لعن نکنید ولی افعال و کردار آنان را بازگو کنید و به مردم برسانید تا حجت کامل گردد».

ص: ۲۱۴

امام امیر المؤمنین علیه السلام، سرور عترت طاهره می فرماید:

«به خدا قسم رساندن رسالتها و پیام ها و وفای به عهدها و همه معانی را فراگرفتم و همانا ابواب علم و حکمت و راه روشن مستقیم نزد ما اهل بیت می باشد». (۱)

«کجا هستند کسانی که ادعا می کنند که آنان، بجز ما اهل بیت، در علم استوارند. آنان دروغ می گویند و به ما ستم روا می دارند چرا که خدا ما را برتری داده و آنان را فرو گذاشته؛ و به ما مقام و منزلت داده و آنها را محروم ساخته و ما را داخل نموده و آنها را خارج کرده است. بوسیله ما است که هدایت، طلب می گردد و بینائی از گمراهی خواسته می شود. همانا ائمه از قریش اند که از دودمان هاشم به وجود آمده اند و خلافت بر غیر آنان، استوار نیست و خلفا و ولات امر، جز آنان صلاحیت ندارند». (۲)

ص: ۲۱۵

۱- (۱) - نهج البلاغه - کلام ۱۲۰

۲- (۲) - خطبه ۱۴۴ - نهج البلاغه.

«ما اهل بیت همچون پیراهن پیامبر، و اصحاب او هستیم و ما خزانه داران و درهای علمش می باشیم و همانا منزلها تنها از راه درهایشان به آنها وارد می شوند پس اگر کسی از راهی جز در وارد گردد، دزد نامیده می شود. آیات کریمه قرآن درباره آنان نازل شده و آنان گنجهای خدای رحمان هستند. اگر سخنی بگویند، راست می گویند و اگر سکوت کنند، دیگری بر آنان پیشی و سبقت نگرفته است».^(۱)

«اهل بیت احیاکننده علم و حکمت و از بین برنده جهل هستند. بردباری آنان از دانائیشان به شما خبر می دهد و سکوتشان شما را از راستی گفتارشان، آگاه می سازد. با حق هرگز مخالفت نمی کنند و در آن اختلاف ندارند. آنها ستون های اسلام و پناهگاه های آن هستند. بوسیله آنان حق به اصل خود بازمی گردد و باطل از جایگاهش دور می شود و زبانش آنجا که حق هویدا شد، قطع می گردد. دین را از روی علم و عمل شناختند نه از روی شنیدن و نقل نمودن. و چه بسا راویان علم بسیار باشند ولی رعایت کنندگان آن کم».^(۲)

«ما شجره نبوت و فرودگاه رسالت و جای رفت و آمد فرشتگان و کان های علم و چشمه های حکمت هستیم. او که به ما چشم دوخته و ما را دوست می دارد، منتظر

ص: ۲۱۶

۱- (۱) - خطبه ۱۵۴- نهج البلاغه.

۲- (۲) - نهج البلاغه صبحی الصالح- خطبه ۲۳۹.

رحمت الهی است و دشمن و خصم ما منتظر خشم و غضب خداوند است».^(۱)

«خاندان پیامبر بهترین خاندان ها و اهل بیتش بهترین اهل بیت ها و شجره اش بهترین شجره ها است که در حرم روئیده و در بوستان مجد و شرافت، رشد کرده. آن شجره شاخه هائی دراز دارد و آن را میوه ای است که دست هر کس به آن نرسد».^(۲)

«کجا می روید و چگونه شما را منحرف می سازند؟ درحالی که پرچمها برافراشته و نشانه ها آشکار و منار هدایت نصب شده است. پس به کجا شما را می کشانند؟ بلکه چگونه حیران و سرگردان هستید، حال آنکه عترت پیامبرتان در میان شما است؟! آنان پیشوایانی هستند که مردم را به سوی حق سوق می دهند و آنان نشانه های دین و زبان های راستی و صداقت اند، پس آنها را به بهترین منازل قرآن فرود آورید و مانند شترهای بسیار تشنه که به سوی آبها روانه می شوند، به سویشان بشتابید.

ای مردم! از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بشنوید که می فرماید: همانا می میرد آن که از ما می میرد درحالی که نمرده است و پوسیده می شود آن که از ما پوسیده می شود، درحالی که پوسیده نشده، پس آنچه نمی دانید درباره آنان نگوئید زیرا بیشترین موارد حق همان است که شما آنها را انکار می کنید و معذور دارید کسی را که شما بر او دلیلی ندارید و او من هستم. آیا من در میان شما طبق ثقل اکبر (قرآن) عمل

ص: ۲۱۷

۱- (۱) - نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۰۹.

۲- (۲) - نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۹۴.

نکردم و در میان شما ثقل اصغر (اهل بیت) را قرار ندادم و پرچم ایمان را برافراشته نکردم؟» (۱).

«به اهل بیت پیامبران بنگرید و از روش آنان جدا نشوید و رفتارشان را پیروی نمائید چرا که هرگز شما را از راه راست بیرون نمی برند و به گمراهی بازمی گردانند. پس اگر نشستند (قیام نکردند) شما هم بنشینید و اگر قیام کردند شما هم قیام کنید و هیچ وقت از آنان پیشی نگیرید که گمراه شوید و پس نمائید که هلاک گردید.» (۲).

این سخنان امام علی علیه السلام در مورد عترت پاک پیامبر بود؛ همان ها که خداوند از هر رجس و پلیدی دورشان ساخته و طاهر و مطهرشان قرار داده است. و اگر سخنان سایر امامان، از فرزندان علی را نیز دنبال کنیم، امثال امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین، امام جعفر صادق و امام رضا علیهم السلام و.. می بینیم همین سخنان را تکرار می کنند و همین راه را می روند و در هر مکان و زمان، مردم را به سوی کتاب خدا و عترت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، دعوت می نمایند تا از گمراهی نجاتشان دهند و در راه هدایت رهنمونشان سازند.

از آن که بگذریم، تاریخ بهترین گواه بر عصمت اهل بیت است، چرا که جز علم و پارسائی و تقوا و زهد وجود و سخاوت و کرامت و بردباری و مهربانی و آنچه

ص: ۲۱۸

۱- (۱) - نهج البلاغه - خطبه ۸۷ - شرح صبحی الصالح.

۲- (۲) - نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۹۷.

مورد رضایت خدا و رسولش است از آنان سراغ ندارد. گو اینکه تاریخ نیز بهترین شاهد است بر اینکه پارسایان و نیکوکاران از ائمت و زاهدان از مشایخ صوفیه و امامان مذاهب و مصلحین از علمای پیشین و معاصرین، همه و همه اقرار به برتری و تقدّم علمی و عملی آنان دارند و اینکه آنان نزدیک ترین افراد به رسول خدا و امینان و نگهبانان دین هستند. به همین خاطر است که روا نیست هیچ مسلمانی آنان را که همراه با رسول خدا در زیر کسا رفتند، با زنان پیامبر، در فضیلت و برتری، شرکت دهد.

آیا خود نمی بینید که پیشوایان و ائمه محدثین از قبیل مسلم، بخاری، ترمذی، امام احمد، نسائی و دیگران، هنگامی که احادیث فضیلت و منقبت را در کتاب ها و صحاحشان می آورند، فضائل اهل بیت را از سایر مردم و زنان پیامبر، جدا می سازند. (۱)

و همچنین در صحیح مسلم، در باب فضائل علی بن ابی طالب، به نقل از زید بن ارقم آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هان، من در میان شما دو چیز سنگین و گرانبها، باقی می گذارم، یکی کتاب خدای عزّ و جلّ است؛ آن ریسمان الهی است که هر که آن را پیروی کند، هدایت شده و هر که از آن جدا شود، گمراه است». سپس فرمود:

«و اهل بیت! من شما را نسبت به اهل بیتم سفارش می کنم (و سه بار این جمله را تکرار

ص: ۲۱۹

ما گفتیم: اهل بیتش چه کسانی هستند؟ زنانش؟! گفت: «نه به خدا قسم، چرا که زن ممکن است، مدت زمانی با شوهرش باشد، سپس او را طلاق دهد و به سوی پدر و قومش بازگردد ولی اهل بیتش، اصل و ریشه و خانواده اش هستند که پس از او، صدقه بر آنان حرام شده است.» (۱)

و همچنین بخاری و مسلم گواهی می دهند به اینکه عایشه از خاندان ابو بکر است، نه از خاندان پیامبر. به حادثه نزول آیه تیمم مراجعه کنید. (۲)

پس برای چیست اصرار برخی از دشمنان که به هر قیمتی می خواهند فتنه انگیزی کنند و حقایق روشن را وارونه جلوه دهند. و لذا شیعیان را بی جهت فحش می دهند و ناسزا می گویند و بهانه شان این است که شیعه، قائل به این فضیلت برای عایشه نیست؛ راستی چرا اینان به صحاح و علمای خودشان ناسزا نمی گویند که زنان پیامبر را جزء اهل بیت نمی دانند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا* يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (۳)

ص: ۲۲۰

-
- ۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۲۳. کتاب فضائل علی بن ابی طالب.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۸۶، صحیح مسلم - ج ۱ - ص ۱۹۱.
 - ۳- (۳) - سوره احزاب - آیه ۷۱.

-ای مؤمنان تقوای الهی داشته باشید و همیشه به حق و راستی سخن بگوئید، تا خداوند اعمال شما را به لطف و مرحمت خویش، اصلاح فرماید و گناهانتان را بیامرزد و همانا هر که خدا و رسولش را اطاعت کند، به تحقیق به سعادت و رستگاری بزرگی نائل شده است.

ص: ۲۲۱

بخش چهارم: اصحاب

اشاره

ص: ۲۲۳

اصحاب تمام احکام تشریحی و عقاید اسلامی از راه اصحاب به ما رسیده است. هیچ کس ادعائی ندارد که از راه کتاب و سنت، عبادت خدا می کند، جز اینکه اصحاب واسطه رساندن این دو مصدر اصلی به تمام مسلمانان در شرق و غرب عالم هستند.

و از اینکه اصحاب، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردند، متفرق شدند، به هم فحش دادند، یکدیگر را لعن کردند و حتی باهم پیکار نموده و همدیگر را کشتند؛ پس نمی شود، بدون هیچ بحث و نقد و اعتراض و تحقیقی، احکام را از آنان فراگرفت و همچنین نمی توانیم به نفع یا علیه یکی از آنان داوری کنیم جز اینکه احوال و اوضاعشان را بررسی کرده و تاریخ زندگی آنان را چه در حیات رسول خدا و چه پس از آن، بررسی نمائیم، و بدین سان حق جوی را از دنباله روی باطل و مؤمن را از تبهکار و مخلص را از منافق و مرتد را از شاکر جدا ساخته و تشخیص دهیم.

ص: ۲۲۵

عموم اهل سنت، متأسفانه، این روش را نمی پذیرند و با تمام شدت مخالف هر نوع انتقاد یا اعتراضی نسبت به اصحاب هستند و همه را خوب می دانند بلکه بر همه آنها درود و صلوات می فرستند چنانکه بر محمد و آل محمد نیز صلوات می فرستند و هیچ یک را مستثنی نمی نمایند.

سؤالی که اکنون برای اهل سنت مطرح است این است که:

آیا انتقاد کردن اصحاب یا محکوم نمودن برخی از آنان، خروج از اسلام است یا مخالفت با کتاب و سنت است؟!!

در پاسخ ناچارم کردار و گفتار برخی از اصحاب را در حیات پیامبر و پس از رحلتش، مورد بررسی قرار دهم و در این میان، به هیچ یک از کتابهای شیعیان استناد نمی کنم چرا که نظر آنان در مورد برخی از اصحاب، مشهور است و نیاز به توضیح ندارد و لذا در این بحث، فقط به کتابها و صحاح و مسانید و تواریخ اهل سنت بسنده می کنم.

و برای اینکه هیچ گونه ابهامی باقی نگذارم و مجال اعتراض را از خصم بگیرم، تاکید می کنم که مقصود ما از اصحاب در این بحث، برخی از آنان است نه همه آنها، حال ممکن است اینان، بیشترین یا کمترین عدد از اصحاب باشند که در خلال بحث، معلوم می شود ان شاء الله. به هر حال، متأسفانه بسیاری از هیاهوبرانگیزان ما را متهم می کنند که ضد صحابه هستیم و آنان را ناسزا می گوئیم و بدین سان شنوندگان

را تحت تاثیر قرار داده و راه بحث و گفتگو را می بندند، درحالی که ما از سبّ و شتم اصحاب خودداری می کنیم و برای مخلصین از آنان که قرآن به نام «شاکران» معرفی شده، طلب خیر می کنیم و از آنان که دگرگون گشته و پس از پیامبر، به قهقرا برگشتند و عامل گمراهی بسیاری از مسلمین شدند، اعلام تنفر و بیزاری می کنیم و با این حال، اینان را هم فحش و ناسزا نمی گوئیم. تنها کاری که می کنیم این است که رفتارها و کردارهای اینان را-که مورخان و حدیث گوینان یادآور شده اند-بازگو می کنیم و پرده ها را پس می زنیم تا حق برای پژوهشگران، خود نمائی کند؛ و همین باعث نارضایتی و نگرانی برادرانمان از اهل سنت شده و آن را فحش و ناسزاگوئی به حساب می آورند.

قرآن کریم که کلام الهی است و از گفتن حق، خجالت نمی کشد، این راه را بر ما گشوده است و به ما فهمانده که بعضی از اصحاب منافق و برخی تبهکار و برخی ستمگر و برخی تکذیب کننده و برخی مشرک و برخی از حق برگشته می باشند و برخی را به عنوان اذیت کنندگان خدا و رسولش، معرفی می نماید.

و رسول خدا نیز که هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسد، این باب را بر روی ما گشوده و به ما فهمانده است که بعضی از اصحاب مرتدند و برخی را مارقین و ناکثین و قاسطین معرفی می کند و نسبت به بعضی اعلام می دارد که قطعاً جهنمی هستند و دوستی و

صحبت با پیامبر هیچ سودی برایشان ندارد، بلکه دلیلی است بر اینکه عذابشان دو برابر شود، در روزی که هیچ پول و هیچ مقامی، فایده ندارد.

پس حال که کتاب خدا و سنت رسول خدا گواهی می دهد، چرا اهل سنت مسلمانان را منع می کنند که درباره صحابه، گفتگو و بحث نکنند تا حق آشکار نگردد و مسلمانان، اولیای خدا را بشناسند و از آنان پیروی کنند و دشمنان خدا را بشناسند و از آنان برائت جویند.

روزی در تونس بودم، وارد مسجدی بزرگ از مساجد آنجا شدم. پس از ادای نماز، امام رو به نمازگزاران کرد و شروع نمود اعتراض کردن و محکوم نمودن و تکفیر کردن کسانی که اصحاب پیامبر را ناسزا می گویند، و در ادامه سخن چنین گفت:

زنهار که هم صحبت شوید با کسانی که به ادعای بحث علمی و رسیدن به حق، اصحاب پیامبر را رسوا می کنند و استیضاح می نمایند؛ لعنت خدا و ملائکه اش و همه مردم بر آنان باد! آنها می خواهند مردم را در دینشان مورد تردید قرار دهند و همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «هرگاه سخن به اصحابم رسید، حرف نزنید که به خدا قسم اگر به اندازه کوه احد، طلا انفاق کنید، به ده یک فضیلت یکی از آنان نخواهید رسید».

یکی از مستبصرین که همراه من بود، سخن او را قطع کرده، چنین گفت: این حدیث، صحیح نیست و بر رسول خدا دروغ گفته شده است.

فورا چهره امام متغیر شد و او و برخی از حاضرین خیلی عصبانی شدند و با تنفر و انزجار به ما نگریستند. من وضعیت را درک کردم و لذا با زبانی ملایم و نرم به امام گفتم: آقای من! ای شیخ محترم! گناه مسلمان چیست وقتی در قرآن می خواند:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ، وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱) - و محمد (صلی الله علیه و آله) نیست جز پیامبری از رسول خدا که قبل از او نیز پیامبرانی آمده اند؛ پس اگر از دنیا برود یا کشته شود، شما به قهقرا و جاهلیت برمی گردید و همانا هر کس مرتد شود، به خدا زیانی نمی رساند و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد.

و چه گناهی دارد مسلمانی که در صحیح بخاری یا صحیح مسلم، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به یکی از اصحابش می خواند که فرموده است:

«روز قیامت شما را به سوی شمال می برند، من می گویم: آنها را کجا می برید؟ گفته می شود: به خدا، به سوی جهنم. پس من می گویم: بارالها، اینان اصحاب من اند. گفته می شود: تو نمی دانی که پس از وفات چه بدعتها گذاشتند، از لحظه ای که از آنها جدا شدی، همچنان مرتد شدند و به جاهلیت بازگشتند. پس من می گویم: دور باد، دور باد از رحمت الهی، کسی که پس از من تبدیل و تحریف کرد. و نمی بینم از آنان رهائی یابد جز

ص: ۲۲۹

به اندازه چند شتر رها شده از گله شتران». (۱)

همه در سکوتی وحشت زا به من گوش می دادند. برخی از آنان از من پرسیدند:

شما مطمئن هستید که این روایت صحیح در بخاری وجود دارد؟ پاسخشان دادم:

آری! به همان اندازه که اطمینان دارم خدا یکی است و شریکی ندارد و محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و رسولش است.

امام که تاثیر ژرف سخنان مرا در حاضرین، تأمل کرد، آرام گفت: ما از شیوخمان- که خدا رحمتشان کند- شنیده بودیم که فتنه، خاموش است، پس لعنت بر کسی که آن را برانگیزد.

گفتم: آقای من! فتنه، هرگز خاموش نشده است ولی ما در خواب غفلتیم و هر یک از ما اگر خواست بیدار شود و دیدگانش را بگشاید که حق را درک کند، فوراً او را متهم می کنید که فتنه را بیدار کرده است! و به هر حال بر مسلمانان لازم است که پیروی از کتاب خدا و سنت رسولش بکنند نه پیروی از سخنان شیوخ گذشته مان که معاویه و یزید و عمرو عاص را هم مورد ترحم خویش قرار می دادند.

امام سخن مرا قطع کرده و گفت: پس تو دعای خیر برای سرورمان معاویه، کاتب وحی نمی کنی و برای او طلب آمرزش نمی نمائی؟

گفتم: این مطلبی است که بحث طولانی است، و اگر نظر مرا در این زمینه

ص: ۲۳۰

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۲۰۹ و ج ۴- ص ۹۴، صحیح مسلم- ج ۷- ص ۶۶.

می خواهی بفهمی، من کتاب خودم را که نامش «آنگاه... هدایت شدم» است به شما اهدا می کنم شاید از خواب بیدارت کند و دیدگانت را بر بعضی از حقایق بگشاید.

امام سخن مرا پذیرفت و هدیه ام را با کمی تردید گرفت ولی پس از یک ماه نامه جالبی برایم نوشت که در آن خدای را سپاس گفته که به صراط مستقیمش رهنمونش نموده است و اظهار محبت و عاطفه فراوانی به اهل بیت علیهم السلام کرده بود. من از او خواستم که در چاپ سوم کتابم، نامه اش را منتشر سازم زیرا مالا مال است از صفای روح و مبانی محبت و خلوص که هر که حق را شناخت، آن را دربر خواهد گرفت و این نمونه ای از بسیاری از اهل سنت است که تا پرده ها بالا رود، به سوی حق روی می آورند.

ولی از من خواست که نامه اش را پنهان دارم و آن را پخش نکنم، زیرا نیاز به وقت کافی دارد تا گروهی که همراه او هستند و پشت سرش نماز می خوانند، قانع شوند و او خواهان این است که دعوتش طبق بیان خودش- آرام باشد، نه با هرج و مرج.

باز می گردیم به اصل سخن درباره اصحاب تا این حقیقت تلخ را که قرآن کریم و سنت پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را ثبت کرده اند، بازیابی نمائیم.

سخن را با کلام الهی آغاز می کنیم که باطل در آن از هیچ سوی، راه ندارد و همانا آن داوری دادگر و سخنی کامل است. خدای تبارک و تعالی درباره برخی از

«وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ، نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ، سَيُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ» (۱) - برخی از اهالی شهر مدینه، منافق اند و در نفاقشان استوارند، تو آنان را نمی شناسی ولی ما آنها را می شناسیم و آنان را دو بار عذاب می کنیم سپس بازمی گردند به عذابی سخت و دائمی.

«يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا، وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ، وَكَفَرُوا بَعِيدَ إِسْلَامِهِمْ وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا» (۲) - اینان قسم به خدا یاد می کنند که کفر نگفته اند ولی به تحقیق که آنان کلمه کفر را بر زبان جاری کردند و پس از اسلام آوردنشان، کافر شدند و همت گماشتند بر آنچه که به آن نرسیدند.

«وَمِنْهُمْ مَن عَاهَدَ اللَّهُ لئن آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّائِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (۳) - و برخی از آنان با خدا پیمان بستند که اگر خداوند از فضل و رحمتش به ما نعمتی بدهد، ما حتما پیامبر را تصدیق می کنیم و از نیکوکاران می شویم. ولی هنگامی که فضل الهی، نصیبشان شد، به آن

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - سوره توبه - آیه ۱۰۱.

۲- (۲) - سوره توبه - آیه ۷۴.

۳- (۳) - سوره توبه - آیه ۷۴-۷۷.

بخل ورزیدند و پشت کردند و از دین حق روی برگرداندند. و در نتیجه، خداوند نیز این نفاق را در قلوبشان تثبیت کرد تا روزی که به کیفر اعمال خود برسند چرا که به آنچه با خدا پیمان بسته بودند، تخلف کردند و دروغ می گفتند.

«الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۱) - اعراب بادیه در کفر و نفاق از دیگران شدیدترند و به جهل و نادانی احکام خدا که بر رسولش نازل شده، سزاوارترند و خداوند دانا و آگاه است.

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ*يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ*فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (۲)

- گروهی از مردم می گویند ما به خدا و روز جزا ایمان آوردیم ولی آنها مؤمن نیستند.

می خواهند خدا و مؤمنین را فریب دهند ولی فقط خود را فریب می دهند و نمی دانند. در قلبهایشان مرض است و خداوند بر مرضشان افزوده و در اثر تکذیبشان و دروغشان، عذابی دردناک در انتظارشان است.

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ*اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ،

ص: ۲۳۳

۱- (۱) -سوره توبه-آیه ۹۷.

۲- (۲) -سوره بقره-آیه ۱۰.

إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ*ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ». (۱)

و اگر منافقین نزد تو آیند، می گویند شهادت می دهیم که تو رسول خدائی و خداوند هم می داند که تو رسول او هستی و خداوند شهادت می دهد که منافقین دروغ می گویند. اینان پیمان ها و قسمهای دروغشان را سپر جان خویش قرار دادند تا راه خدا را بر بندگانش ببندند، اینان چه بد عمل می کنند، زیرا به زبان ایمان آوردند ولی (با قلب) کافر شدند، پس خداوند مهر بر قلوبشان زد تا هیچ نفهمند و درک نکنند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ، وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا*وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ، رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا*فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاؤَكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ أَرْضَنَا لِلَّهِ إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا». (۲)

-آیا نمی بینی آنان را که ادعا می کنند به آنچه بر تو و بر پیامبران گذشته نازل شده ایمان دارند چگونه باز می خواهند طاغوت را حاکم خود قرار دهند در صورتی که ماموریت داشتند

ص: ۲۳۴

۱- (۱) -سوره منافقون- آیه ۳.

۲- (۲) -سوره نساء- آیه ۶۲.

که به طاغوت کافر شوند(۱) و شیطان می خواهد که آنها را گمراه کند، به نحوی که از رحمت الهی بسیار دور باشند. و اگر به آنها گفته شود بیائید به حکم خدا و رسول عمل کنید، منافقین را می بینی که مردم را از تو سخت دور می کنند. پس چگونه خواهد بود حال آنها اگر مصیبتی برایشان برسد که ناشی از کردارهای زشت خودشان است، آنگاه نزد تو آیند و سوگند بخورند که ما قصدی جز خیر و خوبی و توفیق (برای مسلمین) نداشتیم!!

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَلا يُذْكَرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا». (۲)

-منافقین می خواهند خدا را فریب دهند ولی خداوند به آنها مکر می کند (مکرشان را باطل می سازد) و اگر برای نماز برخیزند، با کسالت و کاهلی برخیزند، می خواهند جلوی مردم ریا و خودنمایی کنند و خدا را فقط اندکی آن هم به قصد ریا یاد می کنند.

«وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَعْجَبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمِعَ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ، يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ، هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ». (۳)

-تو-ای پیامبر-چون ظاهر آنان را ببینی، تو را به شگفت آورند و اگر سخنی بگویند، به

ص: ۲۳۵

-
- ۱- (۱) -در روایت‌هایی از باقرین علیهما السلام نقل شده که مقصود از طاغوت کسی است که بر خلاف حق حکومت کند و لایق آن مقام نباشد. (مترجم)
 - ۲- (۲) -سوره نساء- آیه ۱۴۲.
 - ۳- (۳) -سوره منافقون- آیه ۴.

سخنشان گوش فراخواهی داد، گوئی که چوبی خشک، بر دیوار تکیه زده اند هر صدائی بشنوند، خیال کنند به ضررشان است، آنان واقعا دشمنان دین هستند پس-ای رسول خدا-از آنان پرهیز، خدا آنها را بکشد، چقدر-از حق-منحرف اند!

«قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبِئْسَ إِلَّا- قَلِيلًا* أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ، فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ، سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ، أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا، فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (۱)

-خداوند به خوبی آگاه است از حال آنان که مردم را از جنگ می ترسانند و به برادران (و قوم) خویش می گویند با ما باشید، و آنان را چنان می بینی که از شدت ترس بر تو با چشمی که از بیم، حرکت می کند (و دور می زند)، نگاه می کنند مانند کسی که از سختی جان دادن، حال بیهوشی به او دست می دهد و هنگامی که جنگ و خطر رفع شد، با زبانی تند و گفتاری خشن، و در کمال حرص و آرزو، مطالبه غنیمت می کنند؛ اینها هرگز ایمان نیاورده اند و خداوند اعمالشان را نابود می کند (چون اعمالشان از روی ریا و خودنمائی است) و این بر خدا آسان است.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

ص: ۲۳۶

ما ذَا قَالَ آفِنًا، أَوْلَيْكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ». (۱)

و بعضی از آنان کاملاً به سخت گوش می دهند ولی وقتی از نزد تو بیرون می روند، با اهل علم (از روی مسخره) می گویند، پیامبر چه می خواست بگوید! آنان کسانی هستند که خداوند بر دل‌هایشان مهر زده است و همواره پیروی از هواهایشان می کنند.

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ* وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلا تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لا تَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ». (۲)

- آیا آنان که در دل‌هایشان مرض دارند، خیال می کنند که خداوند کینه درونیشان را (برای مسلمین) ظاهر نمی گرداند. و ما اگر می خواستیم، حقیقت آنان را به تو (ای پیامبر) آشکار می ساختیم تا در چهره هایشان، آنها را خوب بشناسی، و بی گمان تو از طرز سخن گفتنشان، آنان را شناسائی خواهی کرد و خداوند بر کارهای شما آگاه است.

«سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا، فَاسْتَغْفِرْ لَنَا، يَقُولُونَ بِالسَّتِيهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ». (۳)

- اعراب بادیه که از جنگ تخلف می ورزند، به تو می گویند که ما چون می خواستیم خانواده و اموالمان را نگهداری کنیم، لذا با تو نیامدیم، پس برای ما طلب آموزش بکن؛ در

ص: ۲۳۷

۱- (۱) -سوره محمد- آیه ۱۶.

۲- (۲) -سوره محمد- آیه ۳۰.

۳- (۳) -سوره فتح- آیه ۱۱.

زبان چیزی می گویند که هرگز در قلوبشان چنین نیست.

این آیات روشن، از قرآن مجید است که از نفاق برخی از آنها خبر می دهد که خود را در ضمن مخلصین از یاران پیامبر، جا زدند، و اگر وحی الهی نبود، حقیقت آنان حتی بر پیغمبر نیز مخفی می ماند. ولی در این مورد همواره، با اعتراض اهل سنت مواجه می شویم چرا که می گویند: ما چه کار به منافقین داریم؟ خدا منافقین را لعنت کند! صحابه ربطی به منافقین ندارند یا اینکه این منافقین جزء اصحاب نیستند. و اگر از آنان بررسی که این منافقین چه کسانی هستند که بیش از صد و پنجاه آیه در سوره توبه و منافقون، درباره آنها نازل شده، پاسخ می دهند: عبد الله بن اُبی و عبد الله بن اُبی سلول؛ و غیر از این دو اسم، اسمی دیگر ندارند که معرفی کنند؟!!

سبحان الله! اگر خود پیامبر-طبق گواهی آیات-بسیاری از آنان را نمی شناسد، چگونه می توان منافقین را منحصر به این دو نفر کرد که نزد تمام مسلمین معروف بودند؟!!

و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بعضی از آنان را شناخته بود و-طبق گفته خودتان-اسمائشان را به حدیفه بن یمان آموخته بود و به او دستور داده بود که این امر را نزد خود کتمان کند و اظهار ننماید تا جائی که عمر بن خطاب، در ایام خلافتش، همواره از حدیفه می پرسید، آیا او از اهل نفاق است یا خیر؟ و آیا پیامبر

اسم او را جزء لیست قرار داده، چنانکه در کتابهایتان روایت می کنید؟(۱)

و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نشانه ای را برای شناخت منافقین اعلام کرده بود و آن دشمنی علی بن ابی طالب است، چنانکه در صحاح خود، روایت کرده اید؛(۲) پس چقدر زیادند این اصحاب که شما درباره شان «رضی الله عنهم» می گوئید و در اوج بزرگی قرارشان می دهید و آن قدر مقامشان را بالا می برید، درحالی که دشمنی آنان به علی تا جایی رسیده بود که با او نبرد کردند و او را به قتل رسانیدند و در ایام حیاتش و پس از وفاتش، او را لعن کردند؛ نه تنها او را که تمام خاندان و دوستان و یاران باوفایش را، و همه اینان را جزء نیکان از اصحاب می دانید!!

و حکمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقتضا کرده بود که گاهی اسماء بعضی از آنها را به حدیفه بگوئید و گاهی علامتها و نشانه هائی برایشان قرار دهد و به مسلمین ابلاغ کند تا حجت را بر مردم تکمیل کرده باشد و در آینده نگویند که ما از این امر، غفلت داشتیم.

امروز دیگر هیچ ارزشی ندارد این سخن اهل سنت که می گویند: ما امام علی را

ص: ۲۳۹

-
- ۱- (۱) - کنز العمال- ج ۱۳- ص ۳۴۳، تاریخ ابن عساکر- ج ۴- ص ۹۲۸، احیاء العلوم غزالی- ج ۱- ص ۱۲۴.
 - ۲- (۲) - صحیح مسلم- ج ۱- ص ۶۱، صحیح ترمذی- ج ۵- ص ۶۳۵، سنن نسائی- ج ۸- ص ۱۱۶، کنز العمال- ج ۱۵- ص ۱۰۵.

دوست می داریم و او را به بزرگی یاد می کنیم؛ چرا که در پاسخشان می گوئیم: هرگز نمی شود در قلب یک انسان مؤمن، محبت ولی خدا و محبت دشمن خدا، جمع گردد! و خود امام علی نیز به آنان گفته است: «از ما نیست کسی که بین ما و دشمنانمان، فاصله و جدائی نیاندازد».^(۱)

و همانا قرآن کریم، وقتی سخن از اصحاب به میان آورد، اوصاف و نشانه های روشن و ثابتی برای آنان قلمداد کرد، و اگر ما اصحاب مخلص و سپاسگزار را از آنان جدا کنیم، بقیه ای که می مانند، قرآن آنها را چنین توصیف نموده است که:

فاسق اند، خائن اند، از یاری پیامبر دست برداشته اند، پیمان شکن اند، منقلب اند، در خدا و رسولش، شک و تردید دارند، از جنگ گریزان اند، از حق دوری می جویند، اوامر خدا و رسولش را نافرمانی می کنند، دیگران را از جهاد در راه خدا باز می دارند، نماز را ترک می کنند و به سوی لهو و تجارت روی می آورند، می گویند چیزی را که به آن عمل نمی کنند، به خاطر اسلامشان بر پیامبر منت می گذارند، سنگ دل اند و در برابر ذکر خدا و سخن حق، خضوع نمی کنند، صدایشان را بالاتر از صدای رسول خدا بلند می کنند، رسول خدا را اذیت و آزار می دهند و پیوسته گوش به منافقین می دهند و با آنها هم آوازند.

ما به همین مقدار کم بسنده می کنیم زیرا غرضمان بر خلاصه گوئی است و لذا از

ص: ۲۴۰

بیان آیات بی شمار دیگر خودداری می ورزیم؛ ولی به هر حال برای اینکه مطلب کامل تر باشد، لازم است آیاتی را که در مذمت و نکوهش اصحابی که به این صفات، موصوف شده اند، ولی به خاطر سیاست بازی، پس از رسول خدا و انقطاع وحی همه شان-بدون استثنا-جزء اصحاب عادل و فوق العاده درآمدند، که هیچ یک از مسلمانان حق ندارد، انتقادی از آنها کند یا آنها را محکوم نماید، ذکر می کنیم.

ص: ۲۴۱

برای اینکه دشمنان، خیال نکنند که فقط سخن از آیات درباره منافقین است و همان طور که اهل سنت می گویند، منافقین از اصحاب جدا هستند، آیاتی را که مخصوص مؤمنین از اصحاب است و مورد نکوهش قرار گرفته اند را نیز ذکر می کنیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ، أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ، فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ* إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (۱)

-ای مؤمنان! چه شده است شما را که وقتی گفته می شود در راه خدا کارزار کنید، خود را

ص: ۲۴۳

دلبسته به زمین می دانید (و سرباز می زید) آیا به همین حیات دنیا راضی شده اید و آخرت را نمی خواهید؟ پس بدانید که متاع زندگی دنیا در آخرت بسیار ناچیز است. اگر در راه خدا به جهاد نپردازید، خداوند شما را سخت عذاب می کند و قومی دیگر به جای شما می گمارد و هیچ ضرر و زیانی به خدا نمی رسانید و همانا خداوند بر همه چیز قادر و توانا است.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ، فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ، يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ، ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». (۱)

ای آنان که ایمان آورده اید، هریک از شما که از دین خود برگردد و مرتد شود، به زودی خداوند قومی را برمی انگیزد که دوستشان دارد و آنها خدا را دوست دارند، نسبت به مؤمنین متواضع و فروتن و نسبت به کفار، سرافراز و سربلندند؛ در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای هراس ندارند؛ این است فضل و لطف الهی که به هر که می خواهد عطا می فرماید و خداوند دارای رحمتی وسیع است و به احوال همگان دانا است.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ، وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ* وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ». (۲)

ای گروهی که ایمان آورده اید، خیانت به خدا و رسولش نکنید و امانتها را خیانت

ص: ۲۴۴

۱- (۱) -سوره مائده-آیه ۵۴.

۲- (۲) -سوره انفال-آیه ۲۸.

نکنید درحالی که می دانید. و بدانید که اموالتان و فرزندانان برای آزمایش شما است و نزد خداوند، پاداشی بزرگ است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». (۱)

-ای مؤمنین، هرگاه خدا و رسولش شما را دعوت کنند به چیزی که حیات و زندگی شما در آن است، اجابت کنید و بدانید که خدا در میان انسان و قلبش حایل است و همه به سوی او بازمی گردید. و بترسید از بلا و فتنه ای که چون بیاید، فقط مخصوص ستمکاران شما نباشد و بدانید که عقاب خداوند، سخت است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا» إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا» وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا». (۲)

-ای اهل ایمان، نعمت خدا را بیاد آورید که سپاهی از دشمن به سوی شما آمد، پس ما

ص: ۲۴۵

۱- (۱) -سوره انفال- آیه ۲۵.

۲- (۲) -سوره احزاب- آیه ۱۲.

بوسیله باد و سپاهی که شما آنان را ندیدید، بر آنها فرستادیم و خداوند به هر کاری که می کنید، آگاه است. یاد آورید وقتی که لشکر کفار از زیر و بالا بر شما حمله ور شدند و چشمهایتان حیران شد و جان ها به گلو رسید و به وعده خدا، گمانهای مختلف کردید؛ اینجا بود که مؤمنین آزمایش شدند و (آنان که ایمانشان ضعیف بود) سخت متزلزل گشتند. در آن هنگام، منافقین و کسانی که در دلهایشان شک و تردید و مرض بود، گفتند: آنچه خدا و رسولش به ما وعده داده اند، جز فریب چیزی نیست!!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۱).

ای مؤمنان! چرا چیزی می گوئید که به آن عمل نمی کنید. بسیار مبعوض است نزد خداوند که چیزی بگوئید و به آن عمل نکنید.

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ» (۲).

آیا وقت آن نرسیده است، آنان که ایمان آورده اند، دلهایشان از ترس عذاب خدا و از حقی که نازل شده، خشوع کند و بلرزد.

«يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا، قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ، بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ

ص: ۲۴۶

۱- (۱) -سوره صف-آیه ۳.

۲- (۲) -سوره حدید-آیه ۱۶.

هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». (۱)

-بر تو-ای پیامبر-مَنْت می گذارند که اسلام آورده اند؛ بگو: اسلامتان را بر من مَنّت نگذارید، بلکه خداوند بر شما مَنّت نهاد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد اگر راست می گوئید (و در ایمانتان صادق هستید).

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا، أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ، فَتَرْبُّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ، وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ». (۲)

-بگو-ای پیامبر-اگر پدرانتان، فرزندانان، برادرانتان، همسرانتان، قومتان، اموالی که به دست آورده اید، تجارتی که از کسادش وحشت دارید و خانه هائی که دل پسندتان است، نزد شما محبوبتر است از خدا و رسولش و جهاد در راهش، پس منتظر باشید تا خدا امرش را بیاورد و همانا خداوند تبهکاران را هدایت نمی کند.

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ، آمَنَّا، قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ». (۳)

ص: ۲۴۷

۱- (۱) -سوره حجرات- آیه ۱۷.

۲- (۲) -سوره توبه- آیه ۲۴.

۳- (۳) -سوره حجرات- آیه ۱۴.

-اعراب گفتند که ما ایمان آوردیم؛ بگو: ایمان نیاورده اید ولی بگوئید: اسلام آوردیم که هنوز ایمان در قلبتان وارد نشده است.

«إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ، فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ». (۱)

-تنها آنهایی که ایمان به خدا و روز جزا نیاورده اند، و دلشان پر از شک و ریب است، از تو اجازه معافی از جهاد می خواهند و همانا آنان در شک و ریبشان، خواهند ماند.

«لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ». (۲)

-اگر اینان با شما مؤمنین، برای جهاد بیرون بیایند، جز خیانت و فریب در سپاه شما چیزی نمی افزایند و هرچه بتوانند در کار شما اختلال می کنند و از هر سوی در پی فتنه انگیزی هستند و در میان شما کسانی هستند (که ایمانشان ضعیف است یا جاسوس هستند) و به آنها گوش می دهند و همانا خداوند به حال ستمگران دانا است.

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ، قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا

ص: ۲۴۸

۱- (۱) -سوره توبه- آیه ۴۵.

۲- (۲) -سوره توبه- آیه ۴۷.

-خرسند شدند آنان که از حکم جهاد در راه خدا، تخلف ورزیدند و خوش نداشتند که با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد کنند و گفتند که: در گرمای تابستان به جنگ نروید! به آنها بگو: آتش جهنم بسیار گرم تر است اگر می دانستند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَشَاطَ اللَّهُ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَخِطَ أَعْمَالَهُمْ* أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ* وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ، وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ». (۲)

-آنان پیروی کردند از چیزی که خدا را به غضب آورد و رضایت الهی خوشایندشان نبود، پس خداوند اعمالشان را نابود کرد. آیا آنان که در دلهایشان مرض و شک و تردید است، خیال می کنند که خداوند کینه های درونیشان را ظاهر نمی کند؟ و اگر ما می خواستیم، حقیقتشان را به تو نشان می دادیم که از چهره هایشان آنها را بشناسی، و همانا به تحقیق در طرز سخن گفتن، آنها را خواهی شناخت، و خداوند از اعمالتان آگاه است.

«وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهِونَ* يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يُنظَرُونَ». (۳)

ص: ۲۴۹

۱- (۱) -سوره توبه- آیه ۸۱.

۲- (۲) -سوره محمد- آیه ۳۰.

۳- (۳) -سوره انفال- آیه ۶.

- گروهی از مؤمنین اظهار کراهت کردند و این مردم (نادان) در حکم حق با تو جدل و نزاع می کنند با اینکه حق آشکار و روشن شد، گویا خود می بینند که به سوی مرگ کشیده می شوند.

«هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ، وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ، وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ، وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ». (۱)

-هان! اکنون شما دعوت می شوید که در راه خدا انفاق کنید ولی برخی از شما بخل می ورزند، و هر که بخل ورزد، به نفس خودش بخل ورزیده و خودش زیان دیده است؛ و همانا خداوند غنی و بی نیاز است و شما فقیران و بیچارگانید. و اگر از حق و رسول خدا دوری جوئید و روی برگردانید، بزودی خداوند قومی دیگر بجای شما می آورد که هرگز مانند شما نیستند (و از رسول خدا روی بر نمی گردانند).

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ». (۲)

-و برخی از آنان، در تقسیم صدقات بر تو خرده می گیرند، پس اگر مال زیادی به آنها عطا کنی، راضی می شوند و اگر پول به آنها داده نشود، سخت خشمگین می گردند.

ص: ۲۵۰

۱- (۱) -سوره محمد- آیه ۳۸.

۲- (۲) -سوره توبه- آیه ۵۸.

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ، قُلْ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ، يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» وَرَحْمَةُ اللَّهِ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». (۱)

و- برخی از آنان هستند که دائما پیامبر را اذیت می کنند و می گویند شخص زودباوری است بگو، این زودباوری من به نفع شماست. پیامبر به خدا ایمان آورده و به مؤمنین اطمینان دارد و رحمتی است بر مؤمنین حقیقی و اما آنان که رسول خدا را اذیت و آزار می دهند، برایشان عذابی دردناک آماده شده است.

این مقدار از آیات کافی است که پژوهشگران را قانع سازد به اینکه اصحاب به دو گروه تقسیم می شوند

۱- گروهی که ایمان به خدا و رسولش آورده و خود را تسلیم او نموده و رهبریش را با دل و جان قبول کرده اند و در راه خدا و رسولش، از خود گذشته اند و ایثار نموده اند و لذا از رستگاران خواهند بود، و اینان اقلیتی هستند که قرآن آنها را «شاکران» نامیده است.

۲- گروهی دیگر، به صورت ظاهر به خدا و رسولش ایمان آورده اند ولی در قلبشان مرض و شک و تردید است و اینها فقط دنبال منافع شخصی و دنیوی خویش هستند و در تمام احکام و اوامر پیامبر، با او مخالفت می کنند و در برابر

ص: ۲۵۱

حکم خدا و رسولش، تمرد می کنند؛ اینها از زیانکاران اند، و متأسفانه اکثریت اصحاب را تشکیل می دهند که قرآن در عبارتی کوتاه آنان را چنین معرفی کرده:

«لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (۱) - همانا حق را برای شما آوردیم ولی بسیاری از شما از حق بیزارید.

انسان پژوهشگر درمی یابد که این اکثریت در زمان حیات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، با او می زیستند و پشت سرش نماز می خواندند و در هر حال با او هم صحبت بودند و بهر نحو که می توانستند به او نزدیک می شدند تا امرشان برای مؤمنین متعهد، کشف نگردد و پیوسته تلاش می کردند که با اظهار عبادت و پارسائی، مؤمنین به حال آنان غبطه بخورند و جلوی دیدگانشان، چهره ای حق به جانب و مقرب جلوه دهند. (۲)

پس اگر رفتار آنان در زمان حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ چنین باشد،

ص: ۲۵۲

۱- (۱) - سوره زخرف-آیه ۷۸.

۲- (۲) - امام احمد بن حنبل در مسندش- ج ۳- ص ۱۵، و ابن حجر در اصابه اش ج ۱- ص ۴۸۴، در شرح حال ذی الثدیه از انس بن مالک نقل می کند که گفت: در زمان رسول خدا، شخصی بود که عبادت و ورعش خیلی مایهٔ اعجابمان بود. ما نامش را برای پیامبر ذکر کردیم، حضرت او را نشناخت؛ او را توصیف نمودیم، باز هم نشناخت؛ در همان حال ناگهان آن شخص پیدا شد. گفتیم: یا رسول الله؛ این خودش است! حضرت فرمود: شما از شخصی خبر می دهید که در سیمایش، آثار شیطان دیده می شود. این مرد و یارانش قرآن می خوانند ولی از گلویشان تجاوز نمی کند. اینها از دین خارج می شوند چنانکه تیر از کمان خارج می شود. آنها را بکشید که بدترین مردم اند.

پس از وفاتش چگونه خواهد بود؟ بدون شک، تلاش بیشتر کردند و بر عدد خویش افزودند و برنامه های بیشتری را دنبال کردند، چرا که دیگر پیامبری نبود که آنان را بشناسد یا توسط وحی رسوایشان سازد، بویژه اینکه با رحلت آن حضرت، آثار اختلاف و تفرقه در میان اهل مدینه که در مسیر نفاق قرار گرفته بودند، زیاد شده بود و همچنین انحراف و ارتداد در میان شبه جزیره عرب که اینان کفر و نفاق بیشتری دارند، پیدا شده بود که برخی از آنان مانند مسیلمه کذاب و طلیحه و سجاح دختر حرث و پیروانشان ادعای نبوت کرده بودند، و همه آنان از اصحاب بودند.

و اگر اینان را به حال خود بگذاریم و فقط بر اصحاب حضرت از اهل مدینه تکیه کنیم، درمی یابیم که آثار نفاق در اینان و حتی در مؤمنین نیز پیدا شده بود و بسیاری از آنان به خاطر خلافت، به قهقرا برگشته و مرتد شده بودند.

قبلا یاد آور شدیم که اینان بر رسول خدا و وصیش توطئه کرده بودند و درحالی که حضرت رسول بر فراش موت بود، اوامر و دستورهایش را نافرمانی کردند. و این حقیقتی است که برای پژوهشگران حق هیچ راه گریزی از آن نیست زیرا در هنگام خواندن کتابهای تاریخ و سیره، به آن برخورد می کنند و همانا خدای سبحان با بهترین عبادت و محکم ترین آیات، آن را ثبت نموده و فرموده است:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى

أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ». (۱)

و محمد (صلی الله علیه و آله) نیست جز پیامبری که قبل از او نیز پیامبرانی آمدند و درگذشتند، پس اگر او از دنیا برود یا کشته شود، باز شما به جاهلیت و قهقرا برمی گردید، پس هر که مرتد ۲ شود، به خداوند هیچ ضرر و زیانی نخواهد رساند و همانا خداوند شکرگزاران را جزای خیر خواهد داد.

و این شاکرین، اقلیت از اصحاب بودند که به جاهلیت بازنگشتند و بر همان عهد و پیمانی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسته بودند، باقی مانده و هرگز تغییر نکردند.

با این آیه قوی و محکم، ادعای اهل سنت که اصحاب هیچ رابطه ای با منافقین نداشتند، ساقط می شود و اگر به فرض محال، آن را بپذیریم، این آیه کریمه، خطاب به اصحاب مخلص و پابرجائی می کند که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقلب نشدند ولی پس از وفاتش، فوراً برگشتند و تغییر کردند. و بی گمان امر اینان نیز، پس از بررسی احوال و اوضاعشان، چه در زمان حیات پیامبر و چه پس از رحلتش و با بررسی سخنان رسول خدا درباره آنان که کتابهای حدیث و سیره و تاریخ مالمال از آن است روشن می شود.

ص: ۲۵۴

برای اینکه کسی نتواند درباره احادیث پیامبر که در مورد اصحاب بیان شده تضعیف یا رد کند، لذا ما تنها به احادیث صحیح بخاری بسنده کردیم که صحیحترین کتابهای اهل سنت به شمار می آید؛ ضمناً لازم به یادآوری است که بخاری - همان طور که از او معروف و مشهور است - بسیاری از این احادیث را کتمان کرده و بازگو نکرده است تا کرامت و شرافت اصحاب زیر سؤال نرود، درحالی که سایر صحاح اهل سنت چند برابر آن را با عبارتهائی روشن تر و واضح تر ذکر کرده اند.

ولی ما به همین مقدار کم از احادیث بخاری اکتفا می کنیم، تا حجت کامل تر شود.

بخاری در صحیح خود، در کتاب الایمان، باب ترس مؤمن از نابود شدن اعمالش، می گوید:

ابراهیم تمیمی گوید: من قولم را بر عملم عرضه نداشتم جز اینکه ترسیدم دروغگو باشم. ابن ابی ملیکه گوید: سی نفر از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دریافتم که همه آنان

از نفاق، بر خویشان می هراسیدند و هیچ یک از آنها نبود که ادعا کند برایمان جبرئیل و میکائیل است... (۱)

اگر ابن ابی ملیکه سی نفر از یاران پیامبر را دریافته است که همه شان می ترسیدند که جزء منافقین باشند و هیچ یک ادعای ایمان صحیح برای خویشان نمی کرد، پس چه شده است که اهل سنت آنان را تا درجه انبیا و پیامبران بالا می برند و هیچ انتقادی را درباره شان نمی پذیرند؟!

و همچنین بخاری در کتاب الجهاد و السیر، باب الجاسوس و التجسس آورده است که:

حاطب بن ابی بلتعہ که از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، نامه ای به مشرکین اهل مکه فرستاد که بعضی از اخبار پیامبر را به آنان اطلاع داده بود. نامه اش را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند، حضرت به او فرمود: این چیست؟ حاطب؟! حاطب از پیامبر پوزش طلبید و گفت که می خواسته از خویشانش در مکه، نگهداری کند! پیامبر تصدیقش کرد. عمر گفت: ای رسول خدا!! اجازه بده، گردن این منافق را بزنم. حضرت فرمود: او در جنگ بدر با ما بوده است، و چه می دانی، شاید خدا به اهل بدر گفته باشد، هر کاری بکنید، من به هر حال از شما می گذرم و عفو تان می کنم!! (۲)

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۱۹ - کتاب الایمان.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۱۹.

اگر حاطب که جزء اولین اصحاب بود و در غزوه بدر شرکت کرده بود، اسرار پیامبر را برای دشمنانش از مشرکین مکه می فرستد و به بهانه حمایت از خویشانش، به خدا و رسولش خیانت می کند و عمر بن خطاب گواهی بر نفاقش می دهد، پس چه می توان گفت درباره دیگر اصحابی که پس از فتح مکه یا پس از جنگ خیبر یا حنین اسلام آوردند و همچنین «طلقائی» که تسلیم شدند نه مسلمان؟!!

و اما آن قسمت آخر از روایت که منسوب به رسول خدا است و ادعا می کند که خداوند به اهل بدر گفته هر چه می خواهید مرتکب شوید که من شما را می بخشم؛ این را به خود خواننده عزیز واگذار می کنیم که بر آن حاشیه بزند!

بخاری در جزء ششم از صحیح خود در کتاب فضائل القرآن و در باب سوره منافقین آورده است که:

یکی از مهاجرین با یکی از انصار نزاع کرد. آن مرد انصاری فریاد برآورد که ای گروه انصار! به دادم برسید. و آن مهاجری صدا زد که ای مهاجرین مرا دریابید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را شنید فرمود: چه خبر است؟ فریادهای جاهلیت بلند شده است! گفتند:

یا رسول الله! مردی از انصار با مردی از مهاجرین نزاع کرده فرمود: از دعوای جاهلیت دوری کنید که بوی گندیده ای دارد. عبد الله بن ابی آن سخن را شنید، فریاد زد:

کارشان را کردند! به خدا اگر به مدینه باز گشتیم، شریفان و عزیزان باید مردان ذلیل و خوار را حتما بیرون کنند! این سخن به گوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید؛ عمر برخاست و

گفت: اجازه بدهید گردن این منافق را بزنم! فرمود: رهایش کن! نمی خواهم مردم بگویند که محمد، اصحابش را می کشد. (۱)

این حدیث، صریح است در اینکه منافقین از اصحاب پیامبر بودند، برای اینکه رسول خدا پذیرفت سخن عمر را به اینکه آن شخص منافق است ولی او را از کشتش منع فرمود تا گفته نشود که پیامبر، اصحابش را به قتل می رساند. و گویا پیامبر می دانست که اغلب اصحابش، منافق اند و اگر می خواست همه منافقین را به قتل برساند، جز افراد معدودی، از اصحابش باقی نمی ماندند. کجا هستند اهل سنت با این حقیقت تلخ که تمام ادعاهایشان را باطل می سازد!

بخاری در صحیحش، در جزء سوم، باب حدیث الافک از کتاب شهادت آورده است:

رسول خدا فرمود: چه کسی از من حمایت می کند در مورد مردی که شنیده ام، خاندان مرا اذیت کرده است؟ سعد بن معاذ برخاست و گفت: یا رسول الله! من به حمایت برمی خیزم! اگر از قبیله «اوس» است، گردنش را می زنیم و اگر از برادرانمان از «خزرج» است، هرچه دستور بدهی، درباره اش انجام می دهیم. سعد بن عباده که رئیس قبیله خزرج بود، و در گذشته مرد نیکوکاری بود ولی حمیت جاهلیت اینک، او را فرا گرفته، برخاست و گفت: به خدا قسم دروغ می گوئی، تو او را نمی کشی و نمی توانی

ص: ۲۵۸

بکشی! اسید بن حضیر بلند شد و گفت: به خدا قسم دروغ می گوئی! ما به خدا او را خواهیم کشت، تو منافقی و از منافقین دفاع می کنی! و بدین سان افراد اوس و خزرج به نزاع برخاستند تا جائی که نزدیک بود یکدیگر را به قتل برسانند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر روی منبر بود و پیوسته تلاش می کرد، ساکتشان کند تا بالاخره ساکت شدند و خود حضرت نیز سکوت کرد. (۱)

بنابراین، اگر سعد بن عباد، سرور انصار متهم به نفاق می شود درحالی که به گواهی روایت، در گذشته مرد نیکوکاری بوده است و اگر انصار که خداوند در کتابش آنان را ستوده است، همه عصبانی می شوند و به خاطر یک منافقی که خاندان پیامبر را اذیت کرده، می خواهند باهم بستیزند و پیکار کنند و از او دفاع می نمایند و در حضور پیامبر، صدایشان را بلند می کنند (و حرمت حضرت را هتک می نمایند) پس دیگر چه تعجیبی از نفاق آنان خواهیم داشت که زندگی خود را وقف در جنگیدن با پیامبر و دعوتش کردند یا اینکه می خواستند پس از وفات حضرت، به خاطر خلافت، خانه دخترش (فاطمه زهرا) را آتش بزنند.

بخاری در کتاب التوحید در باب سخن خداوند که می فرماید: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ» آورده است که:

علی بن ابی طالب در یمن بود، قطعه هائی از طلا را برای پیامبر فرستاد. حضرت آنها

ص: ۲۵۹

را میان برخی از مردم تقسیم کرد. قریش و انصار خشمگین شدند و گفتند: چطور شد که طلاها را به شخصیت های نجد می دهد و به ما نمی دهد؟! پیامبر فرمود: می خواهم دل آنها را بدست آورم و الفتی در میانشان ایجاد نمایم. پس یک نفر آمد و گفت: یا محمد! از خدا بترس!! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر من بخواهم خدا را نافرمانی و عصیان کنم، چه کسی خدا را اطاعت می کند؟ آیا درست است که مردم اهل زمین مرا قبول داشته باشند و شما مرا خائن بدانید؟ خالد بن ولید اجازه خواست که او را بکشد، پیامبر اجازه اش نداد.

وقتی که آن مرد رفت، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: از تبار این آدم گروهی می آیند که قرآن را می خوانند ولی از گلوهایشان فراتر نمی رود (یعنی قرآن را قبول ندارند و به آن عمل نمی کنند) اینان از اسلام خارج می شوند چنانکه تیر از کمان خارج می شود. با اهل اسلام می جنگند و به بت پرستی دعوت می کنند. اگر آنان را درک کردم مانند قوم عاد آنها را به قتل خواهم رساند. (۱)

و این هم منافقی دیگر از اصحاب است که پیامبر را متهم به بی انصافی در تقسیم می کند و با کمال بی ادبی به پیامبر می گوید: ای محمد، از خدا بترس!! ولی علی رغم اینکه پیامبر می داند که او منافق است و از تبارش گروهی به دنیا می آیند که مانند بیرون رفتن تیر از کمان از اسلام خارج می شوند و بت پرست هستند، با این حال، خالد را از کشتنش منع می کند.

ص: ۲۶۰

و در این پاسخی است به اهل سنت که همواره بر من احتجاج می کردند و می گفتند: اگر رسول خدا می دانست که بعضی از اصحابش جزء منافقین اند و سبب گمراهی مسلمین می شوند، پس بر او واجب بود که آنان را بکشد و امتش و دینش را نگهدارد.

بخاری در صحیحش در باب «اذا اشار الامام بالصلح» در کتاب صلح آورده است که:

زبیر می گفت: با یکی از انصار که در جنگ بدر نیز شرکت کرده بود، در مورد راه آبی که از سنگلاخ به زمین های مزروعیشان می آمد، و هر دو از آن آب استفاده می کردند، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شکایت کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به زبیر فرمود: ای زبیر، از آب استفاده کن، سپس آب را برای همسایه ات رها کن. آن مرد انصاری خشمگین شد و گفت: یا رسول الله! طرفداری از پسر عمه ات می کنی؟! رنگ چهره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از شدت غضب تغییر کرد، سپس فرمود: آبیاری کن پس آن را نگهدار تا به دیوارها برسد... (۱)

و این مدل دیگری از منافقین از اصحاب است که معتقد است پیامبر پیروی از عاطفه شخصی می کند و به نفع پسر عمه اش حکم می نماید و با کمال بی شرمی این سخن را به پیامبر می گوید که رنگ حضرت از شدت غضب تغییر می کند.

بخاری در جزء چهارم در کتاب الجهاد و السیر از عبد الله نقل می کند که گفت:

ص: ۲۶۱

روز حنین بود. پیامبر در تقسیم، برخی از مردم را بر برخی دیگر برتری داد. مثلاً به اقرع بن حابس، یکصد شتر عطا نمود و همان مقدار به عینه بخشید و به برخی از اشراف عرب نیز بسیار بخشید و آنان را بر دیگران مقدم دانست. یک نفر (از روی اعتراض) گفت: به خدا قسم در این تقسیم رعایت عدالت نشده و خدا مطرح نبوده است!!! من گفتم: به خدا، این سخن را به پیامبر خواهم رساند. پس نزد حضرت آمدم و ماجرا را به ایشان عرض کردم. فرمود: پس چه کسی عدالت می کند، اگر خدا و رسولش عدالت نکنند؟! خدا رحمت کند حضرت موسی را؛ او بیش از این اذیت شد و صبر کرد. (۱)

این هم یکی از منافقین از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و گویا یکی از بزرگان قریش است، لذا راوی از ترس هیئت حاکمه وقت، از ذکر نامش خودداری کرده. این منافق را می بینی که با قطع و یقین می گوید که محمد عادل نیست و در تقسیمش، خدا را مدّ نظر قرار نداده است و قسم هم می خورد!! آری! حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از این بیشتر اذیت شد و در راه خدا صبر کرد.

بخاری در صحیحش در جزء چهارم، در کتاب «بدء الخلق» و در باب «علامات النبوه فی الاسلام» آورده است که:

ابو سعید خدری گفت: روزی در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم که حضرت مشغول تقسیم بود. ناگهان ذو الخویصره که از بنی تمیم است، آمد و گفت: یا رسول الله!

ص: ۲۶۲

عدالت کن!! حضرت فرمود: وای بر تو! اگر من عدالت نکنم، کی می خواهد عدالت کند؟ اگر من عادل نباشم پس تو بیچاره و زیانکار خواهی بود. عمر برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! اجازه ام ده که گردنش را بزخم. حضرت فرمود: او را رها کن چرا که او دارای یارانی است که شما نماز خود را در برابر نماز آنان و روزه خود را در برابر روزه شان، کم و بی ارزش می بینید آنها قرآن می خوانند ولی از گلوهایشان فراتر نمی رود.

آنان از دین خارج می شوند چنانکه تیر از کمان خارج می شود. (۱)

این هم نوعی دیگر از اصحاب منافق که در برابر مردم، اظهار دیانت و خضوع و خشوع می کردند تا جائی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عمر می فرماید که: بعضی از شما مردم، نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنان، بی ارزش می پندارد. و بدون شک آنها قرآن را کاملاً از، بر، داشتند ولی از گلوهایشان فراتر نمی رفت (و به عمل هرگز نمی رسید) و این سخن پیامبر که می فرماید: او را رها کن چرا که اصحابی دارد؛ دلیل است بر اینکه منافقین در میان اصحاب بسیار زیاد بودند.

بخاری در صحیحش در کتاب «الادب» باب «من لم یواجه الناس بالعتاب» آورده است:

عایشه گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیزی درست کرد و اجازه داد از آن استفاده کنند.

گروهی از آن پرهیز کردند. پیامبر خبردار شد، خطبه ای خواند که در آن خطبه، پس از

ص: ۲۶۳

حمد و ثنای الهی فرمود: چرا برخی از مردم از چیزی که من درست کرده‌ام، پرهیز می‌کنند؟ به خدا قسم من از آنها به خدای سبحان داناتر و خشیتم از همه آنها بیشتر است. (۱)

و این هم یک صنف دیگر از اصحاب است که از سنت رسول خدا پرهیز می‌کنند و بی‌گمان، اعمال پیامبر را نیز مورد استهزا و تمسخر قرار می‌دادند و لذا می‌بینیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان آنان خطبه می‌خواند و به خدا سوگند می‌خورد که از همه آنها به خداوند اعلم و خشیتش از همه بیشتر است.

بخاری در کتاب «المظالم»، باب «الاشتراک فی الهدی و البدن» می‌نویسد:

ابن عباس گفت: روز چهارم ذی حجه بود، ما برای حج آمده بودیم. حضرت امر کرد عمره انجام دهیم و دستور داد که زنانمان برایمان حلال است. این سخن در میان مردم منتشر شد. عطاء گوید: جابر گفت: پس برخی از ما به منی رفتیم درحالی که... (۲) خبر به پیامبر رسید. برخاست و خطبه‌ای انشاد فرمود و در آن گفت: شنیده‌ام برخی از مردم می‌گویند: کذا و کذا. به خدا سوگند من از آنان باتقواتر و به خدا نزدیک‌ترم.

این هم یک نوع از اصحاب اند که اوامر رسول خدا را در احکام شرعی مورد

ص: ۲۶۴

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۹۶.

۲- (۲) - در متن روایت جمله‌ای ذکر شده که بسیار زننده و زشت است و لذا بجای آن چند نقطه گذاشتیم و از نقلش خودداری کردیم. (مترجم)

تمرد و نافرمانی قرار می دهند. و از این سخن حضرت برمی آید که برخی از مردم، این سخن پیامبر را که اجازه داد با زنهایشان هم بستر شوند، محکوم نموده بودند و می گفتند:... آیا اینان به احکام خدا از رسول خدا داناتر بودند؟ یا اینکه از او باتقوی تر؟!

و شکی نیست که ازدواج متعه یا متعه زنان که پس از وفات رسول خدا، از سوی عمر تحریم شد، از همین قبیل است. پس اگر آنان در زمان پیامبر اوامر را در مورد روا بودن هم بستر شدن با همسرانشان در ایام حج، رد می کردند و نمی پذیرفتند، دیگر چه جای تعجب است که پس از وفاتش نکاح متعه را تحریم کنند و از این امر پیامبر نیز سرباز زنند و نکاح متعه را مانند زنا بدانند چنانکه اهل سنت، امروز چنین ادعا می کنند.

بخاری در کتاب «الجهاد و السیر» در باب «ما كان النبي يعطى المؤلفه قلوبهم» آورده است:

انس بن مالک گفت: وقتی خداوند مقداری از اموال قبیله هوازن را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غنیمت داد، حضرت آن را به مردانی از قریش داد. انصار گفتند: خدا پیامبرش را بیامرزد؛ به قریش می بخشد و ما را رها می کند درحالی که شمشیرهایمان از خونشان می چکد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنان را در جایی گرد آورد و غیر از آنان، کسی را در آنجا جمع نکرد، سپس به آنها فرمود: سخنی از شما به من رسیده است، چه می باشد؟ آنها سخن

خود را تکرار کردند. فرمود: من به کسانی پول می دهم که تازه مسلمان شده اند آیا شما راضی نیستید که آنها با اموالشان بروند و شما همراه با رسول خدا باشید؛ بخدا سوگند بازگشت شما (برای من) بهتر است از بازگشت آنها. گفتند: آری! ای رسول خدا؛ راضی شدیم. آنگاه فرمود: شما پس از من خودخواهی های شدیدی خواهید دید؛ پس صبر کنید، تا خدا و رسولش را بر حوض، ملاقات کنید. انس گفت: ولی ما صبر نکردیم. (۱)

اکنون از آنها می پرسیم: آیا در تمام انصار، یک نفر مرد فهمیده نبود که به رفتار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، راضی شود و معتقد باشد به اینکه حضرت، به سوی هوا و هوس و عاطفه، منحرف نمی شود و سخن خدا را در این زمینه درک کرده باشد که می فرماید:

«نه، به خدای تو سوگند، اینان ایمان نمی آورند تا اینکه تو را در آنچه میانشان رخ می دهد، داور قرار دهند و هر وقت حکمی کردی، در دلهای خویش، هرگز احساس نگرانی و ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند». (۲)

آیا وقتی گفته شد: خدا، رسول الله را بیامرزد!! یک نفر در میان آنان بود که از پیامبر، دفاع کند؟

ص: ۲۶۶

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۶۰.

۲- (۲) - سوره نساء - آیه ۶۵. «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»

نه، هرگز! کسی که به مقتضای آیه ایمان آورده باشد، در میانشان نبود و وقتی گفتند: راضی شدیم، این هم از روی قناعت و رضایت نبود و لذا گواهی انس بن مالک- که یکی از آنان بود- کاملاً بیجا بود که گفت: او ما را به صبر وصیت کرد ولی ما صبر نکردیم.

بخاری در صحیحش، در کتاب مغازی، باب غزوه حدیبیه آورده است:

احمد بن اشکاب گوید: محمد بن فضیل از علاء بن مسیب از پدرش نقل کرده که گفت: براء بن عازب را ملاقات کردم؛ به او گفتم: خوشا به حالت! با پیامبر هم صحبت بودی و زیر درخت با او بیعت کردی.

گفت: فرزند برادرم! تو نمی دانی که ما پس از او چه کارها کردیم و چه انحرافها در دین به وجود آوردیم! (۱)

راست گفت براء بن عازب، زیرا بیشتر مردم نمی دانند، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اصحاب چه کارها کردند: به وصیش و پسر عمویش ظلم کردند و از خلافت دورش نمودند، به دخترش حضرت زهرا ستم کردند و به سوزاندن تهدیدش نمودند و حقش را در میراث پدر، غصب کردند. وصایای رسول خدا را مخالفت نمودند و احکام شرع را تغییر دادند و سنت پیامبر را به آتش کشیدند و از دسترسی مردم دور ساختند. آن حضرت را شکنجه دادند زیرا اهل

ص: ۲۶۷

بیتش را لعن و نفرین کردند و قتل عام نمودند و آواره ساختند و حکومت را به دست منافقین و تبهکاران و دشمنان خدا و رسولش سپردند. آری! و بسیاری غیر از این کارها انجام دادند که متأسفانه، نزد عموم مردم نامعلوم است و آنان چیزی از حقایق را دریافت نکرده اند جز آنچه از مکتب خلفا به آنان تلقین و تزریق شد که با اجتهادات شخصی تا توانستند احکام خدا و رسولش را تغییر دادند و آنها را بدعتهای نیکو نامیدند!!

بدین مناسبت، به اهل سنت می گوئیم: برادران! به هم صحبتی پیامبر فریب نخورید، چرا که این براء بن عازب؛ از نخستین اصحابی است که در زیر درخت با پیامبر بیعت کرده، و زبان حالش به فرزند برادرش این است که: نه همراهی با پیامبر و نه بیعت زیر درخت، تو را فریب ندهد؛ تو نمی دانی، پس از او چه کارها که نکردیم. خداوند می فرماید:

«آنان که با تو بیعت می کنند، همانا با خداوند بیعت می کنند، دست خدا بالای دست آنها است؛ پس اگر کسی بیعتش را بشکند، به خودش ضرر زده است.» (۱)

و چقدر عدد این اصحاب پیمان شکن زیاد بود که پیامبر به پسر عمویش علی،

ص: ۲۶۸

۱- (۱) -سوره فتح- آیه ۱۰. «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ...».

وصیت کرد با آنها بجنگد و کارزار کند، چنانکه در کتابهای تاریخ آمده است.

بخاری در صحیحش در کتاب الجمعة آورده است:

جابر بن عبد الله گفت: قافله ای که مواد غذایی با خود حمل می کرد، از شام آمد؛ ما مشغول نماز جمعه با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم. مردم متفرق شدند بجز دوازده نفر. این آیه نازل شد:

«وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا...». - و اگر تجارت یا کار لهوی دیدند، به آن طرف، پراکنده می شوند و تو را تنها می گذارند. (۱)

و این نیز یک نوع دیگر از منافقین از اصحاب هستند که پارسائی و خشوع ندارند، بلکه حتی از نماز جمعه، آن هم با رسول خدا، فرار می کنند که بر قافله و تجارت بنگرند و رسول خدا را در حال نماز و خضوع و خشوع در برابر خداوند، تنها می گذارند.

آیا اینها مسلمانانی هستند که ایمانشان کامل است؟ یا منافقینی هستند که حتی نماز را هم به مسخره گرفته اند و اگر به نماز برخیزند مانند منافقین، با تنبلی و کاهلی برمی خیزند. البته تنها آن دوازده نفر که با رسول خدا ثابت قدم ماندند و نماز جمعه را تمام کردند، از آنان مستثنی هستند.

آری! هر که اوضاع و احوال آن اصحاب را دنبال کند، بدون شک شگفت زده

ص: ۲۶۹

می شود. و حتما فرار کردنشان از نماز جمعه، چند بار تکرار شده بود که خداوند به آنان، از روی اعتراض می فرماید: «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَ وَ مِنَ التَّجَارَةِ» - بگو- ای پیامبر- آنچه نزد خداست از لهُو و تجارت بهتر است.

و برای اینکه-خواننده عزیز-مقدار تجلیل و احترامشان را نسبت به نماز جمعه که مسلمانان این زمان، بیشتر از آنها به آن احترام قائلند را دریابی، این حدیث صحیح بخاری را بخوان، که در کتاب الوکاله، از صحیحش چنین آمده است:

سهل بن سعید گفت: ما در روز جمعه خیلی خوشحال می شدیم زیرا پیرزنی داشتیم که از ساقه های یک نوع لویائی که آن را می کاشتیم، مقداری می گرفت و در دیگ می گذاشت و چند دانه جو هم با آن مخلوط می کرد و دیگر نه روغنی و نه هیچ چربی در آن می انداخت و آن را می پخت. ما که نماز جمعه را می خواندیم، نزد او می رفتیم، او هم غذا را به ما می داد. و لذا ما در روز جمعه، به این خاطر خیلی خوشحال می شدیم که بعد از نماز جمعه، از چنین غذائی تناول می کردیم. (۱)

خوشا به حال چنین اصحابی که از آمدن روز جمعه و ملاقات با رسول خدا و گوش دادن به خطبه ها و موعظه هایش و نماز خواندن با آن حضرت و به دیدار با یکدیگر و آن همه برکت ها و رحمتها که در آن روز سرازیر می شد، خرسند نمی شدند ولی از خوردن آن غذای مخصوص که آن پیرزن برایشان تهیه می کرد،

ص: ۲۷۰

مسرور می شدند، که اگر در این زمان یک نفر از مسلمانان بگوید که در روز جمعه به خاطر غذا خوشحال می شوم، او را جزء آدمهای پوچ و بیهوده می پندارند.

و اگر بیشتر از این، بخواهیم از احوالشان مطلع شویم، شاکرین و سپاسگزارانی را که خداوند در قرآن مورد ستایش قرار داده، اقلیتی هستند که عددشان از دوازده نفر تجاوز نمی کند، و اینان همان مخلصینی هستند که به سوی لهُو و تجارت نمی روند و نماز را رها نمی کنند و همین ها هم بودند که در هنگام جهاد، و در بسیاری از مواقع که سایر اصحاب فرار می کرده و در می رفتند، ثابت قدم می ماندند.

بخاری در صحیحش در کتاب الجهاد و السیر آورده است:

براء بن عازب گوید: رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، عبد الله بن جبیر را در غزوه احد بر پیاده نظام، که عددشان پنجاه نفر بود، قرار داد و فرمود: اگر دیدید که پرندگان بر سر ما فرود می آیند (کشته شده ایم) شما هرگز از جایتان، حرکت نکنید تا اینکه خودم به شما دستور دهم. و به هر حال دشمن مغلوب شد. راوی گوید: من به خدا قسم دیدم که خلخال ها در پاهای زنان پدید آمده بود. اصحاب عبد الله بن جبیر (پیاده نظام) گفتند: غنیمت! ای قوم، غنیمت! دیگر منتظر چه هستید؟! عبد الله بن جبیر به آنان گفت: آیا فراموش کردید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شما چه دستور داد؟ گفتند: به خدا سوگند، می رویم و برای خود غنیمت جمع می کنیم. وقتی صحنه را رها کردند، شکست خوردند. آنجا بود که حضرت رسول هرچه فریاد کرد، جز دوازده نفر با حضرت کسی نماند، و سرانجام هفتاد نفر از ما

ص: ۲۷۱

مورخین می نویسند که در این جنگ هزار نفر از اصحاب با حضرت خارج شدند درحالی که همه مشتاق جهاد کردن در راه خدا بودند و از پیروزی بدر، خیلی مغرور شده بودند ولی امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نافرمانی کردند و عامل شکستی مفتضح در تاریخ اسلام شدند که هفتاد نفر از آنان و در راس آنها حضرت حمزه عموی پیامبر کشته شدند و بقیه پا به فرار گذاردند و کسی با پیامبر جز دوازده نفر، در صحنه جنگ باقی نماند، چنانکه بخاری نقل کرده، و اما سایر مورخین این عدد را به چهار نفر، پائین آورده اند که عبارت بودند از: علی بن ابی طالب که جنگی نمایان با مشرکین کرد، و غرضش حمایت و دفاع از شخص شخیص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و ابو دجانة که در پشت از حضرت حمایت می کرد و طلحه و زبیر و گفته شده که سهل بن حنیف هم با آنها بود.

و از اینجا است که معنای سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را درک می کنیم که می فرماید:

«نمی بینم که رستگار می شود از آنان جز مانند چند شتر سرگردان در گله شترها». (بحث این حدیث خواهد آمد).

و این در حالی است که خدای سبحان آنان را در صورت فرار از جنگ به آتش جهنم تهدید کرده است:

ص: ۲۷۲

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقَيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ* وَمَنْ يُولِهِمْ يُؤَمِّدِ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ، فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ» (۱) - ای مؤمنین، هر گاه در وقت کارزار، با هجوم کافران مواجه شدید، از آنها روی برنگردانید و فرار نکنید که هر که در روز جنگ، به آنها پشت کرده و فرار نماید، به سوی خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین جایگاه است، خواهد بود، مگر آنکه از میمنه به میسره و یا از قلب به جناح به خاطر مصلحت جنگ برود و یا اینکه به یاری گروهی دیگر از خودشان بپردازد.

پس چه ارزشی دارند این اصحابی که به خاطر لُهو و تجارت، از نماز گریزانند و به خاطر ترس از مرگ، از جهاد فرار می کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تنها در میان دشمنان رها می کنند. و در هر حالت، متفرق می شوند و همه شان روی بر می گردانند. و با پیامبر - حد اکثر - جز دوازده نفر، نمی مانند! پس این اصحاب کجا هستند ای خردمندان؟!!

شاید برخی از پژوهشگران وقتی مانند این روایتها و رویدادها را می خوانند، آن را کوچک شمردند و می پندارند که حادثه هائی زودگذر بوده و خدا از آن ها گذشته است و دیگر اصحاب به چنین کارهائی روی نیاورده اند! خیر، چنین نیست. قرآن

ص: ۲۷۳

کریم ما را بر حقایق وحشتناکی آگاه می سازد. در جنگ احد(۱) فرارشان را چنین ثبت فرموده است:

«وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّوهُم بِأُذُنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ * مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ، ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ * إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلُؤُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا- تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا- مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۲)

و به تحقیق که وعده خداوند راست بود و آنگاه دریافتید که به اذن او غالب شده اید تا وقتی که (در جنگ احد) مغلوب شدید و اختلاف پیدا کردید و پس از اینکه آرزویتان را محقق گردانید، نافرمانی کردید؛ برخی از شما دنیا را می خواهید و برخی خواهان آخرت است. سپس شما را از پیروز شدن بازداشت تا امتحانتان کند و خدا از تقصیر شما (در نافرمانی پیامبر) درگذشت زیرا خداوند، به اهل ایمان، لطف و عنایت دارد. بیاد آورید هنگامی که از وحشت فرار می کردید و به کسی توجه نداشتید تا آنجا که به پیامبر هم که شما

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - تفسیر طبری- ج ۴ ص ۸۲، تفسیر التحرير و التئیر نوشته طاهر بن عاشور- ج ۴ ص ۱۲۶، صحیح بخاری- ج ۵ ص ۲۹- باب غزوه احد.

۲- (۲) - سوره آل عمران- آیه ۱۵۳.

را به یاری دیگران فرامی خواند، اعتنا نکردید، تا به کیفر این بی ثباتی، غمی بر غم شما افزود تا از این پس، برای از دست رفتن یا به دست آوردن چیزی، غمگین نشوید و خدا بهر کاری کنید آگاه است.

این آیات پس از جنگ احد که مسلمانان در امر رفتن به دنبال غنایم دنیا و دیدن خلخالها در پای بانوان-چنانکه بخاری نقل کرده-شکست خوردند، نازل شد و چنانکه قرآن فرموده است، خدا و رسولش را عصیان و نافرمانی کردند. آیا واقعا اصحاب از آن حادثه، عبرت گرفتند و به خدا انابه و توبه کردند و طلب آمرزش کردند و دیگر مانند آن رفتار نکردند؟!

نه هرگز! نه تنها توبه نکردند بلکه، کارهایی از آن بدتر نیز مرتکب شدند که این در اواخر زندگی پیامبر در جنگ حنین رخ داد. در آن غزوه، عددشان-چنانکه مورخین گفته اند-دوازده هزار نفر بود؛ و علی رغم کثرت جمعیت، بازهم طبق معمول-پا به فرار گذارده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در میان مشرکین و دشمنان خدا رها کردند که بیش از نه یا ده نفر از بنی هاشم و در راس آنان امام علی بن ابی طالب با حضرت نبودند، چنانکه یعقوبی در تاریخش نقل کرده و دیگران نیز یاد آور شده اند.^(۱)

و اگر فرارشان در جنگ احد، قبیح بود، بی گمان، در جنگ حنین، قبیح تر و به

ص: ۲۷۵

۱- (۱) -عبقریه خالد-نوشته عباس عقاد-ص ۶۸، تاریخ یعقوبی-ج ۲ ص ۶۲.

مراتب زشت تر است، زیرا صابران و بردبارانی که در جنگ احد با او پایدار ماندند چهار نفر از میان هزار صحابی بودند یعنی نسبت یک به دویست و پنجاه. ولی در جنگ حنین، از میان دوازده هزار صحابی، فقط ده نفر پایدار ماندند که نسبتش یک به هزار و دویست است. و اگر جنگ احد در آغاز هجرت بود و مردم مسلمان در اقلیت بودند و دورانشان به جاهلیت چندان دور نبود، در جنگ حنین، چه عذر و بهانه ای داشتند که اواخر سال هشتم از هجرت رخ داد و جز دو سال به عمر پیامبر باقی نمانده بود و علی رغم افزایش عدّه و عدّه (جمعیت و سلاح جنگی) با این حال، پاها را به فرار گذاشته و هیچ اعتنائی به ساحت مقدّس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نکردند.

قرآن کریم، در کمال روشنی، وضعیت ذلّت بار آنان و فرارشان از جنگ را در آن حادثه، توضیح داده و فرموده است:

«وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا، وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ». (۱)

و در جنگ حنین که از بسیاری لشکرتان، مغرور شده بودید و آن لشکر با آن عدد زیاد هرگز به کار شما نیامد و زمین با آن بزرگی، بر شما تنگ آمد و سپس همه شما پا به فرار

ص: ۲۷۶

گذاشتید و از صحنه جنگ در رفتید. آنگاه خداوند طمأنینه و سکینه اش را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی از فرشتگان فرستاد که شما آنها را نمی دیدید و کافران را سخت عذاب کرد و این کیفر کافران است.

خدای سبحان بیان فرموده است که رسول خود و مؤمنین بردباری را که با او پایدار ماندند و در جنگ نگریختند، ثابت قدم نمود و سکینه و اطمینان را بر آنان نازل کرد و فرشتگانی را برای یاری رساندن به آنان، فرستاد و آنها را بر کافران پیروزی بخشید که دیگر نیازی به آن مرتدان و فرارکنندگان از دشمن که از مرگ می هراسیدند، نداشتند؛ همان ها که فرمان خدا و رسولشان را نافرمانی می کردند و هرچند گاه که خداوند آزمایششان کرد، روسفید از آزمایش در نیامدند.

برای توضیح بیشتر، خوب است روایتی را که صحیح بخاری در این زمینه آورده است، مورد بررسی قرار دهیم:

بخاری در جزء پنجم کتابش؛ در کتاب «مغازی» و در تفسیر آیه «و یوم حنین» اذ أعجبکم کثرکم... چنین آورده است:

ابو قتاده گفت: در روز «حنین» به یک نفر مسلمانی که با یک مشرک می جنگید می نگریستم که دیدم یکی دیگر از مشرکین، آهسته از پشت سر مسلمان آمد که او را به قتل برساند، من به سرعت خودم را به او رساندم؛ او دستش را بلند کرد که مرا بزند، من فوراً دستش را قطع کردم سپس او را دیدم که مرا به شدت دربر گرفت تا جایی که

وحشت کردم، آنگاه مرا رها کرد. من هم او را به قتل رساندم. در هر صورت، مسلمانان پا به فرار گذاشتند، من هم با آنها فرار کردم، ناگهان عمر بن خطاب را در میان مردم یافتم.

به او گفتم: این مردم را چه شده است؟ گفت: این امر خدا است! (۱)

براستی کار عمر بن خطاب شگفت آور است؛ او که نزد اهل سنت، یکی از معدود شجاعان و قهرمانان اصحاب به شمار می آید، اگر شجاعت‌رینشان نباشد، زیرا معتقدند که خداوند اسلام و مسلمین را به او عزت بخشید و دعوت به اسلام علنی نشد مگر پس از اسلامش ولی تاریخ، حقیقت را برای ما بیان کرده است که چگونه پا به فرار می گذارد و در جنگ احد می گریزد چنانکه در جنگ خیبر نیز وقتی پیامبر او را همراه با لشکری به شهر «خیبر» فرستاد که آن را فتح کند، چگونه شکست خورد و فرار کرد و با اصحابش بازگشتند در حالی که آنها او را ترسو قلمداد می کرده و او آنها را ترسو و جبان معرفی می کرد. (۲)

و روز حنین نیز از معرکه فرار کرد و پشت به جنگ نمود و شاید از نخستین فرار کنندگان بود که سایر مردم نیز از او پیروی کرده و پا به فرار گذاشتند چرا که او از همه قهرمان تر بود!! و لذا می بینیم در میان آن همه فرار کنندگان، جلب توجه ابو قتاده می کند و ابو قتاده با شگفتی از او می پرسد که: مردم را چه شده است؟ و عمر

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۱۰۱.

۲- (۲) - مستدرک حاکم - ج ۳ - ص ۳۷. و همچنین ذهبی در تلخیص خود این را آورده است.

که خود دررفته و گریخته و از جهاد سرباز زده است و پیامبر را در میان آن همه مشرکین و دشمنان اسلام رها کرده است، برای اینکه ابو قتاده را نیز سردرگم کند به او می گوید که همین امر الهی است!!

آیا واقعا خداوند به عمر بن خطاب امر کرده بود که از جهاد فرار کند یا اینکه او را به پایداری و بردباری و صبر در جنگ و فرار نکردن امر کرده بود؟ مگر خداوند به او و اصحابش نفرموده بود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأُدْبَارَ» (۱) - ای مؤمنان، اگر کافران را دیدید که به سوی شما هجوم می آورند، هرگز پشت نکنید و از جنگ فرار ننمائید.

و مگر خداوند از او و از اصحابش بر این امر پیمان نگرفته بود و نفرموده بود:

«وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأُدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا» (۲) - و همانا آنان قبلاً با خداوند عهد و پیمان بسته بودند که به جنگ پشت نکنند و انسان در برابر عهد الهی، مسئول خواهد بود.

پس چگونه عمر از جنگ و جهاد می گریزد و به آن پشت می کند و ادعا می کند که این امر الهی است؟!

آیا او این آیات قرآن را ندیده و نشنیده بود یا اینکه...؟!

ص: ۲۷۹

۱- (۱) -سوره انفال-آیه ۱۵.

۲- (۲) -سوره احزاب-آیه ۱۵.

و هم اکنون ما نمی خواهیم در این زمینه بحث کنیم، چرا که یک بخش را به عمر بن خطاب اختصاص خواهیم داد ولی این روایت بخاری، بسیار جالب است و این شهادت بخاری است که اعتراف می کند به اینکه اصحاب با کثرت عددشان، در روز حنین، به جنگ پشت کردند و هرکس کتابهای تاریخ را در این زمینه ها مطالعه کند، از این عجیب تر و غریب تر خواهد دید و پرده ها از جلوی دیدگانش پس زده خواهد شد.

پس اگر بیشتر اصحاب، امر خدا را اطاعت نمی کردند-چنانکه در بحثهای گذشته متوجه شدیم-تعجیبی نیست که اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نیز نادیده بگیرند و اما اوامرش را پس از وفاتش-که پدرم و مادرم فدایش باشند-و آن همه بی اعتنائی و اهمال در این اوامر که هرچه بگوئی کم گفته ای.

در آغاز، اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که در ایام حیاتش، مورد بی اعتنائی و تمرد اصحاب قرار گرفت، مورد بررسی قرار می دهیم. و در این زمینه به صحیح بخاری بسنده می کنیم و دیگر صحاح اهل سنت را کنار می گذاریم هرچند در آنها چندین برابر و به عبارت هائی روشنتر و واضح تر، مطالب گفته شده و نافرمانی های اصحاب بیان شده است.

بخاری در جزء سوم صحیحش در کتاب شروط و در باب شروط جهاد و مصالحه با اهل جنگ داستان صلح حدیبیه و مخالفت عمر بن خطاب را با رسول خدا آورده است و اقرار نموده که عمر درباره حضرت، شك و تردید داشت و با کمال صراحت به حضرت گفت: مگر تو واقعا پیامبر نیستی؟ و پس از پایان داستان، بخاری می گوید: وقتی پیامبر قضیه نامه را پایان داد، به اصحاب خود امر کرد

که برخیزید، حیوانهای خود را ذبح کنید و حلق نمائید (اعمال حج را بجا بیاورید). راوی گوید: به خدا قسم یکی از آنها برنخاست تا اینکه سه بار پیامبر اوامر خود را تکرار فرمود و هیچ کس بلند نمی شد، پس بر ام سلمه وارد شد و آنچه از مردم دیده بود، برایش نقل کرد.^(۱)

ای خواننده عزیز! آیا از این تمرد و نافرمانی اصحاب، در قبال دستوره‌های پیامبر تعجب نمی کنی که سه بار رسول خدا دستورشان می دهد و اطاعتش نمی کنند؟!

در اینجا لازم است گفتگوئی را یادآور شوم که پس از انتشار کتابم «آنگاه...

هدایت شدم» میان من و برخی از علمای تونس ردوبدل شد، و پس از اینکه اعتراض را در صلح حدیبیه بیان نمودم، آنها نیز چنین اعتراض کردند: اگر اصحاب، امر رسول خدا را در قربانی کردن و تراشیدن سر (اعمال حج) انجام ندادند یکی از اصحاب نیز علی بن ابی طالب بوده، پس او هم اوامر رسول خدا را اطاعت نکرده است. من به آنها چنین پاسخ دادم:

اولا- علی بن ابی طالب، یکی از اصحاب نبود، بلکه او برادر و پسر عمو و داماد و پدر فرزندان پیامبر بود و هر جا که همه مردم از پیامبر فاصله می گرفتند، علی در کنار آن حضرت بود. پس اگر راوی در صحیح بخاری یادآور می شود که رسول خدا

ص: ۲۸۲

اصحابش را به قربانی کردن و تراشیدن سر دستور داد، علی علیه السلام، یکی از آنان به حساب نمی آید، چرا که منزلت او به پیامبر، مانند منزلت هارون به موسی است.

مگر نمی بینید که صلوات بر پیامبر کامل نمی شود مگر اینکه صلوات بر آتش، با آن همراه گردد و علی سرور آل محمد است، پس ابو بکر و عمر و عثمان و تمام اصحاب، نمازشان کامل نیست مگر اینکه در آن همراه با ذکر محمد بن عبد الله، بر علی بن ابی طالب نیز درود بفرستند.

ثانیا-رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در قربانی های خود، برادرش علی را با خود شریک می کرد چنانکه در حجه الوداع رخ داد؛ آن هنگام که علی از یمن بازگشته بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: یا علی! با چه حیوانی، قربانی کردی؟ علی گفت: به هرچه که رسول خدا قربانی کرد. پس رسول خدا، او را با خود، در قربانیش شریک گردانید.^(۱) و این داستان را تمام حدیث نویسان و تاریخنگاران یادآور شده اند، پس در روز «حدیبیه» نیز حتما او را شریک گردانیده بود.

ثالثا-علی بن ابی طالب، همان کسی بود که روز «حدیبیه»، نامه صلح را با املاء

ص: ۲۸۳

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۲- ص ۱۴۹، ج ۲- ص ۱۷۲، مسند احمد بن حنبل- ج ۱- ص ۲۵۳، صحیح مسلم- ج ۲- ص ۸۸۳، سنن ترمذی- ج ۳- ص ۲۹۰، سنن نسائی- ج ۵- ص ۱۵۷، سنن بیهقی- ج ۴- ص ۳۳۸.

رسول خدا، نوشت (۱) و حضرت رسول هیچ وقت به او اعتراض نکرده بود، نه در مناسبت حدیبیه و نه در هیچ مناسبت دیگری. و هرگز تاریخ، حتی برای یک بار هم، هیچ نافرمانی از دستورات پیامبر، برای او، ثبت نکرده است و هرگز او از جنگ با کفار و از جبهه جهاد فرار نکرد و هرگز برادرش را در میان دشمنان، تنها نگذاشت، بلکه همواره جان خود را فدایش می کرد.

و به هر حال، علی بن ابی طالب، خود جان پیامبر بود و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

«برای احدی روا نیست که در مسجد، جنب شود جز من و علی». (۲)

بیشتر افراد حاضر در جلسه، سخنان مرا مورد تایید قرار دادند و اعتراف کردند که علی بن ابی طالب، هرگز در طول مدت زندگی از اوامر و دستورات پیامبر، نافرمانی و تمرد نکرده بود.

بخاری در جلد هشتم صحیح خود در کتاب «الاعتصام بالکتاب و السنه» چنین آورده است:

عبد الله بن عباس گوید: وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حال احتضار بود، گروهی در منزل

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۵ - ص ۱۷۳، ج ۳ - ص ۱۴۰۹.

۲- (۲) - صحیح ترمذی - ج ۵ - ص ۶۳۹ - حدیث ۳۷۲۷، تاریخ الخلفاء سیوطی - ص ۱۷۲، صواعق المحرقة ابن حجر - ص ۱۲۳.

حضرت بودند که از جمله عمر بن خطاب نیز وجود داشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بیائید برای شما کتابی بنویسم که هرگز پس از آن، گمراه نگردید. عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است و شما هم که قرآن دارید، پس قرآن ما را بس است. افراد حاضر در منزل، اختلاف کردند و باهم نزاع نمودند؛ گروهی می گفتند: کاغذی بیاورید که رسول خدا برای شما مطلبی بنویسد تا هرگز پس از او گمراه نشوید. و گروهی دیگر سخن عمر را تکرار می کردند. وقتی زیاد سروصدا کردند و غوغا راه انداختند و در حضور پیامبر اختلاف نمودند حضرت فرمود: برخیزید! از نزد من بروید! ابن عباس پیوسته می گفت:

مصیبت! تمام مصیبت آن روزی بود که در اثر شدت اختلاف و سروصدا، نگذاشتند رسول خدا آن مطلب مهم را برایشان بنویسد. (۱)

و این نیز امر دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که با تمرد و نافرمانی اصحاب و تحقیر پیامبر روبرو شد. و همان گونه که بسیاری از مورخین ذکر کرده اند عمر بن خطاب، در حضور رسول خدا، پس از آن امر حضرت، گفت: رسول خدا هذیان می گوید. (پناه بر خدا) ولی بخاری این سخن عمر را مؤدبانه تر کرده و آن را با این جمله عوض کرده است: «درد بر پیامبر غلبه کرده است»، زیرا گوینده این عبارت، عمر است. و بخاری نمی خواهد در نقل حدیث، خیانت کند و چون

ص: ۲۸۵

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۱۶۱ و ج ۱ - ص ۳۷ و ج ۵ - ص ۱۳۸، صحیح مسلم - ج ۵ - ص ۷۵ و ج ۳ - ص ۱۲۵۷، مسند احمد - ج ۱ - ص ۲۲۲.

اسم عمر در روایت آمده است لذا نمی گوید که: بعضی ها گفتند: پیامبر هذیان می گوید بلکه سخن عمر را تغییر می دهد (و در این باره، بخش ویژه ای خواهیم داشت).

در هر صورت، بیشتر مورخین و محدثین یادآور شده اند که عمر بن خطاب در حضور پیامبر گفت: رسول خدا هذیان می گوید و بیشتر اصحاب، سخن او را تکرار کردند، و خدا می داند چه وضعیت وحشتناکی به وجود آورده بودند و چه سرو صداها و سخنان اختلاف برانگیز در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایجاد کرده بودند؛ و هرچند روایت، تا اندازه ای گویای آن وضعیت است ولی هرگز حقیقت حادثه را نمی تواند بازگو کند. مانند این است که یک کتاب تاریخی درباره زندگی حضرت موسی علیه السلام مطالعه کنیم؛ هرچه هم آن کتاب گویا باشد، هرگز مانند یک فیلم سینمایی نیست که رویدادها را کاملاً مجسم می نماید.

بخاری در صحیح خود، در کتاب «الادب»، باب «ما يجوز من الغضب و الشدة لامر الله عز و جل» چنین آورده است:

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) اطاقی یا بوریائی را برای نماز خواندن فراهم کرد. و هنگامی که رفت در آن (یا بر آن) نماز بخواند، برخی از مردان از او پیروی کرده و مانند او نماز خواندند. یکی از شبها که مردم برای نماز آمدند، رسول خدا، معطل کرده و تشریف نیاورد. پس مردم سروصدا راه انداختند و با سنگ به در خانه کوبیدند. حضرت

خشمگین شده و به آنان گفت: آن قدر رفت و آمد کردید که خیال کردم (این نمازهای مستحبی) بر شما واجب گردد. پس بر شما باد به خواندن نماز (مستحبی) در خانه هایتان زیرا بهترین نماز انسان، نمازی است که در منزل بخواند، مگر اینکه نماز واجب باشد. (۱)

و با کمال تاسف، عمر بن خطاب، با امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کرد و در ایام خلافتش، مردم را برای نماز مستحبی گردهم آورد و در این باره گفت:

«همانا این بدعت است؛ و چه بدعت خوبی است». (۲) و بیشتر اصحاب که نظرش را می پذیرفتند و تمام رفتار و گفتارش را می پسندیدند، از او پیروی کردند، بجز علی بن ابی طالب و اهل بیت که تنها به امر سرور و راهبرشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمل می کردند و هرگز از آن روی برگردان نبودند. پس اگر هر بدعتی، گمراهی باشد و هر گمراهی در جهنم باشد، نظر شما در مورد بدعتی که در آن با امر رسول خدا مخالفت شده، چه می باشد؟!!

بخاری در صحیحش در کتاب «مغازی» در باب «غزوه زید بن حارثه» آورده است:

ص: ۲۸۷

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۹۹، صحیح مسلم- ج ۲- ص ۱۸۸، مسند احمد- ج ۵- ص ۱۸۷.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۲- ص ۲۵۲- کتاب صلاه التراويح.

ابن عمر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اسامه را بر گروهی، فرماندهی و امارت داد، ولی آنان در فرماندهیش طعن زده و تخلف ورزیدند، پس پیامبر فرمود: اگر امروز در فرماندهی اسامه، طعن می زنید، در گذشته فرماندهی پدرش را نیز نپذیرفتید. به خدا قسم، او شایستگی امارت و فرماندهی را داشت و او از محبوبترین مردم نزد من بود و فرزندش نیز پس از او، یکی از محبوبترین مردم نزد من است. (۱)

این داستان را تاریخنگاران به تفصیل ذکر کرده اند و یادآور شده اند که چگونه رسول خدا را در این باره خشمگین ساختند تا جایی که سربازان از سپاه اسامه را لعن و نفرین کرد و این در حالی است که اسامه بیش از هفده سال نداشت و حضرت رسول او را بر سپاهی که ابو بکر و عمر و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و تمام شخصیات قریش در آن بودند، فرماندهی داد ولی در آن سپاه، نه علی بن ابی طالب و نه اصحابی که از او پیروی می کردند، تعیین نفرمود.

ولی همواره بخاری رویدادها را خلاصه می کند و احادیث را کامل نقل نمی کند زیرا میل دارد آبروی سلف صالح را حفظ کند. اما به هر حال، همین قدر که در کتاب خود آورده برای جویندگان حق و حقیقت کافی است.

بخاری در صحیحش در کتاب «الصوم»، باب «التنکیل لمن اکثر الوصال» آورده است:

ص: ۲۸۸

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متصل کردن روزه به روزه را نهی کرد (یعنی که بدون افطار کردن، یک روز از ماه رمضان را به روز دیگرش متصل نمایند) یکی از مسلمانان به حضرت عرض کرد: تو خود ای رسول خدا، روزه را به روزه متصل می کنی؟ حضرت فرمود: و کدام یک از شما، مانند من هستید؟ من به خواب می روم و خدایم طعامم می دهد و سیرابم می کند. ولی آنها از این کارشان دست برنداشتند پس حضرت دستور داد، حال که گوش نکردید، همچنان به روزه های خود ادامه دهید تا اینکه ماه را رویت کردند (عید فطر فرارسید) و فرمود: اگر ماه را ندیده بودید، باز هم دستور می دادم که همچنان روزه را به روزه متصل کنید و این برای مکافات کارشان بود. (۱)

خوشا بحال چنین اصحابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را از کاری بازمی دارد ولی نمی پذیرند و تکرار می کند و گوش نمی دهند. آیا اینان سخن خدای بزرگ را نشنیده اند که می فرماید:

«... ما آتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله إنّ الله شدید العقاب» (۲) - هرچه پیامبر به شما دستور دهد، بپذیرید و از هرچه نهی کند، دست بردارید و تقوای الهی داشته باشید و بدانید که عذاب خداوند سخت است.

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۲- ص ۲۴۳.

۲- (۲) - سوره حشر- آیه ۷.

و علی رغم تهدید خدای سبحان کسی را که از دستورات پیامبرش تخلف می کند، که او را سخت عذاب خواهد کرد، با این حال برخی از اصحاب، هیچ ارزش و ارجی برای این تهدید و هشدار خداوند قائل نبودند.

پس اگر چنین وضعیتی داشته باشند، هیچ تردیدی در نفاقشان نیست هرچند خودنمایی کنند و به صورت ظاهر بسیار نماز بخوانند و روزه بگیرند و آن قدر در دین سختگیری کنند که حتی زنهای خود را نیز بر خود حرام کنند، در جایی که پیامبر از هم بستر شدن با زنهایش، امتناع نورزد (چنانکه در بحثهای گذشته، یادآور شدیم).

بخاری در صحیحش در کتاب «المغازی»، باب «بعث النبی خالد بن الولید الی بنی جذیمه» آورده است:

زهری از سالم و سالم از پدرش نقل می کند که:

رسول خدا، خالد بن ولید را به سوی بنی جذیمه فرستاد که آنها را به اسلام دعوت کند- آنان را خوش نیامد که بگویند: اسلام آوردیم! بلکه گفتند: «از بت پرستی دست برداشتیم! از بت پرستی دست برداشتیم!» خالد یک یک آنان را می کشت و یا اسیر می کرد و به هریک از ما یک نفر اسیر سپرد، تا اینکه روزی از ما خواست که هرکس، اسیر خود را به قتل برساند. من گفتم: به خدا قسم اسیرم را نمی کشم و هیچ یک از یارانم، اسیرانشان را به قتل نمی رسانند؛ تا اینکه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدیم. داستان را برای ایشان تعریف کردیم. رسول خدا دستش را بلند کرد و دو بار فریاد زد: خداوندا! به تو پناه

مورخین این حادثه را با تفصیل بیشتری نقل کرده اند و یادآور شده اند که چگونه خالد بن ولید این گناه بزرگ را مرتکب شد و برخی از اصحاب او امر رسول خدا را در مورد حرمت قتل کسی که اسلام آورده است، نادیده گرفتند و از او تبعیت کردند در حالی که می دانستند ریختن خون بی گناهان، از بزرگترین معاصی است و پیامبر خالد را امر کرده بود که آنان را دعوت به اسلام کند نه اینکه خونشان را بریزد.

ولی عصبیت جاهلیت و خوی شیطانی بر خالد مستولی شده بود، زیرا قبیله بنی جذیمه، در ایام جاهلیت، عمویش «فاکه بن مغیره» را به قتل رسانده بودند و لذا او هم به آنان غدر کرد و در حالی که به آنها گفت: سلاحهایتان را زمین بگذارید زیرا مردم اسلام آورده اند، فوراً دستور داد دستهایشان را بستند و بسیاری از آنان را به قتل رساند. و هنگامی که برخی مخلصین از صحابه، از انگیزه خالد باخبر شدند، از سپاهش فرار کرده و خود را به پیامبر رساندند و حضرت را باخبر ساختند. و لذا حضرت رسول از رفتار خالد، اعلام تنفر و بیزاری نمود و علی بن ابی طالب را فرستاد که اموالشان را بازگرداند و دیه کشته شدگان را بپردازد. (۲)

برای شناخت بیشتر این داستان، بهتر است، سخنان عباس محمود العقاد

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۱۰۷ و ج ۸ - ص ۱۱۸.

۲- (۲) - تاریخ طبری - ج ۳ - ص ۶۷.

(نویسنده مشهور مصری) در کتاب «عبقریه خالد» خوانده شود که او در صفحه ۵۷ و ۵۸ کتابش در این زمینه، چنین می نویسد:

پس از فتح مکه، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) عنایت بر این داشتند که دشتهای اطراف مکه را از پرستش بت ها، پاک سازند، لذا سریّه هائی (جنگهائی که خود حضرت در آنها شرکت نداشتند) را برای قبیله های آن مناطق فرستادند و آنان را به اسلام دعوت کردند؛ از جمله، سریّه ای بود که خالد بن ولید را به سوی قبیله «بنی جذیمه» فرستاد که قریب سیصد و پنجاه نفر از مهاجرین و انصار، از جمله بنی سلیم، آن سریه را تشکیل می دادند.

حضرت آنان را به عنوان دعوت کننده و مبلغ فرستاد و هرگز دستور قتال به آنان نداده بود. و همانا بنی جذیمه در ایام جاهلیت، به عنوان شرورترین گروه ها، به حساب می آمدند که از جمله مقتولینشان، فاکه بن مغیره و برادرش (دو عموی خالد) و پدر عبد الرحمن بن عوف و مالک بن شرید و سه برادرانش از قبیله بنی سلیم می باشند که یک جا به قتل رسیدند. و همچنین افراد زیادی از گروه های گوناگون، توسط آنان به قتل رسیده بودند.

وقتی خالد بر آنها وارد شد و فهمیدند که بنی سلیم با خالد آمده اند، سلاحهای خود را بدست گرفته، آماده جنگ شدند. خالد از آنان پرسید: آیا شما مسلمان هستید؟ گفته شده که برخی از آنان در پاسخ گفتند: آری ولی برخی دیگر گفتند: «ما از بت پرستی دست برداشتیم! ما بت پرستی را کنار گذاشتیم!» سپس پرسید: پس چرا سلاحهای خود

را دربر کرده اید؟ گفتند: بین ما و یکی از اقوام عرب، دشمنی و عداوت است و ما ترسیدیم که شما از آنان باشید، لذا مسلح شدیم! خالد گفت: سلاحها را زمین بگذارید، چرا که مردم مسلمان شده اند. یکی از آنان که نامش «جحدم» بود، فریاد برآورد: وای بر شما ای بنی جذیمه! او خالد است. به خدا قسم، پس از سلاح بر زمین گذاشتن چیزی جز اسارت و پس از اسارت جز کشته شدن نیست. من به خدا قسم هرگز سلاحم را بر زمین نمی گذارم. آنها تلاش زیادی کردند تا او را نیز قانع کنند و به هر حال او هم مانند دیگران قانع شد و سلاحش را زمین گذاشت.

خالد فوراً دستور داد دستهای همه را ببندند و خواست آنها را به قتل برساند. بنی سلیم و اعرابی که همراه خالد بودند، اطاعتش کردند ولی انصار و مهاجرین دستورش را اطاعت نکردند چرا که پیامبر آنها را مأمور به کشتن نکرده بود. در هر صورت، خبر به پیامبر اکرم رسید. حضرت دستش را بلند کرد و سه بار فرمود: «خداوندا! به تو پناه می برم از کردار خالد بن ولید». از آن پس، علی بن ابی طالب را به سوی قبیله بنی جذیمه فرستاد که دیه کشتگانشان را پرداخت کند و اموالشان را به آنان مسترد نماید... و این حادثه، بزرگان از اصحاب را بسیار نگران کرد و همه خالد را محکوم کردند چه آنان که در سپاهش حضور داشتند و چه آنان که حضور نداشتند و در این میان، عبد الرحمن بن عوف به شدت با وی برخورد کرد و او را متهم به قتل عمد برای انتقامگیری از کشتن

آری! عباس عقاد این داستان را این چنین نقل می کند و او هم مانند دیگر اندیشمندان اهل سنت، بهانه هایی پوچ و بیهوده برای خالد بن ولید دست و پا می کند که مبتنی بر هیچ دلیل قانع کننده ای نیست و هرگز خردمندان آن را نمی پذیرند و البته عقاد هیچ بهانه ای ندارد جز اینکه ایشان می خواهد در توصیف خالد کتابی بنویسد!!! پس هر بهانه و عذری در این میان بیاورد، پوچ و بی ارزش است و مانند تارهای لانه عنکبوت می ماند که هر کس آنها را بخواند به پوچی و بی ارزشی پی می برد.

مگر این خود عقاید نیست که گواهی می دهد به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به عنوان مبلغ فرستاده بود و دستور جنگیدن ابدا به آنها نداده بود. و مگر خود اقرار نمی کند که بنی جذیمه در اثر فریب خالد، سلاحهای خود را زمین گذاشتند با اینکه جحدم قوم خود را هشدار داد که خالد فریبشان می دهد و جز اسارت و کشتار چیزی در انتظارشان نیست ولی آنان برای اینکه مسلمان شده بودند و حسن نیت داشتند، او را هم قانع کردند که سلاحش را کنار گذارد.

پس ای عقاد! اگر رسول خدا-طبق گفته خودت-آنان را برای تبلیغ فرستاده بود نه پیکار، خالد چه بهانه ای در مخالفت امر رسول الله دارد؟ این گرهی است که

ص: ۲۹۴

گمان نمی‌کنم بتوانی-ای عقاد-آن را بگشائی.

و تو خود گفتی که خالد دستور داد دست همه را ببندند و آنان را بر شمشیر عرضه نمود (یعنی امر کرد کشته شوند) این هم گره دیگری است که گمان نمی‌کنم-ای عقاد-آن را بگشائی! و آیا اسلام، به مسلمانان دستور داده است، کسانی را که با آنان پیکار نمی‌کنند بکشند؟! تازه فرض بر این است که آنها اسلامشان را هم آشکار نکرده بودند نه! هرگز اسلام چنین دستوری نمی‌دهد؛ این بهانه مستشرقین و دشمنان اسلام است که در این زمان، آن را ترویج می‌کنند.

بار دیگر تو خود اعتراف کردی که پیامبر، او را دستور نداده بود که با آن قوم پیکار کند و خود اقرار نمودی که مهاجرین و انصار، خالد را محکوم کردند چرا که کسانی را کشته بود که دستور قتلشان از سوی پیامبر صادر نشده بود، پس چه بهانه و چه عذری می‌خواهی برای خالد بتراشی؟!!

و برای ردّ عقاد، هیچ سخنی بهتر از سخنان خودش نیست که بهانه‌ها و عذرهای خویش را باطل می‌کند و همه‌اش را نقض می‌نماید و می‌گوید که:

این حادثه، بزرگان اصحاب را بسیار ناراحت کرد چه آنان که در سپاهش حضور داشتند و چه آنان که نبودند، تا آنجا که از سپاهش گریختند و خود را به پیامبر رساندند و شکایتش را به آن حضرت کردند و عبد الرحمن بن عوف-به گواهی شخص عقاد-خالد را متهم به قتل عمد کرد چرا که می‌خواست خونخواهی عموهایش کند!!

و مگر نه رسول خدا دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و سه بار از عملکرد خالد به خدایش پناه برد و اعلام تنفر از او کرد؟^(۱) و مگر نه پیامبر، علی را با اموالی به سوی آن قوم فرستاد تا دینه کشته شدگان را بپردازد و اموال ربوده شده را بازگرداند-چنانکه خود عقاد بدان شهادت داده است-پس معلوم می شود که آن قوم مسلمان شده بودند ولی خالد به آنها ستم کرد و تجاوز نمود. آیا کسی هست از عقاد بپرسد که چرا به زور می خواهد کارهای ناشایست خالد را، صحیح جلوه دهد؟! و مگر عقاد از رسول خدا داناتر است که حضرت سه بار از کار بد خالد، اعلام تنفر و براءت می کند؟! یا از بزرگان اصحاب، عالم تر است که خالد را محکوم کردند؟! یا از آن اصحابی که از شدت هول واقعه، فرار کردند و از سپاه خالد، خارج شدند؟ یا از عبد الرحمن بن عوف که همراه با خالد بود و حتما از عقاد به حال خالد، داناتر است و با این حال او را متهم به قتل عمد نمود؟

خدا بکشد تعصب کور و خوی جاهلیت را که حقایق را می خواهد وارونه جلوه دهد. و هرچند بخاری، کل داستان را در چهار خط خلاصه کرده است، با این حال، برای محکوم کردن خالد و سایر اصحابی که در قتل مسلمانان بی گناه از او تبعیت و پیروی کردند، کافی است و عقاد آنان را چنین یاد می کند: «بنی سلیم و اعرابی که با او بودند، در کشتار آنان، از خالد تبعیت کردند». ولی خالد از آن اصحابی که اطاعتش

ص: ۲۹۶

۱- (۱) - سیره نبویه ابن هشام - ج ۴ - ص ۷۳.

کردند، مستثنی نمی کند جز دو یا سه نفر که از سپاه فرار کردند و نزد پیامبر رفته و از خالد شکایت کردند؛ پس تو-ای عقاد- نمی توانی ما را قانع کنی که مهاجرین و انصاری که عددشان قریب سیصد و پنجاه نفر بود، چنانکه خود اعتراف کردی، در قتل آن بیچارگان، اطاعت از خالد نکرده باشند و همه آنها از سپاهش فرار کرده باشند!! این را هیچ پژوهشگری نمی تواند باور کند. ولی گویا تو می خواهی از سلف صالح بهر قیمتی که شده، حمایت کنی هرچند به قیمت پوشاندن و کتمان کردن حقایق باشد. و اکنون وقت آن رسیده است که پرده ها بالا رود و حقیقت ها آشکار گردد.

راستی چقدر جنایتهای سنگین به نام خالد بن ولید در تاریخ ثبت شده است بویژه حادثهٔ روز «بطاح»؛ همان روزی که ابو بکر او را بر سر ارتشی بزرگ قرار داد که بسیاری از صحابهٔ پیامبر نیز در آن بودند، و او هم مالک بن نویره و قومش را فریب داد و وقتی سلاحهایشان را کنار گذاردند، دستور داد دستهایشان را ببندند و همه را گردن زدند. سپس در همان شب بر همسر مالک، لیلی ام تمیم، وارد شد و به او تجاوز کرد. و هنگامی که عمر بن خطاب می خواست او را قصاص کند و به او گفت: به خدا قسم تو را سنگسار می کنم، ای دشمن خدا، یک انسان مسلمان را به قتل رساندی، سپس به همسرش تجاوز به عنف کردی، ابو بکر از خالد حمایت کرد و به عمر گفت: زبانت را از خالد بازدار (به خالد نفرین مکن) زیرا او اجتهاد کرده و خطا نموده

و این نیز داستان دیگری است که شرحش طولانی و بازگو کردنش زشت است.

ای بسا مظلومی که حقش غصب شود، چرا که ستمگرش توانمند و گرامی است و ای بسا ظالم و ستمگری که حتی در ظلمش مورد تایید و حمایت قرار گیرد چرا که ثروتمند و مقرب درگاه دستگاه حاکمه است. ببینید وقتی بخاری داستان بنی جذیمه را نقل می کند، چگونه آن را تکه تکه می کند (مثله می کند) و می گوید:

پیامبر، خالد را به سوی بنی جذیمه فرستاد که آنها را به اسلام دعوت کند ولی آنها نتوانستند بگویند ما اسلام آوردیم، لذا پیوسته می گفتند: «از بت پرستی دست برداشتیم...».

راستی، مگر بنی جذیمه ایرانی، ترک، هندی یا آلمانی بودند که نمی توانستند بگویند: ما اسلام آوردیم، ای آقای بخاری؟! یا اینکه آنها از قبیله های عرب بودند که قرآن به زبانشان نازل شده بود؟ ولی تعصب کورکورانه و توطئه بزرگی که برای حمایت از آبروی اصحاب پی ریزی شده بود، بخاری را واداشت که مانند چنین سخنی بگوید تا کردار خالد را نیکو جلوه دهد!

و عقاد را هم مشاهده کنید که می گوید: خالد از آنها پرسید: آیا شما مسلمان هستید؟ سپس اضافه می کند: گفته شده که برخی از آنان جواب دادند: آری و برخی

ص: ۲۹۸

دیگر گفتند: «ما از بت پرستی کناره گیری کرده ایم».

و این واژه «گفته شده» دلالت روشن دارد بر اینکه آقایان به هر چیز متوسل می شوند تا رفتار خالد بن ولید را برای مردم بگونه ای دیگر جلوه دهند و بهانه ای برایش بتراشند چرا که او شمشیر بران حاکم وقت است و او پشتیبان نظام است در غصب کردن خلافت و او و پیروانش، نیروی قدرتمندی به شمار می روند تا هر انسانی را که به خیالش برسد یا در فکرش خطور کند که در برابر قهرمانان «سقیفه» بایستد یا بر آنان خروج کند یا از آنان انتقاد کند، به شدت بکوبند و از صحنه خارج سازند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

ص: ۲۹۹

پس از رحلت حضرت

ضایع نمودن سنت پیامبر

بخاری در باب «تضییع الصلاه» آورده است:

غیلان از انس بن مالک نقل می کند که گفت: هیچ چیز نمی یابم که از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا بحال باقی مانده (یعنی هیچ یک از سنتهای پیامبر بدون تغییر باقی نمانده است) به او گفته شد: نماز. گفت: و مگر در نماز تغییر ندادید و آن را ضایع نکردید.

و گوید: از زهری شنیدم که می گفت: در دمشق بر انس بن مالک وارد شدم، دیدم می گرید. به او گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: هیچ یک از احکام شریعت را نمی شناسم که بدون تغییر باقی مانده باشد بجز این نماز و این نماز هم ضایع شده است. (۱)

و همچنین بخاری در جلد اول در باب «فضل صلاه الفجر فی جماعه» آورده

ص: ۳۰۱

است:

اعمش ما را حدیث کرد و گفت: سالم را شنیدم که می گفت: از ام الدرداء شنیدم که گفت روزی ابو الدرداء بر من وارد شد در حالی که خشمگین بود. به او گفتم: چرا خشمگینی؟ گفت: به خدا قسم چیزی از سنت پیامبر نمی یابم جز اینکه همه باهم نماز می خوانند. (۱)

و همچنین بخاری در جزء دوم از صحیحش در باب «الخروج الی المصلی بغیر منبر» از ابو سعید خدری نقل می کند که:

هرگاه رسول خدا برای عید فطر یا عید قربان (اضحی) به مصلی می آمد، اولین کاری که می کرد، نماز می خواند، سپس مردم را موعظه می کرد. و مردم هم بر این سنت باقی بودند تا اینکه روزی با مروان، امیر مدینه، در روز اضحی یا فطر، خارج شدم؛ او می خواست قبل از نماز، بر فراز منبر رود، لباسش را کشیدم (که متوجه شود) ولی بهر حال او قبل از نماز، خطبه عید را خواند. به او گفتم: به خدا قسم، تغییر دادید (احکام الهی را) گفت: ای ابو سعید! به تحقیق آنچه که تو می دانی از میان رفته است!!

گفتم: به خدا، آنچه را می دانم بهتر است از آنچه که نمی دانم. گفت: مردم پس از نماز، به خاطر ما نمی ماندند و لذا من خطبه را قبل از نماز قرار دادم!!! (۲)

ص: ۳۰۲

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۱۵۹.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۴.

آری! اصحاب در دوران انس بن مالک و ابو الدرداء و در زمان حیات مروان بن حکم- که به دوران زندگی رسول خدا خیلی نزدیک بود- سنتهای پیامبر را تغییر می دادند و همه احکام الهی را حتی نماز تغییر می دادند- چنانکه شنیدید- و به خاطر منافع پستشان سنتهای حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را وارونه جلوه می دادند تا آنجا که بنی امیه پس از هر خطبه، لعن علی و اهل بیت را بر منابر، سنت قرار داده بودند و لذا بیشتر مردم بعد از تمام شدن نماز عید فطر و قربان، متفرق می شدند چرا که نمی خواستند لعن علی و اهل بیت را بشنوند، و از این روی بنی امیه، سنت پیامبر را عوض کردند و خطبه را- در عیدین- قبل از نماز قرار دادند تا به راحتی در حضور تمام مسلمانان و علی رغم مخالفت بسیاری از آنان، علی را لعن و نفرین کنند، و پیشاپیش همه آنها، معاویه است که چنین سنتی را تاسیس و پایه گذاری کرد و آن قدر ترویج نمود که به صورت یک سنت تغییرناپذیر در آمد و بوسیله آن، به خدا تقرب می جستند! یکی از مورخین نقل کرده است که:

یکی از امامانشان پس از خطبه روز جمعه، فراموش کرد، علی را لعن کند و می خواست از منبر پائین بیاید و مشغول نماز شود که ناگهان از هر سوی مردم فریاد برآوردند: سنت را فراموش کردی! سنت را از یاد بردی!

آری! متأسفانه این بدعتی که معاویه آن را تاسیس کرد، هشتاد سال در میان مسلمانان باقی بود و تا امروز آثارش پدیدار است. با این حال، اهل سنت و

جماعت بر معاویه و پیروانش، درود می فرستند و به ادعای احترام اصحاب، اجازه نمی دهند کسی او را انتقاد کند یا جنایت‌هایش را بازگو نماید.

خدای را سپاس که پژوهشگران مخلص از امت اسلام، در جستجوی حق هستند و رفته رفته حق را از باطل تشخیص می دهند و بسیاری از آنان از این تنگ نظری اصحاب که معاویه و پیروانش آن را به وجود آورده اند، رهائی یافته اند و اهل سنت، کم و بیش از این تناقض زشت، هشیار می شوند. مثلاً- درحالی که از همه اصحاب دفاع و پشتیبانی می کنند و نفرین می کنند کسی که حتی یک نفر از آنان را توهین کند و اگر به آنها بگوئی: این لعنتان شامل معاویه بن ابی سفیان هم می شود چرا که او بهترین و برترین اصحاب را- علی الاطلاق- لعن کرده و شتم نموده است و در حقیقت او می خواسته، شخص رسول خدا را سب و لعن کند که فرمود: «هر که علی را نفرین کند، مرا نفرین کرده است و هر که مرا نفرین کند، خدا را نفرین کرده است».^(۱) در آن صورت، زبان‌شان بند می آید و در جواب ناتوان می شوند و بهانه هائی می آورند که اگر دلالتی داشته باشد، جز بر نادانی و کم عقلی و تعصب کورکورانه، دلالتی دیگر ندارد. مثلاً برخی از آنان می گویند: این از دروغها و

ص: ۳۰۴

۱- (۱) - حاکم در ج ۳-ص ۱۲۱ مستدرک آن را آورده است و گفته است: این حدیث از نظر شیخین صحیح است. ذهبی در تلخیصش ذکرش کرده و صحت آن را تایید نموده است. امام احمد بن حنبل در مسندش در جلد ششم، ص ۳۲۳ نقلش کرده است. نسائی در خصائصش ص ۱۱۱ حدیث ۹۱ نیز آن را یادآور شده است.

ساخته های شیعیان است!! و برخی دیگر می گویند: آنها صحابه رسول الله هستند و حق دارند درباره یکدیگر هر چه می خواهند، بگویند ولی ما در سطح آنها نیستیم که از آنان انتقاد کنیم!!

خداوندا تو را تنزیه می کنم و سپاس می گویم. این سخن تو در قرآن کریم، حقایقی را بر من روشن کرد که اعتقاد به آنها برایم، دشوار و درکش مشکل بود:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ». (۱)

-به تحقیق، بسیاری از جن و انس را برای دوزخ واگذاریم زیرا آنان را دل‌هائی است بی ادراک و دیده هائی است بی نور بصیرت و گوش هائی است ناشنوی حقیقت؛ همانا آنان مانند چارپایان اند، بلکه گمراه ترند و آنان مردمانی غافل اند.

براستی هروقت این آیه را می خواندم، تعجب می کردم و می گفتم: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ چگونه یک حیوان بی زبان از این انسان، هدایتش بیشتر است؟ آیا می شود انسان، سنگی را با دست خود بسازد، سپس آن را پرستد و از آن، درخواست روزی و یاری کند؟ ولی بحمد الله وقتی به هند مسافرت کردم و عجایب و شگفتیها را دیدم، این تعجب زدوده شد و شگفتی ام از بین رفت، در آنجا پزشکانی

ص: ۳۰۵

یافتم که استاد علم کالبد شکافی اند و از اسرار سلولهای بدن بااطلاع اند، با این حال، هنوز گاو را می پرستند. اگر این گناه را نادانان و جاهلان هند و مرتکب شوند، شاید عذرشان پذیرفته شود، اما اینکه می بینی روشنفکران و فرهنگیانشان، گاو و سنگ و دریا و آفتاب و ماه را می پرستند، دیگر چاره ای جز تسلیم در برابر قرآن کریم و ادراک این حقیقت قرآنی نداری که همانا انسانهایی هستند که از حیوان، گمراه ترند.

ص: ۳۰۶

در مورد برخی از اصحاب

بخاری در صحیحش در باب «ما اُدیت زکاته فلیس بکنز» از احنف بن قیس نقل کرده که گفت:

همراه با گروهی از «قریش» نشسته بودیم، مردی با موئی خشن و لباس و هیبتی خشن و بی ریخت، آمد و بر آنها سلام کرد، سپس گفت: بشارت باد مال اندوزان را به سنگهائی داغ و تفتیده از سنگهای جهنم که بر سینه هایشان می گذارند که از پشت کتفشان (شانه شان) بیرون می آید و یا به پشت کتفشان می مالند که از سینه شان بیرون می زند و تمام وجودشان متزلزل می شود. این را بگفت و به گوشه ای رفت. به دنبالش روانه شدم و کنارش نشستم، درحالی که نمی دانستم کیست. پس بدو گفتم: می دانی که همه حاضرین را از سخت برآشتی؟ گفت: آنها شعور ندارند و درک نمی کنند. من از

ص: ۳۰۷

خودم سخن نمی گفتم، این را دوست عزیزم به من گفته بود. گفتم: دوست کیست؟ گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله). آن حضرت به من گفت: ای ابو ذر! آیا کسی را می بینی؟ ابو ذر گفت:

پس من به آفتاب نگریستم؛ دیدم چیزی از روز باقی نمانده و دلم می خواست که حضرت به من دستوری دهد و چیزی از من بطلبد که انجامش دهم گفتم: آری. فرمود:

من دوست ندارم که مانند کوه احد، زر داشته باشم، مگر اینکه همه اش را در راه خدا انفاق کنم و برای خودم فقط سه دینار باقی بگذارم. و همانا اینان که اموال دنیا جمع می کنند، عقل و شعور ندارند. نه، به خدا قسم نه امری از امور دنیا و نه از امور دین، از آنان سؤال نمی کنم، تا اینکه به دیدار پروردگارم بروم. (۱)

و همچنین بخاری در باب «حوض» و تفسیر آیه «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» آورده است:

عطاء بن یسار از ابو هریره نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: درحالی که ایستاده بودم، گروهی را دیدم؛ آنان را شناختم. ناگهان مردی از میان من و آنان بیرون آمد و به آنها گفت: زودتر بیایید! گفتم: به کجا؟ گفت: به خدا قسم، به سوی جهنم. گفتم: اینها چه کار کرده اند؟ گفت: پس از تو به جاهلیت خود بازگشتند و مرتد شدند. سپس گروهی دیگر از آنان که می شناختم را دیدم. مردی از میان من و آنان بیرون آمد و گفت: زودتر بیایید! گفتم: اینها را کجا می برید؟ گفت: و الله، به سوی جهنم می برمشان. گفتم: چه کار

ص: ۳۰۸

کرده اند؟ گفت: اینها نیز پس از تو مرتد شدند و به عقب بازگشتند، پس نمی بینم از آنان رها می شوند جز به اندازه چند شتری که از گله شتران جدا شده اند.

و از ابو سعید خدری نقل شده که گفت:... پس گفته می شود: تو نمی دانی که پس از وفات چه بدعتها در دین گذاشتند. پس من (پیامبر) می گویم: دور باد، دور باد آنان که پس از من، در دین، تغییر دادند و بدعت نهادند. (۱)

و همچنین بخاری در باب «غزوه حدیبیه» و تفسیر آیه مبارکه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...» (۲) از علاء بن مسیب از پدرش نقل کرده که گفت: براء بن عازب را دیدم، پس به او گفتم: خوشا به حالت، همنشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودی و در زیر درخت با حضرتش بیعت کردی! گفت: فرزند برادرم! نمی دانی پس از او چه بدعتها گذاشتیم؟! (۳)

این گواهی و شهادتی است بزرگ از یکی از بزرگان اصحاب که حد اقل با خودش و با مردم، صریح و رک بوده است، و شهادتش تأکیدی است بر این سخن خداوند که می فرماید: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (۴) - پس اگر پیامبر از دنیا برود و یا کشته شود، شما به دوران های گذشته تان بازمی گردید و تأکیدی است بر

ص: ۳۰۹

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۲۰۹.
 - ۲- (۲) - سوره فتح - آیه ۱۸.
 - ۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۶۶.
 - ۴- (۴) - سوره آل عمران - آیه ۱۴۴.

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «پس به من گفته می شود: آنان پس از تو به قهقرا و دوران های جاهلیت خویش بازگشتند».

و براء بن عازب که یکی از بزرگان اصحاب است و در زیر درخت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرده (بیعه الشجره) یا بیعه الرضوان بر خویشان و دیگر اصحاب گواهی می دهد که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در دین بدعت گذاشتند و توضیح می دهد که صحبت و همراهی پیامبر و یا بیعت با آن حضرت زیر درخت که به «بیعه الرضوان» معروف شد، مانع از گمراهی صحابی یا ارتدادش پس از پیامبر نمی گردد.

بخاری در جلد هشتم در باب سخن پیامبر «لتتبعن سنن من کان قبلکم» از عطاء بن یسار و او از ابو سعید خدری از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود:

«به تحقیق پیروی می کنید از سنتهای اقوامی که قبل از شما بودند، و جب به جب و بازو به بازو تا آنجا که اگر آنان در سوراخ سوسماری رفته باشند شما هم خواهید رفت.

عرض کردیم: یا رسول الله! مقصود شما یهود و نصاری هستند؟ فرمود: آری، پس چه کسی غیر از آنان؟!». (۱)

ص: ۳۱۰

پس از قرآن و سنت، شاهد دیگری بر مدعایمان داریم که شاید روشن تر و صریح تر باشد چرا که ملموس و محسوس است و افرادی آن را دیدند و نگریستند و بر آن شهادت دادند و با آن زندگی را گذراندند تا بصورت تاریخی مدوّن و رویدادهائی نگاشته شده در آمد.

و اگر ما کتابهای تاریخی اهل سنت را از قبیل تاریخ طبری، ابن اثیر، ابن سعد، ابو الفداء، ابن قتیبه و دیگران بخوانیم، به شگفتیهائی خواهیم رسید و خواهیم دانست که ادعای اهل سنت در مورد عدالت اصحاب و اعتراض نکردن به هر یک از آنان، مبتنی بر هیچ دلیلی نیست و هیچ عاقلی آن را نمی پذیرد و کسی بر آن صحّحه نمی گذارد جز تعصّب گرایانی که تاریکی های ضلالت بر آنان چیره شده و نور را از دیدگان شان برگرفته تا آنجا که نمی توانند بین محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم، پیامبر

معصومی که جز از حق و عدل سخن نمی راند و جز از روی راستی و صداقت رفتار نمی کند، و بین اصحابش که گاهی قرآن به نفاق آنان یا به فسق و تباهی‌شان و یا به بی تقوائیشان گواهی داده است، فرق بگذارند و می بینی که چنان از اصحاب دفاع می کنند که گویا از پیامبر دارند حمایت و دفاع می کنند. نمونه ای به عرضتان برسانم:

هرگاه به یکی از آنان می گوئی که سوره عبس و تولی دربارهٔ پیامبر نازل نشده و مقصود از آن کسی که پشت کرد و اخم درهم کشید، نه پیامبر است بلکه یکی از بزرگان اصحاب است که خداوند او را بر تکبر و خودخواهیش و ترش رویش هنگام روبرو شدن با نابینای مستمند، مورد ملامت و سرزنش قرار داد؛ ناگهان می بینی این تفسیر را نمی پذیرند و می گویند: محمد یک انسان معمولی است و چندین بار اشتباه کرده و پروردگارش او را مورد ملامت قرار داده است (و العیاذ بالله) و او فقط در مورد رساندن احکام و تبلیغ قرآن، معصوم است و لا غیر! (۱) این نظرش درباره رسول الله است.

اما وقتی به او می گوئی که عمر بن خطاب در مورد بدعت گذاریهایش در دین اشتباه کرده است، مثلاً او نماز تراویح را بدعت نهاده که رسول الله از آن نهی فرمود

ص: ۳۱۲

۱- (۱) -مراجعة کنید به سنن ترمذی- ج ۵- ص ۴۲۲ ح ۳۳۳۱، تفسیر فخر رازی- ج ۳۱- ص ۵۴، تاریخ طبری- ج ۳- ص ۳۲ الی ۳۴.

و به مردم دستور داد نمازهای نافله را در منزل خودشان و به تنهایی بخوانند؛ فوراً می بینی برای دفاع از عمر قد علم می کند و با قاطعیت می گوید: آری! این بدعت است و چه بدعت خوبی است! و تلاش فراوان می کند که برای عمر، بهانه ای دست و پا کند هر چند نصّ رسول خدا بر نهی آن وارد شده است. و اگر بگوئی که عمر سهمیه «الْمَوْلَفَه قُلُوبُهُمْ» را که خداوند در قرآن بر آن حکم کرده، نادیده گرفت و مورد پذیرش قرار نداد، می گوید: مولای ما جناب عمر می دانست که اسلام تقویت پیدا کرده و نیرومند شده و لذا به آنان گفت: هیچ نیازی به شما (اهل کتاب) نداریم (و دیگر این سهمیه را به شما نمی پردازیم) و به هر حال او به احکام قرآن از همه مردم اعلم و فهمیده تر بود!! آیا از این نوع برخورد تعجب نمی کنید!!؟

و کارشان به جایی رسیده است که یک وقت به یکی از آنها گفتم: بگذریم از بدعت خوب و بد و یا از مؤلفه قلوبهم، تو چه دفاعی از او داری که تهدید به سوزاندن منزل فاطمه زهرا با هر کس که در خانه بود، نمود جز اینکه برای بیعت کردن از منزل بیرون آیند؟

با صراحت تمام به من پاسخ داد: حق با او بود، زیرا اگر چنین نمی کرد بسیاری از اصحاب همراه با علی از بیعت خودداری می کردند و فتنه ای برپا می شد!!

من معتقدم که بحث کردن با اینگونه افراد هیچ فایده ای ندارد، و با تاسف

فراوان اغلب اهل سنت، چنین طرز تفکری دارند زیرا حق را تشخیص نمی دهند جز در رفتار و کردار عمر بن خطاب. آنان نظریه را به عکس کرده اند زیرا حق را توسط رفتار اشخاص می خواهند بشناسند با اینکه باید به عکس باشد یعنی باید مردان را با حق شناخت چنانکه امام علی می فرماید: «حق را بشناس تا اهلش را بشناسی».

و این باور آن چنان در آنان رسوخ کرده است که از عمر بن خطاب نیز فراتر رفته و به تمام اصحاب رسیده است و لذا معتقدند که همه اصحاب عادل اند و نمی شود درباره هیچ کدامشان، کمترین اعتراضی کرد و بدین سان سدی آهنین در برابر هر پژوهنده ای که در پی شناخت حق است، زده اند تا جائی که هرگاه این پژوهشگر بیچاره می خواهد از خطری دوری جوید، خطرهای بی شماری جلو رویش سبز می شود و هرگاه بخواهد موجی را از سر خود رفع کند، با موجهای سهمگین دیگری مواجه می شود و خلاصه نمی تواند به ساحل نجات برسد مگر اینکه اهل صبر و بردباری و شجاعت باشد.

و اگر به تاریخ بازگردیم می بینیم که چگونه آبروی بعضی از اصحاب ریخته شد و پرده هایشان بالا رفت و حقیقتشان هویدا شد هرچند تلاش می کردند آن را پنهان کنند یا اینکه حاکمان سوء و یاران و پیروانشان در این راستا تلاشها می کردند.

نخستین چیزی که جلب توجه می کند، موضعگیری آنان در قبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز رحلتش است-جانم به فدایش-که چگونه جسد مقدسش را رها کردند و در تجهیز و غسل و کفنش هیچ همکاری نکردند بلکه شتابان به سوی کنفرانسشان در سقیفه بنی ساعده رفتند و بر سر خلافت به نزاع و کشمکش پرداختند، با اینکه صاحب شرعی و واقعیش را می شناختند و در دوران حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با او بیعت کرده بودند. و بدین سان روشن می شود که آنان از فرصت دور بودن علی و بنی هاشم از صحنه معرکه سوء استفاده کردند؛ زیرا آنان نمی توانستند جسد مبارک پیامبر را نادیده بگیرند و به سوی سقیفه بشتابند و اینان می خواستند پیش از فراغت بنی هاشم از وظیفه شریفشان، مطلب را تمام کنند و آنان را در برابر امر واقع شده قرار دهند و هیچ جای اعتراض و انتقادی برای آنان نگذارند چرا که اصحاب سقیفه باهم قرارداد بسته بودند که هر که مخالفت کند به تهمت فتنه انگیزی و دشمنی با مسلمین، او را از پای درآورده به قتل برسانند!

تاریخنگاران در این زمینه از رویدادهای عجیب و غریبی خبر می دهند؛ از همان ها که خلفای پیامبر معرفی شده و بر مؤمنین فرمانروائی داشتند مانند اینکه مردم را با تهدید و ارعاب و کتک و ادار به بیعت کردند و حتی یورش بر خانه فاطمه

زهرها بردند و او را بین در و دیوار فشردند، تا آنجا که جنینش سقط شد و دست بسته علی را از منزل بیرون آوردند و تهدید به قتل کردند اگر بیعت نکند و حقوق زهرها را از ارث و سهم ذی القربی غصب کردند تا جائی که خشمناک بر آنان از دنیا رحلت کرد و پس از هر نماز واجب، آنان را نفرین می کرد و در هر صورت شبانه حضرتش را به خاک سپردند و آنان در تشییع جنازه اش حاضر نشدند. و همچنین به قتل رساندن اصحابی که از پرداختن زکات به ابو بکر مخالفت ورزیدند تا انگیزه علی از دوری از خلافت را بفهمند زیرا در دوران حیات رسول خدا در غدیر خم با آن حضرت بیعت کرده بودند،^(۱) از جمله رویدادهای شگفت انگیز آن روزها می توان به حساب آورد.

و از جمله حوادث عجیب آن دوران، که می توان به شمار آورد:

۱- هتک حرمت ها و تعدی و تجاوز نسبت به حدود الهی و کشتار بی گناهان از مسلمین و تجاوز به زنانشان، بدون احترام حکم نگهداری عده.^(۲)

۲- تغییر احکام خدا و رسولش که در کتاب و سنت بیان شده است و تبدیل آنها به

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - داستان مالک بن نویره و کشته شدنش در تاریخ مشهور و در کتابهای تاریخی، نقل شده است.
۲- (۲) - اشاره است به داستان خالد بن ولید و تجاوز کردنش به لیلی دختر منهل، پس از کشتن شوهرش.

احکام اجتهادی از پیش خودشان و فقط به انگیزه خدمت به منافع شخصیشان. (۱)

۳- شراب نوشیدن برخی از آنان و مداومت بر زنا درحالی که والیان و حاکمان مسلمانان بودند. (۲)

۴- تبعید کردن و طرد نمودن ابو ذر غفاری از مدینه رسول الله تا جائی که آن بزرگوار بدون هیچ گناهی سرانجام در غربت از دنیا رفت.

۵- کتک زدن به عمار یاسر تا جائی که در اثر شدت ضربات، مبتلا به فتق شد.

۶- کتک زدن و مجروح ساختن عبد الله بن مسعود تا جائی که استخوانهایش زیر کتک خرد شد و درهم شکست.

۷- عزل نمودن اصحاب باوفا و بااخلاص از مناصبشان و سپردن مناصب به فاسقین و منافقین از بنی امیه، دشمنان حقیقی اسلام.

۸- لعن و نفرین به اهل بیتی که خداوند آنان را از هر رجس و پلیدی دور ساخته و پاک و مطهرشان قرار داده است، و کشتن نیکان از اصحاب که پیرو اهل بیت علیهم السلام بودند. (۳)

ص: ۳۱۷

۱- (۱) - تعطیل نمودن احکامی مانند ارث حضرت زهرا و سهم ذوی القربی و سهم مؤلفه قلوبهم و متعه حج و نکاح متعه و ...

۲- (۲) - داستان مغیره بن شعبه و زنايش به ام جميل در کتابهای تاریخ، معروف و مشهور است مانند تاریخ طبری ج ۴-ص ۶۹.

۳- (۳) - مانند کشته شدن صحابی بزرگوار حجر بن عدی بدست معاویه بن ابو سفیان بخاطر

۹- چیره شدن بر خلافت با زور سرنیزه و تهدید و کشتار و ارباب مردم و پاکسازی مخالفان به عناوین مختلف مانند ترور و مسموم کردن و... (۱)

۱۰- قتل عام مردم در مدینه رسول الله و اجازه دادن به سپاه یزید بن معاویه که هر کاری را بخواهند در شهر مقدس مدینه انجام دهند. و این علی رغم سخن رسول الله است که می فرماید: «مدینه حرم من است، پس اگر کسی در آن جنایتی مرتکب شود، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باد». (۲)

۱۱- خراب کردن کعبه (خانه خدا) با منجنیق و سوزاندن حرم مطهر و کشتن برخی از اصحاب در حرم.

۱۲- نبرد و کارزار با امیر المؤمنین، سرور و سالار عترت پاک پیامبر، همو که نسبتش و منزلتش به رسول خدا، مانند نسبت و منزلت هارون به موسی بود که به خاطر هواهای نفسانی و شهوات بی ارزش دنیوی، جنگ جمل و صفین و نهروان را علیه آن حضرت به راه انداختند.

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - مورخین ذکر کرده اند که معاویه مخالفین خود را می طلبید و غسل مسموم به آنان می خوراند، سپس آنان بیرون می رفتند و کشته می شدند. و لذا همواره معاویه می گفت: خداوند سپاهی از غسل دارد!!!

۲- (۲) - حلیه الاولیاء- ج ۴- ص ۱۶۵.

۱۳- به قتل رساندن دو سرور جوانان اهل بهشت، امام حسن مجتبی بوسیله زهر و امام حسین با کشتن و مثله کردن (قطعه قطعه کردن) و کشتن تمام خاندان عترت و طهارت بجز علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام. و اعمال دیگری که روی تاریخ را سیاه کرده است و من قلم خود را منزه تر می دانم از نگارش آن کارهای زشت و قبیح که اهل سنت بسیاری از آنها را می دانند و لذا تلاش می کنند مسلمانان را از خواندن تاریخ و پژوهش پیرامون زندگی اصحاب، منع و جلوگیری کنند.

و آنچه من تاکنون یادآور شده ام بدون شک از جنایتها و جرایم اصحاب است؛ پس دیگر برای یک انسان خردمند روا نیست که باز هم اصرار بر نزاهت و پاکی تمام اصحاب داشته باشد و به عدالتشان داوری نماید و از آنها انتقاد نکند، جز اینکه عقلش را از دست داده باشد.

البته لازم به تذکر است که ما نسبت به عدالت و پاکدامنی و تقوا و پارسائی و پایداری برخی از آنان و استقامتشان در دوران زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دوستیشان خدا و رسولش را، اطمینان کامل داریم؛ اینان بودند که دین خود را ادا کردند و هرگز در دین خدا، تبدیل و تغییر ندادند و خدا هم از آنان راضی و خشنود شد و آنان را در کنار حبیبشان و پیامبرشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سکونت داد.

و اینان بالا-تر و برتر از این هستند که کسی کوچکترین خدشه ای در ایمان و تقوایشان کند یا تهمت به آنان بزند، چرا که خدای متعال در جای جای کتاب ارجمندهش، آنان را ستوده و مدح نموده است و تاریخ برای آنها موضعگیری هائی شرافتمندانه، روشن، زیبا و پر از شهامت و شجاعت و تقوا و قاطعیت و خداپرستی به ثبت رسانده است. درود بر آنان و چه خوش بازگشتگاهی دارند؛ به سوی فردوس برین و بهشتی که درهای خود را بر رویشان گشوده است و بالاتر از همه، رضایت الهی است که سزای شاکران و سپاسگزاران است و شاکران همان گونه که خداوند نیز در کتابش یادآور شده، بسیار اندک و در اقلیت اند، فراموش مکن. اما آنان که تسلیم شدند ولی ایمان در درونشان وارد نشد و از راه طمع یا ترس یا غرض و مرض رسول خدا را مصاحبت و همراهی کردند، قرآن آنان را سرزنش و تهدید نموده و رسول خدا آنان را تهدید کرده و به مردم هشدار داده که از آنان پرهیز کنند و در مواقع گوناگون، آنها را لعن و نفرین کرده و تاریخ کارهای زشت و قبیح برایشان به ثبت رسانده است. آری! اینان هرگز سزاوار هیچ احترام و تقدیری نیستند چه رسد به اینکه بر آنان درود بفرستیم تا هم ردیف پیامبران و صالحان قرارشان دهیم.

و این به خدا قسم، حق و عدل است؛ این همان حقی است که موازین را با قسط و عدل، وزن می کند و از آنچه خداوند تعیین و ترسیم نموده تجاوز نمی کند که باید

نسبت به مؤمنین محبت داشت و تبهکاران را دشمن داشت و از آنان بیزاری جست.

خداوند در کتاب عزیزش می فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ، وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ* أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا، إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ* لَنْ تَغْنَى عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ* يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ، أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ* اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ، فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ* إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ* كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ* لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ، أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ، وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ*» (۱)

(صدق الله العلي العظيم)

ص: ۳۲۱

-ای پیامبر، آیا ندیدی آن گروه از مردم را که با قومی که خداوند بر آنان غضب کرده، عهد اخوت و برادری بستند، اینان نه از شمایند و نه از آنهایند و اینها به دروغ قسم یاد می کنند (که ما مؤمن هستیم) و خود می دانند که دروغ می گویند. خداوند برای آنها عذابی سخت فراهم کرده چرا که بسیار زشت کردارند. اینان سوگندهای خود را (برای حفظ جان خویش) سپر قرار دادند و مردم را از راه خدا بازداشتند، پس عذابی خوارکننده در انتظارشان است.

اموال و اولادشان هرگز نمی توانند آنها را از عذاب قهر خدا برهانند. آنها اهل آتش اند و در جهنم برای همیشه خواهند ماند. روزی که خداوند همه آنها را برمی انگیزد، آنها برای خدا هم قسم می خورند چنانکه امروز برای شما قسم می خورند و می پندارند که این قسم ها برای آنها اثری دارد. هان! بدانید که اینها بسیار دروغگویند. شیطان سخت آنان را دربر گرفته و بر آنان مسلط شده است تا آنجا که ذکر خدا را بکلی از یادشان برده است و همانا آنان حزب شیطان اند. و حزب شیطان قطعا زیانکارند. آنان که با خدا و رسولش مخالفت می ورزند، آنها خوارترین و ذلیل ترین مردم اند. خداوند مرقوم فرموده است که قطعا من و رسولانم غالب خواهیم شد و بی گمان خدا نیرومند و مقتدر است. ای پیامبر، هرگز مردمی را که به خدا و روز جزا ایمان آورند، نخواهی یافت که با دشمنان خدا و رسولش، دوستی داشته باشند هرچند آنان پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشانشان باشند، اینهایند که خداوند ایمان را در قلوبشان نگاهشته است و با روح خود، تأییدشان کرده است و در بهشت هائی که رودها در زیر

آن روان است وارد خواهد کرد و در آنجا جاودانه خواهند ماند؛ خداوند از آنان راضی و آنها از خداوند راضی و خشنودند؛ آنها را خداوند راضی و راضی کرده است.

در این زمینه لازم است که این مطلب را تذکر دهم که شیعیان برحق اند زیرا محبت و مودت را تنها و تنها نسبت به محمد و اهل بیتش و اصحابی که بر خط و راه آنها استوار بودند، می ورزند و همچنین مؤمنینی را دوست می دارند که تا روز رستاخیز از آنان به خوبی پیروی کردند، و اما دیگر مسلمانان-بجز شیعیان-نسبت به تمام اصحاب مودت می ورزند و حتی نسبت به آنان که با خدا و رسولش دشمنی کردند نیز محبت دارند و همواره استدلال می کنند به این آیه که می فرماید:

«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ». (۱)-پروردگارا! بیامرز ما را و برادرانمان را که قبل از ما ایمان آوردند و در دلهایمان حقد و کینه ای نسبت به مؤمنین قرار نده؛ پروردگارا تو مهربان و رحیمی.

از این رو می بینی که بر علی و معاویه درود می فرستند بدون توجه به کارهایی که معاویه مرتکب شد، که در مقابل کارهایش کمترین سخن این است که این اعمال دلیل کفر و گمراهی و دشمنی بی چون و چرا با خدا و رسولش است. قبلا این

ص: ۳۲۳

داستان را یادآور شده ام و اشکالی ندارد که دوباره آن را تکرار کنم: یکی از مردان نیک، قبر صحابی ارجمند و بزرگوار حجر بن عدی کندی را زیارت کرد، در آنجا شخصی را یافت که نشسته و می‌گریه و بسیار می‌گریه؛ خیال کرد که آن شخص شیعه است. از او پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: بر سرورمان جناب حجر رضی الله عنه گریه می‌کنم.

گفت: او را چه شده است؟

آن مرد پاسخ داد: سرورمان جناب معاویه رضی الله عنه او را کشته است!!

گفت: چرا او را کشته است؟

پاسخ داد: برای اینکه از لعن کردن سرورمان علی بن ابی طالب رضی الله عنه، خودداری ورزیده است!!

آن مرد صالح گفت: من هم بر نادانی تو گریه می‌کنم، رضی الله عنک!

این چه اصرار و لجاجتی در اظهار محبت نسبت به همه اصحاب است تا جائی که می‌بینیم وقتی درود بر محمد و آلش می‌فرستند، همه اصحاب را اضافه می‌کنند درحالی که نه قرآن چنین دستوری داده و نه رسول خدا از آنان خواسته و نه هیچ یک از اصحاب بر آن صحه گذاشته است؛ و این در حالی است که صلوات بر محمد و آل محمد را قرآن و رسول خدا به مردم آموخته اند.

و اگر در چیزی شک و تردید داشته باشی، من هیچ تردیدی ندارم بر اینکه

خداوند از مؤمنین خواسته است که نسبت به ذوی القربی که اهل بیت پیامبرند، محبت و مودت داشته باشند و آن را به عنوان اجر و مزد رسالت محمدی، بر آنان واجب گردانیده و فرموده است:

«قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۱) - بگو ای پیامبر، من برای رسالتم هیچ مزدی از شما نمی خواهم جز مودت نسبت به خویشان و اهل بیتم.

مسلمانان اتفاق نظر دارند بر مودت اهل بیت علیهم السلام ولی نسبت به دیگران اختلاف ورزیدند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «از آنچه مشکوکی به آنچه یقین داری بگذر». (۲)

و سخن شیعیان در مودت و محبت اهل بیت و پیروانشان، هیچ شک و تردیدی در آن نیست ولی این قول اهل سنت که باید همه اصحاب را دوست داشت؛ پر از شک و تردید است و گرنه چگونه یک نفر مسلمان نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام و قاتلینشان می تواند اظهار دوستی بکند و به آنان درود بفرستد؟ آیا این تناقض دردآور نیست؟!

بگذر از سخنان برخی نادانان و صوفیان که ادعا می کنند انسان نمی تواند قلبش

ص: ۳۲۵

۱- (۱) - سوره شوری - آیه ۲۳.

۲- (۲) - سنن ترمذی - ج ۴ - ص ۶۶۸، سنن نسائی - ج ۸ - ص ۳۲۸.

را پاک کرده و ایمان حقیقی به دلش راه یابد جز اینکه در قلبش حتی یک ذره از خشم و نفرت نسبت به بندگان خدا (همه بندگان خدا) هم نداشته باشد هرچند یهود و نصاری و یا ملحد و مشرک هم باشند و در این گفتارهایشان، مسائل عجیب و غریبی را مطرح می کنند که با سخنان مبشرین مسیحی و مردان کلیسا پیوند دارد؛ همان ها که مردم را فریب داده و معتقدند که خدا، محبت و دین، محبت است و هر که مخلوقات خدا را دوست بدارد، پس هیچ نیازی به نماز و روزه و حج و امثال آن ندارد.

اینها به خدا قسم سخنان بیهوده و یاوه ای است که نه قرآن و نه سنت و نه عقل، هیچ کدام آن را تایید نمی کند. قرآن می فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (۱) - ای پیامبر، نمی یابی کسانی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند و با این حال با دشمنان خدا و رسولش، اظهار محبت می کنند.

و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۲) - ای مؤمنان، یهود و نصاری را دوستان و یاران خود قرار ندهید، آنان دوستان یکدیگرند، و همانا

ص: ۳۲۶

۱- (۱) -سوره مجادله-آیه ۲۲.

۲- (۲) -سوره مائده-آیه ۵۱.

هریک از شما مردم، اگر با آنها دوست شود، از آنها خواهد بود و خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند.

و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ، وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۱) - ای کسانی که ایمان آوردید، پدران و برادرانتان را دوستان خود قرار ندهید، اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند و هریک از شما یاد آنان باشد، همانا آنها ستمکارانند.

و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» (۲) - ای مؤمنان، دشمن من و دشمن خودتان را یاران خود قرار ندهید، و به آنان اظهار محبت نکنید چرا که آنها به آن کتاب حقی که بر شما آمد، کافر شدند.

و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «ایمان مؤمن کامل نمی شود مگر اینکه دوستی و دشمنیش (حب و بغضش) برای خدا باشد».

و می فرماید: «هرگز در قلب مؤمن، دوستی خدا و دوستی دشمنش جمع نمی شود».

و روایتها در این زمینه بسیار است. گذشته از اینکه عقل بهترین دلیل است بر

ص: ۳۲۷

۱- (۱) -سوره توبه-آیه ۲۳.

۲- (۲) -سوره ممتحنه-آیه ۱.

اینکه خدای سبحان، ایمان را برای مؤمنین زینت داده و با قلبهایشان سازگار نموده است چنانکه کفر و تباهی و گناه را برایشان بد و زشت جلوه داده است تا جائی که انسان ممکن است از پدر، برادر و یا فرزندش متنفر باشد بخاطر اینکه با حق دشمنی کرده و در راه شیطان قدم برمی دارد ولی به یک انسان بیگانه علاقمنند می شود در صورتی که جز برادری اسلام و ایمان، رابطه دیگری با او ندارد. به این خاطر است که باید محبت و مودت و ولایت ما مخصوص کسانی باشد که خداوند، امر به محبت و ولایتشان نموده است و همچنین باید دشمنی و عداوت و تنفرمان نسبت به کسانی باشد که خداوند دستور برائت و بیزاری از آنان را صادر کرده است.

و بدین سان ما به علی و امامان از فرزندانش محبت داریم و ولایتشان را برای خویش برمی گزینیم، چرا که قرآن و سنت و تاریخ و عقل هیچ شک و تردیدی درباره آنان برای ما نگذاشته است. و بهمین جهت از اصحابی که حق علی را در خلافت غصب کردند اعلام تنفر و انزجار می کنیم هرچند هیچ رابطه قبلی با آنان نداشته و نداریم زیرا قرآن و سنت و تاریخ و عقل، علامت سؤال زیادی نسبت به آنان، برای ما گذارده است. و چون رسول خدا ما را امر کرده است، آنچه را که مورد شک و تردید است کنار بگذاریم و آنچه شک و تردید در آن وجود ندارد برگیریم، لذا روا نیست مسلمان دنباله رو هر امر مشکوکی باشد و کتابی که هیچ شک و تردید

در آن راه ندارد را کنار بگذارد.

و همچنین بر هر مسلمان، لازم و واجب است که از قید و بندها و تقلیدهای گذشته اش دست بردارد و عقل خود را بدون در نظر گرفتن عاطفه ها یا کینه های دیرینه، داور قرار دهد و بداند که نفس اماره و شیطان، دو دشمن خطرناک اند که کار بد انسان را برای انسان خوب جلوه می دهند. و چه خوش گفته است امام بو صیری در قصیده «برده» اش:

«فرمان نفس و شیطان را نادیده بگیر و با آن دو مخالفت کن هر چند تو را نصیحت کنند که لازم است در مورد نصیحت هایشان نیز، تهمتشان بزنی و گوش به فرمانشان نباشی».

و بر مسلمانان است که نسبت به بندگان صالح و شایسته خدا، تقوا را پیشه کنند.

و اما آنان که تقوا ندارند، هیچ احترامی هم ندارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «نمّامی و غیبت فاسق، اشکال ندارد» تا مسلمانان او را بشناسند و فریبش نخورند و دوستش نداشته باشند.

و بر مسلمانان است که با خویشان خویش راستگو باشند و وضعیت غم انگیز و ذلت بار کنونی خویش را بنگرند. بس است لاف گذشتگان زدن؛ اگر گذشتگان ما بر حق بودند-چنانکه امروز تعریفشان می کنیم- ما به این نتیجه دردمبار و اندوهگین

ص: ۳۲۹

نمی رسیدیم که قطعا دست آورد ارتداد و انقلابی است که پس از وفات رسول خدا در میان امت اسلامی پدید آمد، که روح و روان من و تمام عالمیان فدایش باد.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ، إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا، فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُؤْا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (۱) - ای اهل ایمان! به عدالت حکم کنید و مطابق حکم خدا گواهی دهید هر چند بر زیان خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد و چه در حال بی نیازی یا تنگدستی باشید که خداوند سزاوارتر است از شما بر آن دو حال، پس شما هرگز پیرو هوای نفس خویش نباشید تا عدالت را نگاه دارید و اگر زبان را در شهادت بگردانید و یا از بیان حق خودداری ورزید، همانا خداوند به آنچه می کنید، آگاه است.

حضرت امام علی علیه السلام درباره این گروه معدود از اصحاب که از نخستین صحابه به شمار می آیند چنین می فرماید:

«وقتی به امر خلافت قیام کردم، گروهی بیعتم را شکستند (ناکثین) و گروهی دیگر از زیر بار بیعتم خارج شدند (مارقین) و گروهی دیگر از اطاعت خداوند بیرون رفتند (قاسطین). (۱) گویا نشنیده اند سخن خدای تبارک و تعالی که می فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۲) - سرای جاودانی آخرت را برای کسانی قرار دادیم که نمی خواهند در زمین سرکشی کنند و یا

ص: ۳۳۱

-
- ۱- (۱) - مرحوم شیخ محمد عبده، شیخ جامع ازهر در شرح نهج البلاغه - ج ۱ - ص ۳۱ در این مورد گوید: ناکثین، اصحاب جمل (طلحه و زبیر و دیگران) و مارقین، اصحاب نهروان (خوارج) و قاسطین (معاویه و یاراناش) اصحاب صفین هستند.
- ۲- (۲) - سوره قصص - آیه ۸۳.

فساد نمایند و سرانجام حکومت از آن تقوایبشگان است. آری، بخدا قسم، این آیه را شنیده و حفظ کرده بودند ولی دنیا در چشمهایشان آراسته، و زینتش آنها را فریفته بود. (۱)

و همچنین درباره آنان می فرماید:

«آنها در کارشان به شیطان اطمینان کردند و شیطان هم آنها را شریک خود قرار داد پس در سینه شان تخم کرد و جوجه گذاشت و به تدریج با آنها آمیزش کرد (تا اطاعتش کنند) شیطان با دیدگانشان می دید و با زبانشان سخن می گفت پس آنان را در گمراهی و ضلالت غوطه ور ساخت و سخن تباه را در نظرشان زینت داد. کارهایشان مانند کارهای کسانی بود که شیطان شریکشان شده و بر زبان آنها سخن باطل می گوید». (۲)

و امام علی علیه السلام درباره صحابی مشهور عمرو بن عاص چنین می فرماید:

«عجبا از پسر زن زانیه که با دروغ به مردم شام می گوید که من مردی شوخ طبع و بازیگوش هستم. او سخن نادرستی گفته و به این گفتارش گناهکار است. هان، بدترین سخن، سخن دروغ است و عمرو بن عاص سخن می گوید و دروغ می گوید و وعده می دهد و خلافش عمل می کند و در سؤال خود پرگوئی می کند و در پاسخ دادن بخل می ورزد و پیمان را می شکند و از خویشانش دوری می نماید». (۳)

ص: ۳۳۲

۱- (۱) -خطبه شقشقیه، سومین خطبه نهج البلاغه.

۲- (۲) -نهج البلاغه-خطبه ۷-ص ۵۳.

۳- (۳) -نهج البلاغه-خطبه ۸۴.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «نشانه های منافق سه چیز است: اگر سخن بگوید، دروغ می گوید. اگر وعده دهد تخلف می کند و اگر مورد اهانت قرار گیرد، خیانت می کند» (۱) و تمام این صفات زشت و بیش از اینها نیز در عمرو بن عاص وجود دارد.

امیر المؤمنین علی علیه السلام در ستایش ابو ذر غفاری و نکوهش عثمان و همراهیانش که ابو ذر را به «ربذه» تبعید کردند و در آنجا در غربت و تنهایی از دنیا رفت، چنین می فرماید:

«ای ابو ذر! تو به خاطر خدا خشم کردی، پس به آن کسی که برایش خشم کرده ای امیدوار باش. همانا این قوم از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو بر دینت از آنها ترسیدی، بنابراین، آنچه که برای آن از تو می ترسند به آنها بسپار (یعنی از دنیایشان دل ببر و چشم ببوش) و برای آنچه که بر آن می ترسی از آنها فرار کن. چه بسیار محتاج اند به آنچه تو آنها را منع کردی و چه بسیار بی نیازی از آنچه که تو را منع می کنند و زود است که فردای قیامت بدانی که چه کسی سودمند است و چه کسی بسیار رشک می برد. و همانا اگر راههای آسمان ها و زمین ها بر بنده ای بسته شود، و درحالی که آن بنده، باتقوا باشد، خداوند برای او راهی پیش آورد. ای ابو ذر! هیچ چیز جز حق با تو انس نمی گیرد و هیچ

ص: ۳۳۳

چیز جز باطل از تو نمی رمد، پس اگر تو دنیایشان را برای خود پذیرا می شدی، تو را دوست می داشتند و اگر از دنیا چیزی برای خود جدا می کردی، تو را در امان می گذاشتند».^(۱)

و درباره مغیره بن اخنس که او نیز یکی از بزرگان اصحاب است چنین می فرماید: «ای فرزند ملعون ابتر (رانده شده از رحمت خدا و کسی که بعد از او فرزندی باقی نمانده) و ای درختی که نه اصل دارد و نه فرع. به خدا سوگند، هرگز خداوند کسی را که تو یاورش هستی، نصرت نمی دهد و تایید نمی کند و کسی که تو او را برمی انگیزی هرگز قیام نمی کند. از اینجا برو، خدا خیر را از تو دور فرماید و هرچه می توانی تلاش و جدیت کن که هر قدر بمانی خداوند تو را مشمول رحمتش نخواهد کرد».^(۲)

و درباره دو صحابی مشهور طلحه و زبیر که پس از بیعت با آن حضرت، بیعتش را شکستند و با او جنگیدند می فرماید:

«به خدا قسم از نسبت دادن هیچ امر بدی به من فروگذار نبوده و نسبت به من با عدل و انصاف رفتار نکردند. و همانا حقی را می طلبند که خودشان ترکش کرده اند و از

ص: ۳۳۴

۱- (۱) - نهج البلاغه - خطبه ۱۳۰.

۲- (۲) - نهج البلاغه - خطبه ۱۳۵.

خونی دارند خونخواهی می کنند که خودشان آن را ریختند. پس اگر من در ریختن آن خون (خون عثمان) با آنان شریک بودم، آنان هم از آن بی بهره نبودند و اگر این کار را بدون شرکت من انجام داده اند، پس بازخواستی نباید باشد جز از خود آنان و اولین عدالت این است که علیه خودشان داوری کنند و اما من که همانا بصیرت با من است؛ من هرگز در امری اشتباه نکرده ام و هیچ امری هم بر من مشتبه نشده است و آنان گروهی ستمکارند که در میانشان گل سیاه و زهر عقرب و شبهه ظلمانی وجود دارد و مطلب کاملاً روشن شده و باطل از ریشه کنده شده و زبان باطل قطع گردیده. به خدا قسم برایشان حوضی را پر از آب کنم که خود آبش را بکشم و آنان سیراب بازنگردند و در جای دیگر هم آب نیاشامند.

مگر شما نبودید که (پس از کشته شدن عثمان) به من روی آوردید مانند روی آوردن زنان زائو به نوزادهایشان و می گفتید: بیعت! بیعت! من دستم را می بستم، شما آن را به زور می گشودید. من دستم را عقب بردم، شما آن را به زور به سوی خود کشیدید. بار خدایا این دو نفر (طلحه و زبیر) با من قطع رحم کردند و به من ظلم نمودند و بیعتم را شکستند و مردم را علیه من شوراندند پس بگشا آنچه آنها بسته اند و آنچه را تاییده اند هرگز استوار مکن و در آنچه آرزو داشته و عمل کرده اند، بدی و شرش را به آنها بنمایان.

و به تحقیق قبل از شروع جنگ از آنان خواستم، بیعتی را که شکستند به آن بازگردند و

قبل از واقعه خواستم که بیشتر بیاندیشند ولی نعمت را خوار شمردند و عافیت را از دست دادند». (۱)

و در نامه ای که به آن دو نفر (طلحه و زبیر) نوشته چنین آمده است:

«... پس ای دو پیرمرد، از اندیشه خود بازگردید چرا که امروز بزرگترین مطلب درد آور برای شما ننگ دنیوی است پس بترسید از روزی که ننگ و آتش باهم جمع گردند». (۲)

و درباره مروان بن حکم که در جنگ جمل او را اسیر کرده، سپس آزادش می کند، و او هم از بیعت شکنان است، چنین می فرماید:

«هیچ نیازی به بیعتش ندارم. دست او دستی یهودی است. و اگر او با کف دست با من بیعت کند، با پشتش، مکر و حيله نماید. هان! او به حکومتی خواهد رسید که اندازه اش بقدر لیسیدن سگ بینی خود را باشد و او پدر چهار حاکم است و همانا امت اسلام از او و فرزندانش، روزی سرخ دریابند». (۳)

و درباره اصحابی که با عایشه به سوی بصره روانه شدند و جنگ جمل را راه انداختند و در میانشان طلحه و زبیر بودند، می فرماید:

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - نهج البلاغه - خطبه ۱۳۷.

۲- (۲) - نهج البلاغه - کتاب ۵۴.

۳- (۳) - نهج البلاغه - خطبه ۷۳.

«خارج شدند درحالی که همسر رسول خدا را با خود می کشانند همان گونه که کنیزی را وقت خریدنش می کشانند و همراه او به سوی بصره روانه شدند. آن دو نفر (طلحه و زبیر) زنان خود را در منزلهایشان جای گذاشتند ولی باز گذاشته رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای خود و دیگران آشکار نمودند و سپاهی را تشکیل دادند که یک نفر از آنان هم نیست جز اینکه با من بدون هیچ اجبار و اکراهی بیعت کرده باشد. بهر حال آنها بر عامل من در بصره و خزانه داران بیت المال مسلمانان و دیگر اهالی بصره وارد شدند پس گروهی را صابرا نه به قتل رساندند و گروهی را فریبکارانه کشتند. به خدا قسم اگر از مسلمانان فقط یک نفر را بدون گناه به قتل رسانده بودند، برای من روا بود که تمام آن سپاه را به قتل برسانم، چرا که آن قتل را دیدند ولی نه انکارش کردند و نه با دست یا زبان، از آن جلوگیری کردند، گذشته از اینکه آنها به اندازه لشکرشان که بر مسلمانان وارد شدند، از آنها کشته اند.» (۱)

و درباره عایشه و پیروانش از اصحاب که در جنگ جمل شرکت کردند می فرماید: «شما سپاهیان زن (عایشه) و پیروان حیوان (شتر عایشه) بودید. حیوان صدا کرد، شما اجابت نمودید و حیوان پی شد شما فرار کردید. اخلاقتان سست و

ص: ۳۳۷

و در جای دیگری می فرماید:

«و اما آن زن (عایشه) را سستی اندیشه زنان فراگرفت و دشمنی در سینه اش مانند کوره آهنگر جوشیدن گرفت و اگر از او می خواستند با کسی دیگر غیر از من آن چنان رفتار کند که با من کرد، اقدام نمی کرد و به هر حال حرمت برای او باقی است (به خاطر اینکه همسر رسول خدا بوده است) ولی در آخرت، حساب و بازپرسی با خدا است». (۲)

و درباره قریش به طور کلی که همه آنها بدون شک از اصحاب اند، چنین می فرماید: «اما تسلط دیگران بر ما در امر خلافت، با اینکه ما از نظر نسب، برتر و بالاتر و از نظر خویشی و قرب به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استوارتریم، برای این است که خلافت، امری مرغوب بود که گروهی به آن بخل ورزیدند و گروه دیگری از آن چشم پوشی کردند و داوری در این میان با خداوند است و بازگشت به سوی او است در روز رستاخیز. تو بگذر از داستان غارتگری که در اطراف آن سروصدا شد.

و بیا بشنو امروز مطلب شگفت انگیزتر در مورد پسر ابو سفیان (معاویه) که روزگار پس از گریاندن مرا خندانند و به خدا قسم تعجبی نیست و به هر حال تعجب از این امر

ص: ۳۳۸

۱- (۱) - نهج البلاغه - خطبه ۱۳.

۲- (۲) - نهج البلاغه - خطبه ۱۵۶.

خطرناک است که تعجب را از بین می برد و نادرستی را بسیار می گرداند. این گروه می خواستند نور خدا را از چراغش خاموش کنند و فوران آب آن را از چشمه اش ببندند و میان من و خودشان، آب و بء آور فتنه را درهم آمیختند، پس اگر سختیهای حوادث از ما و آنها برطرف شود آنان را به حق محض و ادار می سازم و اگر فتنه ای دیگر برپا کردند، باکی نیست، تو خود را ناراحت مکن که خداوند از کارهای آنان آگاه و باخبر است» (۱).

و هنگامی که سرور زنان جهانیان حضرت فاطمه زهرا را به خاک می سپرد، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت:

«و هم اکنون دخترت به تو خبر خواهد داد که چگونه امتت بر ظلم به او و غضب حقش همدست شدند، پس سرگذشت را از او بپرس و وضعیت ما را از او سؤال کن. و این در حالی است که مدت زیادی از رحلت تو نگذشته و نام مبارکت بر سر زبانها است» (۲).

و در نامه ای که حضرت به معاویه نوشته، چنین آمده است:

«و اما تو ای معاویه که در ناز و نعمت بسر میبری و شیطان در تو جای گرفته و بوسیله تو به آرزویش دست یافته و مانند روح و خون در تو به حرکت درآمده است.

ص: ۳۳۹

۱- (۱) - نهج البلاغه - خطبه ۱۶۲.

۲- (۲) - نهج البلاغه - خطبه ۲۰۲.

و شما (بنی امیه) ای معاویه! چه وقت لیاقت فرمانروائی و حکمرانی بر مردم داشتید و کی می توانستید زمامدار مسلمین باشید درحالی که نه سابقه خوبی دارید و نه هیچ فضیلت و بزرگواری برای شما به ثبت رسیده است. به خدا پناه می بریم از برقراری گذشته های بدبختی و شقاوت و من به تو اخطار می کنم از غوطه ور شدن در فریب آرزوها و دوگونه بودن ظاهر و باطن.

و همانا تو مرا به جنگ دعوت کردی، پس مردم را رها کن و خودت به سوی من بیا و دو گروه را از کارزار و جنگیدن بازدار تا معلوم شود قلب کدام یک از ما سیاه است و کدام یک از ما پرده جلو چشمش آویخته شده است. من ابو حسن، قاتل جدت و دائیت و برادرت در جنگ بدر هستم و همان شمشیر هنوز نزد من است و با همان قلب، با دشمنم روبرو می شوم، نه در دینم تغییری پیدا شده و نه پیامبر دیگری برای خود برگزیده ام و به تحقیق من بر همان خط و در همان راهی هستم که شما به اختیار، آن را رها کردید و به زور در آن وارد شدید». (۱)

و در نامه دیگری به معاویه می نویسد:

«و اما اینکه گفتم ما فرزندان عبد مناف هستیم، این حرف درست است ولی هرگز امیه مانند هاشم و حرب مانند عبد المطلب و ابو سفیان مانند ابو طالب نیست و هیچ وقت

ص: ۳۴۰

هجرت کننده همچون آزاد شده و پاکیزه نسب مانند چسپیده شده و پیرو حق مانند پیرو باطل و مؤمن مانند منافق نمی باشد و چه بد فرزندی، آن فرزندی که دنباله روی از پدری کند که گذشته است و در آتش جهنم می سوزد.

و با این همه، در دست ما است فضل نبوت و پیامبری که بوسیله آن عزیزان را ذلیل و ذلیلان را عزیز و ارجمند کردیم و روزی که خداوند عرب را فوج فوج در دین خو وارد می کرد و این امت، به اختیار یا به اجبار در برابر این دین تسلیم شدند، شما از کسانی بودید که در این دین یا از راه طمع و یا از راه خوف وارد شدید، درحالی که پیش رونده ها به خاطر پیشرویشان در دین پیروز شدند و مهاجرت کنندگان اوائل با فضیلتشان رفته بودند و از کفر رهایی یافته بودند» (۱).

و در نامه دیگری به معاویه، چنین می نویسد:

«تو ما را دعوت به حکم قرآن نمودی با اینکه تو هرگز اهل قرآن نیستی (و رابطه ای با قرآن نداری) و ما هم پاسخ تو را ندادیم ولی حکم قرآن را پذیرفتیم و السلام» (۲).

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (۳) - بگو - ای پیامبر - حق آمد و باطل نابود شد چرا که باطل همواره نابود است.

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - نهج البلاغه - کتاب ۱۷.

۲- (۲) - نهج البلاغه - کتاب ۴۸.

۳- (۳) - سوره اسراء - آیه ۸۱.

- ۱- معجم احادیث الإمام المهدی- علیه السلام-: ج ۱-۵.
- ۲- تبصره الولی فیمن رأى القائم المهدی- علیه السلام-: تألیف سید هاشم بحرانی.
- ۳- آنگاه هدایت شدم: تألیف دکتر تیجانی.
- ۴- پیشینه سیاسی فکری وهابیت: تألیف محمد ابراهیم أنصاری لاری.
- ۵- کتاب الغیبه: تألیف شیخ طوسی.
- ۶- همراه با راستگویان: تألیف دکتر تیجانی.
- ۷- حلیه الأبرار: تألیف سید هاشم بحرانی- ج ۱-۳.
- ۸- در جستجوی حقیقت: تألیف دکتر أسعد وحید القاسم.
- ۹- شرح خطبه متّین در نهج البلاغه: تألیف سید مجتبی علوی تراکمه ای.
- ۱۰- مدینه معجز الأئمّه الإثنی عشر- علیهم السلام-: تألیف سید هاشم بحرانی- ج ۱، ۲-.
- ۱۱- مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الاسلام: تألیف شهید ثانی- ج ۱، ۲-.
- ۱۲- از آگاهان پرسید- ج ۱، ۲-: تألیف دکتر تیجانی- کتاب حاضر-.

۱-مدینه معجز الأئمة الإثنی عشر: تألیف سید هاشم بحرانی ج ۳-.

۲-مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام: تألیف شهید ثانی- ج ۳-.

در دست تألیف و تحقیق و ترجمه

۱-الاحادیث الغیبیه.

۲-النصوص علی الأئمة الإثنی عشر-علیهم السلام-.

۳-فهارس معجم أحادیث الإمام المهدي-علیه السلام-ج ۶.

۴-مسالك الأفهام: ج ۴ به بعد.

۵-حلیه الأبرار: ج ۴ به بعد.

۶-مدینه معجز الأئمة الإثنی عشر: ج ۴ به بعد.

۷-خطب النبئی-صلی الله علیه و آله و سلم-.

۸-ترجمه نظریه عداله الصحابه: تألیف أحمد حسین یعقوب.

۹-خاطرات مدرسه: تألیف سید محمد جواد مهری.

سرشناسه: سماوی، محمد تیجانی، ۱۹۳۶ - م.

Samawi, Muhammad al-Tijani

عنوان قراردادی: فاسئلوا اهل الذکر. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: از آگاهان پیرسید/ محمد تیجانی سماوی؛ ترجمه محمدجواد مهری.

مشخصات نشر: قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۷۴-

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

فروست: بنیاد معارف اسلامی؛ ۱۹، ۴۹.

شابک: ۷۰۰ ریال (دوره دوجلدی)؛ دوره: ۹۶۴-۶۲۸۹-۰۵-۳؛ ۱۱۰۰۰ ریال: ج. ۱؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۰۶-۱؛ ۵۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱،

چاپ یازدهم: ۹۷۸-۹۶۴-۶۲۸۹-۰۶-۲؛ ۱۸۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ نهم ۹۶۴-۶۲۸۹-۰۷-X؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ

یازدهم: ۹۷۸-۹۶۴-۶۲۸۹-۰۷-۹

وضعیت فهرست نویسی: برونسپاری

یادداشت: چاپ ششم: بهار ۱۳۷۸

یادداشت: ج. ۱ (چاپ نهم: ۱۳۸۵) فیبا

یادداشت: ج. ۱ (چاپ یازدهم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ نهم: زمستان ۱۳۸۵).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ یازدهم: بهار ۱۳۸۸).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: شیعه امامیه -- دفاعیه ها

شناسه افزوده: مهری، سیدمحمدجواد، ۱۳۲۶ -، مترجم

شناسه افزوده: بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره: ۵/۲۱۲/۵ BP/س ۸۵ ف ۴۱ ۲۰۴۱ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۴-۴۴۲۹

ص: ۱

فهرست مطالب

بخش پنجم

بخش پنجم ۱

خلفای سه گانه ۳

ابو بکر صدیق در زمان پیامبر ۱۱

ابو بکر، پس از رسول خدا ۲۱

تکذیب حضرت زهرا و غصب کردن حقش ۲۱

عصمت فاطمه زهرا به نص قرآن ۲۷

فاطمه سرور زنان است ۲۷

فاطمه زهرا سرور زنان اهل بهشت ۲۹

فاطمه پاره تن رسول الله ۳۰

ابو بکر و قتل مسلمانانی که زکات نپرداختند ۴۳

خودداری از نگارش سنت نبوی ۵۵

عمر بن خطاب و منع از نگارش حدیث ۶۱

ابو بکر و واگذاری خلافت به عمر ۷۵

عمر و اجتهاد در برابر کتاب خدا ۸۹

عثمان و پیروی از سنت شیخین ۱۱۳

۴-فرشتگان از عثمان خجالت می کشند ۱۲۰

خلافت ۱۲۵

بخش ششم

بخش ششم ۱۳۱

پرسش ها و پاسخ ها ۱۳۳

بخش هفتم

بخش هفتم ۱۶۱

پیرامون حدیث شریف ۱۶۳

پیامبر فریب می دهد! ۱۶۴

پیامبر مسلمانان را قطعه قطعه می کند! ۱۶۵

پیامبر و شهوترانی مفرط! ۱۶۹

رقص و موسیقی در حضور پیامبر! ۱۷۲

پیامبر - و العیاذ بالله - مشروب می خورد!! ۱۷۴

پیامبر و بی بندوباری! ۱۷۵

پیامبر خجالت نمی کشد!! ۱۷۶

پیامبر برهنه می شود! ۱۷۷

پیامبر و فراموشی در نماز! ۱۷۹

پیامبر و شکستن سوگند! ۱۸۱

عایشه و کفاره قسم! ۱۸۳

پیامبر و بی اعتنائی به احکام! ۱۸۵

پیامبر و رفتار بچه گانه! ۱۹۲

پیامبر و فراموشی قرآن! ۱۹۳

پیامبر و تناقض در گفتار! ۲۰۵

تناقض در فضائل! ۲۱۱

متناقض بودن پیامبر با علم و دانش! ۲۱۹

بحثی در رابطه با صحیح بخاری و صحیح مسلم ۲۲۷

نمونه دیگر ۲۳۱

بخاری و مسلم و فضیلت شیخین ۲۳۴

چند نمونه ۲۳۸

بخاری و حفظ آبروی خلیفه! ۲۴۶

بخاری و تحقیر اهل بیت ۲۶۵

پایان بحث ۲۸۵

برخی منابع و مصادر کتاب ۲۹۵

ص: ۲

اشاره

همان گونه که تذکر دادیم، اهل سنت اجازه نمی دهند، نسبت به هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کوچکترین انتقادی یا اعتراضی شود و معتقد به عدالت همه آنها هستند و اگر اندیشمندی آزاده، برخی از کارهای اصحاب را مورد انتقاد قرار دهد بر او خرده می گیرند و تکفیرش می کنند هرچند از علمایشان باشد. و این مطلب در مورد برخی از علمای آزاده مصری و غیر مصری به تحقق پیوست، مانند شیخ محمود ابو ریّه نویسنده کتاب «اضواء علی السنه المحمدیه» و کتاب «شیخ المضیره، ابو هریره» و یا قاضی شیخ محمد امین انطاکی، نویسنده کتاب «لما ذا اخترت مذهب اهل البیت» و یا آقای محمد بن عقیل که کتاب «النصائح الکافیه لمن یتولّی معاویه» را نگاشته است.

و بالاتر اینکه برخی از نویسندگان مصری، شیخ محمود شلتوت، شیخ جامع

ازهر را نیز تکفیر می کنند زیرا فتوا داده بود که می شود به مذهب «جعفری» عمل کرد و احکام را از آن گرفت.

پس اگر به شیخ ازهر و مفتی بزرگ مصر اعتراض می شود، فقط به خاطر اینکه مذهب جعفری را به رسمیت شناخته است که این مذهب انتساب دارد به استاد امامان و معلم بزرگشان امام جعفر صادق علیه السلام، در مورد کسی که پس از جستجو و بحث و قانع شدن و تحقیق پیرامون مذهبی که از پدران و اجدادش به ارث برده است، مذهب جعفری را برای خود برگزیده است، چه می گویند و چه حکمی می کنند؟! قطعاً اهل سنت و جماعت او را اصلاً قبول ندارند و تکفیرش می کنند و معتقدند که از اسلام خارج شده است چرا که به ادعای آنان اسلام در همین چهار مذهب خلاصه می شود و غیر از اینها باطل است.

این عقلهای خشک و یخ زده ای است که شبیه است به عقلهایی که قرآن از آنها خبر داده که با پیامبر اسلام درافتادند و سخت با آن حضرت به مخالفت برخاستند زیرا آنها را دعوت به توحید و ترک بت پرستی کرده بود. خداوند می فرماید: «وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» أَ جَعَلَ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا، إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» (۱) - و تعجب کردند که یک نفر از میان خودشان برخاسته و آنها را هشدار می دهد و انذار می کند و لذا کافران گفتند، این مرد ساحری است دروغگو. او

ص: ۴

خدایان را یک خدا قرار داده است و این امری است عجیب!!

از این روی من یقین دارم که از سوی آن خشک سرهای متعصبی که خود را قیم دیگران می دانند، مورد سخت ترین هجوم ها قرار خواهم گرفت چرا که آنها نمی پذیرند کسی از وضعیت موجودی که آنها برای خود برگزیده اند، خارج شود هرچند این وضعیت هیچ ارتباطی با اسلام هم نداشته باشد و گرنه، چگونه حکم به کفر و ارتداد کسی می کنند که اعمال برخی از اصحاب را مورد انتقاد و اعتراض قرار می دهد درحالی که چنین چیزی در دین با تمام اصول و فروعش وجود ندارد.

یکی از متعصبین چنین تبلیغ می کرد که کتاب من مانند کتاب سلمان رشدی است تا اینکه مردم را از خواندنش بازدارد و بر لعن نویسنده اش وادارد!

این به خدا تهمت و بهتان و افترای بزرگی است که بی گمان خداوند آنان را بر آن مؤاخذه خواهد کرد و گرنه، چگونه کتاب «آنگاه... هدایت شدم» را که دعوت به عصمت پیامبر و تنزیه و تقدیس وجود مقدسش و پیروی از ائمه اهل بیت که خداوند از هر رجس و پلیدی دورشان کرده و پاک و مطهرشان قرار داده است می نماید با کتاب «آیات شیطانی» که نویسنده ملعونش به اسلام و پیامبر اسلام ناسزا می گوید و دین مبین اسلام را از الهامات شیطان می داند، مقایسه می کنند؟!!

خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ

عَلَى أَنْفُسِكُمْ» (۱) - ای اهل ایمان! نگهدار عدالت باشید و مطابق حکم خدا گواهی دهید هر چند بر ضررتان باشد.

و به خاطر همین آیه کریمه است که من به هیچ چیز جز رضایت خدای متعال اهمیتی نمی دهم و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی هراسم تا وقتی که دفاع از اسلام ناب می کنم و پیامبر بزرگوار را از هر خطا و اشتباهی، مصون می دانم هر چند در این راه ناچار شوم که برخی از اصحاب نزدیک به پیامبر را و لو از خلفای راشدین هم باشند مورد انتقاد قرار دهم زیرا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سزاوارتر است به مبرّا بودن از سایر افراد بشر. و هر خواننده خردمند آزاده ای که کتابهایم را مطالعه کند، بی گمان پی به مقصودم می برد، چرا که مسئله، مسئله کوچک شمردن اصحاب نیست، به آن اندازه که مسئله دفاع از رسول خدا و عصمتش و برطرف کردن شبهه هائی است که امویان و عباسیان در طول قرن هائی که با زور بر گرده مسلمانان مسلط بودند و دین خدا را طبق انگیزه های پلیدشان و سیاستهای خامشان و هواهای پستشان تغییر دادند، به اسلام و دین اسلام چسبانند و نسبت دادند. و به تحقیق توطئه بزرگشان، گروه بزرگی از مسلمانان را که با حسن نیت از آنان پیروی کردند و روایتهایشان را که پر است از تحریف و دروغ و تهمت به عنوان حقایقی از متن اسلام که باید مسلمانان از آن تبعیت کنند پذیرفتند، منحرف کرد و

ص: ۶

در آنها تاثیر بسزائی گذاشت.

و اگر مسلمانان، از حقیقت قضیه آگاه و مطلع بودند نه برای آنان و نه برای روایت‌هایشان احترامی قائل نبودند. وانگهی اگر تاریخ به ما نشان داده بود که اصحاب، همگی اوامر و منهیات رسول خدا را محترم شمرده و در هیچ یک از دستورات و احکامش، اعتراض نمی کردند و در واپسین روزهای عمر مبارکش، اوامرش را نافرمانی نمی کردند، قطعاً به عدالت همه آنها حکم می کردیم و در این میان هیچ سخنی بر زبان نمی رانیدیم. ولی چه باید کرد که در میان آنان تکذیب کنندگان، منافقان و تبهکارانی به نص قرآن و سنت صحیح پیامبر وجود دارد.

و مگر نه آنان در حضور حضرتش، آشکارا با او مخالفت کرده و مانع نوشتن وصیتش شدند و حضرتش را متهم به هذیان گویی کرده و از نوشتن او را بازداشتند.

و وقتی که اسامه را بر آنان فرماندهی داد، امرش را اطاعت نکردند و مگر نه آنان در امر خلیفه و جانشینش مخالفت ورزیدند تا جائی که غسل و تجهیز و دفنش را به خاطر خلافت کنار گذاشتند و به خاطر خلافت نزاع و کشمکش کردند، سپس برخی آن را تایید و برخی دیگر مخالفتش کردند؟

و مگر نه آنان در تمام امور، پس از پیامبر اختلاف نمودند تا جائی که یکدیگر را تکفیر کرده و لعن نمودند و با هم به پیکار پرداختند و از یکدیگر اعلام براءت و بیزاری نمودند؟

ص: ۷

و مگر نه دین یکتای خدا، به مذاهب گوناگون و نظریات مختلف تقسیم شد؟

پس باید علت را دریافت! علتی که برترین امت ها را از اوج عزت به حضيض ذلت کشاند تا آنجا که نادان ترین و بیچاره ترین امت بر پهنای گیتی به حساب آمدند؛ حرمت‌هایشان هتک، مقدساتشان اشغال و ملت‌هایشان استثمار می شوند و از سرزمین‌های خود بیرون رانده می شوند و دیگر نه توان بیرون راندن ستمگران و نه شستن این عار و ذلت از روی خود دارند.

بگمان من تنها راه علاج این مشکل، از خود انتقاد کردن است. دیگر بس است ما را که به گذشتگانمان لاف بزنیم و به استخوان‌های پوسیده شان و افتخاراتشان بر خود ببالیم چرا که این افتخارات بخار شد و به هوا رفت و اگر در موزه‌هایی پیدا شود، آن موزه‌ها زیارت کننده‌ای هم ندارد!! وضعیت کنونی، ما را وامی دارد که علت بیماری‌هایمان را جستجو کنیم و سبب تفرق و اختلافمان را دنبال نمائیم و دلیل عقب افتادگیمان را جويا شویم تا درد را مشخص و درمانش را پیش از نابودی همه مان بیابیم. این هدف غائی ما است و تنها خدا است که بندگانش را در راه مستقیمش هدایت خواهد کرد.

و حال که انگیزه ما انگیزه درستی است، دیگر چه باک از اعتراض کنندگان و متعصبین که جز فحش دادن و ناسزا گفتن به بهانه دفاع از اصحاب، چیزی نمی دانند. ما آنها را سرزنش نمی کنیم و حتی با آنها دشمنی هم نمی ورزیم ولی

ص: ۸

برایشان نگران هستیم چرا که اینها خیلی بیچاره اند؛ حسن ظن آنان به اصحاب، آنها را از حقایق دور ساخته و بی شباهت به فرزندان یهود و نصاری نیستند که به پدران و نیاکان خود حسن نیت داشتند و زحمت تحقیق پیرامون اسلام به خود ندادند و لذا سخن گذشتگان و پیشینیان خود را تکرار کردند و پیامبر بزرگ اسلام را-والعیاذ بالله-دروغگو خواندند. خدای متعال می فرماید: «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ» (۱)-اهل کتاب متفرق نشدند مگر پس از اینکه بینه الهی (و حجت کامل در تعیین و تبیین رسول خدا) به آنها رسید. و پس از گذشت قرنهای پی در پی، امروز دیگر خیلی دشوار است که یک نفر مسلمان، یک فرد نصرانی یا یهودی را به اسلام سوق دهد چه رسد به اینکه کسی به آنها بگوید که تورات و انجیلی که در دستتان است، تحریف شده اند، و به قرآن کریم استدلال نماید. آیا این مسلمان، گوش شنوایی از آنها خواهد داشت؟

و همچنین است مسلمان ساده لوحی که معتقد به عدالت تمامی اصحاب است و بدون هیچ دلیلی بر عقیده اش سرسختی می کند، آیا می شود او را به عکس آن سوق داد؟

اینان که توان شنیدن انتقاد نسبت به معاویه و فرزندش یزید و بسیاری دیگر از کسانی که با کارهای زشت و پلیدشان، اسلام را وارونه جلوه دادند، ندارند پس

ص: ۹

می شود با آنها در مورد ابو بکر و عمر و عثمان (صدیق و فاروق و کسی که فرشتگان از او خجالت می کشد) یا عایشه ام المؤمنین، همسر پیامبر و دختر ابو بکر که در بخش گذشته مفصل درباره اش روایتهای صحاح را بررسی کردیم، صحبتی کرد و برخی از کارهایشان را که در صحاح و مسانید و کتابهای تاریخ اهل سنت که مورد اطمینان و اعتمادشان است، ثبت شده، مورد بررسی و تحقیق مجدد قرار داد تا ثابت شود که «عدالت اصحاب» سخن بی ربطی است و این عدالت حتی در مورد برخی از مقربین اصحاب نیز، مفهومی ندارد. و همچنین برادران اهل سنت و جماعت بدانند که این انتقادات، داخل در فحش و ناسزاگوئی نیست، آن اندازه که پرده ها را در رسیدن به حق پس می زند و اینها از دروغپردازی ها و تهمت های رافضیان نیست چنانکه عوام از مردم ادعا می کنند بلکه متن کتابهایی است که حکم به صحتش نموده و خود را متعهد به پذیرش آن کرده اند.

بخاری در صحیحش در کتاب تفسیر القرآن، سوره الحجرات، آورده است:

نافع بن عمرو از ابن ابی ملیکه نقل می کند که گفت: دو مرد نیکوکار (ابو بکر و عمر) نزدیک بود هلاک شوند چرا که ابو بکر و عمر در حضور پیامبر با یکدیگر سروصدا و نزاع کردند. گروهی از بنی تمیم بر حضرت رسول وارد شده بودند، یکی از آنان اشاره به اقرع بن حابس از قوم بنی مجاشع کرد و آن دیگری، مرد دیگری را مدّ نظر قرار داد که نافع می گوید نامش را از یاد برده ام. ابو بکر به عمر گفت: تو غرضی نداشتی جز مخالفت کردن با من! عمر پاسخ داد: من چنین غرضی نداشتم و به هر حال سروصدا زیاد کردند.

فورا خداوند این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...» - ای مؤمنان، صدای خود را در حضور رسول الله بلند نکنید... (۱)

ص: ۱۱

و همچنین بخاری در صحیحش در کتاب «الاعتصام بالكتاب و السنه» باب «ما یکره من التعمق و التنازع» آورده است:

و کعب ما را خبر داد از نافع بن عمرو از ابن ابی ملیکه که گفت:

نزدیک بود دو مرد نیکوکار ابو بکر و عمر به هلاکت برسند. گروهی از بنی تمیم بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شده بودند، یکی از آن دو، اشاره به اقرع بن حابس تمیمی حنظلی از گروه بنی مجاشع کرد و دیگری به یک نفر دیگر اشاره نمود که او را بر آنها امارت دهد.

پس ابو بکر به عمر گفت: تو فقط می خواهستی با من مخالفت کنی. عمر گفت: من نمی خواستم با تو مخالفت کنم. در هر صورت سروصدایشان در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) بالا گرفت، که این آیه فوراً نازل شد:

«یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوتِ النبئی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعصه کم لیغض أن تحبط أعمالکم و أنتم لا تشعرون» * إِنَّ الذین یغضون أصواتهم عند رسولِ الله، أولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی، لهم مغفره و أجر عظیم» (۱) - ای مؤمنان! صدایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و همان گونه که با یکدیگر بلند سخن می گوئید با پیامبر سخن مگوئید که اعمال نیکتان نابود می شود و شما نمی دانید. آنان که در حضور پیامبر آرام و آهسته سخن می گویند، کسانی هستند که

ص: ۱۲

خداوند قلوبشان را به تقوا آزموده است و برای آنان آمرزش و اجر بزرگ خواهد بود. (۱)

بخاری در صحیحش در کتاب المغازی-وفد بنی تمیم آورده است:

هشام بن یوسف گفت: ابن جریح از ابن ابی ملیکه نقل کرد که عبد الله بن الزبیر به آنها خبر داد که گروهی از بنی تمیم بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدند. ابو بکر به پیامبر عرض کرد:

قعقاع بن معبد بن زراره را بر آنها امارت ده. عمر گفت: نه خیر! اقرع بن حابس را امیر کن. ابو بکر گفت: تو هدفی جز مخالفت من نداشتی؟! عمر گفت: من نمی خواستم با تو مخالفت کنم. و بدین سان گفتگو کردند و صدایشان را بلند کردند که این آیه نازل شد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» و مطلب پایان یافت. (۲)

از ظاهر این روایات چنین برمی آید که ابو بکر و عمر در حضور پیامبر به ادب اسلامی، خود را مؤدب نکردند و به خود اجازه دادند که بدون اجازه حضرت و بی آنکه از آنها بخواهد که نظرشان را درباره امارت دادن به یکی از افراد بنی تمیم اعلام کنند، اظهار نظر کردند و به این هم اکتفا نکرده که در حضور مقدسش با هم کشمکش نموده و بدون اعتنا به مقام منیعش و بدون توجه به اخلاق و آداب اسلامی که بی گمان تمام اصحاب بر آن آگاه بودند و پیامبر زندگی خود را در تربیت و تعلیم آنان سپری کرده بود، سروصدا کرده و با هم به گفتگو و جدال پرداختند.

ص: ۱۳

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۱۵۴.

۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۵- ص ۱۱۶.

و اگر این رویداد در آغاز اسلام رخ داده بود، بهانه ای برای شیخین می توانستیم دست و پا کنیم ولی روایتی که هیچ تردید در آن نیست ثابت می کنند که این حادثه در اواخر زندگانی پیامبر به وقوع پیوسته چرا که گروه بنی تمیم در سال نهم هجری بر پیامبر وارد شدند و به گواهی تمام مورخین و حدیث نگارانی که ورود این گروه را بر پیامبر نگاشته اند و قرآن در آخرین سوره های نازل شده از آن خیر داده است و فرموده است: «إِذَا جَاءَ نَصِيرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» - وقتی نصر و پیروزی خداوند رسید و دیدی که مردم فوج فوج در دین خدا داخل می شوند، ثابت می شود که پیامبر بعد از این حادثه، فقط چند ماهی بیشتر زنده نبودند.

پس چگونه بهانه جویان، عذری برای ابو بکر و عمر در حضور پیامبر می تراشند و تازه اگر فقط قضیه به روایت ختم می شد، چندان اعتراض نداشتیم ولی خداوند که از گفتن حق ابائی ندارد آن را به ثبت رسانده و ابو بکر و عمر را شدیداً مورد اعتراض و تهدید قرار داده که اگر دگر بار به چنین کاری دست بزنند خداوند تمام اعمالشان را نابود می کند تا جائی که راوی حدیث در آغاز سخنش می گوید:

نزدیک بود آن دو مرد نیکوکار هلاک شوند.

و هر چند راوی این حادثه پس از ذکر آن، می خواهد عذری برای عمر دست و پا کند ولی تاریخ گویای عکس آن است. کافی است که ما رویداد روز پنجشنبه،

قبل از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سه روز را یادآور شویم تا ببینیم که عمر آن سخن شوم خود را در حضور پیامبر می گوید که:

«همانا رسول خدا هذیان می گوید. ما را کتاب خدا بس است» ناگهان سروصدا در بین حاضرین بلند می شود، گروهی می گویند: بگذارید پیامبر مطلب خود را برایتان بنویسد و گروهی سخن عمر را تکرار می کنند و وقتی سروصدا و کشمکش بالا می گیرد،^(۱) رسول خدا بر آنان فریاد می زند: برخیزید و از نزد من بروید. سزاوار نیست در حضور من کشمکش کنید.^(۲)

و از این مطلب معلوم می شود که آنان تمام حد و مرزهایی را که خداوند برایشان ترسیم نموده بود- که در سوره حجرات نیز آمده است- زیر پا گذاشتند. و دیگر کسی نمی تواند بگوید که این اختلاف و کشمکش ها و سخن پراکنی ها، به صورت آهسته و نجوایی بوده است!! بلکه معلوم است که آنان در حضور پیامبر صدا را بلند کردند تا جایی که حتی زنها نیز در این کشمکش شرکت جستند و گفتند: بگذارید رسول خدا برایتان مطلب خود را بنویسد ولی عمر به آنها گفت: «شما مانند دوستان حضرت یوسف هستید که اگر بیمار شود چشمهایتان را پر از آب می کنید (گریه می کنید) و اگر بهبودی یابد بر گردنش سوار می شوید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: عمر! از آنان بگذر؛ آنان از

ص: ۱۵

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۵- ص ۱۳۸ باب مرض النبی و وفاته.

۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۱- ص ۳۷ کتاب العلم.

از این رویداد استفاده می شود که آنان امر خدا را در مورد رسولش ابدا اطاعت نکردند که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» و مقام رسول خدا را نادیده گرفتند و احترام نکردند تا جائی که حضرتش را به هذیان گوئی متهم ساختند و بزرگترین اهانت به حضرتش نمودند.

و قبلا نیز ابو بکر در حضور پیامبر سخن بسیار زشت و زننده ای را بر زبان رانده بود وقتی به عروه بن مسعود گفت: «امصص ببطر اللاب» (۲) قسطلانی که شارح بخاری است، درباره این عبارت گفته است که از بدترین و قبیح ترین فحش ها نزد عرب است. (۳) اکنون ما می پرسیم اگر امثال این واژه های قبیح و سخنان بد را در حضور پیامبر می گویند، پس چه معنی دارد سخن خداوند که می فرماید: «وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ» - همان گونه که با یکدیگر سخن می گوئید، در حضور پیامبر سخن نگوئید!!؟

و اگر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنانکه پروردگارش وصفش می کند

ص: ۱۶

۱- (۱) - کنز العمال- ج ۵- ص ۶۴۴ حدیث ۱۴۱۳۴.

۲- (۲) - این سخن بقدری قبیح و زشت است که از ترجمه آن معذوریم. مطلب را در صحیح بخاری- ج ۳- ص ۱۷۹ بیابید.

۳- (۳) - شرح بخاری- ج ۴- ص ۴۴۶.

دارای خلق و خوئی عظیم است و چنانکه بخاری و مسلم یادآور شده اند «حیاء رسول خدا از دختران باکره نیز بیشتر بود»^(۱) و هر دو نیز تصریح کرده اند که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نه فحش می داد و نه ناسزا می گفت و می فرمود: «از بهترین شما، کسانی هستند که اخلاقشان از دیگران بهتر است»^(۲) پس چگونه است که نزدیک ترین اصحابش، به چنین خلق عظیمی متأثر نشدند؟!

گذشته از آن که ابو بکر امر رسول خدا را در مورد امارت و فرمانروائی اسامه بن زید نپذیرفت و وقتی حضرت او را جزء سپاهیان اسامه قرار داد و بر هر کس که مخالفت ورزد نفرین کرد تا جائی که فرمود: «لعنت خدا بر کسی که از سپاه اسامه تخلف نماید»،^(۳) او اطاعت نکرد و تمام مورخین و سیره نویسان این مطلب را یادآور شده اند.

و همچنین ابو بکر بدن رسول خدا را- که پدر و مادرم به قربانش- بر زمین افتاده دید، با این حال هیچ اهمیتی به تجهیز و تکفین و دفن حضرت نداد، بلکه به سرعت بطرف سقیفه شتافت و برای رسیدن به خلافتی که منتهای آرزویش بود، تمام تلاش

ص: ۱۷

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- کتاب المناقب- باب صفة النبی- ج ۴- ص ۱۶۷، و صحیح مسلم- کتاب الفضائل- باب کثره حیاءه (صلی الله علیه و آله)- ج ۷- ص ۷۸.
 - ۲- (۲) - صحیح مسلم- کتاب الفضائل- ج ۷- ص ۷۸، و صحیح بخاری- کتاب المناقب- ج ۴- ص ۱۶۶.
 - ۳- (۳) - الملل و النحل شهرستانی- ج ۱- ص ۲۹، کتاب السقیفه نوشته ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری ص ۷۴ و ۷۵.

خود را مبذول ساخت. کجا است آن صحبت و همنشینی با رسول خدا و کجا است آن قرب و نزدیکی و کجا است آن خلق و خوی پسندیده؟! براستی شگفت انگیز است رفتار این اصحاب با پیامبرشان که زندگی خود را در هدایت و تربیت و آموزش و پند دادن اصحابش گذراند،^(۱) با این حال جسدش را بر زمین رها کردند و به سوی سقیفه شتافتند تا از میان خود، یکی را برای خلافت تعیین نمایند. و ما که در قرن بیستم زندگی می کنیم و به آن بدترین قرن ها نام نهاده اند و می گویند که تمام ارزشها از بین رفته و اخلاق مردم فاسد شده است، چنانچه یکی از همسایگان مسلمانان از دنیا برود، فوراً دست از کار و زندگی می کشیم و به کفن و دفن مشغول می شویم تا او را با کمال احترام به خاک بسپاریم و به این سخن پیامبر که می فرماید: «احترام میت به دفن است»، عمل می کنیم.^(۲)

و همانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب پرده از آن رخدادها در خطبه شقشقیه اش برداشت: «به خدا قسم فرزند ابو قحافه (ابو بکر) خلافت را مانند پیراهن بر تن کرد، هرچند می دانست که منزلت من به آن مانند منزلت مرکز سنگ آسیا به آن است...».^(۳)

ص: ۱۸

۱- (۱) - «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» - بر خیرخواهی شما بسیار می کوشد و نسبت به مؤمنین، رؤوف و مهربان است.

۲- (۲) - الدرر المنتشرة سیوطی - ص ۴۴- ح ۹۵.

۳- (۳) - به سومین خطبه نهج البلاغه معروف به خطبه شقشقیه مراجعه کنید.

و از آن پس نیز ابو بکر اجازه داد که به منزل فاطمه زهرا یورش برند و اگر متخلفین از بیعت از خانه بیرون نیابند، آن را آتش بزنند. و گذشت آنچه گذشت که راویان گفته و مورخان نوشته اند و نسل به نسل به ما منتقل شده است. و هر که می خواهد از حقایق آگاه شود به کتابهای تاریخ مراجعه نماید.

ص: ۱۹

تکذیب حضرت زهرا و غصب کردن حقش:

بخاری در صحیحش در کتاب المغازی، باب غزوه خیبر آورده است:

«عروه از عایشه نقل می کند که فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پی ابو بکر فرستاد که میراث خود را از رسول الله (صلی الله علیه و آله) از آنچه خداوند در مدینه و فدک به آن حضرت عطا کرده بود و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود، درخواست می کرد. ابو بکر گفت:

رسول خدا فرموده است: «ما میراثی باقی نمی گذاریم! آنچه از ما می ماند صدقه است.

فقط آل محمّد از این مال می توانند بخورند». و من به خدا قسم نمی خواستم از صدقه رسول خدا از همان حالی که در زمان رسول خدا بوده است، چیزی کم و زیاد کنم و تغییر بدهم و به تحقیق در آن بطوری عمل می کنم که پیامبر عمل می کرده است! و بدین سان ابو بکر از پرداختن هر مقدار از آن پول به فاطمه، خودداری کرد. پس فاطمه بر ابو بکر

خشمگین شد و با او قهر کرد و حرف نزد تا روزی که از دنیا رفت. و فاطمه بیش از شش ماه پس از پیامبر زنده نبود. وقتی از دنیا رفت، همسرش علی شبانه بر او نماز خواند و او را دفن کرد و اجازه نداد که ابو بکر بر او نماز بخواند و همانا علی در زمان حیات فاطمه پیروانی چند از مردم داشت ولی وقتی فاطمه از دنیا رفت، یآوری برای خود نمی دید لذا مجبور به مصالحه و بیعت با ابو بکر شد هر چند در آن چند ماه بیعت نکرده بود...» (۱)

و همچنین مسلم در صحیحش در کتاب الجهاد، باب قول النبی لا نورث...

آورده است:

«عایشه ام المؤمنین گوید: فاطمه دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله) پس از وفات پیامبر از ابو بکر درخواست کرد که مقدار میراث خود را از آنچه خداوند به پیامبرش هدیه فرموده، و به جای گذاشته، به او پرداخت کند. ابو بکر به او گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «ما میراث نمی گذاریم. آنچه از ما باقی می ماند صدقه است» فاطمه خشمگین شد و از ابو بکر روی برگرداند و همچنین با او قهر بود تا روزی که از دنیا رفت و پس از پیامبر شش ماه زنده بود. عایشه گوید: و فاطمه از ابو بکر سهمیه خود را از ما ترک رسول الله از خیر و فدک و صدقه اش در مدینه درخواست می کرد ولی ابو بکر از او نپذیرفت و گفت: من هر کاری را که پیامبر انجام داده، انجام می دهم زیرا می ترسم اگر

ص: ۲۲

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۸۲، صحیح مسلم - کتاب الجهاد - باب قول النبی لا نورث، ما ترکنا فهو صدقه - ج ۵ - ص ۱۵۳، ج ۳ - ص ۱۳۸۰.

چیزی از اوامرش را فروگذار کنم منحرف گردم!! اما صدقه اش در مدینه که همانا عمر آن را به علی و عباس داده است و اما خیر و فدک که عمر آن را نزد خود گرفته است و گفت: اینها صدقه رسول الله بود که برای حقوقش پرداخت می شد و امر آن برای کسی است که ولایت امر را به عهده گرفته است و لذا در جای خود باقی است». (۱)

هرچند شیخین (بخاری و مسلم) این روایت ها را فشرده نقل کرده و خلاصه نموده اند تا اینکه حقیقت برای حق جویان کشف نشود و این شیوه آنان است که به خاطر حفظ آبروی خلفای سه گانه دنبال می کردند (و ما در این زمینه بحثی خواهیم داشت ان شاء الله) ولی با این حال، همین روایت ها کافی است که حقیقت ابو بکر را در رد ادعای فاطمه زهرا کشف کند تا جائی که حضرت زهرا به او خشمگین شود و تا روزی که از دنیا برود با او سخن نگوید. و همسرش شبانه-طبق وصیتش- او را دفن کند و به ابو بکر خبر هم ندهد. و از این روایات نیز چنین استفاده می کنیم که علی در طول آن شش ماه زنده بودن فاطمه زهرا پس از پدرش، با ابو بکر بیعت نکرد و پس از آن، چون مردم را از خود دور می دید، ناچار به بیعت و صلح با ابو بکر شد.

و آنچه بخاری و مسلم آن را تغییر داده اند ادعای فاطمه علیها السلام است که

ص: ۲۳

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۵ - ص ۱۵۵ کتاب الجهاد، صحیح بخاری - کتاب فرض الخمس - باب فرض الخمس - ج ۴ - ص ۹۶.

پدرش فدک را در زمان حیاتش به او هبه کرده است و اصلاً جزء میراث نیست. و بفرض اینکه پیامبران میراث باقی نمی گذارند چنانکه ابو بکر از پیامبر نقل کرد و فاطمه زهرا تکذیبش نمود و این روایتش با نص صریح قرآن که می فرماید: «وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» و همانا داود از سلیمان ارث برد، فدک شامل این حدیث ادعائی نمی شود چرا که «هدیه» است و هیچ ربطی به ارث ندارد.

و لذا می بینیم که تمام مورخین و مفسرین و محدثین نقل می کنند که فاطمه علیها السلام ادعا کرد که فدک، ملکش است ولی ابو بکر تکذیبش نمود و از آن حضرت شاهد بر مدعایش خواست. حضرت زهرا علی بن ابی طالب و ام ایمن را به عنوان دو شاهد معرفی کرد ولی ابو بکر شهادت آن دو را نپذیرفت و کافی ندانست!! و این را ابن حجر در صواعقش آورده و بدان اقرار کرده است که فاطمه ادعا کرد که فدک «نحله» (هدیه) است و جز علی بن ابی طالب و ام ایمن شاهدی نیاورد و این شاهدان کافی نبودند. (۱)

امام فخر رازی در تفسیرش می گوید:

«وقتی رسول خدا از دنیا رفت، فاطمه ادعا کرد که پدرش فدک را به او هدیه کرده است. ابو بکر به او گفت: تو در فقر عزیزترین مردم نزد من و در بی نیازی محبوب ترین آنهایی ولی با این حال من در صحت سخنت تردید دارم، پس نمی توانم به نفع تو داوری

ص: ۲۴

کنم. راوی گوید: ام ایمن و یکی از بردگان پیامبر به نفع فاطمه شهادت دادند ولی ابو بکر از فاطمه خواست شاهدهی بیاورد که شرع، آن را بپذیرد و او چنین شاهدهی نداشت!!» (۱)

به هر حال ادعای فاطمه علیها السلام که فدک را پیامبر در زمان حیاتش به او هدیه داده است و اینکه ابو بکر ادعایش را پذیرفته و شهادت علی و ام ایمن را قبول نکرده نزد مورخین معروف است و هر یک از ابن تیمیه و نویسنده سیره حلبیه و ابن القیم الجوزیه و دیگران نیز آن را ذکر کرده اند. ولی بخاری و مسلم آن را خلاصه گوئی کرده و فقط مسئله میراث زهرا را یادآور شدند تا به خواننده چنین تفهیم کنند که غضب فاطمه بر ابو بکر بی مورد است و ابو بکر کاری جز آنچه از پیامبر شنیده بود انجام نداده پس فاطمه ظالم است و ابو بکر مظلوم!! و همه اینها به خاطر حفظ آبروی ابو بکر است، لذا مراعات امانت نمی شود و صدق و راستی از احادیثی که بدیهای خلفا را روشن می سازد، دور می شود و بدین سان دروغهای امویان و انصار خلافت جایگزین حقیقت ها می شود هرچند به قیمت آبروی شخص پیامبر و یا پاره تنش حضرت زهرا تمام شود. و از این روی بخاری و مسلم به افتخار ریاست و رهبری محدثین نزد اهل سنت و جماعت نائل آمدند و نزد اهل سنت، کتابهایشان صحیح ترین و معتبرترین کتاب پس از قرآن به شمار می آید. و این سخن، مبتنی بر هیچ دلیل علمی نیست که ان شاء الله در جای خود بحثش خواهیم کرد تا حقیقت

ص: ۲۵

با این حال ما همین مقدار کمی که بخاری و مسلم در فضائل حضرت زهرا علیها السلام در کتابهایشان آورده اند، مورد بررسی قرار می دهیم تا معلوم شود همین مقدار برای محکومیت ابو بکر که زهرا را شناخته و ارزش زهرا را نزد خدا و رسولش - بیشتر از بخاری و مسلم - فهمیده است، کافی است و با این حال او زهرا را تکذیب کرد و شهادتش را نپذیرفت و گواهی همسرش را نیز نپذیرفت؛ همو که رسول خدا درباره اش می فرماید: «علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار» (۱) - علی با حق است و حق با علی است، هر جا که حق باشد علی با حق می گردد. (۲) پس

ص: ۲۶

۱- (۱) - تاریخ بغداد - ج ۱۴ - ص ۳۲۱، کنز العمال ج ۱۱ - ص ۶۲۱، سنن ترمذی - ج ۵ - ص ۶۳۳.

۲- (۲) - در این روایت حضرت رسول که می فرماید «علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار» نکته بسیار جالبی نهفته است. نقل می کنند که مرحوم امینی صاحب الغدیر (رضوان الله) از یکی از علمای اهل سنت می پرسد که شنیده ام کتابی درباره علی نوشته ای. او پاسخ می دهد که: آری نوشته ام و در مقدمه اش این روایت بسیار جالب را نوشته ام (علی مع الحق...). مرحوم امینی می فرماید: اتفاقاً این روایت درباره عمار هم آمده است، پس چه فضیلتی در این روایت وجود دارد؟ طرف مقابل در پاسخ ناتوان می شود. سپس خود علامه امینی می گوید: در مورد عمار معنایش این است که هر جا حق باشد، عمار گرداگرد حق می گردد. ولی در مورد علی مطلب فرق می کند. علی نقطه مرکزی است و حق دور علی می چرخد. یعنی هر جا علی باشد، حق گرداگرد وجودش می چرخد و این بالاترین فضیلت درباره علی است. عالم سنی در برابر این شخصیت جلیل القدر سر تعظیم فرود می آورد و سخنانش را با دل و جان پذیرا می گردد. (مترجم)

بگذار بسنده کنیم به گواهی بخاری و مسلم در آنچه صاحب رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دربارهٔ پارهٔ تنش فاطمه زهرا اقرار کرده است.

عصمت فاطمه زهرا به نص قرآن:

مسلم در صحیحش در باب فضائل اهل البیت از عایشه نقل می کند که گفت:

«روزی پیامبر عبائی از موی سیاه بر خود انداخته بود که ناگهان حسن بن علی وارد شد. او را در عبای خود، داخل کرد، سپس حسین آمد و همراه برادرش زیر عبای حضرت رفت. آنگاه فاطمه وارد شد، پس حضرت او را هم داخل عبای خود جای داد، سپس علی آمد، او هم درون عبا رفت». سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» - همانا خدا می خواهد که فقط شما اهل بیت را از هر رجس و پلیدی پاک سازد و پاک و طاهرتان قرار دهد. (۱)

پس اگر فاطمه زهرا تنها زنی است از این امت که خداوند هر رجس و پلیدی را از او دور ساخته و از تمام گناهان و معاصی، پاکش نموده است؛ پس چرا ابو بکر او را تکذیب می کند و از او شاهد می طلبد؟!

فاطمه سرور زنان است:

بخاری در صحیحش در کتاب الاستئذان در باب من ناجی بین

ص: ۲۷

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۳۰ و ج ۴ - ص ۱۸۸۳، باب فضائل اهل البیت.

یدی الناس و مسلم در کتاب الفضائل از عایشه نقل می کنند که گفت:

ما همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه در خدمتش نشسته بودیم، بدون اینکه یکی از ما بیرون باشد. ناگهان فاطمه آمد. راه که می رفت به خدا قسم با راه رفتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرقی نداشت. وقتی پیامبر او را دید به او خوش آمد گفته فرمود: خوش آمدی دخترم! سپس او را در طرف راست یا چپ خود نشانده. سپس مطلبی را آهسته به او گفت: فاطمه بسیار گریست. وقتی حضرت نگرانی فاطمه را دید، یک بار دیگر آهسته مطلبی را به او گفت که دیدیم زهرا خندید. من در میان زنان پیامبر به او گفتم: رسول خدا با تو آهسته سخن گفت و در این نجوا تو را از میان همه زنانش، امتیاز داد، با این حال تو گریه می کنی؟ فاطمه گفت: من هرگز راز رسول الله را فاش نمی کنم. وقتی رسول خدا از دنیا رفت به او گفتم به حق خودم بر تو، تو را قسم می دهم که به من خبر دهی. فاطمه گفت: الآن اشکال ندارد؛ به تو می گویم. در بار اول به من خبر داد که جبرئیل هر سال یک بار تمام قرآن را بر من عرضه می داشته است و امسال دو بار عرضه داشته و این نیست جز اینکه اجل من نزدیک شده است. پس تقوای الهی داشته باش و بر فراق من صبر کن که من بهترین گذشتگان برای تو بودم. پس من همان گونه که دیدی گریستم. وقتی ناراحتی و نگرانی مرا دید آهسته به من فرمود: یا فاطمه! آیا دوست نداری که سرور زنان مؤمنین و یا سرور

زنان این امت باشی؟ (۱)

پس اگر فاطمه زهرا علیها السلام که سرور زنان مؤمنه است چنانکه از رسول خدا ثابت شد؛ با این حال ابو بکر ادعایش را باطل دانسته و او را در مورد فدک تکذیب می کند؛ پس دیگر چه شهادتی قابل قبول است؟!

فاطمه زهرا سرور زنان اهل بهشت:

بخاری در صحیحش در کتاب بدء الخلق، باب مناقب قرابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که فرمود:

«فاطمه سرور زنان اهل بهشت است». (۲)

معنای سخن پیامبر این است که فاطمه سرور زنان جهانیان است زیرا- همان گونه که روشن است- اهل بهشت نه تنها از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند بلکه نیکان از امتهای دیگر هم می باشند. پس چگونه ابو بکر صدیق او را تکذیب می کند؟! مگر نه ادعا می کنند که لقب «صدیق» به او داده شد به خاطر اینکه هرچند دوستش محمد (صلی الله علیه و آله) می گفت، باور می کرد و فوراً او را تصدیقش می نمود؟ پس چرا سخنان پاره تنش حضرت زهرا را تصدیق نکرد؟! یا اینکه

ص: ۲۹

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۱۴۱، کتاب الاستئذان، صحیح مسلم- ج ۴- ص ۱۹۰۴.

۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۴- ص ۲۰۹، کتاب بدء الخلق.

مطلب مربوط به فدک و صدقه و هدیه نیست آن قدر که مربوط به خلافت است که حق علی همسر زهرا می باشد پس برای او آسان تر است که علی و زهرا را در قضیه هبئه رسول الله تکذیب کند تا راه را برای درخواستهای بالاتر ببندد. این به خدا مکاری است بزرگ که کوه ها را از جا می کند.

فاطمه پاره تن رسول الله:

بخاری در صحیحش در کتاب بدء الخلق، باب منقبت فاطمه دختر رسول الله آورده است:

ابو الولید از ابن عیینه از عمرو بن دینار از ابن ابی ملیکه از مسور بن مخرمه نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«فاطمه پاره تن من است، هر که او را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است.»

«فاطمه پاره تن من است، هر که او را نگران کند مرا نگران کرده و هر که او را آزار دهد مرا آزرده است.» (۱)

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای خشم پاره تنش زهرا خشمگین می شود و بخاطر اذیتش، اذیت می شود، معنایش این است که فاطمه، معصوم از هر

ص: ۳۰

۱- (۱) - بخاری- ج ۴- ص ۲۱۰، کتاب بدء الخلق و ج ۵- ص ۲۶، و صحیح مسلم- ح ۴- ص ۱۹۰۲.

گناه و اشتباهی است و گرنه برای پیامبر روا نبود که چنین سخنی بگوید زیرا کسی که مرتکب گناهی می شود، اذیت کردنش و خشمگین نمودنش جایز است هرچه مقامش هم بالا- باشد، برای اینکه شارع مقدس اسلام هرگز در احکامش مراعات نزدیک و دور، یا شریف و حقیر یا غنی و فقیر نمی کند. اگر مطلب چنین است، پس چرا ابو بکر زهرا را اذیت می کند و هیچ اهمیت به خشمش نمی دهد بلکه او را بقدری خشمگین می سازد تا اینکه زهرا از دنیا می رود درحالی که بر او غضبناک است و بالاتر اینکه با او سخن نمی گوید تا از دنیا می رود و پس از هر نماز نفرینش می کند چنانکه در تاریخ ابن قتیبه (۱) و سایر مورخین آمده است!؟

آری! اینها حقیقت هائی تلخ و دردناک است که ایمان را بلرزه درمی آورد زیرا پژوهشگر باانصاف و حق جوی چاره ای جز این ندارد که اعتراف و اقرار کند به اینکه ابو بکر، به زهرا ظلم کرد و حقش را غضب نمود درحالی که می توانست او را راضی کند و آنچه ادعا می کند به او پردازد چرا که فاطمه هرگز سخن به دروغ نمی گوید. او راست می گوید و خدا و رسولش هم به راستگوئیش اعتراف دارند- و تمام مسلمانان من جمله ابو بکر گواهی به صدق و راستگوئیش می دهند ولی سیاست است که همه چیز را به هم می ریزد و حقایق را وارونه می سازد تا جائی که راستگو، دروغگو شده و دروغگو، راستگو می گردد.

ص: ۳۱

آری! این بخشی از بخشهای توطئه ای بود که به خاطر دور ساختن اهل بیت از منصبی که خداوند برای آنان اختیار کرده بود، پی ریزی و اجرا می شد و با گرفتن خلافت از علی آغاز شد، سپس ارث زهرا را غصب نموده و او را تکذیب کردند و اهانت نمودند تا دیگر هیچ هیبت و احترامی برای او در قلوب مسلمین نماند. و این توطئه پایان نیافت جز با کشتن علی و حسن و حسین و تمام فرزندانشان و اسیر کردن زنانشان و قتل عام شیعیان و محبین و پیروانشان و گویا این توطئه همچنین ادامه دارد و تا امروز قسمتهائی از آن به اجرا درمی آید.

آری! هر مسلمان آزاده و بانصافی که کتابهای تاریخ را مطالعه کند و حق را از باطل استخراج نماید می داند که ابو بکر اولین کسی بود که به اهل بیت ظلم کرد.

کافی است صحیح بخاری و صحیح مسلم را مطالعه کند تا حقیقت برایش روشن گردد، اگر واقعا پژوهشگر حق و حقیقت است.

هان! این بخاری است و این هم مسلم است که ندانسته اعتراف می کنند به اینکه ابو بکر ادعای معمولی ترین اصحاب را می پذیرد و تصدیق می کند ولی فاطمه زهرا را که سرور زنان اهل بهشت است و کسی است که خداوند به دور بودن رجس از او و طهارتش گواهی می دهد، تکذیب می نماید و همچنین علی و ام ایمن را تکذیب می کند. پس بیا تا با هم بخوانیم آنچه بخاری و مسلم نقل کرده اند.

بخاری در صحیح خود در کتاب «الشهادات»، باب من أمر بانجاز الوعد و

مسلم در صحیحش در کتاب «الفضائل» باب ما سئل رسول الله (صلی الله علیه و آله) شیئا قط فقال لا، از جابر بن عبد الله نقل می کنند که گفت:

وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت، از سوی علاء بن حضرمی پولی برای ابو بکر رسید. ابو بکر گفت: هر که از رسول خدا پولی طلب دارد بیاید از ما طلب کند. جابر گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من وعده داده بود که این و این و این به من بدهد و او هم سه بار دستش را پر کرد. جابر گوید: ابو بکر پانصد و پانصد و پانصد (درهم) به من داد. (۱)

آیا سؤال کننده ای نیست از ابو بکر پرسد: چطور جابر را در ادعایش تصدیق می کند و ابو بکر هم سه بار دستش را پر از پول می کند و بدون اینکه شاهد و گواهی بر ادعایش بطلبید، هزار و پانصد (درهم) به او می بخشد. آیا جابر بن عبد الله باتقواتر و باایمان تر از فاطمه سرور زنان جهانیان است؟

و از آن شگفت انگیزتر اینکه گواهی همسرش علی بن ابی طالب را که خداوند هر رجس و پلیدی را از او دور ساخته و پاک و طاهرش نموده و درود و صلوات را بر او بر همه مسلمین واجب گردانیده چنانکه بر پیامبر، صلوات را واجب نموده و رسول خدا دوستیش را ایمان و دشمنیش را نفاق اعلام نموده است، (۲) نمی پذیرد.

ص: ۳۳

۱- (۱) - بخاری- ج ۳- ص ۱۶۳، مسلم- ج ۷- ص ۷۶.

۲- (۲) - صحیح مسلم- ج ۱- ص ۶۱ باب الدلیل علی ان حب الانصار و علی من الایمان، صحیح ترمذی- ج ۵- ص ۶۳۵، سنن نسائی- ج ۸- ص ۱۱۶.

از آن بالا-تر که خود بخاری، حادثه ای دیگر را نقل کرده که صورتی روشن تر از ظلم به زهرا و اهل بیت را، مشخص می نماید.

بخاری در صحیحش، کتاب «الهبه و فضلها»، باب «لا یحل لاحد أن یرجع فی هبه...» نقل کرده است که:

قوم بنی صهیب ادعا کردند که رسول خدا دو منزل و یک اطاق را به صهیب بخشیده است. مروان گفت: چه کسی به نفع شما گواهی می دهد؟ گفتند: ابن عمر. پس او را طلبید، و او هم گواهی داد که پیامبر دو منزل و یک اطاق به صهیب داده است. آنگاه مروان بر این گواهی صحه گذاشت و به آنان بخشید. (۱)

ای مسلمان! به این حکم ها و داوری ها بنگر که چگونه بر برخی منهای برخی دیگر منطبق می شود؟ آیا این ظلم و حیف و میل بیت المال نیست؟ چگونه خلیفه مسلمین به نفع ادعاکنندگان حکم می کند با اینکه فقط ابن عمر شهادت داده است؟ هیچ مسلمانی نیست سؤال کند: چرا گواهی علی بن ابی طالب و ام ایمن با هم رد می شود، درحالی که یک مرد و یک زن محکم تر و قوی تر از شهادت یک مرد به تنهایی است. و این در صورتی است که طبق نصاب قرآن بخواهیم حکم را اجرا کنیم، یا اینکه فرزندان صهیب، در ادعایشان راستگوتر از دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند، یا اینکه عبد الله بن عمر مورد اطمینان دستگاه حاکمه

ص: ۳۴

است ولی علی مورد اطمینان نیست؟

و اما این ادعای ابو بکر که پیامبر فرموده است «ما ارث نمی گذاریم» که این مطلب را هم حضرت زهرا با کتاب خدا رد کرد؛ کتابی که هرگز باطل در آن راه ندارد و هیچ حجتی و گواهی بالاتر از آن نیست و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «اگر حدیثی از من شنیدید، پس آن را بر کتاب خدا عرضه بدارید، اگر با کتاب خدا مطابق بود به آن عمل کنید و اگر با کتاب خدا مخالف بود، پس آن را به دیوار بزنید».

و هیچ تردیدی نیست که این حدیث ابو بکر با آیات زیادی از قرآن کریم، معارضت و مخالفت دارد. آیا هیچ سؤال کننده ای نیست از ابو بکر و از تمام مسلمانان پرسد: چگونه شهادت ابو بکر به تنهایی در بازگوئی این روایت که با عقل و نقل و کتاب خدا معارض است، پذیرفته شود ولی شهادت علی و فاطمه در موردی که با عقل و نقل و قرآن سازگار است، پذیرفته نمی شود؟

از آن که بگذریم، هر قدر درجه و مرتبه ابو بکر بالا باشد و هر قدر پیروانش برای او فضائل و مناقب بتراشند، قطعاً نمی توانند به مرتبه والای حضرت زهرا سرور زنان جهانیاں برسد یا به درجه علی بن ابی طالب برسد که رسول خدا او را بر تمام اصحاب-در همه مکان ها-برتری داده است. به عنوان نمونه از روزی که پیامبر، پرچم را بدست او داد، یادآور می شوم؛ همان روزی که پیامبر تاکید کرد که:

ص: ۳۵

پرچم را بدست کسی می دهد که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند و همه اصحاب گردن ها را کشیدند به امید اینکه پرچم را به یکی از آنها بسپارد ولی رسول خدا، پرچم را فقط و فقط بدست علی سپرد. (۱)

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «علی از من است و من از علی هستم و او ولی هر مؤمنی پس از من می باشد». (۲)

و هر قدر سرسختان و بداندیشان و متعصبان بخواهند در صحت این احادیث تشکیک کنند، به هیچ وجه نمی توانند تشکیک کنند در اینکه درود فرستادن بر علی و فاطمه، جزئی از درود بر پیامبر است و نماز ابو بکر و عمر و عثمان و تمام مبشرین به بهشت و همه اصحاب و جمیع مسلمانان پذیرفته نمی شود جز اینکه در آن بر محمد و آل محمد که خداوند از هر رجس و پلیدی آنان را دور ساخته و پاک و طاهرشان قرار داده، صلوات و درود بفرستند چنانکه در صحیح بخاری و صحیح مسلم (۳) و دیگر صحاح اهل سنت آمده است و امام شافعی درباره شان گفته است:

«من لم یصلّ علیکم لا صلاه له» (۴) - هر که بر شما-اهل بیت- درود نفرستد، نمازش

ص: ۳۶

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۴- ص ۵ و ج ۴- ص ۲۰، صحیح مسلم- ج ۷- ص ۱۲۱ باب فضائل علی بن ابی طالب.

۲- (۲) - صحیح ترمذی- ج ۵- ص ۶۳۲- ح ۳۷۱۲، خصائص نسائی- ص ۷۷- حدیث ۶۵.

۳- (۳) - صحیح بخاری- ج ۶- ص ۲۷- باب ان الله و ملائکته یصلون...، صحیح مسلم- ج ۲- ص ۱۶- کتاب الصلاه- باب الصلاه علی النبی.

۴- (۴) - دیوان شافعی- ص ۷۲، صواعق المحرقة- ص ۱۴۷.

درست نیست.

پس اگر برای اینان، با آن مقام و جلال دروغ گفتن و ادعای باطل کردن روا باشد، که علی الاسلام السلام!!

حال اگر از ما پرسند که چگونه شهادت ابو بکر قبول می شود و شهادت اهل البیت رد می شود؟ در پاسخ می گوئیم: برای اینکه او حاکم است و حاکم هر کاری را می تواند به دلخواه خویش انجام دهد و به هر حال حق با او است چه ما را خوش بیاید و چه نیاید! مانند ادعای هر نیرومندی بر طرف ضعیف تر و مانند ادعای درندگان قوی پنجه است که دلیلش هم پیرویشان بر حیوانات ضعیف تر می باشد!!

و برای اینکه-خواننده گرامی-درستی سخن ما ثابت شود، بیا با هم این تناقض بخاری را در مورد میراث پیامبر بخوانیم که از ابو بکر روایت می کند «ما پیامبران میراث باقی نمی گذاریم. آنچه از ما می ماند صدقه است» و تمام اهل سنت آن را تصدیق می کنند و آن را دلیل اجابت نکردن ابو بکر بر ادعای فاطمه زهرا می دانند.

و برای استدلال بر بطلان این حدیث، در بخاری می خوانیم که فاطمه مطالبه میراثش کرد و زنها پیامبر-مادران مؤمنین-نیز در پی ابو بکر فرستاده، میراث خود را مطالبه کردند.^(۱) و بخاری این را برای استدلال بر میراث نداشتن پیامبران

ص: ۳۷

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۵- ص ۲۴- کتاب المغازی و صحیح مسلم- ج ۵- ص ۱۵۳ باب قول النبی لا نورث- کتاب الجهاد و السیر.

می آورد ولی در جای دیگر تناقض می گوید و خود را رد می کند و ثابت می نماید که عمر بن خطاب، میراث پیامبر را بر همسرانش تقسیم کرد.

بخاری در صحیحش، در کتاب الوکاله، باب المزارعه بالشطر از نافع و نافع از عبد الله بن عمر نقل می کند: که رسول خدا با اهل خیبر قرارداد بست که مقداری از محصول و میوه آنجا را بردارد و به همسرانش صد «وسق» می بخشید، که هشتاد وسق از خرما بود و بیست وسق جو. و همچنین عمر، خیبر را تقسیم کرد و همسران پیامبر را مخیر کرد که مقداری از آب و زمین به آنها بدهد یا همان برنامه پیامبر را اجرا کند؛ برخی از آنها زمین را اختیار کردند و برخی وسق را ولی عایشه زمین را برای خود برگزید. (۱)

این روایت به روشنی دلالت دارد بر اینکه خیبر که حضرت زهرا از ابو بکر مطالبه کرد که مقدار میراث خود را از آن به او بدهد و ابو بکر ادعایش را نپذیرفت و گفت که پیامبر گفته است: ما میراث باقی نمی گذاریم، همین خیبر را عمر بن خطاب در ایام خلافتش بر همسران پیامبر تقسیم کرد و مخیر نمود آنها را بین مالکیت زمین یا گرفتن محصول که عایشه زمین را اختیار کرد. پس اگر پیامبر میراث باقی نمی گذارد، چگونه همسرش عایشه میراث می برد ولی دخترش فاطمه میراث نمی برد؟!

ای خردمندان! شما را به خدا پاسخمان بدهید! اجر شما با خدا باد!

ص: ۳۸

از آن که بگذریم، عایشه دختر ابو بکر تمام خانه رسول خدا و هرچه در آن بود را تصرف کرد و هیچ یک از همسران پیامبر، چنین شانس نداشت. و همین عایشه بود که پدرش را در آن خانه به خاک سپرد و عمر را کنار پدرش دفن کرد ولی حسین را منع نمود که برادرش حسن را در کنار جدش رسول الله دفن کند و ابن عباس ناچار شد به او بگوید: ای عایشه: آن روز بر شتر سوار شدی و امروز بر قاطر سوار شدی و اگر باز هم زنده بمانی بر فیل سوار می شوی. تو فقط یک نهم از یک هشتم میراث را حق دشتی ولی در همه میراث تصرف کردی. (۱)

به هر حال من نمی خواهم در این موضوع، مفصل بحث کنم چرا که لازم است پژوهشگران خود به تاریخ مراجعه کنند ولی با این حال، بد نیست قسمتی از خطبه ای را که حضرت زهرا علیها السلام در حضور ابو بکر و اصحاب بیان کرده است یادآور شوم تا هر که پس از این می خواهد هلاک شود، پس از شنیدن حجت و بینه باشد و هر که می خواهد نجات یابد، با استدلال و برهان، نجات پیدا کند.

آیا شما عمدا کتاب خدا را رها کردید و آن را پشت سر گذاردید؟ مگر نه قرآن است که می فرماید:

ص: ۳۹

۱- (۱) - تَجَمَّلَتْ تَبَغَّلَتْ وَ لَوْ عَشْتُ تَفَيْلَتْ لَكَ التَّسَعُ مِنَ الثَّمَنِ وَ فِي الْكُلِّ تَصَرَّفْتَهُ نَقْلًا مِنَ الْخُرَائِجِ - ج ۱ - ص ۲۴۳.

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» - داود از سلیمان ارث برد. و در داستان زکریا آمده است:

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» - از پیش خود ولیی به من عطا کن که از من ارث ببرد و از آل یعقوب ارث ببرد و خداوندا او را وارثی پسندیده و خوب قرار بده.

و فرمود: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» * - و خویشان برخی، بر برخی دیگر، در کتاب خدا، اولویت دارند. و فرمود: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» - خداوند در فرزندان، شما را سفارش می کند که سهمیه فرزندان ذکور، هر یک مانند سهمیه دو دختر است.

و فرمود: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا، الْوَصِيَّةَ لِلْأُولَادِ وَاللِّوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ بِمَا مَعْرُوفٍ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» - خداوند بر شما مقرر فرموده که اگر مرگ یکی از شما مردم فرا رسید، و اموالی باقی گذاشته بود، وصیت کند که به پدر و مادرش و خویشانش بطور عادلانه پردازند و این وصیت برای تقوای پیشگان سزاوار است.

آیا خداوند آیاتی - از احکام - را برای شما قرار داده و پدرم را از آنها خارج ساخته؟! یا اینکه شما عموم و خصوص قرآن را بیش از پدرم و پسر عموم می فهمید؟ یا اینکه می گوئید اهل دو ملت و دو دین از یکدیگر ارث نمی برند (یعنی مرا خارج از دین پدرم می دانید؟) پس بگیر این فدک را بی هیچ مانع و

رادعی که همانا روز قیامت با تو ملاقات خواهد کرد و در آن روز بهترین داوران خدا، و بهترین رهبران، محمد و وقت ملاقات، قیامت است و در آن روز کثروان و باطل پیشگان، در خسران و زیان خواهند بود. (۱)

ص: ۴۱

۱- (۱) - بلاغات النساء احمد بن ابی طاهر - ص ۱۷.

ابو بکر و قتل مسلمانانی که زکات نپرداختند:

بخاری در صحیحش در کتاب استتابة المرتدین، باب قتل من أبی قبول الفرائض... و مسلم در صحیحش، کتاب الایمان، باب الامر بقتال الناس، از ابو هریره نقل می کند که گفت:

«وقتی پیامبر از دنیا رفت و ابو بکر به خلافت رسید و هر که از عرب می خواست کافر و مرتد شد، عمر گفت: ای ابو بکر! چگونه مردم را به کشتن می دهی درحالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: من مأموریت یافتم که با مردم بیجنگم تا وقتی که بگویند: «لا اله الا الله» پس هر که «لا اله الا الله» بگوید، مالش و جانش را از من در امان نگهداشته است مگر حقی در این میان ضایع شود و حسابش با خدا است؟ ابو بکر گفت:

به خدا قسم، بدون محابا هر کس را که بین نماز و زکات فرق بگذارد می کشم زیرا زکات حق مال است. به خدا سوگند اگر زکاتی را که در زمان پیامبر پرداخت می کردند، و لو

بمقدار کم به من ندهند، با آنها کارزار خواهم کرد. عمر گفت: به خدا قسم من بنظرم رسید که خداوند سینه ابو بکر را برای جنگیدن گشوده است و فهمیدم که حق با او است!!» (۱)

این مطلب هرگز از ابو بکر و عمر بعید نیست زیرا آنان بودند که تهدید به سوزاندن خانه زهرا با تمام اصحابی که از بیعت خودداری کرده و در منزل بودند، نمودند (۲) و اگر بر این دو نفر کشتن و سوزاندن علی و فاطمه و حسن و حسین و گروهی از زبده ترین اصحاب که از بیعت امتناع ورزیده بودند آسان باشد، پس بی گمان کشتار کسانی که زکات نمی پردازند خیلی آسان تر است! و چه ارزشی دارند این اعراب بادیه نشین در برابر عترت پاک و نیکان از اصحاب؟ گذشته از اینکه این متخلفین از بیعت، خلافت را به نص رسول خدا حق خود می دانند و حتی اگر نصی از رسول خدا هم نباشد، حال که امر را به شورا واگذار کرده اند-چنانکه خود ادعا می نمایند-آنان حق دارند اعتراض و مخالفت یا انتقاد و اظهار نظر کنند؛ با این حال تهدید کردن به سوزاندن خانه فاطمه، امری است که به تواتر ثابت شده و بهمین دلیل بود که علی به خاطر جلوگیری از خونریزی و حفظ دماء مسلمین تسلیم امر شد و اصحاب را دستور داد که برای بیعت کردن از منزل خارج شوند، زیرا،

ص: ۴۴

۱- (۱) -بخاری- کتاب استتابة المرتدين- ج ۸-ص ۵۰، ج ۹-ص ۱۹.

۲- (۲) -الامامه و السياسه ابن قتیبه- ج ۱-ص ۱۹، العقد الفرید- ج ۴-ص ۲۹۵، المختصر ابو الفداء- ج ۱-ص ۱۵۶.

حاکمان وقت هیچ ابائی نداشتند که همه شان را بسوزانند.

و اما امروز که زهرا از دنیا رفته و علی با آنان-به صورت ظاهر-صلح کرده و قدرتش افزونتر شده و تمام امور بر وفق مرادشان پیش می رود، چگونه از قبایلی بگذرند که به بهانه اندیشه کردن در وضعیت موجود، و روشن شدن مسأله خلافت- همان خلافتی که عمر آن را کاری شتابزده خواند(۱)-از پرداختن زکات سرباز زده اند.

پس دیگر تعجیبی نیست که ابو بکر و هیئت حاکمه اش به کشتن مسلمانان بی گناه و هتک حرمتشان و به اسارت کشاندن زنان و فرزندانشان قیام کنند. مورخین نوشته اند که ابو بکر، خالد بن ولید را فرستاد، پس او قبیله بنی سلیم را در آتش سوزاند.(۲) و او را به یمامه و به سوی بنی تمیم فرستاد خالد پس از فریب دادنشان و بستن دستهایشان، گردنشان را زد و مالک بن نویره، این صحابی جلیل القدر که رسول خدا در اثر اطمینان به او، او را مامور گرفتن حقوق قومش کرده بود، به قتل رساند و همان شب، با همسرش، این مؤمنه بی گناه، زنا کرد!!! لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

ص: ۴۵

۱- (۱) -صحیح بخاری- ج ۱- ص ۲۶ کتاب المحاربین من اهل الکفر، باب رجم الحبلی من النساء، الممل و النحل- ج ۱- ص ۳۰.

۲- (۲) -الریاض النضره محب الدین طبری- ج ۱- ص ۱۴۹.

مالک و قومش چه گناهی داشتند جز اینکه وقتی آن رویدادهای تلخ را پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده کردند و آنچه بر علی و زهرا گذشته بود تا جایی که زهرا خشمناک از هیئت حاکمه، از دنیا رفت و همچنین شنیده بودند که رئیس انصار، سعد بن عباده مخالفت کرده و از بیعت سرباز زده است و خلاصه اخبار زیادی که از گوشه و کنار می رسید و قضیه خلافت را مورد تردید قرار می داد، اینها باعث شد که مالک و قومش در پرداختن زکات درنگ کنند، ولی فوراً از سوی خلیفه و یارانش، حکمی صادر شد به قتل آنان و اسارت بردن زنان و فرزندان و هتک حرمتشان و خفه کردن نفسهایشان تا دیگر هیچ یک از اقوام عرب جرات نفس کشیدن در برابر خلافت نداشته باشند و کسی حق اظهار نظر یا بحث و مخالفت نداشته باشد!!

راستی چندش آور است که باز هم برخی به دفاع از حکومت ابو بکر می پردازند و می خواهند اشتباه هایش را تصحیح کنند، اشتباه هایی که خود به آنها اعتراف کرده است. (۱) و همان سخن عمر را تکرار می کنند که خداوند خود به ابو بکر الهام کرده بود که با این مسلمانان کارزار کند و لذا من یقین کردم که حق با او است!!

آیا می شود از عمر بپرسیم، چگونه مطمئن شد و یقین حاصل کرد که باید

ص: ۴۶

۱- (۱) - مانند عذرخواهیش از برادر مالک بن نویره و پرداختن دیه مالک از بیت المال و گفتنش به او که: خالد اجتهاد کرده و اشتباه نموده است!!!

مسلمانان را به کشتن داد، درحالی که خود از رسول خدا نقل می کند که حضرت، قتال مسلمانان را تحریم نمود اگر «لا اله الا الله» بگویند. و خودش با ابو بکر احتجاج کرد و با استدلال به همین روایت مخالفت نمود، پس چطور ناگهان منقلب شد و قانع شد که آنان را به قتل برساند و فهمید که حق همین است و بس زیرا خداوند به ابو بکر الهام کرده است؟! و راستی این الهام و شرح صدر چگونه محقق شد؟! و چگونه عمر این شرح صدر را دید و سایر مسلمین ندیدند؟! و اگر این شرح صدر معنوی است چگونه خداوند قلب گروهی را برای مخالفت احکامش که بر زبان رسولش جاری ساخته است، می گشاید؟! و چگونه خداوند از لسان پیامبرش به بندگان می گوید که هر که «لا اله الا الله» گفت قتلش حرام است و حسابش با من است، ولی از آن طرف سینه ابو بکر و عمر را برای کشتارش می گشاید؟! نکند پس از رسول خدا، بر آن دو نفر وحی نازل شده بود؟! یا اینکه طبق منافع سیاسی اجتهاد کردند و احکام خدا را به دیوار کوبیدند؟!

و اما ادعای طرفداران، مبنی بر اینکه اینان از اسلام برگشته بودند و لذا می بایست کشته می شدند؛ این ادعا صحیح نیست و هر کس بر کتابهای تاریخ کوچکترین اطلاعی داشته باشد، قطعاً می داند آنان که از پرداختن زکات امتناع کردند، هرگز از اسلام برنگشته بودند، و مگر نه همان ها بودند که با خالد بن ولید، نماز را به جماعت خواندند؟ وانگهی خود ابو بکر این ادعای دروغین را باطل اعلام

کرد، چرا که از بیت المال مسلمانان، دیه مالک را پرداخت و از کشتنش معذرت خواهی کرد. درحالی که نسبت به قتل انسان مرتد، کسی عذرخواهی نمی کند و دیه اش را نمی پردازد. و هیچ یک از سلف صالح نگفته است که منع کنندگان زکات، از اسلام برگشتند، جز در دوران های بعدی که مذهب ها و فرقه های گوناگون پدید آمدند و اهل سنت تلاش بیهوده کردند که کارهای ابو بکر را درست جلوه دهند، از این رو چاره ای نداشتند جز نسبت دادن ارتداد به آن مسلمانان، چرا که فهمیدند ناسزا گفتن به مسلمان، فسق و کشتارش کفر است؛ چنانکه در صحاح اهل سنت آمده است. (۱) و حتی خود بخاری، آنجا که حدیث ابو بکر را آورده است که می گوید: «به خدا قسم، آنان را که بین نماز و زکات فرق می گذارند، حتما خواهم کشت»؛ به این مناسبت، بابی را قرار داده است تحت عنوان «کسانی که واجبات را قبول نکردند، ولی جزء مرتدین هم به حساب نمی آیند» (۲) و این دلیل روشنی است که شخص بخاری نیز عقیده به ارتداد و بازگشت آنان از اسلام را ندارد.

و برخی دیگر خواستند آن حدیث را تاویل کنند، چنانکه ابو بکر تاویلش کرده بود، به اینکه زکات، حق مال است، و این تاویل نابجائی است زیرا:

ص: ۴۸

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۱- ص ۱۳، کتاب الایمان، صحیح مسلم- ج ۱- ص ۵۸، کتاب الایمان.

۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۵۰، ج ۹- ص ۱۹.

اولاً-رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، تحریم کرده است کشتن هرکس که فقط «لا اله الا الله» بگوید. و این مطلب در احادیث گوناگونی که صحاح نیز آنها را به ثبت رسانده آمده است و ما به آنها اشاره خواهیم کرد.

ثانیا-اگر زکات، حق مال باشد، پس حدیث اجازه می دهد که در چنین حالاتی، حاکم شرع، زکات را به زور از مانعینش بگیرد، بدون آنکه آنها را بکشد یا خونشان را بریزد.

ثالثا-اگر این تاویل درست بود، پس می بایست رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ثعلبه را که از پرداختن زکات خودداری ورزیده بود بکشد. و این داستان معروف است. (۱)

رابعا-تمام صحاح اهل سنت این روایت را مکرر نقل کرده اند که کشتن کسانی که «لا اله الا الله» می گویند حرام است. و ما تنها به برخی از احادیث و فقط از صحیح بخاری و صحیح مسلم بسنده می کنیم:

۱-مسلم در صحیحش در کتاب «الایمان» باب «تحریم قتل الکافر بعد ان قال لا اله الا الله» و بخاری در صحیحش در کتاب «المغازی» نقل کرده اند که خلیفه گوید: مقداد بن الاسود به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: اگر من با یکی از کفار برخورد کردم و با هم به جنگ پرداختیم، پس او یکی از دستهایم را با شمشیر زد و آن را قطع کرد، سپس به

ص: ۴۹

درختی پناه برد و گفت: من برای خدا مسلمان شدم. ای رسول خدا، پس از آن سخن، جایز است او را بکشم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «او را نکش».

پس مقداد گفت: یا رسول الله! او دست مرا قطع کرد، و پس از آن، اسلام را بر زبان جاری کرد! رسول خدا باز هم فرمود: «او را نکش، چرا که او به درجه تو است پیش از آن که او را بکشی و تو به درجه او هستی پیش از آنکه آن سخنش را بگویی».

(۱)

از این حدیث، چنین برمی آید که اگر کافری «لا اله الا الله» بگوید، هر چند پس از ظلم و قطع دست یک نفر مسلمان گفته باشد، کشتنش حرام است. تازه این قبل از اقرار به رسالت حضرت محمد و برپائی نماز و پرداختن زکات و گرفتن روزه ماه رمضان و رفتن به خانه خدا، می باشد. پس شما چگونه تاویل می کنید و به کجا می روید؟!

۲- بخاری در صحیحش در کتاب «المغازی» و صحیح مسلم در کتاب «الایمان» باب «تحریم قتل الکافر بعد ان قال لا اله الا الله» از اسامه بن زید نقل کرده که گفته است: رسول خدا ما را به «حرقه» فرستاد، صبحگاهان بود که آنان را مغلوب ساختیم و بر آنان چیره شدیم؛ من و یکی از انصار دنبال مردی روانه شدیم، وقتی به او رسیدیم، فوراً گفت: «لا اله الا الله»، انصاری او را رها کرد. ولی من با نیزه ام او را به قتل

ص: ۵۰

رساندم. وقتی بر پیامبر وارد شدیم، خیر به پیامبر رسید، به من فرمود: [ای اسامه، آیا پس از گفتن «لا اله الا الله» آن شخص را به قتل رساندی؟] گفتم: او می خواست به این جمله پناه ببرد و خود را برهانند! حضرت آن جمله خود را بقدری تکرار کرد که آرزو می کردم ای کاش تا پیش از آن روز اسلام نیاورده بودم. (۱)

این حدیث دلیل قطعی است بر اینکه حرام است قتل کسی که «لا اله الا الله» بگوید و لذا می بینی حضرت رسول به شدت با اسامه برخورد می کند تا جایی که اسامه آرزو می کند که ای کاش تا آن روز اسلام نیاورده بود تا حدیث شریف «اسلام گذشته ها را نادیده می گیرد و از آنها می گذرد» شامل حالش گردد و خداوند آن گناه بزرگ را بر او ببخشد.

۳- بخاری در صحیحش در کتاب «اللباس» باب «الثياب البيض» و همچنین مسلم در صحیحش در کتاب «الایمان» از ابو ذر غفاری نقل کرده است که گفت: بر پیامبر خدا وارد شدم درحالی که خواب بود لباس سفیدی بر تن داشت؛ سپس از خواب برخاست و فرمود: «هیچ بنده ای نیست که بگوید «لا اله الا الله» سپس از دنیا برود، جز اینکه وارد بهشت خواهد شد». عرض کردم: هرچند زنا کرده یا دزدی کرده باشد؟ فرمود: آری، هر

ص: ۵۱

چند زنا کرده یا دزدی کرده باشد. (۱)

هرگاه ابو ذر این حدیث را بازگو می کرد می گفت: «علی رغم خواسته ابو ذر» و این حدیث نیز ثابت می کند روا نبودن کشتن کسی که «لا اله الا الله» بگوید، هرچند پس از آن از دنیا برود. و این علی رغم خواسته ابو بکر و عمر و همه انصار و یارانشان است که حقایق را تأویل کرده و به خاطر آبروی گذشتگان و بزرگانشان که احکام خدا را تغییر دادند، حقایق را وارونه جلوه می دهند.

قطعا ابو بکر و عمر این احکام را می دانستند چرا که آنها از دیگران به احکام آشناتر و به پیامبر نزدیک تر بودند ولی به خاطر خلافت، بسیاری از احکام الهی را با علم و شناخت، تأویل کردند و تغییر دادند.

شاید وقتی ابو بکر می خواست، مانعین زکات را به قتل برساند و عمر با حدیث رسول خدا که آن را تحریم می کند با او مخالفت کرد، دوستش را یادآور شد که: مگر تو نبودی که با دست خودت چوب را برای سوزاندن خانه فاطمه برداشتی و کمترین چیزی که درباره فاطمه می توان گفت: این است که او گواهی می دهد به اینکه خدائی جز «الله» نیست و «لا اله الا الله» می گوید، سپس او را قانع کرد به اینکه

ص: ۵۲

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۴۳، ج ۷ - ص ۱۹۲، صحیح مسلم - ج ۱ - ص ۶۶، ج ۱ - ص ۹۵.

از فاطمه و علی دیگر کاری بر نمی آید ولی اگر اینان را که زکات را نپرداخته اند، به حال خودشان واگذار کنند و داستانشان در سراسر کشور اسلامی منتشر شود، ممکن است به مرکزیت خلافت، صدمه ای جدی وارد آید. آنجا بود که عمر اعلام کرد به اینکه خداوند سینه ابو بکر را برای کشتن مسلمین گشوده است و اقرار کرد که این کار، روا و حق است!!

ص: ۵۳

انسان پژوهشگر اگر کتابهای تاریخ را بررسی کند و بر برخی از مسائل پشت پرده خلفای سه گانه آگاه شود، مطمئن می شود که آنان از نگارش احادیث پیامبر، خودداری کردند و حتی نگذاشتند مردم، آن احادیث را بازگو یا به دیگران منتقل کنند، زیرا بدون شک می دانستند که این احادیث هرگز با منافعشان سازگار نیست و حد اقل با بسیاری از احکامی که به خاطر منافع خود ساختند و طبق اجتهاد شخصیشان تاویل کردند تعارض دارد و بدین سان حدیث پیامبر که پس از قرآن کریم، دومین منبع از منابع شریعت اسلامی است بلکه مفسر اولین مصدر و منبع تشریح است، در دوران آنان، ممنوع اعلام شده بود. و لذا تمام حدیث نگاران و تاریخ نویسان، متفق القول اند بر اینکه نگارش و جمع آوری حدیث در دوران عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه یا چندی پس از او، آغاز شد. بخاری در صحیحش در کتاب «العلم» باب «کیف یقبض العلم» می گوید:

عمر بن عبد العزیز به ابو بکر بن حزم نامه ای نوشت که در آن آمده است: «با دقت احادیث رسول خدا را جمع آوری کن و آنها را بنویس چرا که من از پنهان شدن علم و مرگ عالمان، هراسناکم و چیزی جز حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) پذیرفته نیست، پس علم را منتشر کنید و کسی که علم ندارد، آن را فراگیرد زیرا علم از بین نمی رود جز در صورت مخفی بودن و پنهان شدن».^(۱)

و اما ابو بکر، پس از وفات رسول خدا، در میان مردم خطبه خواند و چنین گفت:

«همانا شما از رسول خدا احادیثی را نقل می کنید و در آن اختلاف می ورزید، و پس از شما، مردم بیشتر اختلاف می کنند. پس هرگز حدیثی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل نکنید و هر کس از شما پرسید، به او بگوئید: بین ما و شما، کتاب خدا است، پس حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید».^(۲)

به خدا قسم، عجیب است امر ابو بکر؛ درست چند روز پس از مصیبت روز پنجشنبه، همان سخن دوستش عمر بن خطاب را تکرار می کند که گفت: «رسول خدا هذیان می گوید و ما را کتاب خدا بس است».

هان! خودش می گوید و دستور می دهد که «حق ندارید از رسول خدا، حدیثی نقل کنید و اگر کسی از شما چیزی پرسید: به او بگوئید که قرآن در میان شما و ما وجود دارد،

ص: ۵۶

۱- (۱) - صحیح بخاری - کتاب العلم - ج ۱ - ص ۳۳.

۲- (۲) - تذکره الحفاظ ذہبی - ج ۱ - ص ۳.

پس حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید». خدا را شکر که به صراحت اقرار می کند که سنت پیامبرشان را پشت سر گذاشتند و آن را نادیده گرفته و به فراموشی سپردند.

اکنون از اهل سنت و جماعت که همواره از ابو بکر و عمر دفاع کرده و آنها را بهترین خلق خدا پس از پیامبر می دانند، می پرسیم: شما که-به عقیده خودتان- صحاحتان روایت می کنند که رسول خدا فرمود: «من دو خلیفه را در میان شما رها کردم که اگر به آن دو عمل کنید هرگز گمراه نمی شوید، کتاب خدا و سنتم» و به فرض اینکه این روایت درست باشد، چگونه است که برترین مردم پس از رسول خدا، سنت را محکوم می کنند و هیچ ارزشی برایش قائل نیستند بلکه مردم را حتی از نگارش و سخن گفتن به آن منع می نمایند؟ و آیا هیچ سؤال کننده ای نیست که از ابو بکر پرسد در چه آیه ای دیده است که روا است قتال و کشتن مسلمانانی که از پرداختن زکات امتناع می ورزیدند و جایز است به اسارت گرفتن زنها و فرزندانشان؟!

این کتاب خدا است که بین ما و ابو بکر داوری می کند و درباره مانعین زکات می فرماید: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنْصَدَقَنَّ وَ لَنْكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ، وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ * فَأَعَقَبَهُمُ

نِفَاقًا، فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (۱) - و برخی از آنان با خدا پیمان بستند که اگر نعمتی از فضل و رحمتش به ما بدهد، قطعاً پیامبر را تصدیق کرده و جزء نیکوکاران خواهیم بود. ولی وقتی خداوند از فضل خویش، به آنان نعمتهائی بخشید، بخل ورزیده و پشت کردند و از دین حق روی برگرداندند. و در نتیجه این تکذیب و پیمان شکنی، خداوند دل آنان را ظلمتکده نفاق گردانید تا روزی که با خدا ملاقات کنند و به کیفر پیمان شکنی و تکذیبشان برسند.

و به اجماع تمام مفسرین، این آیات درباره ثعلبه نازل شده است که در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از پرداختن زکات امتناع ورزید. از آن گذشته، ثعلبه در زمان رسول خدا، زکات را به پیامبر نپرداخت و بالاتر اینکه آن را منکر شد و گفت که این جزیه است!! و خداوند در این آیات، گواهی بر نفاقش داده است؛ با این حال رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نه با او جنگید و نه او را کشت و نه اموالش را به زور گرفت هرچند تمام اینها در توان حضرتش بود.

و اما مالک بن نویره و قومش، آنان هرگز منکر زکات به عنوان یک حکم واجب نشدند، بلکه منکر خلافت خلیفه ای شدند که -پس از پیامبر- به زور بر کرسی خلافت تکیه کرده بود.

وانگهی امر ابو بکر خیلی عجیب تر و غریب تر است چرا که کتاب خدا را پشت

ص: ۵۸

سر گذاشت و مگر نه فاطمه زهرا سرور زنان جهانیان با همین آیات محکمه قرآن بر او احتجاج کرده بود؟ پس چطور شد که با شنیدن این آیات که وراثت انبیا و پیامبران را تایید می کند، همه را با یک حدیث که از پیش خود آورد، نسخ و نقض کرد؟

مگر نه او است که اعلام می دارد: چون شما درباره احادیث رسول خدا اختلاف می کنید و مردم پس از شما بیشتر اختلاف می کنند، پس هیچ حدیثی از احادیث پیامبر بیان نکنید و اگر کسی از شما چیزی پرسید بگوئید کتاب خدا در میان ما است پس حلالش را حلال و حرامش را حرام بکنید؛ پس چرا خودش به آنچه می گوید عمل نمی کند؟ چرا او که با پاره تن رسول خدا، صدیقه طاهره، درباره حدیث پیامبر که می گوید: ما پیامبران ارث نمی گذاریم، اختلاف کرد، به کتاب خدا بازنگشت و حلال قرآن را حلال و حرامش را حرام نشمرد؟

آری! پاسخ روشن است. او کتاب خدا را علیه خود می یافت و می دید که فاطمه با استدلال به کتاب الهی در تمام ادعاهایش، پیروز و غالب می شود و اگر در آن روز بر او غالب می شد، بی گمان در مورد خلافت پسر عمویش نیز با همان کتاب خدا، بر او احتجاج می کند، و دیگر در آن روز نمی تواند او را تکذیب نماید که خداوند در این زمینه می فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ

مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۱) - ای مؤمنین! چرا به زبان می گوئید ولی در عمل مخالفت می کنید. بسیار خدا را به خشم می آورد که سخنی بگوئید و به آن عمل نکنید.

آری! به خاطر همین بود که ابو بکر راضی نمی شد احادیث پیامبر در میان مردم رواج داشته باشد، آن را بنویسند و حفظ کنند و از شهری به شهری دیگر یا از روستائی به روستائی دیگر منتقل کنند، چرا که در میان احادیث پیامبر، روایتها و متنهایی پیدا می شد که آشکارا با سیاست حکومتش معارضه داشت و مخالفت می کرد. پس دیگر راهی جز این نداشت که این احادیث را پنهان نماید، بلکه محو کند و بسوزاند.

هان! این دخترش عایشه است که علیه پدر گواهی می دهد و می گوید: «پدرم احادیث رسول خدا را گردآوری کرد تا به ۵۰۰ حدیث رسید. سپس شب هنگام دیدم در رختخوابش می غلطد و به خواب نمی رود. به خود گفتم: لا بد ناراحتی دارد یا خبر نگران کننده ای شنیده است! صبح که شد مرا صدا کرد و گفت: دخترم! احادیثی را که نزد تو به امانت سپردم بیاور. من احادیث را آوردم. سپس همه آنها را سوزاند.» (۲)

ص: ۶۰

۱- (۱) - سوره صف - آیه ۳.

۲- (۲) - کنز العمال - ج ۱۰ - ص ۲۸۵ - حدیث ۲۹۴۶۰، تذکره الحفاظ ذهبی - ج ۱ - ص ۵.

سیاست ابو بکر را در منع حدیث دریافتیم او کارش به جایی رسیده بود که روایت‌هایی را که در دورانش جمع آوری کرده بودند و حدود ۵۰۰ حدیث بود، همه را به آتش کشید تا اصحاب و دیگر مسلمانان در پی شناخت سنت پیامبر نباشند. و هنگامی که عمر به دستور ابو بکر به خلافت رسید، بر او لازم بود که همان سیاست را دنبال کند، البته با شدتی که از او معروف بود. او نه تنها نگارش و نقل و تدوین حدیث را منع کرد بلکه تهدید کرد و گاهی برخی را به این خاطر کتک زد و برخی دیگر را زندانی نمود.

ابن ماجه در سننش، در جزء اول، باب التوقی فی الحدیث از قرظه بن کعب نقل می کند که گفت: عمر بن خطاب ما را به کوفه فرستاد. قبل از رفتن به مشایعت ما تا منطقه ای به نام «صرار» آمد. در آنجا به ما گفت: می دانید چرا همراه شما راه می روم؟ گفتیم: لا بد به خاطر اینکه ما از انصاریم و صحابی رسول الله می باشیم. گفت: نه، بلکه

به خاطر مطلبی است که می خواهم با شما در میان بگذارم. و چون می خواستم که حتما آن را به فراموشی نسپارید (و به آن اهمیت بدهید) لذا همراه شما تا اینجا آمدم. شما به سوی قومی فرستاده می شوید که قرآن در سینه هایشان نوائی، مانند نوای جوشیدن آب در دیگ دارد. آنان وقتی شما را ببینند، گردن ها را به سوی شما می کشانند (یعنی از دیدار شما بسیار خرسند می شوند) و می گویند: اصحاب محمد آمده اند. پس هشیار باشید که از رسول الله کمتر روایت نقل کنید و بدانید که من با شما هستم.

وقتی قرظه بن کعب به آن دیار وارد شد، مردم به او گفتند: از رسول خدا سخن بگو و احادیثش را برای ما بازگو کن. قرظه گفت: عمر ما را نهی کرده است. (۱)

مسلم در صحیحش در کتاب «الآداب»، باب «الاستئذان» آورده است که: عمر ابو موسی اشعری را تهدید به کتک زدن کرد به خاطر روایتی که از پیامبر نقل کرده بود. (۲)

ابو سعید خدری گوید: در مجلس ابی ابن کعب نشسته بودیم که ناگهان ابو موسی اشعری با عصبانیت و خشم وارد شد. سپس گفت: شما را به خدا، آیا هیچ یک از شما از رسول خدا نشنیده است که فرمود: اجازه گرفتن سه بار است، پس اگر به تو اجازه داده نشد، برگرد. ابی گفت: قضیه چیست؟

ص: ۶۲

۱- (۱) - تذکره الحفاظ ذهبی - ج ۱ - ص ۷، سنن ابن ماجه - ج ۱ - ص ۱۲، سنن دارمی - ج ۱ - ص ۸۵.

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۶ - ص ۱۷۸، ج ۳ - ص ۳۸.

ابو موسی گفت: دیروز سه بار اجازه دخول بر عمر بن خطاب گرفتم، به من اجازه نداد، پس برگشتم. امروز بر او وارد شدم و به او خبر دادم که دیروز سه بار سلام کردم، و چون جواب نشنیدم، باز گشتم. عمر گفت: سلامت را شنیدم ولی مشغول کاری بودیم.

چرا باز هم اجازه نگرفتی؟ گفتم: من به همان گونه که رسول خدا فرموده بود اجازه گرفتم. فوراً با عصبانیت گفت: به خدا قسم آن قدر بر کمر و شکمت تازیانه می زنم که ناله ات بلند شود یا اینکه حتما کسی را بیاوری که بر این سخت گواهی دهد.

ابی بن کعب گفت: به خدا قسم هیچ کس همراه تو نمی آید جز او که از همه ما سنّش کمتر است (یعنی همه ما شنیده ایم حتی آن کس که از همه ما سنّش هم کمتر است) ای ابو سعید! برخیز و برو گواهی ده. ابو سعید گوید: پس من برخاستم و نزد عمر رفتم و گفتم:

به خدا خودم از رسول خدا شنیدم که این سخن را می فرمود.

بخاری نیز این جریان را نقل کرده ولی طبق عادت همیشگی اش، آن را ناقص کرده و آن بخش تهدید عمر را به خاطر حفظ آبروی عمر، حذف کرده است. (۱) ولی مسلم در صحیحش، سخن ابی بن کعب به عمر را نیز افزوده است که گفت: ای فرزند خطاب! نسبت به اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شکنجه گر و شدید نباش.

ذهبی در تذکره الحفاظ از ابو سلمه نقل کرده که گفت: به ابو هریره گفتم: آیا در زمان عمر از پیامبر حدیث نقل می کردی؟ ابو هریره گفت: اگر در زمان عمر، همان طور که

ص: ۶۳

با شما حدیث می گویم، می خواستم حدیث نقل کنم، با تازیانه اش مرا می زد. (۱)

خلاصه عمر پس از تهدید به زدن و منع کردن نگارش احادیث پیامبر، او هم اقدام به سوزاندن احادیثی نمود که اصحاب آنها را نوشته بودند. روزی بر فراز منبر، خطبه می خواند، به مردم گفت: «ای مردم! به تحقیق به من خبر رسیده است که کتابهایی در دسترس شما قرار گرفته است. بدانید که بهترین آنها نزد خدا، کتابهایی است که مطالب راست و صحیح دارد. پس هیچ کس کتابی نزد خود باقی نگذارد؛ همه کتابها را نزد من بیاورید تا نظرم را نسبت به آنها ابراز کنم. مردم پنداشتند، می خواهد کتابها را مورد بررسی قرار دهد و اختلاف را از میان آنها بردارد و لذا همه کتابهایشان را برای او آوردند و عمر همه کتابها را در آتش سوزاند». (۲)

ابن عبد البر در کتاب جامع بیان العلم و فضله، می نویسد که: عمر بن خطاب می خواست سنت نبوی را بنویسد، سپس به نظرش رسید که این کار را انجام ندهد و لذا به تمام شهرها نامه نوشت و دستور داد هر که چیزی از سنت نوشته است آن را پاک و نابود کند. (۳)

به هر حال علی رغم تهدید و هشدار و منع و تحریم و سوزاندن کتابهای حدیث

ص: ۶۴

۱- (۱) - تذکره الحفاظ ذهبی - ج ۱ - ص ۴.

۲- (۲) - طبقات الکبری ابن سعد - ج ۵ - ص ۱۸۸. و تقیید العلم خطیب بغدادی - ص ۵۲.

۳- (۳) - جامع بیان العلم - ج ۱ - ص ۶۵.

توسط عمر بن خطاب، برخی از اصحاب وقتی به مسافرت می رفتند، خارج مدینه با مردم که ملاقات می کردند، احادیث پیامبر را کم و بیش به مردم می رساندند، عمر که متوجه این مطلب شد، دستور داد این اشخاص که در سفرهایشان، احادیث پیامبر را نقل کرده اند در مدینه، در یک نقطه ای نگهداری کرده و آنان را تحت محاصره و اقامت اجباری قرار دهند. ابن اسحاق از عبد الرحمن بن عوف نقل کرده که گفت:

به خدا قسم عمر از دنیا نرفت مگر اینکه در پی اصحاب رسول خدا فرستاد و آنان را از سراسر شهرها گردآوری کرد مانند عبد الله بن حذیفه و ابو الدرداء و ابو ذر غفاری و عقبه بن عامر. پس گفت: این چه احادیثی است که از رسول الله در شهرها منتشر کرده اید؟ گفتند: تو ما را نهی می کنی؟ گفت: نه! فقط همین جا نزد من بمانید. به خدا قسم تا زنده ام نمی گذارم که از من دور شوید.^(۱) (یعنی: نمی گذارم به شهرها مسافرت کنید و روایت ها را منتشر سازید).

پس از عمر نوبت به خلیفه سوم، عثمان رسید که او هم همان روش را دنبال کرد. بر منبر نشست و به صراحت اعلام نمود:

«روا نیست کسی حدیثی را از رسول الله (صلی الله علیه و آله) نقل کند که من در زمان ابو بکر و عمر

ص: ۶۵

آن را نشنیده باشم»!!^(۱)

و این زندانی کردن حدیث رسول الله بمدت ۲۵ سال، یعنی در طول سالیان خلافت خلفای سه گانه ادامه داشت و ای کاش به همین سالیان دراز اکتفا می کردند که وقتی نوبت به معاویه رسید، او نیز بر منبر رفته اعلام داشت: «زنهار از نقل کردن احادیث، جز احادیثی که در دوران عمر نقل می شد چرا که عمر مردم را در راه خدا می ترساند!»^(۲)

خلفای بنی امیه همه بر همین منوال بودند و احادیث صحیح رسول الله را تحریم نمودند و در ساختن و پرداختن احادیث دروغین و ساختگی علیه رسول الله تلاش زیاد نمودند تا آنجا که مسلمانان در تمام دوران ها گرفتار تناقض ها و خرافات و یاوه گوئی هائی شدند که هیچ ارتباطی با اسلام ندارد.

مدائنی در کتاب «الاحداث» آورده است که: پس از «عام الجماعه» معاویه دستورالعملی برای تمام مامورینش صادر کرد که در آن آمده بود:

«خونش هدر است کسی که روایتی در فضیلت ابو تراب (یعنی علی بن ابی طالب) و اهل بیتش نقل کند». و بدین سان خطبا در هر کوی و برزن بر منبر می رفتند و علی را لعن می کردند و از او و اهل بیتش اعلام براءت می نمودند.

ص: ۶۶

-
- ۱- (۱) - طبقات الکبری - ج ۲ - ص ۳۳۶، کنز العمال - ج ۱۰ - ص ۲۹۵.
 - ۲- (۲) - صحیح مسلم ج ۳ - ص ۹۵ - کتاب الزکاه - باب النهی عن المسأله.

سپس معاویه دستورالعمل دیگری به مامورین و عمالش نوشت که: «شهادت و گواهی هیچ یک از شیعیان و اهل بیت علی پذیرفته نیست».

و یک بار دیگر به آنان نوشت: «شیعیان و پیروان و دوستان عثمان را در هر جا که دیدید، مورد احترام و تقدیر قرار دهید؛ به مجالسشان بروید و آنان که در فضیلت و ستایش عثمان، مطلبی می گویند یا روایتی نقل می کنند، مورد تایید کامل قرار دهید و گزارش کاملی از نام و نام پدر و خانواده آن افراد تهیه کرده و برایم بفرستید».

آنها که دیدند با ذکر مناقب و فضایل عثمان مورد قرب و نزدیکی معاویه قرار می گیرند و از آن همه صله های شاهانه و درهم و دینار و املاک و ... به آنها می رسد، شروع به ساختن و پرداختن روایات دروغینی-و در سطحی گسترده- نمودند و در میان اعراب و دیگران منتشر ساختند تا آنجا که در هر شهر و دیاری، رقابت ها بر سر فضایل عثمان بود و هر کس نزد والیان عثمان می آمد، شروع به ساختن روایت در مدح عثمان می کرد؛ او هم فوراً نامش را می نوشت و به او صله و هدیه می داد. چندی گذشت. سرانجام معاویه نامه ای به عمالش نوشت و یادآور شد که: «حدیث درباره عثمان در هر شهر و روستا پر شده است، پس با رسیدن این نامه، مردم را دعوت کنید که درباره سایر خلفا و اصحاب روایت نقل کنند و هر حدیثی را که شنیدید درباره ابو تراب (علی بن ابی طالب) نقل می کنند، فوراً روایتی از یکی از اصحاب نقل کنید که مناقض و عکس آن روایت باشد که این در نظر من شیرین تر و بر

قلب من گواراتر است، گو اینکه ابو تراب را هم بی ارزش جلوه می دهد و برای شیعیانش از نقل قول احادیث درباره عثمان، سنگین تر و شدیدتر است».

نامه های معاویه بر مردم خوانده شد و اخبار زیادی در مناقب اصحاب نقل شد که هیچ حقیقتی نداشت و مردم در این راستا آن قدر تلاش و کوشش کردند و بر فراز منبرها روایت های ساختگی نقل نمودند تا آنجا که حتی معلم های مکتب ها نیز به شاگردانشان، می آموختند و آنها هم مانند قرآن، این روایت ها را فرا می گرفتند و حتی به دخترها و زنان و نزدیکان و خویشان و نوکران خود یاد می دادند.

پس از آن دستورالعمل جدیدی از سوی معاویه به تمام عمالش صادر شد:

«هرکس که ثابت شد از دوستان علی و اهل بیتش است، نامش را از دفتر بیت المال محو کنید و رزقش را قطع نمایید».

و به دنبال آن دستور، فوراً حکمی جدید صادر کرد:

«هرکس که متهم شد به اینکه از دوستان علی و اهل بیتش می باشد، او را از خود دور کرده و خانه اش را ویران سازید».

و بدین سان بیشترین بلا و مصیبت بر سر مردم عراق بویژه اهالی کوفه فرود آمد تا آنجا که گاهی یکی از شیعیان علی، اگر می خواست به دوستش رازی را بگوید مخفیانه وارد منزلش می شد و بدور از بردگان و نوکران و پس از گرفتن پیمان های شدید از وی، رازش را به او می گفت.

و بدین سان احادیث دروغین و تهمت‌ها و افتراها پر شد و فقها و قاضیان و والیان، همین خط را دنبال کردند و از همه بدتر، قاریان منافق و دورو و مستضعف‌نماهایی بودند که اظهار خضوع و خشوع و زهد و پارسائی می‌کردند و برای خوش آیند والیان، روایت می‌ساختند تا دارای خانه‌ها و املاک و اموال فراوان شوند. و به تدریج اخبار و احادیث بدست متدینین افتاد که قطعاً دروغ و تهمت را قبول نداشتند ولی این روایت‌ها را به گمان اینکه حق است، پذیرفتند و اگر می‌دانستند که باطل و ناروا است، قطعاً آنها را روایت نکرده و به آنها استدلال نمی‌نمودند. (۱)

مسئولیت تمام اینها به گردن ابو بکر و عمر و عثمان است که از نگارش احادیث صحیح پیامبر منع کردند؛ به ادعای ترس از مخلوط شدن سنت با قرآن، چنانکه یاران‌شان و پشتیبانان‌شان می‌گویند و این ادعا، دیوانگان را نیز به خنده وامی‌دارد! مگر قرآن و سنت، نمک و شکر است که اگر با هم مخلوط شدند، نمی‌شود از هم جدایشان کرد؛ وانگهی نمک و شکر نیز با هم مخلوط نمی‌شوند چرا که هر یک در جعبه یا شیشه مخصوص خودش است! آیا خلفا فراموش کرده بودند که می‌توان قرآن را در یک کتاب مخصوص به خودش نوشت و سنت را در کتاب ویژه‌ای نوشت چنانکه از دوران عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه تا به امروز در تدوین احادیث همین روش را دنبال می‌کنیم. پس چرا قرآن با سنت مخلوط نشده است با

ص: ۶۹

اینکه کتابهای حدیث از صدها کتاب هم تجاوز می کند و نه اینکه کتاب حدیث با قرآن مخلوط نمی شود بلکه هیچ کتاب حدیثی با کتاب حدیث دیگر نیز مخلوط نمی شود مثلاً صحیح بخاری با صحیح مسلم یا با مسند احمد و یا مسند احمد با مؤطاً امام مالک، هیچ کدام با هم مخلوط نمی شوند.

این به خدا مانند خانه عنکبوت بهانه ای پوچ و سست است که بر هیچ دلیلی استوار نمی باشد، بلکه دلیل برعکس آن، روشن تر است. زهری از عروه نقل کرده است که عمر بن خطاب می خواست سنن را بنویسد، پس با اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مشورت کرد، آنها هم نظر مثبت دادند؛ با این حال عمر تا یک ماه، استخاره می کرد و از خدا می خواست به او کمک کند تا اینکه روزی از خواب بیدار شد و گفت:

«من می خواستم سنن (احادیث پیامبر) را بنویسم، پس به یادم آمد که قومی قبل از شما کتابهایی را نوشتند و به آن ها آن قدر اهمیت دادند که کتاب خدا را از یاد بردند و همانا من به خدا قسم کتاب خدا را با هیچ چیز مخلوط نمی کنم».^(۱)

ای خواننده، به این روایت بنگر که چگونه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به عمر پیشنهاد دادند که سنن را بنویسد و او با همه آنان مخالفت کرد و به رأی خود عمل نمود، و ادعایش این بود که قومی در گذشته کتابهایی را نوشته اند و

ص: ۷۰

۱- (۱) - کتاب جامع بیان العلم از ابن عبد البر- ج ۱- ص ۶۴ و کتاب کنز العمال- ج ۱- ص ۲۹۱.

به آن خیلی اهمیت دادند تا جایی که کتاب خدا به فراموشی سپرده شد! پس کجا رفت شورائی که اهل سنت همواره به آن استدلال می کنند و فخر می فروشند؟ وانگهی کجایند آن قومی که به کتابهایشان اهمیت دادند و کتاب خدا را از یاد بردند؟ ما هرگز خبری از آنان نشنیده ایم. گویا فقط در پندار و خیال عمر بن خطاب خطور کرده است و بس. و بفرض اینکه چنین اقوامی هم وجود داشته باشند، هیچ جای مقایسه نیست، زیرا آنان از پیش خود کتابهایی نوشتند که کتاب خدا را تحریف کنند (۱) ولی نگارش سنت چنین نیست، زیرا سنت از زبان پیامبری معصوم شنیده شده است که هرگز سخن از روی هوای نفس خویش نمی گوید بلکه هرچه می گوید وحی است و از سوی خداوند به او رسیده است و سخنانش، مفسر و مبین قرآن کریم می باشد. خداوند می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۲) - و ما قرآن را برای تو فرستادیم که برای مردم توضیح بدهی، آنچه برای آنها نازل شده است.

و به تحقیق که رسول خدا فرمود: «قرآن بر من نازل شد و احکامی مانند آن نیز بر

ص: ۷۱

۱- (۱) - در قرآن کریم می خوانیم: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (سوره بقره - آیه ۷۹) - وای بر آن کسانی (یهودیان) که کتاب را با دست خود می نویسند سپس می گویند که این از نزد خدا آمده است تا به بهائی اندک آن را بفروشند، پس وای بر آنچه که با دست خویش نگاشتند و وای بر آنها با این کارشان.

۲- (۲) - سوره نحل - آیه ۴۴.

من نازل شده است». و این مطلبی است بدیهی و روشن برای هر کس که قرآن را شناخته است چرا که مثلا نمازهای پنجگانه و اندازه های زکات و احکام روزه و احکام حج و بسیاری از احکام دیگر را که رسول خدا آنها را معرفی کرده و بیان نموده است در قرآن وجود ندارد. لذا است که خداوند می فرماید: «ما آتاکم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱) - هر حکمی را که رسول خدا برای شما بیان کرد، آن را فرا گیرید و از هر چه شما را نهی نمود، خودداری نمائید.

و می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۲) - بگو - ای پیامبر - اگر خدا را دوست می دارید، پس پیروی از من کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

ای کاش عمر کتاب خدا را فهمیده بود و به آن اهمیت می داد تا از آن یاد بگیرد که چگونه اوامر رسول خدا را سر نهد و اطاعت کند و در آن طعنه نزند و مورد سؤال و پرسش قرار ندهد. (۳)

و ای کاش کتاب خدا را آموخته بود و به آن اهمیت می داد تا حکم «کلاله» (۴) را بداند، که آن را ندانست تا وقتی از دنیا رفت و در ایام خلافتش احکام گوناگون و متناقضی در موردش اجرا نمود. ای کاش کتاب خدا را یاد گرفته بود و به آن اهمیت

ص: ۷۲

۱- (۱) - سوره حشر - آیه ۷.

۲- (۲) - سوره آل عمران - آیه ۴۸.

۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۳۷، باب کتابه العلم. و ج ۵ - ص ۱۳۸.

۴- (۴) - کنز العمال ج ۱۱ - ص ۷۸، صحیح مسلم - ج ۳ - ص ۱۲۳۶،

می داد تا حکم تیمم را بداند که آن را تا روزهای خلافتش ندانست و فتوا می داد که هر کس آب-برای وضو-نیافت، نماز نخواند!! (۱)

ای کاش کتاب خدا را می شناخت و به آن اهمیت می داد تا حکم طلاق را از آن یاد بگیرد و بداند که طلاق دو بار است و او آن را یک بار دانست (۲) و با رأی و اجتهاد خویش، احکام خدا را مورد مخالفت قرار داد و به دیوار کوبید.

حقیقت این است که انگیزه خلفا در منع حدیث و تهدید حدیث گویان و زندانی نمودن محدثان برای این بود که نقشه هایشان را نقش بر آب می کرد و توطئه هایشان را خنثی می نمود و نمی توانستند مانند قرآن، آنها را مورد تاویل قرار دهند زیرا کتاب خدا ساکت است و ممکن است وجوه گوناگونی برای آیاتش تاویل نمود ولی سنت نبوی، عبارت از سخنان و کردارهای رسول الله است که مردم نمی توانند آن را کنار بزنند. و لذا وقتی امیر المؤمنین علی، ابن عباس را برای احتجاج با خوارج فرستاد، به او فرمود: «هرگز با آنها توسط قرآن احتجاج مکن زیرا قرآن را می شود از راه های گوناگون تاویل کرد ولی با سنت نبوی، با آنان احتجاج کن که هیچ راهی در برابرش نخواهند داشت». (۳)

ص: ۷۳

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۱- ص ۹۰ و صحیح مسلم- ج ۱- ص ۱۹۳ باب التیمم.

۲- (۲) - صحیح مسلم- ج ۴- ص ۱۸۳، کتاب الطلاق- باب طلاق الثلاث.

۳- (۳) - نهج البلاغه- کتاب ۱۷.

امام علی علیه السلام در این موضوع بالخصوص می فرماید:

«هان! به خدا قسم پسر ابو قحافه (ابو بکر) خلافت را مانند پیراهنی پوشید در حالی که می داند، جایگاه من به خلافت، مانند قطب میان آسیا است. سیل از من سرازیر می شود و هیچ پروازکننده ای به درجه والای من نمی رسد. به هر حال جامه خلافت را رها کردم و از آن کناره گیری نمودم و بدین اندیشه افتادم که آیا با نداشتن یاور، حمله کنم یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی مردم) صبر نمایم که این صبر، انسان های پیر را فرسوده و جوانان را پیر می سازد و مؤمن رنج می کشد تا از دنیا برود. سرانجام دیدم صبر کردن عاقلانه تر است، پس صبر کردم درحالی که خاشاک در چشمم و استخوان در گلویم بود چرا که میراث خود را تاراج شده می یافتم.»

تا اینکه اولی (ابو بکر) راه خود را به پایان رساند ولی قبل از مرگ، خلافت را بعد از خویش، در آغوش ابن خطاب (عمر) انداخت.»

سپس حضرت امیر به عنوان مثال، شعر اعشی را خواند که در آن می گوید: «فرق است میان امروز من که بر پالان شتر هستم و در گرفتاری و محنت بسر می برم تا آن روز که در کنار حیّان برادر جابر بودم و در ناز و نعمت می گذرانیدم».

حضرت علی علیه السلام ادامه داد:

«جای شگفتی است که در زمان حیاتش از مردم می خواست بیعتشان را پس بگیرند ولی در واپسین روزهای عمرش، وصیت کرد که خلافت پس از او، به دیگری برسد. این دو نفر، خلافت را مانند دو پستان شتر میان خودشان تقسیم کردند. او (ابو بکر) خلافت را در جایگاهی درشت و ناهموار قرار داد درحالی که او (عمر) سخنی تند و زخم زبان داشت و دیدارش رنج آور و اشتباهاتش بسیار و عذرخواهیش بی شمار بود...» (۱)

هر پژوهش کننده محقق می داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، قبل از وفاتش، علی بن ابی طالب را به خلافت نصب و تعیین کرده بود، و تمام اصحاب من جمله ابو بکر و عمر این را می دانستند، (۲) از این روی، امام علی می فرماید: «او (ابو بکر) می داند که منزلت من نسبت به خلافت، مانند قطب به آسیا است». و شاید همین شناخت باعث شد که ابو بکر و عمر از روایت و نقل حدیث پیامبر منع و نهی

ص: ۷۶

۱- (۱) - نهج البلاغه - خطبه شششقیه - شرح محمد عبده - ج ۱ - ص ۸۴.

۲- (۲) - کتاب سِرّ العالمین امام غزالی.

کردند چنانکه قبلا یاد آور شدیم و تنها به قرآن تمسک جستند زیرا قرآن، هر چند هم آیه ولایت در آن است، ولی به صراحت نام علی در آن ذکر نشده است، چنانکه در احادیث پیامبر آمده است، مانند:

«هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».

«نسبت علی به من، نسبت هارون به موسی است جز اینکه پس از من، پیامبری نیست».

«علی برادر من، جانشین من و خلیفه من پس از من است».^(۱)

و بدین سان درک می کنیم تا چه اندازه نقشه ای که ابو بکر و عمر در منع و سوزاندن احادیث پیامبر کشیده بودند، به پیروزی رسید و چگونه دهانها بسته شد تا اصحاب سخنی از آن به میان نیاورند چنانکه در روایت قرظ بن کعب مشاهده کردیم. و این حصار، یک ربع قرن (۲۵ سال) به طول انجامید یعنی تمام مدت دوران های خلفای سه گانه تا اینکه علی به خلافت رسید که در روز «رحبه»^(۲)

ص: ۷۷

۱- (۱) - طبری در ریاض النضره- ج ۳- ص ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۹، نسائی در خصائص- ص ۹۹، ۱۰۹، احمد بن حنبل در فضائل- ج

۲- ص ۶۸۲.

۲- (۲) - رحبه جائی نزدیک کوفه است که در سال ۳۵ هجری علی علیه السلام که تهمت های زیادی را شنیده بود، اصحاب را به گواهی گرفت و از آنان خواست که حدیث غدیر را گواهی دهند. حدود سی نفر از اصحاب شهادت دادند و برخی امتناع ورزیدند که حضرت آنها را نفرین کرد و تا آخر عمر مبتلا شدند. داستان مفصلی است که ابن ابی الحدید در ج ۱- ص ۲۶۲ شرح نهج البلاغه آن را نقل کرده و بسیاری دیگر از مورخین آن را نقل کرده اند از جمله ابن حجر در الاصابه- ج ۲- ص ۴۰۸، هیشمی در مجمع الزوائد- ج ۹- ص ۱۰۶، ابن اثیر

اصحاب را به گواهی گرفت و سرانجام سی نفر از اصحاب که ۱۷ نفر از آنان «بدری»^(۱) هستند، شهادت دادند.

و این دلالت دارد بر اینکه اگر حضرت امیر المؤمنین از این اصحاب- که عددشان ۳۰ نفر است- درخواست نکرده بود، هرگز سخن به میان نمی آوردند و اگر علی در آن روز خلیفه ای توانمند نبود، حتما از شدت ترس، آن گواهی را نمی دادند، چنانچه همین ترس و یا حسد برخی از اصحاب را به سکوت واداشت مانند انس بن مالک، براء بن عازب، زید بن ارقم و جریر بن عبد الله بجلي^(۲) که نفرین علی بن ابی طالب، آنان را فرا گرفت، و ابو تراب علیه السلام در طول ایام خلافت جز محنت و بلا و مصیبت و جنگهایی که از این سوی و آن سوی علیه او برپا شد، هیچ روز خوشی نداشت، گو اینکه آن همه حقدها و کینه های بدری و حنینی و خیبری به جوش آمد و سرانجام حضرتش را به شهادت رساند و آن همه سنت های نبوی هیچ گوش شنوایی نزد ناکثین و قاسطین و مارقین و فرصت طلبانی که در دوران عثمان با فساد و رشوه و دنیاپرستی خو گرفته بودند، نداشت و هرگز فرزند ابو طالب نمی توانست فساد و انحراف ۲۵ ساله را در ظرف سه یا چهار سال از بین ببرد جز با

ص: ۷۸

۱- (۱) - بدری یعنی آن صحابی که در جنگ بدر با پیامبر شرکت کرده بود. (مترجم)

۲- (۲) - انساب الاشراف- ج ۲- ص ۱۵۶، سیره حلبیه- ج ۳- ص ۳۳۷، المعارف ابن قتیبه- ص ۳۲۰.

پذیرش فساد برای خویشتن و هیئات که علی لحظه ای به این بیاندیشد. او که می فرماید: «به خدا قسم می دانم چه چیزی شما را اصلاح می کند ولی هرگز با فساد خویشتن، شما را اصلاح نخواهم کرد».

و طولی نکشید که معاویه بن ابی سفیان بر کرسی خلافت نشست و همان سیاست را که در زمان عمر ترسیم شده بود دنبال کرد و نه تنها از نقل احادیث پیامبر منع کرد، بلکه پا را فراتر گذاشت و گروهی از صحابه را انتخاب کرد که احادیث زیادی را بسازند و بدین سان سنت پیامبر در میان سیل دروغها و تهمت ها و خرافه ها و افسانه ها گم شد.

یک قرن کامل، مسلمانان بر این منوال گذراندند و سنت معاویه، تنها سنتی بود که توسط عموم مسلمین پیروی می شد. و وقتی گفته می شود سنت معاویه، معنایش همان سنتی است که معاویه از افعال و کردار خلفای سه گانه پذیرفته بود و خود و پیروانش نیز بر آن افزوده بودند، از تقلب و ساختن حدیث و نفرین و لعن علی و اهل بیتش و شیعیانش از زبندگان اصحاب.

لذا باز می گردم و تکرار می کنم که ابو بکر و عمر در این توطئه که محو سنت پیامبر بود-هرچند ادعا می کردند که غرضشان تمسک جستن به قرآن است-موفق شدند تا آنجا که امروز-و پس از چهارده قرن-وقتی با نصوص به تواتر رسیده پیامبر که خلافت علی را به اثبات رسانده، استدلال می کنی، به تو گفته می شود: ما هیچ

کاری به سنت نبوی که این قدر مورد اختلاف است نداریم؛ ما را کتاب خدا بس است؛ و کتاب خدا هیچ جا نگفته است که علی خلیفه پیامبر است بلکه گفته است که امرشان میانشان به شورا باید گذارده شود!!

این است احتجاج آنان! و من با هر یک از علمای اهل سنت که بحث کردم، شعارش و مطلب گفتنیش فقط همین شورا بود و بس.

بگذریم از اینکه خلافت ابو بکر، کاری عجولانه بود که خداوند شرش را از مسلمانان دور ساخت،^(۱) و هرگز چنانکه برخی ادعا می کنند-از روی شور و مشورت صورت نپذیرفت بلکه در غفلت و با زور و تهدید و کتک، تصویب شد^(۲) و برگزیده ترین اصحاب، از آن کناره گیری کرده و با آن به مخالفت برخاستند که در راس آنان علی بن ابی طالب، سعد بن عباد، عمار، سلمان، مقداد، زبیر، عباس و بسیاری دیگر قرار داشتند و اغلب مورخین آن را ثبت کرده اند. ما از آن چشم می پوشیم و به خلافت رسیدن عمر را به میان می کشیم و سپس از اهل سنت که این قدر به شورا پایبند هستند! می پرسیم: چگونه ابو بکر خلیفه خود را تعیین کرد و او را بر مسلمانان مسلط نمود، بی آنکه او را به مشورت بگذارد چنانکه ادعا می کنید؟!

ص: ۸۰

۱- (۱) -بخاری- ج ۸- ص ۲۶، کتاب «المحاربین من اهل الکفر» باب «رجم الحبلی من النساء».

۲- (۲) -الامامه و السیاسه ابن قتیبه- ج ۱- ص ۱۶-۱۸.

برای توضیح بیشتر و طبق معمول که به کتابهای اهل سنت، استدلال می‌کنیم، چگونگی به خلافت رسیدن عمر توسط ابو بکر را یادآور می‌شویم:

ابن قتیبه در کتاب تاریخ الخلفاء، باب «مرض ابی بکر و استخلافه عمر» می‌گوید:

... سپس ابو بکر، عثمان بن عفان را طلبید و به او گفت: وصیتم را بنویس. عثمان طبق گفته ابو بکر شروع به نوشتن کرد: «بسم الله الرحمن الرحيم. این وصیت ابو بکر است در آخرین لحظات دنیایش و اولین روزهای آخرتش. من عمر بن خطاب را بر شما خلیفه قرار دادم، اگر او را انسان شایسته دیدید که من امیدم به او است او را بپذیرید و اگر در دین خدا تبدیل و تغییر کرد، من جز خیر نمی‌خواستم و از غیب اطلاعی ندارم و آنان که ظلم می‌کنند، خواهند دید که چه بازگشتی خواهند داشت».

سپس وصیت نامه اش را مهر کرد و به آنان واگذار نمود. مهاجرین و انصار که خبر تعیین جانشین شنیده بودند نزد او آمدند و گفتند: می‌بینیم که عمر را بر ما خلیفه قرار دادی. تو او را می‌شناختی و در دورانی که خود زنده بودی کارهای ناشایسته و خلافتش را دیدی، الان که از نزد ما می‌روی، چگونه او را بر ما ولایت می‌بخشی؟ تو که با خدایت دیدار خواهی کرد، اگر از تو پرسد، چه پاسخی می‌دهی؟ ابو بکر گفت: «اگر خداوند از من پرسید، به تحقیق پاسخ می‌دهم که: کسی را بر آنان گماشتم که به نظرم از همه آنان بهتر بود». (۱)

ص: ۸۱

برخی از مورخین مانند طبری(۱) و ابن اثیر(۲) یادآور می شوند که: وقتی ابو بکر، عثمان را طلبد که وصیتش را بنویسد، در میان املا، ابو بکر از هوش رفت پس عثمان نام عمر بن خطاب را نوشت. وقتی به هوش آمد گفت: بخوان آنچه را نوشته ای! عثمان در میان خواندن نام عمر بن خطاب را ذکر کرد، ابو بکر گفت: از کجا فهمیدی؟ گفت: من می دانستم که غیر از او را نمی پذیری. ابو بکر گفت: آری! حق با تو است.

وقتی از نوشتن فارغ شد گروهی از اصحاب من جمله طلحه بر او وارد شدند و گفتند: تو فردا به پروردگارت چه می گوئی که یک انسان خشن تندخو را بر ما ولایت می بخشی؛ کسی که مردم از او متنفر و قلب ها از او پراکنده اند؟ ابو بکر پاسخ داد: مرا درست بنشانید- او قبلا دراز کشیده بود- پس او را نشانند. به طلحه گفت: آیا تو مرا از خدا می ترسانی؟ اگر فردا از من بازخواست کرد، به او می گویم: بهترین آفریدگانت را بر آنها مسلط کردم.(۳)

حال که مورخین اتفاق نظر دارند که ابو بکر، بدون مشورت اصحاب، عمر را جانشین خود قرار داد، پس می توانیم بگوئیم که: او، جانشین خود را علی رغم نارضایتی اصحاب تعیین کرد. دیگر فرقی ندارد که ابن قتیبه بگوید: مهاجرین و

ص: ۸۲

۱- (۱) - تاریخ طبری - ج ۳ - ص ۴۲۹ و ۴۳۳.

۲- (۲) - تاریخ ابن اثیر - ج ۲ - ص ۴۲۵.

۳- (۳) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - خطبه ششقیه - ج ۱ - ص ۱۶۳-۱۶۵.

انصار بر او وارد شدند و گفتند که: تو کارهای خلافت را در میان ما خبر داری. یا طبری که بگوید: اصحاب من جمله طلحه به او گفتند: فردا چه پاسخ پروردگارت را می دهی که یک انسان خشن تندخو را که مردم از او می هراسند و قلب ها از او پراکنده اند، بر ما مسلط می کنی؟ نتیجه یکی است و آن اینکه هرگز شورا در میان اصحاب حکمفرما نبود و هرگز اصحاب از خلافت عمر راضی نبودند بلکه ابو بکر بدون مشورت آنان، او را به زور بر آنها مسلط نمود و نتیجه اش همین شد که امام علی قبلا- از آن خبر داده بود؛ آن روزی که عمر بن خطاب بر او فشار آورد که با ابو بکر بیعت کند، حضرت به او گفت: «شیری بدوش که قسمتی از آن به خودت می رسد و امروز در کار او فشار آور تا فردا، کار را به تو واگذار کند». (۱)

و این درست همان سخنی بود که یکی از اصحاب به عمر بن خطاب گفت؛ آن وقت که عمر وصیت خلافت را به او نشان داد، به او گفت: «در کتاب چه نوشته است ای ابو حفص؟ گفت: نمی دانم ولی من اولین کسی هستم که می شنوم و اطاعت می کنم».

آن مرد گفت: ولی من به خدا قسم می دانم که در آن چه نوشته است؟ تو در آن سال او را امیر کردی و امروز او تو را امیر کرده است». (۲)

و بدین سان برای ما کاملا روشن می شود که تئوری «شورا» که اهل سنت بدان

ص: ۸۳

۱- (۱) - الامامه و السياسه ابن قتیبه - ج ۱ - ص ۱۸.

۲- (۲) - الامامه و السياسه ابن قتیبه - ج ۱ - ص ۲۵، باب استخلاف ابی بکر لعمر.

نغمه سرائی می کنند، نزد ابو بکر و عمر هیچ اعتباری ندارد. و به عبارت دیگر:

ابو بکر نخستین کسی بود که این اصل را لغو و از بین برد و راه را برای حکام بنی امیه گشود تا خلافت را به پادشاهی تبدیل کنند و فرزندان، حکومت را از پدران ارث ببرند، و بنی عباس نیز بر همین منوال گذرانند و تئوری «شورا» خواب و خیالی بیش نبود که گاهی به سراغ اهل سنت می آید و هرگز محقق نشده و نمی شود.

این مرا به یاد گفتگوئی می اندازد که بین من و یکی از علمای وهابیی سعودی در مسجد نایروبی در کنیا رخ داد و بحث پیرامون مشکل خلافت پیش آمد و من معتقد بودم که خلافت باید به نصّ باشد و امر، امری الهی است که به هر که بخواهد می بخشد و مردم هیچ دخل و تصرفی در آن نمی توانند داشته باشند. و اما او از شورا دفاع می کرد و تلاش زیادی در این زمینه می نمود. چند تن از طلبه های علوم دینی نیز در کنارش بودند که سخنش را همواره مورد تایید قرار می دادند و معتقد بودند که او با قرآن کریم استدلال می کند که می فرماید: «و شاورهُمْ فِي الْأَمْرِ» (۱) - در مسائل با آنان مشورت کن. و می فرماید: «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (۲) - امرشان در میانشان شورا است.

وقتی فهمیدم که فعلا نمی توانم با آنان در مورد احادیث بحث کنم زیرا از

ص: ۸۴

۱- (۱) - سوره آل عمران - آیه ۱۵۹.

۲- (۲) - سوره شوری - آیه ۳۸.

استادشان افکار وهابیت را کاملاً فرا گرفته اند و اصلاً آمادگی برای شنیدن احادیث معتبر و صحیح را ندارند و گاهی به برخی از احادیثی که حفظ کرده اند، توسل می جویند که بیشتر آنها احادیث ساختگی است؛ لذا تسلیم تئوری شورا شدم و به آنها و استادشان گفتم:

آیا می توانید جناب پادشاهتان را به تئوری شورا قانع کنید تا او هم از عرش خود پائین بیاید و از حکومت کناره گیری کند و به سلف صالح اقتدا نماید و مسلمانان را در جزیره العرب آزاد بگذارد که هر که را می خواهند به عنوان رئیس خودشان تعیین نمایند؟! هرگز گمان نمی کنم بپذیرد چرا که پدران و نیاکانش در جزیره العرب نه تنها خلافت را در تصرف خود درآوردند بلکه کل جزیره العرب را نیز جزء اموال و املاک خود به حساب آوردند و لذا سرزمین بزرگ حجاز را به نام کشور پادشاهی سعودی نامگذاری کردند.

در این میان استاد دانشمندشان شروع به سخن کرد و گفت: ما هیچ کاری به سیاست نداریم. ما در خانه خدا نشسته ایم که امر کرده است فقط در آن نماز بخوانیم و ذکر خدا کنیم!!

گفتم: و همچنین برای آموختن علم!

گفت: آری و لذا ما در اینجا به طلبه ها دروس علمی می دهیم.

گفتم: مگر ما مشغول بحث علمی نبودیم؟

گفت: سیاست، آن را به هم زد!

با دوستم از آنجا بیرون رفتیم درحالی که تاسف می خوردم به حال جوانان مسلمانی که وهابیت بر افکار و اندیشه هایشان- بطور کلی-مستولی شده است و به صورت دشمنانی برای پدرانشان درآمده اند، چرا که همه آنان از پیروان مذهب شافعی اند که بنظرم از سایر مذاهب، به اهل بیت نزدیک تر است. و در گذشته برای شیوخشان (اساتیدشان) احترام و تقدیر فوق العاده ای در نظر روشنفکران و غیر روشنفکران بود زیرا معتقد بودند که اینان از سلاله پاک پیامبرند ولی وهابی ها آمدند و از فقر مادی جوانان سوء استفاده کرده و با پرداختن پول و امکانات مادی به آنان، دیدشان را نسبت به بزرگان تغییر دادند و این احترام را دلیل شرک به خدا دانستند! زیرا مقدس شمردن بشر، به نظرشان شرک است!! و بدین سان فرزندان، به دشمنی پدرانشان درآمدند و متأسفانه این وضعیت در بسیاری از کشورهای اسلامی در قاره آفریقا به چشم می خورد.

باز می گردیم به درگذشت ابو بکر و می بینیم که پیش از مرگش، از کارهایش در ایام زندگی، اظهار ندامت و پشیمانی می کند. ابن قتیبه در تاریخ الخلفاء نقل کرده است که ابو بکر می گفت: «آری، به خدا قسم، تاسف نمی خورم جز بر سه کاری که انجام دادم و ای کاش انجام نمی دادم: ای کاش خانه علی را رها می کردم؛ و در روایتی:

ای کاش به خانه فاطمه کاری نداشتم هرچند اعلام جنگ علیه من می کردند. و ای کاش

در روز سقیفه، روی دست یکی از آن دو نفر ابو عبیده یا عمر می زدند که او امیر می شد و من وزیرش می شدم و ای کاش روزی که ذو الفجاء سلمی را به اسارت گرفتند و نزد من آوردند او را می کشتم یا آزاد می کردم ولی او را با آتش نمی سوزاندم» (۱).

و ما بر آن اضافه می کنیم: ای ابو بکر! ای کاش زهرا را اذیت نمی کردی و بر او ستم روا نمی داشتی و او را به خشم نمی آوردی و ای کاش قبل از وفاتش پشیمان می شدی و او را راضی می کردی. این در مورد خانه علی که آن را بازرسی کردی و اجازه دادی با آتش بسوزانندش.

و امّا در مورد خلافت، ای کاش دو دوست و دو یارت ابو عبیده و عمر را رها می کردی و روی دست صاحب شرعیش که رسول خدا او را خلیفه قرار داده بود، می زدی تا او امیر می شد و وضعیت جهان امروز غیر از این که الان هست می بود و دین خدا کره زمین را فرا گرفته بود چنانکه خدا وعده داده و وعده اش حق است.

و اما در مورد فجاءه سلمی که او را با آتش سوزاندی؛ ای کاش احادیث پیامبر و سنت نبوی را که جمع کردی با آتش نمی سوزاندی تا از آن احکام درست، شریعت را فرا می گرفتی و در مسائل، اجتهاد به رأی نمی کردی.

سرانجام که در فراش مرگ افتاده بودی، ای کاش به فکر خلافت می افتادی و

ص: ۸۷

۱- (۱) - تاریخ طبری - ج ۳ - ص ۴۳۰، عقد الفرید ابن عبد ربه - ج ۴ - ص ۲۸۶، مروج الذهب مسعودی - ج ۲ - ص ۳۰۳.

حق را به صاحبش باز می گرداندی؛ همو که جایگاهش به خلافت جایگاه قطب از آسیا بود و تو بیش از همه مردم به فضائلش و زهدش و علمش و تقوایش و برتریش آگاه بودی و تو می دانستی که او نفس و جان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است بویژه اینکه به خاطر حفظ اسلام، از حق خود گذشته بود و با تو نزاعی نکرده بود؛ پس سزاوار بود که تو هم خیرخواه امت محمد می بودی و کسی را برای آنان برمی گزیدی که امورشان را اصلاح کند و اختلافشان را برطرف سازد و آنان را به اوج عزت و شرافت برساند.

ما از خدای سبحان می خواهیم که گناهانت را بیامرزد و فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندش را از تو راضی کند چرا که تو پاره تن مصطفی را به خشم آوردی و خداوند از خشم او به خشم می آید و از رضایتش راضی می شود. و نص حدیث رسول الله است که: هر کس فاطمه را اذیت کند، رسول الله را اذیت کرده است (۱) و خداوند در قرآن کریم می فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۲) - آنان که رسول خدا را اذیت می کنند، عذابی دردناک خواهند داشت.

ص: ۸۸

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۴- ص ۲۱۹، ج ۵- ص ۳۶، صحیح مسلم- ج ۷- ص ۱۴۱، مسند احمد- ج ۴- ص ۵، ترمذی- ج ۵- ص ۶۹۸، سنن ابی داود- ج ۲- ص ۲۲۶.
۲- (۲) - سوره توبه- آیه ۶۱.

تاریخ خلیفه دوم عمر بن خطاب پر است از اجتهاد در برابر نص صریح قرآن و سنت. و متأسفانه اهل سنت آن را از مفاخر و مناقبش می‌شمارند و به خاطر آن مخالفتها ستایشش می‌کنند و اما آنان که تا اندازه‌ای انصاف دارند، تمسک به بهانه‌هایی واهی و تاویلهائی سرد و خشک می‌کنند که هیچ عقل و منطقی آن را نمی‌پذیرد؛ و گرنه چگونه ممکن است کسی که با کتاب خدا و سنت رسولش مخالفت کند، از مجتهدین به حساب آید. خداوند می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (۱) - برای هیچ مرد و زن مؤمنی در امری که خدا و رسولش حکم کرده‌اند، هیچ گونه اختیاری نیست و هر که خدا و رسولش را نافرمانی کند به تحقیق در گمراهی سختی افتاده است.

ص: ۸۹

و فرمود: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.. وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.. وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۱)- هر که به آنچه خدا نازل کرده، حکم نکند، پس آنان همان کافرانند، و هر که به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند، پس آنان ستمگرانند... و هر که به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند، پس آنان تبهکارانند.

بخاری در صحیحش در کتاب «الاعتصام بالكتاب و السنه»، باب «ما يذكر من ذم الرأى...» از رسول خدا نقل کرده که فرمود:

«خداوند علم را پس از آنکه به آنان بخشید، از آنان باز نمی گیرد ولی در صورتی که علما، علم خود را پخش نکنند، خداوند آن علوم را از آنان باز پس می گیرد و بدین سان برخی از مردم در جهل باقی می مانند، و مردم از آنها استفتا می کنند و آنها به رأی خود و از پیش خود فتوا می دهند، پس مردم را گمراه کرده و خود نیز گمراه می شوند.» (۲)

و همچنین بخاری در صحیحش آورده است: نمی شد که از پیامبر سؤال شود از چیزی که وحی درباره اش نازل نشده است و بگوید: نمی دانم یا اینکه جواب نمی داد تا وحی نازل شود و به هر حال هیچ وقت با رأی خود یا با قیاس، نظری را ابراز نمی کرد چرا

ص: ۹۰

۱- (۱) -سوره مائده- آیات ۴۴، ۴۵ و ۴۷.

۲- (۲) -صحیح بخاری- ج ۸- ص ۱۴۸.

که خدا می فرماید: «بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» - آنچه خداوند به تو نشان داده است. (۱)

و بی گمان علما چه در گذشته و چه حال یک سخن دارند و آن اینکه هر کس در کتاب خدا، با رأی خود چنین بگوید، کافر است. (۲) و این امری است بدیهی و مسلم که از آیات محکم قرآن و از احادیث و کردار رسول خدا برمی آید. پس چگونه است که وقتی مطلب مربوط می شود به عمر بن خطاب یا یکی از اصحاب یا یکی از ائمه چهارگانه این قاعده بدیهی فراموش می شود و در آنجا به رأی خود داوری کردن در برابر احکام خدا متأسفانه مبدل می شود به اجتهادی که نه تنها اشکالی ندارد بلکه اگر صاحبش اشتباه نیز کرده باشد یک اجر و اگر راه صواب و حق را پیموده باشد، دو اجر برای او خواهد بود!! (۳)

و ای بسا گوینده ای بگوید: این چیزی است که تمام امت اسلامی - چه سنی و چه شیعه - بر آن اتفاق نظر دارند چرا که حدیث شریف پیامبر در این باره نازل شده است.

آری! صحیح است ولی آنان در مسئله اجتهاد اختلاف کردند، شیعه در مورد مسائلی که حکمی از خدا و رسولش درباره آن نازل نشده، اجتهاد می کنند ولی اهل

ص: ۹۱

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۱۴۸.

۲- (۲) - تفسیر العیاشی - ج ۱ - ص ۱۸.

۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۱۵۷.

سنت به این امر پایبند نیستند، بلکه با اقتدا به خلفا و سلف صالح خودشان، اشکالی در این نمی بینند که در برابر نصّ، اجتهاد کنند. علامه سید شرف الدین موسوی در کتاب «النص و الاجتهاد» بیش از صد مورد آورده است که اصحاب و در رأس آنان خلفای سه گانه، با نصّ صریح قرآن و سنت مخالفت کردند و بر پژوهشگران است که این کتاب ارجمند را مطالعه کنند.

اکنون که در این باره بحث می کنیم، لازم است بعضی از مواردی که عمر بن خطاب با نصّ صریح قرآن و سنت مخالفت کرده را یادآور شویم که متأسفانه گاهی در اثر ندانستن و جهل به مسائل، حکمی را صادر کرده است درحالی که انسان جاهل حق ندارد حکمی بدهد و از پیش خود حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند.

خداوند می فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ، هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتُرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ، إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ» (۱) - شما نباید از پیش خود به دروغ چیزی را حرام یا حلال بکنید و به خدا نسبت دهید و در این زمینه دروغ بگوئید و همانا آنان که بر خداوند دروغ می بندند، هرگز رستگار نمی شوند.

و همچنین یک نفر جاهل و نادان نمی تواند منصب خلافت و رهبری یک امت را بر عهده بگیرد. خداوند می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ

ص: ۹۲

أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى، فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۱) - آیا آن کس که به راه حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آنکه نمی کند مگر آنکه خود هدایت شود؛ پس شما را چه شده است؟ چگونه داوری می کنید؟

و گاهی هم در حکمهایش نص را می داند ولی به خاطر مصلحتی که زمانه اقتضا دارد، با رأی شخصی خود اجتهاد می نماید. و اهل سنت این را کفر نمی دانند و خروج از دین نمی دانند، گو اینکه حد اقل چنین شخصی باید جاهل باشد به وجود شخصیتی در زمان خویش که به احکام شناخت کامل دارد. و این امر باطل است چرا که او کاملاً علی را می شناخت و می فهمید که علی بیش از همه با کتاب و سنت آشنائی دارد و گرنه در بسیاری از مسائل دشوار و امور مشکل، از او استمداد نمی کرد و استفتا نمی نمود، تا جائی که خود بارها درباره اش گفته است: «اگر علی نبود، عمر هلاک می شد» (۲) پس چه شد که در بعضی از مسائل با اینکه شناختی نداشت از او استمداد نکرد و با رأی خود حکم نمود؟!!

من بر این باورم که مسلمانان آزاده، با ما در این زمینه، هماهنگی دارند زیرا این نوع از اجتهاد، عقیده را تباه کرده و احکام را از بین برده و به تعطیل کشانده است و عامل اختلاف و تفرقه میان امت شده و آنها را به فرقه ها و مذاهب گوناگون و متعدد

ص: ۹۳

۱- (۱) -سوره یونس-آیه ۳۵.

۲- (۲) -مناقب الخوارزمی-ص ۳۹، ذخائر العقبی-ص ۸۲.

تقسیم نموده و سرانجام منجر به نزاع و کشمکش و شکست و انحطاط مادی و معنوی شده است.

بیائید با هم تصور کنیم که اگر ابو بکر و عمر سنت نبوی را جمع و آن را در کتابی خاص گردآوری نموده بودند-هرچند صاحب شرعی خلافت را پس زده بودند-قطعا خود را آسوده تر کرده و امت را به خیر و خوبی سوق داده بودند و این همه دروغ ها و تهمت ها و افسانه ها در سنت نبوی پدید نمی آمد و اسلامی بود با یک کتاب و یک سنت و یک امت و یک مذهب و بی گمان امروز ما را سخنی دیگر بود. و اما اینکه احادیث پیامبر گردآوری شود، سپس سوزانده شود و از نگارش و نقل حتی به صورت شفاهی نیز منع گردد؛ این است مصیبت بزرگ و این است درد جانسوز و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

اینک به برخی از اجتهادهای عمر در برابر نص صریح قرآن اشاره می کنیم:

۱-قرآن می فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا، وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ، أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» (۱)-و اگر جنب بودید، پس طاهر شوید (غسل کنید) و اگر بیمار بودید یا مسافر بودید یا یکی از شما را قضاء حاجتی دست داد و یا با زنان مباشرت کردید و آب نیافتید، پس با خاک پاک و پاکیزه تیمم کنید.

ص: ۹۴

و در سنت نبوی معروف است که رسول خدا کیفیت تیمم را به اصحاب آموخت و عمر هم در آن میان، حاضر بود.

بخاری در صحیحش در کتاب «التیمم»، باب «الصعید الطیب...» از عمران نقل می کند که گفت: در یکی از سفرها همراه با پیامبر بودیم. شب به راه افتادیم، تا اینکه شب به آخر رسید، از شدت خستگی به خواب رفتیم، خوابی که برای مسافر شیرین تر از آن نیست. ما را جز حرارت آفتاب بیدار نکرد اولین کسی که بیدار شد فلان شخص بود، سپس فلان شخص که او را ابو رجاء می گفتند. بعد از او عوف و چهارمین شخص، عمر بن خطاب بود و اما پیامبر وقتی به خواب می رفت، کسی او را بیدار نمی کرد تا خود از خواب بیدار شود زیرا ما نمی دانستیم در خواب چه بر او می گذرد. بهر حال وقتی عمر از خواب برخاست- و او آدمی شدید و نیرومند بود- شروع کرد به تکبیر گفتن و صدا را به تکبیر بلند کرد و همچنان تکبیر گفت تا از صدایش، رسول خدا نیز از خواب بیدار شد. وقتی حضرت از خواب برخاست، وضعیت خودشان را به او شکایت کردند. حضرت فرمود: اشکال ندارد، راه بیافتید. و خود به راه افتاد. خیلی دور نشده بود که توقف کرد و دستور داد مردم وضو بگیرند و نماز بخوانند. به هر حال مردم نماز را با حضرت به جماعت برپا کردند. وقتی نماز تمام شد، شخصی را دید که کنار رفته و با مردم نماز نخوانده است. فرمود: چرا تو با مردم نماز نخواندی؟ عرض کرد: من جنب شده ام و آب هم نیافتم که با آن غسل کنم. حضرت فرمود: بر تو باد به خاک پاک که آن تو را کافی

با این حال عمر با کتاب خدا و سنت رسولش مخالفت می کند و می گوید: هر کس آب نیافت، نماز نخواند!! این است اجتهادش که اغلب محدثین آن را ثبت کرده اند. مسلم در صحیحش در کتاب «الطهاره»، باب «التیمم» آورده است که شخصی نزد عمر آمد و گفت: من جنب شدم و آب برای غسل نیافتم. عمر گفت: پس نماز مخوان! عمار که در آنجا حاضر بود گفت: ای امیر المؤمنین، یادت نمی آید که من و تو با هم در سریّه ای بودیم، پس جنب شدیم و آب نیافتیم. اما تو که نماز نخواندی و اُمّیا من خود را در خاک غلطاندم و نماز خواندم. سپس پیامبر گفت: کافی بود که با دو دست بر زمین می زدی، سپس با دهان فوت می کردی و با دو دست بر صورتت و دو دستت مسح می کردی. عمر گفت: ای عمار! از خدا بترس!! عمار گفت: اگر نمی گذاری، هیچ حرفی در این مورد نمی زنم. (۲)

سبحان الله! آیا کافی نیست که عمر، با نص صریح قرآن و سنت مخالفت می کند که حتی اجازه نمی دهد اصحاب، با او در نظرش مخالفتی کنند و عمار ناچار می شود از خلیفه معذرت خواهی کند و بگوید: اگر اجازه نمی دهی در این باره با کسی سخن نخواهم گفت؟

ص: ۹۶

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۸۸.

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۱ - ص ۱۹۳.

چگونه من تعجب نکنم و چگونه شما تعجب نمی کنید از این اجتهاد و این مخالفت و این اصرار بر رأی خویشتن، علی رغم گواهی اصحاب بر نصّ؟! و سرانجام عمر قانع نشد تا وقتی که از دنیا رفت و بر عقیده اش اصرار داشت و این مذهبش در بسیاری از اصحاب تاثیر بسزائی گذاشت؛ همان ها که رأی او را ملاک قرار می دادند بلکه رأیش را بر رأی و نظر رسول الله نیز مقدم می داشتند. مسلم در صحیحش در کتاب «الطهاره»، باب «التیمم» از شقیق نقل می کند که گفت: «در کنار عبد الله و ابو موسی نشسته بودیم. ابو موسی گفت: ای ابو عبد الرحمن! نظر شما چیست در مورد کسی که جنب شود و آب برای غسل نیابد، با نماز چه کند؟ عبد الله گفت: تیمم نکند هر چند یک ماه هم آب را نیابد!!»

ابو موسی گفت: پس تکلیف این آیه چه می شود که می فرماید: «... و آب را نیافتید، پس با خاک پاک و طاهر تیمم کنید» عبد الله گفت: اگر با این آیه به آنها اجازه داده شود، فردا هوا هم که سرد شد، می خواهند تیمم بگیرند!!

ابو موسی به عبد الله گفت: آیا نشنیدی سخن عمار را که گفت: رسول خدا مرا در پی امری فرستاد، پس من جنب شدم و آب نیافتم. بدن خود را در خاک پاک چنان غلطاندم مانند حیوانی که در خاک خود را می غلطانند. پس نزد پیامبر که رسیدم، جریان را به حضرت عرض کردم، فرمود: کافی بود که با دو دستت این چنین تیمم می گرفتی، سپس دو دست خود را یک بار بر زمین زد و با دست چپ، بر دست

راست مسح کشید و بر ظاهر دو کف دست و صورت خود مسح کشید.

عبد الله گفت: مگر ندیدی که عمر از این سخن عمار قانع نشد؟! [\(۱\)](#)

اگر این روایت را- که هم بخاری و هم مسلم و هم بسیاری دیگر آن را به ثبت رسانده اند- با دقت بنگریم، مقدار تاثیر گذاری عمر بر بزرگان از اصحاب را در می یابیم و همچنین تناقض در احکام و روایات را به خوبی می بینیم و شاید همین باعث شد که حاکمان اموی و عباسی به احکام اسلام هیچ اهمیت نمی دادند و ارزشی برای آنها قائل نبودند و اجازه می دادند مذاهب گوناگون در یک حکم تصرّف کنند و شاید زبان حالشان به ابو حنیفه و مالک و احمد و شافعی این باشد:

هرچند می خواهید با رای خود فتوا دهید چرا که سرورتان و پیشوایتان عمر، هرچه می خواست با رأی خویش در مقابل قرآن و سنت، فتوا می داد. [\(۲\)](#) و هیچ سرزنش و ملامتی بر شما نیست چرا که شما پیرو هستید و پیرو پیروان، هستید و از خود چیزی نیافریده اید.

و عجیب تر سخن عبد الله بن مسعود به ابو موسی است که می گوید: تیمم نگیرد هرچند یک ماه هم آب را نیابد. و با اینکه عبد الله بن مسعود از بزرگان اصحاب

ص: ۹۸

۱- (۱) - صحیح مسلم- ج ۱- ص ۱۹۲، صحیح بخاری- ج ۱- ص ۹۱.

۲- (۲) - چنانکه در صحیح بخاری- ج ۵- ص ۱۰۸ در کتاب «تفسیر القرآن» باب «قوله وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» آمده است. و صحیح مسلم- ج ۱- ص ۱۹۲.

است چنین فتوا می دهد که اگر انسان جنب آب را نیافت نماز را یک ماه تمام ترک کند و تیمم نگیرد. و از روایت چنین برمی آید که ابو موسی می خواست با آیه ای که در این زمینه نازل شده، او را قانع کند ولی او پاسخ داد: اگر بخواهیم با استفاده از این آیه، به آنها اجازه تیمم دهیم، اگر یک مقدار هوا سرد شود هم با خاک تیمم می گیرند.

و از این می فهمیم چگونه در برابر نصوص قرآن اجتهاد می کنند و به رأی خود نظر می دهند و متأسفانه به نظرشان می آید که در این احکام الهی، به امت فشار می آید در حالی که خداوند می فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (۱)- خدا برای شما، آسانی و سهولت می خواهد نه شدت و سختی.

این بیچاره می گوید: اگر با این آیه بخواهیم به آنان اجازه دهیم، فردا که هوا یا آب هم سرد شد، می خواهند تیمم بگیرند؛ آیا او خودش را مبلغ خدا و رسول خدا می داند؟ یا اینکه او نسبت به بندگان، از خداوند مهربان تر است یا او تربیت کننده مردم است؟!

باز هم ببینید که ابو موسی می خواهد او را با سنت نبوی که عمار روایت کرده و رسول الله تیمم را به او آموخته، قانع کند ولی عبد الله این سنت مشهور نبوی را نیز رد می کند به این دلیل که عمر از قول عمار قانع نمی شود!!

ص: ۹۹

از اینجا می فهمیم که سخن عمر بن خطاب، تنها حجت و دلیل قانع کننده نزد برخی از اصحاب است و اطمینان عمر به حدیث یا آیه، تنها میزان و مقیاسی است که صحت حدیث یا مفهوم آیه را از آن باید فهمید هرچند با کارها و یا سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز مخالفت و معارضت داشته باشد. از این رو است که امروز می بینیم بسیاری از کارهای مردم با قرآن و سنت مخالفت دارد، چه از نظر حرمت و چه از نظر حلال بودن زیرا اجتهاد عمر در برابر نص، به صورت یک مذهب واجب الاتباع درآمده است. و وقتی برخی از کثروان که نسبت به احادیث هم نوعی شناخت دارند، متوجه شدند احادیثی را که در دوران خلفا منع شده بود، در زمان های بعد نوشته شده و راویان و حافظان قرآن آن ها را به ثبت رسانده اند- و این کار با مذهب عمر بن خطاب سازگار نیست- لذا روایتهای دیگری از پیش خودشان درست کردند و آنها را به پیامبر نسبت دادند تا مذهب ابو حفص را مورد تایید قرار دهند مانند ازدواج متعه یا نماز تراویح، و تناقض در این روایات کاملا روشن است و تا امروز مورد اختلاف مسلمانان قرار گرفته است و تا روزی که کسی از مذهب عمر دفاع کند، این اختلاف پابرجا است زیرا او نمی خواهد به خاطر حق، بحث و بررسی کند و مثلا به عمر بگوید که یا عمر! تو اشتباه کردی چرا که نماز هرگز با نبودن آب، ساقط نمی شود و آیه تیمم در قرآن کریم وجود دارد و حدیث تیمم در تمام کتابهای اهل سنت نگاشته شده است، پس جهل و ندانستن تو به قرآن

و سنت، به تو اجازه نمی دهد که بر کرسی خلافت تکیه بزنی و رهبری امت را بدست بگیری و اما اگر با علم به قرآن و سنت با احکامشان مخالفت کردی، تو را به حد کفر می کشاند، زیرا اگر تو مؤمن باشی نمی توانی در امری که خدا و رسولش حکمی کردند، اختیاری از پیش خود داشته باشی، و به هرچه بخواهی حکم کنی و هرچه را بخواهی رد نمائی و تو خود بیش از من می دانی که هر که نافرمانی خدا و رسولش کند، در گمراهی آشکاری بسر می برد.

۲- خدای متعال می فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ، فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۱)- همانا صدقات منحصر است به فقیران و مستمندان و متصدیان امور صدقات و برای تالیف قلوب و آزادی بردگان و برای قرض داران و در راه خدا و برای درماندگان (کسانی که در مسافرت دارائی خود را از دست داده اند و می خواهند به وطنشان بازگردند) این است فرض و حکم لایتنغیر الهی که خداوند بر تمام امور حاکم و آگاه است.

یکی از سنن معروف رسول الله این است که سهمیه مؤلفه قلوبهم (۲) را که خداوند

ص: ۱۰۱

۱- (۱) -سوره توبه- آیه ۶۰.

۲- (۲) -این سهمیه مربوط به بیگانگان و اهل کتاب است که برای بدست آوردن دلشان و تالیف قلوبشان و تمایلشان به اسلام، از صدقات واجبه به آنها پرداخت می شود. (مترجم)

آن را واجب گردانیده، به آنها می پرداخت چنانکه خدایش دستور داده بود ولی عمر بن خطاب در دوران خلافتش این را از بودجه بیت المال قطع کرد، و در برابر نص لایتغیر قرآن، اجتهاد نمود و گفت: ما را به شما هیچ نیازی نیست چرا که خداوند اسلام را شوکت و عزت بخشیده و از شما بی نیاز نموده است!! و حتی اینکه در دوران ابو بکر نیز این حکم را باطل نمود زیرا برخی از مؤلفه قلوبهم، طبق عادت و رسم همیشگی با رسول الله، نزد ابو بکر آمدند که سهمیه خود را دریافت دارند.

ابو بکر نامه ای به آنان داد و دستور داد که نزد عمر بروند. آنها نزد عمر رفتند که سهمیه شان را دریافت دارند ولی عمر آن نامه را پاره کرد و به آنها گفت: هیچ نیازی به شما نداریم چرا که خدا اسلام را عزت بخشیده و از شما بی نیازمان کرده، پس یا باید اسلام بیاورید و یا اینکه شمشیر میان ما و شما داوری می کند. آنها نزد ابو بکر باز گشتند و گفتند: عجب! آیا تو خلیفه ای یا او؟ ابو بکر گفت: بلکه او به خواست خدا، خلیفه است. و بدین سان به خاطر نظر یارش عمر، از نامه خود صرف نظر کرد و عقب نشینی نمود. (۱)

و عجیب تر اینکه تا امروز کسانی را می یابی که در این قضیه، از عمر دفاع می کنند و آن را جزء مناقب و بزرگواری هایش به شمار می آورند و از اینان شیخ محمد دوالیبی است که در کتابش «اصول الفقه» صفحه ۲۲۹ می نویسد: «و شاید اجتهاد عمر در قطع کردن عطائی که قرآن کریم برای مؤلفه قلوبهم، فرض کرده است،

ص: ۱۰۲

یکی از پیشگام ترین احکامی باشد که عمر با پیروی از تغییر مصلحت به تغییر زمان، به آن حکم کرده است هرچند نص قرآنی در آن وجود دارد و نسخ نشده است.

سپس برای عمر، بهانه ای دست و پا می کند و عذری می تراشد به اینکه آری! عمر به علت و انگیزه آیه می پردازد نه به ظاهرش!!! تا آخر کلامش که خردهای سالم آن را هرگز نمی پذیرند. البته ما شهادتش در مورد تغییر دادن عمر احکام قرآن را طبق رای خویش می پذیریم ولی تاویلش به اینکه عمر به علت آیه می نگردد نه به ظاهرش را هرگز قبول نداریم و به او و به دیگران می گوئیم: نص قرآن و نص پیامبر با گذشت دوران ها عوض نمی شود چرا که قرآن به صراحت، این حق را حتی از رسول الله نیز رد می کند و می فرماید:

«وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ يَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِنَا نَفْسِي، إِنْ أَتَّبَعِ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ». (۱)

و اگر آیات روشن ما بر آنان تلاوت شود، آنهایی که امیدوار به دیدار ما نیستند، می گویند قرآن دیگری غیر از این بیاور یا این قرآن را تغییر بده، بگو من از پیش خودم نمی توانم قرآن را تبدیل کنم، من پیروی نمی کنم جز از آنچه که به من وحی می شود، من اگر خدایم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی سخت هراسانم.

ص: ۱۰۳

و همانا سنت پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرامش حرام است تا روز قیامت».^(۱)

ولی به ادعای «دوالیبی» و کسانی که از نظرش پیروی می کنند، همان ها که خود را پیروان اجتهاد می دانند، احکام خدا با تغییر زمان ها، تغییر می کند؛ پس دیگر هیچ ملامتی نیست بر حاکمانی که احکام خدا را با احکام ملت جابجا کردند؛ به احکامی که به اقتضای منافعتشان وضع نمودند و این احکام با احکام خدا مخالفت دارد؛ مانند بعضی از آنان که می گویند: روزه نگیرید تا بر دشمنانتان چیره شوید و ما در این زمان که با فقر و نادانی و ارتجاع مبارزه می کنیم، هیچ نیازی به روزه نداریم. روزه، ما را از تولید بیشتر باز می دارد، و در مورد تعدد زوجات، یکی از آنان، با آن مخالفت کرده می گوید: این ظلم و تجاوز به حقوق زن است و گستاخانه ادامه می دهد: زن در زمان محمد هیچ ارزشی نداشت، ولی امروز ما او را آزاد کردیم و تمام حقوقش را به خودش واگذار نمودیم!!

این رئیس کشور هم به نص قرآنی، از نظر علت نگر نیست نه به ظاهرش، همان گونه که عمر نگر نیست، و لذا گفت: میراث باید برای دختر و پسر به یک اندازه باشد زیرا اگر آن روز خداوند به مردم دو سهم داد به این خاطر بود که مرد می خواست مصرف خانواده را تامین کند و زن بی کاره بود ولی امروز در اثر

ص: ۱۰۴

تلاش های حضرتش! زن کار می کند و خود مصرف خانواده را تامین می نماید و برای نمونه خانم خود را مثال می زند که با پرداختن پول زیادی به برادرش، سرانجام او را به وزارت رساند!!

و همین رئیس حکومت را می بینیم که زنا را حلال می کند و آن را حق شخصی کسی که به سن بلوغ رسیده می داند فقط به شرط اینکه از روی اجبار و اکراه نباشد و به عنوان یک کار حرفه ای درنیاید!! و برای تشویق آنان پرورشگاه اولاد زنا را تاسیس می نماید زیرا او به زنازادگان خیلی مهربان است؛ همان ها که از ترس آبروریزی زنده به گور می شدند! و از اینگونه اجتهادات بسیار دارد و جالب اینجا است که این جناب، خیلی افتخار می کند به شخصیت عمر. یک بار او را با عظمت یاد کرد و یک بار دیگر گفت که او مسئولیت را نه در دوران زندگی و نه پس از مرگ، تحمل نکرد ولی خودش مسئولیت اجتهادهایش را-چه زنده باشد و چه مرده-تحمل می کند!! و گویا به او رسانده بودند که مردم از این اجتهادهایش به ستوه آمده اند، پاسخ داد: عمر بن خطاب اولین و بزرگترین مجتهد در زمان خویش بود، پس چرا من در این زمان، اجتهاد نکنم درحالی که او رئیس یک حکومت بود و من هم رئیس حکومت هستم؟!

و عجیب تر اینکه وقتی این آقای رئیس نام رسول الله را می برد، با استهزا و مسخره از آن حضرت یاد می کند، مثلاً روزی در سخنرانش گفت که: محمد حتی

جغرافیا هم نمی دانست زیرا گفته بود: «دانش را فرا گیرید، هرچند در چین باشد» یعنی او می پنداشت که چین در آخر دنیا قرار دارد، و هرگز محمّد تصور نمی کرد که روزی علم به این درجه بالا برود که چند تن از آهن در هوا به پرواز درآید، چه رسد به اینکه کسی با او سخن از اورانیوم یا پتاسیم یا دانش های اتمی یا سلاح های اتمی به میان آورد!!

من این مفلوک بیچاره را چندان ملامت نمی کنم زیرا او از کتاب خدا و سنت رسولش چیزی درک نکرده است؛ او خود را چنین می پندارد که فرمانروای دولتی اسلامی است و این چنین اسلام را به باد مسخره گرفته است و می خواهد از کشورش، یک کشور پیشرفته اروپائی بسازد. و بدین سان بسیاری از رؤسا و پادشاهان از او پیروی کردند زیرا دیدند مورد تایید و ستایش کشورهای غربی قرار گرفت تا آنجا که او را «مجاهد بزرگ» لقب دادند و به هر حال از چنین آدمی بعید نیست چرا که هر کس به اندازه شرافتش، سخن می گوید! اگر انصاف بدهیم، در درجه اول باید ابو بکر و عمر و عثمان را سرزنش کرد زیرا از روز رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، این باب را گشودند و باعث آن همه اجتهادها شدند که حاکمان بنی امیه و بنی العباس نیز از آن خط پیروی کردند، و چقدر زیاد بودند اینان! هفت قرن تمام، تلاش در نابودی قوانین و احکام اسلام نمودند که در قرن ها پس از مرگشان، چنین ثمری داد که یک رئیس کشور با کمال وقاحت، روبروی ملت بایستد و رسول الله

را مورد مسخره و استهزا قرار دهد و هیچ کس نه در داخل و نه در خارج از او انتقاد نکند.

و این سخن من بود- و همیشه هست- با برخی از برادران از نهضت‌های اسلامی:

اگر شما امروز بر این رئیس، خرده می‌گیرید که از نصوص روشن قرآن و سنت پیروی نمی‌کند، لازم است از کسی انتقاد کنید که این بدعت را در اصل گذاشت و در ما قبل نص، اجتهاد کرد؛ این در صورتی است که شما بخواهید انصاف دهید و پیروی از حق نمائید. ولی آنها از من نمی‌پذیرند و ناراحت می‌شوند که چرا من رؤسای این زمان را با خلفای راشدین مورد مقایسه قرار می‌دهم. به آنها پاسخ می‌دهم که: رؤسا و پادشاهان امروز، چیزی جز نتیجه حتمی تاریخ نمی‌باشند و مگر از روز وفات پیامبر تا بحال، روزی بوده است که مسلمانان آزاد باشند؟ به ما می‌گویند که: شما شیعیان، به اصحاب پیامبر تهمت می‌زنید و ناسزا می‌گوئید؛ و اگر روزی به حکومت رسیدیم، شما را با آتش می‌سوزانیم! من می‌گویم: خدا آن روز را به شما نشان ندهد!!

۳- خداوند می‌فرماید:

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ، وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ، تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ

ص: ۱۰۷

اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ، فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ، وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (۱) - طلاق دو بار است، پس بعد از طلاق یا زن را به خوشی و نیکی رها کند یا با سازگاری رجوع کند و روا نیست چیزی از آنچه به آنان دادید (مهریه) بگیرید مگر آنکه بترسید که حدود دین خدا را در مورد احکام ازدواج نگاه ندارند، در چنین حالی، هرچه زن از مهر خود به شوهرش ببخشد روا باشد. این احکام، حدود دین خدا است، از آن نافرمانی نکنید. کسانی که از احکام خدا نافرمانی کنند، همانا از ستمکاران اند. پس اگر زن را طلاق سوم داد، جایز نیست که آن زن و شوهر رجوع کنند تا اینکه آن زن شوهری دیگر بگیرد. پس اگر آن شوهر دوم زن را طلاق داد، زن با شوهر اول که سه طلاق داده می تواند ازدواج کند و این در صورتی است که گمان ببرند که بتوانند احکام خدا را در امر ازدواج نگهدارند. این است احکام خدا که برای دانایان بیان می کند.

و سنت شریف نبوی، این آیه را بدون هیچ ابهامی، تفسیر کرد به اینکه زن بر شوهرش حرام نمی شود مگر پس از سه بار طلاق دادن که دیگر نمی تواند به او رجوع کند مگر اینکه زن، شوهر دیگری بگیرد و اگر او، آن زن را طلاق داد، آن وقت شوهر سابقش می تواند مانند دیگر مردان، دوباره درخواست ازدواج با او بکند و بر او است که یا بپذیرد و یا رد نماید. اختیار با زن است. ولی عمر بن خطاب

ص: ۱۰۸

-و طبق معمول-از این حدود الهی که برای دانایان تبیین نموده تجاوز کرد و این حکم را با حکم خودش جایگزین و تبدیل نمود و گفت: اگر مرد یک بار فقط با لفظ سه طلاقه، طلاق دهد، زن بر او حرام می شود و بدین سان با قرآن کریم و سنت پیامبر، مخالفت کرد.

در صحیح مسلم، کتاب «الطلاق» باب «طلاق الثلاث» از ابن عباس نقل شده که گفت: طلاق در دوران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ابو بکر و دو سال از خلافت عمر،-و لو با لفظ سه طلاق باشد-یک طلاق محسوب می شد ولی عمر بن خطاب گفت: مردم در امری که مهلت به آنان در آن داده شده است، خیلی عجله می کنند، پس اگر این مهلت را برای آنان بپذیریم، پیوسته این کار اتفاق می افتد. (یعنی باید با آنان سخت گرفت که از ترس طلاق ندهند)^(۱) شگفت انگیز است که خلیفه با کمال جرأت و در حضور اصحاب، احکام خدا را تغییر می دهد و آنها هم بر تمام اقوال و کردارش صحنه می گذارند هیچ کس نه منکر می شود و نه اعتراض می کند ولی از آن سوی به ما بیچارگان به دروغ می گویند که: یکی از اصحاب به عمر گفت: «به خدا قسم، اگر از تو کژی دیدیم، با این شمشیر تو را راست می کنیم!!» این بخدا سخن دروغ و افترائی است که برای جلوه دادن آزادمنشی و دموکراسی والا در خلفا، ادعا می کنند و تاریخ با

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۴ - ص ۱۸۳، سنن بیهقی - ج ۷ - ص ۳۳۶، سنن ابو داود - ج ۲ - ص ۲۶۱.

رویدادهای عملی آنان را تکذیب کرده است، پس اگر کارها برخلاف واقع باشد، الفاظ هیچ اعتبار و ارزشی ندارد. نکند آنان کثری را در کتاب و سنت می دیدند و عمر به نظرشان، کتاب و سنت را اصلاح کرده است! پناه می بریم به خدا از هذیان گوئی.

من در شهر «قفصه» که بودم، برای بیچاره مردانی که به خیالشان با یک کلمه «تو سه بار حرام شده ای» که به همسرانشان گفته بودند، آنها دیگر برای همیشه حرام شده بودند، فتوا می دادم که: چنین نیست؛ آنها خوشحال می شدند که احکام صحیح خداوند را به آنان یاد می دهم؛ احکامی که خلفا با اجتهادشان در آن تصرف نکرده اند. ولی آنان که ادعای علم و دانش می کنند، آنها را می ترسانند که شیعه همه چیز را حلال می داند! یادم می آید، روزی یکی از آنان با ملایمت به من گفت: اگر واقعا سرورمان عمر بن خطاب، حکم خدا را در این قضیه و قضایای دیگر تغییر داد و اصحاب با آن موافقت کردند، پس چرا سرورمان علی بن ابی طالب به سرورمان عمر اعتراض نکرد؟ به او پاسخی دادم که علی علیه السلام در اعتراض قریش به اینکه او مردی است شجاع ولی آشنا به فنون جنگ نیست، به آنان فرمود:

اینها چه می گویند؟ و آیا در میان آنان کسی یافت می شود که از من در جنگ شدیدتر و سابقه اش بیشتر باشد؟ من وقتی قیام کردم که هنوز بیست سال از عمرم نگذشته بود و امروز عمرم از ۶۰ سال گذشته است ولی چه کنم، کسی که اطاعت نمی شود، نظری

ندارد. (یعنی: چگونه می توانم در مسئله ای رأی بدهم که می دانم اطاعت نمی کنند؟). (۱)

آری! و مگر مسلمانان، بجز شیعیانی که امامتش را پذیرفتند، به سخنان علی گوش دادند. علی با تحریم متعه، مخالفت کرد؛ با تراویح که یک بدعت است، مخالفت کرد و با تمام احکامی که ابو بکر و عمر و عثمان آنها را تغییر داده بودند، مخالفت کرد ولی آرا و فتاوایش منحصر به شیعیان و پیروانش می شود ولی دیگر مسلمانان متاسفانه با او جنگیدند و لعنش کردند و تلاش فراوان نمودند که نامش و یادش را محو و نابود کنند. مخالفت از این بالاتر می شود که وقتی عبد الرحمن بن عوف-همو که برای انتخاب خلیفه، پس از عمر کاندید شده بود- او را دعوت کرد و با او شرط نمود که ما تو را به عنوان خلیفه می پذیریم مشروط بر اینکه به سنت شیخین (ابو بکر و عمر) عمل کنی، علی علیه السلام با این شرط، بی مهابا مخالفت کرد و فرمود: «من با کتاب خدا و سنت رسولش، حکم می کنم». و بدین سان او را کنار زدند و عثمان را برگزیدند که این شرط را قبول کرد؛ پس اگر علی علیه السلام امروز که عمر و ابو بکر از دنیا رفته اند نمی تواند با آنها مخالفت کند، چگونه می توانست با آنها مخالفت کند وقتی که زنده بودند؟

از این روی، ملاحظه می کنید که در این زمان نیز، علی علیه السلام که باب شهر علم است و اعلم تمام مردم پس از رسول خدا است و بیش از همه به کتاب الهی و

ص: ۱۱۱

سنت رسولش ارج می نهد و عمل می کند، نزد اهل سنت و جماعت چندان مقامی ندارد و آنان به جای علی، اقتدا به مالک و ابو حنیفه و شافعی و ابن حنبل می کنند و از آنان در تمام امور دین از عبادات گرفته تا معاملات، تقلید می کنند و در هیچ مسئله ای به امام علی رجوع نمی نمایند، چنانکه ائمه شان در حدیث نیز همین روش را دنبال کردند، مانند بخاری و مسلم که آنها را می بینی از ابو هریره و ابن عمر و اقرع و اعرج و از هر نزدیک و دوری صدها حدیث نقل می کنند ولی از علی نقل نمی کنند جز چند روایت انگشت شمار که همه اش دروغ است و اهل بیت عصمت و طهارت را زیر سؤال می برد و مقامشان را پائین می آورد. و به این هم بسنده نمی کنند که تکفیر می نمایند هر کس او را تقلید کند و از او پیروی نماید و شیعیان مخلصش را به نام «رافضی ها» می نامند و بدترین اهانت ها به آنان روا می دارند.

حقیقت این است که این شیعیان هیچ گناهی ندارند جز اینکه از علی پیروی می کنند؛ همو که در دوران خلفای سه گانه، رها شده بود؛ همو که در دوران امویان و عباسیان، مورد لعنت و نفرین قرار می گرفت، و هر که اندک اطلاعی از تاریخ داشته باشد، این حقیقت را به روشنی درک می کند و آن همه نقشه ها و توطئه ها که علیه علی و شیعیانش و اهل بیتش به وقوع پیوست را درمی یابد.

ظاهراً وقتی عثمان بن عفان پذیرفت که در میان مردم به سنت شیخین (ابو بکر و عمر) حکم کند و به عبد الرحمن بن عوف چنین وعده ای را داد، مقصودش این بود که او هم مانند آنان اجتهاد می کند و نصوص قرآن و سنت را تغییر می دهد و هر که زندگیش را در دوران خلافتش بررسی کند، درمی یابد که او در اجتهاد خیلی فراتر از آنان گام برداشت تا آنجا که مردم، اجتهادهای دو یار دیرینه اش ابو بکر و عمر را از یاد بردند. و من نمی خواهم در این موضوع که کتابهای تاریخ مالمال از آن است، به تفصیل سخن برانم، همین بس که بدعت ها و نوآفرینی های عثمان در دین خدا، منجر به انقلاب علیه او شد و زندگیش را به پایان رسانید. حال برای اینکه اشاره ای کرده باشم چند نمونه را - به اختصار - یاد آور می شوم تا خواننده عزیز و تمام پژوهشگران دریابند که پیروان اجتهاد در دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم، چه بدعت ها و کژی ها نهادند.

۱- مسلم در صحیحش، در کتاب «صلاه المسافرين» از عایشه نقل می کند که گفت:

خداوند نماز را وقتی که واجب کرد، دو رکعتی بود، سپس واجب کرد که آن را در وطن، به صورت تمام بخوانند ولی در مسافرت به همان گونه که اولین بار فرض شده بود، واجب شد. (۱)

و همچنین مسلم در همان کتاب از یعلی بن امیه نقل می کند که گفت: به عمر بن خطاب گفتم: اگر آن روز از کفار می ترسیدید و در نتیجه نماز را شکسته می خواندید، امروز که مردم در امنیت بسر می برند، چه لزومی دارد که (در سفر) نماز را شکسته بخوانید؟ عمر گفت: من هم در این حکم، تعجب کرده بودم، از رسول خدا علتش را پرسیدم، فرمود: «این منتهی است که خداوند بر شما نهاده است، پس صدقه الهی را پذیرا شوید». (۲)

و همچنین مسلم در صحیحش در کتاب «صلاه المسافرين و قصرها» از ابن عباس نقل می کند که گفت:

«خداوند نماز را بر لسان پیامبرش (صلی الله علیه و آله) در وطن چهار رکعتی و در سفر دو رکعتی و

ص: ۱۱۴

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۲ - ص ۱۴۲.

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۲ - ص ۱۴۳.

در حال خوف (در جنگ) یک رکعتی واجب گردانیده است».^(۱)

و همچنین از انس بن مالک نقل می کند که گفت:

«هر وقت رسول خدا به مسافت سه میل یا سه فرسخ، از شهر خارج می شد، نماز را دو رکعتی می خواند».^(۲)

و او نیز گفته است: با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مدینه به مکه رفتیم، پس حضرت نماز را دو رکعت دو رکعت بجای آورد تا باز گشتیم. راوی گوید: پرسیدم: چند روز در مکه اقامت داشت؟ گفت: ده روز!^(۳)

از این احادیث که مسلم در صحیحش آورده، روشن می شود که این آیه کریمه که حکم نماز شکسته را در حال سفر بیان می کند، حضرت از آن چنین استنباط کرده و با قول و عمل آن را بیان نموده است که این اجازه ای است که خداوند به مسلمین داده و بر آنان منت نهاده و صدقه خداوند برای آنان است که واجب است آن را بپذیرند. و بدین سان ادعای «دوایی» و همگامانش در دست و پا کردن بهانه و عذر برای عمر و تصحیح اشتباه هایش به اینکه به علت حکم می نگریسته نه به ظاهر حکم، باطل می شود. زیرا وقتی حکم نماز شکسته نازل شد، و عمر تعجب کرد،

ص: ۱۱۵

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۲ - ص ۱۴۳.

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۲ - ص ۱۴۵.

۳- (۳) - صحیح مسلم - ج ۲ - ص ۱۴۵.

رسول خدا به عمر فهماند که هرگز احکام ثابت الهی متوقف بر علتش نیست، پس نماز در مسافرت شکسته است هر چند مردم در امن و امان بسر ببرند و از کفار هیچ هراسی نداشته باشند. ولی عمر، فتوایی دیگر دارد، غیر از آنچه دوالیبی و سایر علمای اهل سنت به نظرشان می رسد.

حال به عثمان بن عفان بنگریم، لا بد او هم در نصوص قرآنی و احادیث نبوی اجتهاد می کند تا به کاروان خلفای راشدین برسد. همین که بر کرسی خلافت نشست، در اولین فرصت، نماز مسافر را تمام اعلام کرد و به جای دو رکعت دستور داد چهار رکعت بخوانند.

من هر چه اندیشیدم، هیچ نتوانستم انگیزه این تغییر در حکم و زیاد کردن آن را بدانم، جز اینکه می خواست به مردم و خصوصاً بنی امیه بفهماند که او از محمد و ابو بکر و عمر، باتقواتر و پارساتر است.

مسلم در صحیحش در باب «صلاه المسافرين و قصر الصلاه بمنی» از سالم بن عبد الله از پدرش نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در منی و اماکن دیگر، نماز مسافر را دو رکعتی بجای آورد و ابو بکر و عمر نیز نماز را شکسته خواندند، عثمان هم در آغاز خلافتش، این چنین خواند، پس دستور داد که باید تمام بخوانند! (۱)

و همچنین در صحیح مسلم از زهری نقل می کند که به عروه گفت: چرا عایشه

ص: ۱۱۶

نماز را در سفر تمام می خواند؟ گفت: او اجتهاد کرده همان گونه که عثمان نیز اجتهاد کرده است. (۱)

و بدین سان دین خدا و احکامش و نصوصش این چنین مورد دخل و تصرف تاویل کنندگان و تفسیر مفسران قرار می گیرد!!

۲- عثمان نیز در مورد متعه حج و متعه زنان، مانند عمر، اجتهاد کرده و آن را تحریم نمود

(۲)

بخاری در صحیحش در کتاب «الحج»، باب «التمتع و الاقرا» از مروان بن حکم نقل نموده که گفت: «من عثمان و علی را دریافتم که عثمان از متعه حج نهی می کرد و از اینکه بین عمره و حج جمع کند ولی وقتی علی آن را دید گفت:

خداوندا، تو را اجابت می کنم با حج و عمره، سپس افزود: من برای قول هیچ کس حاضر نیستم از سنت پیامبر دست بردارم».

(۳)

و مسلم در صحیحش در کتاب «الحج» باب «جواز التمتع» از سعید بن مسیب نقل می کند که گفت: علی و عثمان در «عسفان» بودند. عثمان از متعه و عمره نهی

ص: ۱۱۷

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۲ - ص ۱۴۳.

۲- (۲) - مقصود از متعه حج بجا آوردن عمره در ماه های حج و قبل از فرا رسیدن ایام حج است که برای کسی که خاندانش مقیم مکه نباشند واجب است. و به آن تمتع در حج می گویند زیرا در مدت بین دو احرام عمره و حج، لذت مباح بودن محرّمات احرام برای انسان وجود دارد. «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ... ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (سوره بقره- آیه ۱۹۶). (مترجم)

۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۱۵۱ کتاب الحج - باب التمتع و الاقرا.

می کرد، پس علی به او گفت: چرا و چگونه امری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را انجام داده، از آن نهی می کنی؟ عثمان گفت: برو، دست از ما بردار!! علی گفت: نمی توانم ساکت باشم و رهایت کنم! سپس علی در هر دو مورد (عمره و حج) تهلیل کرد و بجای آورد. (۱)

آری! این علی بن ابی طالب سلام الله علیه است، نمی تواند به خاطر سخن یک شخص، دست از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردارد. و از روایت دوم، چنین می فهمیم که گفتگویی بین علی و عثمان درمی گیرد که عثمان با گستاخی به علی می گوید: برو دنبال کارت! ما را رها کن!! یعنی من حاضر نیستم آنچه از پسر عمویت رسول الله روایت می کنی، پیروی کنم.

ضمناً معلوم می شود که روایت ناقص است زیرا در جمله آخر می گوید: پس وقتی علی چنان دید... علی چه دید؟

قطعا خلیفه علی رغم تذکر علی به او در مورد حکم سنت نبوی، اصرار بر رأی خود در مخالفت سنت پیامبر می ورزد و مردم را از انجام تمتع منع می کند، لذا علی با او به مخالفت برمی خیزد و حج و عمره را انجام می دهد.

۳- عثمان بن عفان در اجزاء نماز نیز اجتهاد می کرد، پس برای رفتن به سجود و پس از برخاستن از سجود، تکبیر نمی گفت.

امام احمد بن حنبل در مسندش، از عمران بن حصین نقل می کند که گفت:

ص: ۱۱۸

پشت سر علی نماز خواندم، این نماز مرا به یاد نمازی انداخت که با رسول الله و دو خلیفه ابو بکر و عمر خوانده بودم. گوید: در نماز هر وقت علی به سجده می خواست برود تکبیر می گفت و هر وقت سر از سجده برمی داشت نیز تکبیر می گفت. راوی گوید: ای ابو نجید! اولین کسی که این تکبیر را ترک کرد کی بود؟ گفت: عثمان بود زیرا پیر شده بود و صدایش ناتوان بود، لذا ترک کرد!! (۱)

آری این چنین سنت پاک پیامبر با سنن خلفا و پادشاهان و اصحاب و بنی امیه و بنی عباس جابجا می شود و مبدل می گردد و همه آنها بدعتی است که در اسلام گذاردند و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است، چنانکه صاحب شریعت، صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است.

از این رو امروز مسلمانان را می یابی که به صورتهای گوناگون نماز می خوانند و می پنداری که همه با هم متحد هستند ولی دلهایشان متفرق و پراکنده است چرا که می بینی همه در کنار هم به صف نماز ایستاده اند ولی یکی دستها را روی هم انداخته و دیگری دستها را از هم گشوده است. یکی دستش را در بستن (تکتف) روی نافش گذارده و دیگری کنار قلبش. یکی پاها را از هم گشوده و یکی پاها را به هم بسته است و هر یک می پندارد که حق با خودش است و اگر سؤالی از آنها بکنی، به تو گفته می شود: برادر! اینها چیز مهمی نیستند! نماز بخوان هر گونه که می خواهی.

ص: ۱۱۹

مهم این است که نماز بخوانی.

البته تا حدودی این سخن صحیح است. مهم نماز خواندن می باشد ولی باید حتی در جزئیات هم تلاش کنیم مانند رسول الله نماز بخوانیم که فرمود: «نماز بخوانید همان گونه که مرا می بینید نماز می خوانم»، (۱) پس لازم است در کیفیت و چگونگی نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جستجو و کنکاش کنیم چرا که نماز، ستون دین است.

۴- فرشتگان از عثمان خجالت می کشند:

بلاذری در «النساب الاشراف» آورده است:

وقتی خبر مرگ ابو ذر را به عثمان دادند گفت: خدا رحمتش کند. عمار بن یاسر گفت:

آری! از تمام وجود، برای او طلب رحمت و مغفرت می کنیم. عثمان رو به عمار کرده گفت: ای... (۲) آیا فکر می کنی از اینکه او را تبعید کردم، پشیمانم؟! و دستور داد محکم به دهان عمار بکوبند و گفت: تو هم به او ملحق شو!

ص: ۱۲۰

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۱- ص ۱۶۲، سنن بیهقی- ج ۲- ص ۳۴۵.

۲- (۲) - بقدری این ناسزا و فحش، زشت و قبیح است که من از ترجمه اش در این کتاب خودداری کردم و اصلاً گمان نمی کنم کسی-هرچند فحاش و بددهان باشد-چنین فحشی به یک نفر مسلمان بدهد! (مترجم)

وقتی عمار آماده شد که از شهر خارج شود، قبیله بنی مخزوم نزد علی آمدند و از او خواستند با عثمان حرف بزنند شاید اثری داشته باشد علی به عثمان گفت: ای عثمان! از خدا بترس، تو یک مرد نیکوکاری از مسلمانان را تبعید کردی و در اثر تبعیدت، از دنیا رفت. الآن می خواهی یک مرد صالح دیگری، مانند او را تبعید کنی؟! و گفتگوی زیادی میان آن دو در گرفت تا اینکه عثمان به علی گفت: تو سزاوارتر به تبعیدی از او! علی گفت: اگر می خواهی این کار را نیز بکن.

سپس مهاجرین جمع شدند و نزد عثمان رفتند و بدو گفتند: این که نمی شود! هر کس با تو حرفی بزند فوراً او را طرد و تبعید می کنی؟! آنگاه از عمار دست برداشت. (۱)

و در روایت یعقوبی آمده است که عمار بر مقصد نماز خواند و او را دفن کرد در حالی که طبق وصیت مقصد-عثمان اجازه نداشت که بر او نماز بخواند، پس عثمان سخت بر عمار برآشفته و گفت: وای بر پسر زن سیاه! هان، من او را می شناختم! (۲)

آیا برای کسی که بسیار حیا می کند و ملائکه از او خجالت می کشند روا است که این چنین فحش رکیک بدهد آن هم به برگزیدگان از مؤمنین!؟

مگر عمار چه گفته بود که عثمان از آن فحش بسیار بد و زننده به او نیز اکتفا

ص: ۱۲۱

۱- (۱) - انساب الاشراف بلاذری - ج ۵ - ص ۵۴.

۲- (۲) - تاریخ یعقوبی - ج ۲ - ص ۱۷۱.

نکرد، و دستور داد به غلامانش که عمار را بخوابانند و دست و پاهایش را ببندند، آن وقت خود عثمان چوب را برداشت و آن قدر به بدن عمار نواخت که فتق گرفت و در اثر ضعف و پیری، از هوش رفت که این داستان نزد تمام مورخین معروف شده است. (۱) تازه گناه عمار فقط این بود که گروهی از اصحاب نامه ای به عثمان نوشتند و از عمار خواستند که نامه را به عثمان برساند.

عثمان همین رفتار را با عبد الله بن مسعود نیز کرد. دستور داد به یکی از جلاّدانش به نام عبد الله بن زمعه که او را به در مسجد بیاورد، سپس آن چنان او را بر زمین زد که یکی از دنده هایش خرد شد و در هم شکست؛ (۲) فقط به خاطر اینکه عبد الله بن مسعود اعتراض کرده بود به عثمان که چرا اموال مسلمانان را بدون حساب به تبهکاران از بنی امیه می دهد.

به هر حال مردم علیه عثمان شوریدند و گذشت آنچه گذشت و سرانجام کشته شد و سه روز مردم اجازه نمی دادند به خاک سپرده شود تا اینکه چهار نفر از بنی امیه آمدند که بر او نماز بخوانند ولی برخی از اصحاب آنان را از نماز خواندن بر او نیز

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - بلاذری در انساب الاشراف- ج ۵-ص ۴۹، استیعاب- ج ۳-ص ۱۱۳۶ ابن قتیبه در الامامه و السیاسه- ج ۱-ص ۳۵، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه- ج ۳-ص ۵۰، ابن عبد ربه در العقد الفرید- ج ۴-ص ۳۰۷.

۲- (۲) - بلاذری در انساب الاشراف- ج ۵-ص ۳۶، تاریخ یعقوبی- ج ۲-ص ۱۷۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید- ج ۳-ص ۴۳.

منع کردند. یکی از افراد بنی امیه گفت: او را دفن کنید چرا که خدا و فرشتگانش بر او نماز خوانده اند! مسلمانان گفتند: هرگز اجازه نمی دهیم در گورستان مسلمانان دفن شود، پس ناچار شدند او را در «حش کوکب» جائی که یهودیان، مرده های خود را دفن می کردند، دفن کنند. و وقتی بنی امیه حکومت را بدست گرفتند، آن قسمت را (حش کوکب) به بقیع وصل کردند و جزء بقیعش قرار دادند.

این خلاصه ای بود از تاریخ خلفای سه گانه و هرچند ما خلاصه گوئی کردیم ولی به هر حال همین چند نمونه، کافی است که پرده از آن فضایل ادعائی و مناقب دروغین بردارد؛ فضائلی که خود خلفای سه گانه از آن شناختی نداشتند و هرگز آن را به خواب هم نمی دیدند.

سؤالی که اکنون مطرح است: اهل سنت در مقابل این حقایق روشن چه پاسخی دارند؟

پاسخ این سؤال نزد اهل ذکر است که: اگر آنها را بدانید و انکار نکنید-برای اینکه صحاحتان علی رغم پرده پوشی، آنها را ثبت کرده اند-پس دیگر افسانه خلافت معظمانه را خرد کرده اید و اگر انکار کنید و در صحتش تردید نمائید، پس صحاح و کتابهای معتبر خود را ساقط کرده اید و از اعتبار انداخته اید و بدین گونه تمام عقایدتان بر باد می رود.

خلافت! و چه می دانی که خلافت چیست؟ خلافت همان امری است که خداوند آن را برای آزمایش امت قرار داد. خلافت همان است که امت را پراکنده نمود. خلافت همان است که طمعکاران را به دنبال خود کشاند. خلافت همان است که در راهش خون بی گناهان زیادی ریخته شد و خلافت همان است که به خاطر آن، برخی از مسلمانان از راه مستقیم، منحرف گشتند و به سوی دوزخ رهنمون شدند. پس لازم است پژوهشی هرچند کوتاه پیرامون خلافت و مسائل پشت پرده آن که قبل از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پس از آن، رخ داده است، داشته باشیم.

نخستین مطلبی که به ذهن خطور می کند این است که رهبری نزد اعراب، در تمام زمان ها، امری ضروری و لازم بوده است و لذا می بینیم که رئیس قبیله یا بزرگ خاندان را، معمولاً بر دیگران و حتی بر خویشان مقدم می داشتند و هیچ کاری بدون

اجازه و اذن او انجام نمی دادند و هیچ قانونی بدون مشورت او اجرا نمی نمودند و هرگز در سخن گفتن بر او سبقت نمی گرفتند. و غالباً رهبر قوم، از سایر افراد، سالخورده تر و به مسائل داناتر و از نظر حسب و نسب، باشرافت تر می باشد.

چنین به نظر می رسد که انتخاب رئیس در میان سایر افراد قبیله به خاطر هوش بیشتر و شجاعت و شهامت افزونتر و تجربه و علم زیادتر و دارا بودن صفات پسندیده و نیکو مانند سخاوت، مهمانداری و ... می باشد ولی غالباً با وراثت، منتقل می شود نه با انتخاب.

از آن پس می بینیم که قبیله ها و اقوام گوناگون-هرچند دارای نوعی استقلال هستند-ولی با این حال، در برابر قبیله ای که از نظر ثروت و افراد، عددشان بیشتر است و دارای قهرمانان بنام می باشند، سر تسلیم و خضوع فرود می آورند مانند قبیله قریش که رهبری و زعامت سایر قبایل عربی را داشت و این ریاست به خاطر این بود که قریش عهده دار امور خانه خدا بود و قدرت بیشتری داشت.

پس از آمدن اسلام نیز، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا حدی این روش را در رفتارهای اجتماعی پذیرفت و لذا قبیله هائی که بر حضرت وارد می شدند و اسلام می آوردند، پیامبر برترین و شریفترینشان را بر آنان ولایت می داد که نماز را با او به جماعت برگزار کنند و او زکات های اموال را گردآوری نماید و خلاصه رابط بین پیامبر و قبیله خویش باشد.

سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، به امر خدای سبحان، حکومت اسلامی را تاسیس کرد که در تمام احکام و قوانینش، به آنچه توسط وحی نازل می شود، خاضع بود و بدین سان تمام امور فردی و اجتماعی از عقود گرفته، مانند ازدواج و طلاق و خرید و فروش و گرفتن و سپردن و میراث و زکات تا معاملات و عبادات، همه و همه، باید طبق دستور الهی باشد و وظیفه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اجرای آن احکام و تلاش در پیاده کردن آنها است.

و طبیعی است که رسول اکرم به کسی می اندیشد که پس از خود، این وظیفه بزرگ را که همان رهبری امت است، بر عهده بگیرد.

و طبیعی است که هر رئیس حکومتی-اگر برای ملتش اهمیت قائل باشد-از میان آنان، شخصی را برای نیابت خویش برمی گزیند که توانائی این کار مهم را داشته باشد و نزدیک ترین افراد به خود او باشد و طبیعی است که چنین شخصی-که می خواهد نیابت و جانشینی رئیس را بر عهده بگیرد-باید نزد وزرا و تمام ملت شناخته شده باشد.

بنابراین، هیچ خردمندی نمی پذیرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام این امور طبیعی و بدیهی را به فراموشی سپرده باشد و به آن هیچ اهمیتی نداده باشد، بلکه بی گمان، این امر لحظه ای از اندیشه حضرتش بیرون نبوده است و بی گمان روایتی که مربوط به این مسئله است، در پشت پرده ای که خلفا و پیروان تئوری

شورا نصب کرده بودند، پنهان شده بود که آنان تلاش فراوان نمودند تا تمام این نصوص و احادیث به ثبت رسیده که شخص خلیفه را معین و نصب نموده است، پنهان کنند و کار به جائی برسد که در این زمینه حتی از توهین کردن به مقام مقدس رسول الله نیز خودداری نکردند و حضرتش را به هذیان گوئی متهم کردند و اوامرش را نادیده گرفتند و فرماندهی که تعیین کرده بود را مورد طعن قرار دادند و ادعا کردند که او سنش کم است و صلاحیت رهبری و فرماندهی سپاه را ندارد.

سپس حتی در وفات پیامبر نیز تردید و تشکیک کردند تا مردم سردرگم شوند و با خلیفه ای که رسول الله از قبل تعیینش کرده بود، بیعت نکنند. و از دیگر تلاشهایشان این بود که از فرصت مشغول بودن علی و یارانش به تجهیز و دفن پیامبر استفاده کرده و فوراً کنفرانس سقیفه را برگزار کردند تا هرکس را که می خواهند و به او تمایل دارند و آرزوهایشان بوسیله او محقق می گردد، انتخاب کنند، سپس با تهدید و وعده و وعید مردم را مجبور به بیعت کردند و مخالفین را از صحنه سیاسی بیرون راندند، سپس با کمال خشونت و شدت و قاطعیت در برابر هرکس که خیال مخالفت را در سر می پروراند یا در مشروعیت خلافت جدید، شک و تردید روا می دارد ایستادند، هرچند آن شخص، فاطمه زهرا دختر رسول خدا باشد.

سپس تمام احادیث شریف پیامبر در بوته ای از کتمان شدید قرار گرفت که بین مردم منتشر نشود و اوضاع به زیانشان تمام نگردد، و در این میان از هیچ کاری

فروگذار نکردند هرچند ترورهای فردی یا قتل عام‌های اجتماعی باشد و بهانه‌شان گاهی خاموش کردن آتش فتنه و گاهی نبرد با اهل رده (مرتدین) بود.

همه این مطالب را از کتابهای تاریخنگاران دریافته ایم، هرچند برخی از آنان با ساختن روایتهای متناقض یا با تراشیدن بهانه‌ها و تاویل‌ها، تلاش در پنهان نمودن حق و حقیقت داشتند ولی به هر حال رویدادها و بررسی‌ها، امور پشت پرده را آشکار ساخت. و شاید عذر بعضی از آنان مورد پذیرش قرار گیرد چرا که اطلاعات خود را از منابع گذشته گرفته که تحت تاثیر سیاسی و اجتماعی آن دوران‌ها نگاشته شده؛ دوران‌هایی که بنی‌امیه بر خلافت سوار شده بودند و اموال و املاک و مناصب بی‌شماری را به بعضی از اصحاب دست‌نشانده و مزدور بخشیدند!! و لذا بعضی از این مورخین، با عینک حسن‌نیت به آن رویدادها نگریستند و آن احادیث دروغین و ساختگی را پذیرفتند چرا که از آنچه پشت پرده می‌گذشت آگاه نبودند و بدین سان روایتهای راست و دروغ با هم مخلوط شدند و رسیدن به حقیقت، برای پژوهنده، دشوار شد.

و برای اینکه حقیقت روشن‌تر گردد، لازم است سؤلهائی در این مورد طرح شود که ضمن پاسخ به آنها، به حقایق برسیم یا به آنها نزدیک شویم.

بخش ششم: پرسش‌ها و پاسخ‌ها

اشاره

ص: ۱۳۱

نامه های زیادی از کشورهای گوناگون به اینجانب رسید که حاوی برخی سؤالهای مهم بود و از شوق فراوان خوانندگان گرامی برای رسیدن به حقایق بیشتر، خبر می داد که برخی از آنها را پاسخ دادم و برخی دیگر را بی پاسخ گذاشتم؛ البته نه اینکه خدای نخواستہ اهمال کرده باشم بلکه چون پاسخ آنها در کتابم «آنگاه... هدایت شدم» و «همراه با راستگویان» یافت می شد، لذا از پاسخ دادن خودداری کردم. اکنون برای اینکه مورد استفاده همگان قرار گیرد، در این بخش از کتاب، سؤال ها و پاسخ ها را منتشر می سازم. لازم به تذکر است که خواننده گرامی در هر یک از کتابها یا در هر سه کتابهایم، به روایتها و رویدادهائی برمی خورد که تکرار شده است که اینجانب با تأسی و پیروی از کتاب عزیز الهی (قرآن کریم) که برخی از حوادث را در سوره های گوناگونی تکرار می کند تا در ذهن مؤمن، رسوخ بیشتری داشته باشد، از این روش پیروی نمودم.

سؤال ۱- اگر رسول خدا می دانست که امتش این چنین در خلافت به اختلاف و نزاع می افتند، پس چرا خلیفه ای را برای خویش تعیین نفرمود؟

سؤال ۱- اگر رسول خدا می دانست که امتش این چنین در خلافت به اختلاف و نزاع می افتند، پس چرا خلیفه ای را برای خویش تعیین نفرمود؟

*رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از «حجه الوداع» (آخرین حجی که انجام داد) علی بن ابی طالب را به عنوان خلیفه تعیین و نصب نمود و اصحابی را که همراهش به حج رفته بودند، بر آن امر به گواهی گرفت زیرا می دانست که امت به او خیانت و پشت می کنند و به قهقرا بازمی گردند.

سؤال ۲- چرا هیچ یک از اصحاب، این مطلب را از پیامبر نپرسید، با اینکه در تمام مسائل، از او سؤال می کردند؟

سؤال ۲- چرا هیچ یک از اصحاب، این مطلب را از پیامبر نپرسید، با اینکه در تمام مسائل، از او سؤال می کردند؟

*به تحقیق از او پرسیدند و او هم پاسخ داد: خداوند می فرماید: «يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ، قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» (۱)-به تو می گویند آیا ممکن است ما را قدرت و ریاستی بدست آید، بگو: هرچه هست همه به فرمان خداوند است. و از او پرسیدند و او پاسخ داد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۲)-ولی شما فقط خداوند است و رسولش و آنان که ایمان آوردند و نماز پیا داشتند و در حال رکوع زکات پرداختند. و از او پرسیدند و او پاسخ داد: «این علی

ص: ۱۳۴

۱- (۱) -سوره آل عمران- آیه ۱۵۴.

۲- (۲) -سوره مائده- آیه ۵۶.

سؤال ۳- چرا برخی از اصحاب، وقتی که پیامبر می خواست برای آنان مطلبی را بنویسد که آنان را از گمراهی پس از خویش برهاند مخالفت کردند و گفتند که او هذیان می گوید؟

سؤال ۳- چرا برخی از اصحاب، وقتی که پیامبر می خواست برای آنان مطلبی را بنویسد که آنان را از گمراهی پس از خویش برهاند مخالفت کردند و گفتند که او هذیان می گوید؟

*برخی از اصحاب وقتی فهمیدند که رسول خدا می خواهد مطلبی را بنویسد که آنان را از گمراهی پس از خویش نجات دهد، با او مخالفت کردند و به هذیان گوئی متهم نمودند، زیرا می دانستند که آن حضرت می خواهد به صورت نوشته ای، علی بن ابی طالب را برای خلافت تعیین و نصب نماید زیرا قبلاً نیز در حجه الوداع به آنان گفته بود که هر کس به قرآن و عترت با هم تمسک جوید، هیچ وقت گمراه نمی گردد و لذا فهمیدند که مضمون نوشته، همین الفاظ را در بر خواهد داشت زیرا علی سید و سرور عترت است از این روی، رسول خدا را متهم به هذیان گوئی کردند تا بکلی از نوشتن خودداری ورزد و پیامبر از نوشتن خودداری کرد زیرا نسبت به نوشته اش قبل از نوشتن- نزاع و کشمکش کردند و چنین تهمت بزرگی به پیامبر زدند (که او هذیان می گوید) پس اگر هم می نوشت، می خواستند بگویند که پیامبر هوش درستی نداشته است (و العیاذ بالله) و نوشته اش هیچ ارزشی ندارد و لذا

ص: ۱۳۵

سؤال ۴- چرا پیامبر بر نوشتن آن کاغذ اصرار نورزید با اینکه قطعاً آن نوشته، امت را از گمراهی نجات می داد؟

سؤال ۴- چرا پیامبر بر نوشتن آن کاغذ اصرار نورزید با اینکه قطعاً آن نوشته، امت را از گمراهی نجات می داد؟

* پس از تهمت زدن پیامبر به هذیان گوئی، عصمت را از او منتفی کردند و بسیاری از اصحاب که در مجلس حاضر بودند، بر آن سخن گواهی دادند، لذا دیگر پیامبر توان نوشتن را نداشت و انگهی با آن کشمکش ها، آن نوشته بجای اینکه مردم را نگه دارد، آنان را بیشتر به گمراهی می انداخت و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نوشتن اصرار می ورزید، ادعاهای باطلی پس از رحلتش برپا می شد که حتی در کتاب خدا نیز تشکیک می کردند.

سؤال ۵- پیامبر قبل از وفاتش سه وصیت لفظی داشته است، چگونه است که دو وصیتش به ما رسیده و وصیت سوم گم شده است؟

سؤال ۵- پیامبر قبل از وفاتش سه وصیت لفظی داشته است، چگونه است که دو وصیتش به ما رسیده و وصیت سوم گم شده است؟

* مطلب روشن است. اولین وصیت است که به ما نرسیده و آن مخصوص خلافت و جانشینی علی است و از اینکه خلافت برپا شده، از نگارش احادیث منع کرد، لذا این وصیت به قول بخاری فراموش شده است، و اگر منع آنان نبود، چه عاقلی باور می کرد که وصیت پیامبر گم شود و فراموش گردد؟ چنانکه بخاری ادعا کرده است؟ (۱)

ص: ۱۳۶

سؤال ۶- آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) از وقت وفاتش مطلع بود؟

*قطعا پیامبر از وقت رحلتش مطلع بود و لذا حجه الوداع را به عنوان آخرین حج انجام داد و آن را «حجه الوداع» نامید و بدین سان اغلب اصحاب فهمیدند که وفات حضرت نزدیک شده است.

سؤال ۷- چرا پیامبر دو روز قبل از وفاتش لشکری را آماده کرد و در آن سرشناسان از مهاجرین و انصار را بسیج فرمود و دستور داد به طرف «مؤته» در فلسطین رهسپار گردند؟

سؤال ۷- چرا پیامبر دو روز قبل از وفاتش لشکری را آماده کرد و در آن سرشناسان از مهاجرین و انصار را بسیج فرمود و دستور داد به طرف «مؤته» در فلسطین رهسپار گردند؟

*وقتی پیامبر فهمید که قریش توطئه ای دارند و با هم قرارداد بسته اند که پس از او، پیمانش را بشکنند و علی را از خلافت دور نگهدارند، آنان را بسیج کرد تا از مدینه دور شوند و وقت وفاتش حضور نداشته باشند و بازنگردند مگر پس از اینکه امر خلافت تمام شده باشد و دیگر توانائی اجرای توطئه شان را نداشته باشند و اصلا هیچ تفسیر پذیرفته شده ای جز این برای سپاه اسامه نمی توان تصور کرد زیرا بدور از مصلحت بود که پیامبر پایتخت خلافت را دو روز قبل از وفاتش از ارتش و نیرو خالی کند.

سؤال ۸- چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی را در سپاه اسامه قرار نداد؟

*زیرا سزاوار نبود که پیامبر از دنیا برود و خلیفه ای برای تدبیر امور، پس از خویش، تعیین نکند و از اینکه علی را ضمن آن سپاهی که شخصیت های مهاجر و

انصار در آن بودند از قبیل ابو بکر، عمر، عثمان و عبد الرحمن بن عوف قرار نداد، این تدبیر حکیمانه دلیل روشنی است بر اینکه علی، قطعاً خلیفه و جانشین او است، گو اینکه دیگر افرادی را که برای ملحق شدن به آن سپاه، انتخاب نکرده بود، در میان آنان کسی پیدا نمی شد که طمع در خلافت داشته باشد یا علی را دشمن بدارد یا قصد خیانت به او را داشته باشد.

سؤال ۹- چرا پیامبر جوان کم سن و سالی را فرمانده آنان قرار داد که هنوز موی صورتش نیز سبز نشده بود؟

سؤال ۹- چرا پیامبر جوان کم سن و سالی را فرمانده آنان قرار داد که هنوز موی صورتش نیز سبز نشده بود؟

*حاسدان و خیانت کنندگان به علی، جوان بودن علی را بهانه قرار می دادند و می گفتند که نمی شود پیرمردان قریش که ۶۰ سال از عمرشان گذشته است، از جوانی که بیش از ۳۰ سال از عمرش نگذشته است، اطاعت و فرمانبری کنند، لذا پیامبر یک نوجوان که ۱۷ سال از عمرش سپری شده بود و هنوز موی صورتش سبز نشده بود، و از موالی نیز بود، او را علی رغم وجود پیرمردان و شخصیت ها، تعیین کرد و فرماندهیش داد تا هم به آنان و هم به تمام مسلمانان بفهماند که مؤمن راستین باید گوش به فرمان باشد و تسلیم شود و اطاعت کند هرچند دستور پیامبر با خواست درونیش سازگار نباشد. و گرنه کجا اسامه و کجا علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان و سرور اوصیا و باب علم رسول خدا و شیر غالب پروردگار. از این روی آنان به تدبیر پیامبر در فرماندهی اسامه پی بردند و لذا امارتش را مورد طعن و

استهزا قرار دادند و از رفتن در زیر پرچمش سرباز زدند و از او دوری جستند.

فراموش نکنیم که در میان آنان فریبکاران حرفه ای بودند که خدا درباره شان فرموده است: «وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» (۱) - به تحقیق که آنان بزرگترین مکر و سیاست خود را به کار بستند ولی چه فایده ای برایشان دارد که مکرشان در پیشگاه خداوند، بی ارزش است هرچند مکرشان کوه ها را از جای برمی کند.

سؤال ۱۰- چرا پیامبر بر آنان که مخالفت کردند و به سپاه اسامه ملحق نشدند، بسیار برآشفت و لعنشان کرد؟

سؤال ۱۰- چرا پیامبر بر آنان که مخالفت کردند و به سپاه اسامه ملحق نشدند، بسیار برآشفت و لعنشان کرد؟

*خشم پیامبر بر آنان بسیار زیاد شد زیرا آگاه شد که آنان در امارت اسامه طعن کرده اند و این طعن کردن به خود پیامبر بازمی گشت نه به اسامه و بدین سان اخلاص ایمان نداشتن آنان به خدا و رسولش، برای آن حضرت، مسلم و قطعی شد و دانست که آنها می خواهند توطئه خود را-به هر قیمت که شده است-عملی کنند، از این روی آنان را نفرین و لعنت کرد تا به آنان و پیروانشان و تمام مسلمانان بفهماند که امرشان به کجا کشیده شده است و اگر کسی با وجود این همه دلیل و برهان، باز هم می خواهد هلاک شود، پس بگو که هلاک شود.

سؤال ۱۱- آیا جایز است لعن مسلمان، بویژه از سوی پیامبر؟

ص: ۱۳۹

*اگر مسلمان فقط شهادتین را تلفظ کند ولی به او امر خدا و رسولش گوش ندهد و اطاعت نکند و سر تسلیم در برابر احکام خدا و رسولش فرود نیاورد، روا است که او را لعن و نفرین کنند. در قرآن نمونه های زیادی وجود دارد، به عنوان نمونه می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (۱) - آنها که کتمان می کنند ادله و براهین روشنی را که برای هدایت مردم فرستادیم، پس از آنکه همه آنها را در کتاب برای مردم بیان کردیم و توضیح دادیم، خداوند آنان را لعنت می کند و لعنت کنندگان نیز آنها را لعن و نفرین می کنند.

پس اگر خداوند کسی که حق را کتمان می کند، لعنت کند، در مورد کسانی که با حق می جنگند و تلاش در نابودیش دارند، چه خواهد گفت.

سؤال ۱۲- آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابو بکر را برای خواندن نماز با مردم تعیین کرد؟

*از بررسی روایتهای ضد و نقیض به این نتیجه می رسیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر را برای پیش نمازی مردم تعیین نکرد؛ مگر اینکه معتقد شویم که پیامبر در آن اواخر زندگیش، هذیان می گفت که بی گمان هر که چنین عقیده ای درباره پیامبر داشته باشد، به حضرتش کافر شده است و گرنه چگونه می شود باور کرد که پیامبر او را جزء سپاهیان اسامه قرار بدهد و اسامه را امیر و فرمانده او قرار

ص: ۱۴۰

دهد، باز هم او را برای امامت نماز در مدینه-که باید او در آن وقت، در آنجا اصلا نباشد-تعیین کند، و به هر حال تاریخ گواهی می دهد که او روز وفات پیامبر در مدینه حاضر نبوده است. و چنانکه ابن ابی الحدید(۱) از برخی مورخین نقل می کند، علی علیه السلام، عایشه را متهم کرد که او دنبال پدرش فرستاد تا بیاید و با مردم نماز بخواند و وقتی پیامبر از جریان باخبر شد بسیار خشمگین شد و به عایشه گفت:

«شما مانند دوستداران یوسف هستید» یعنی شما خیانت می کنید و به مسجد رفت و ابو بکر را کنار زد و با هر زحمتی که بود خودش به نماز ایستاد تا دیگر جای هیچ بهانه ای باقی نگذارد.

سؤال ۱۳- چرا عمر سوگند یاد کرد که پیامبر از دنیا نرفته است و تهدید کرد به کشتن کسانی که ادعا می کنند پیامبر مرده است و آرام نشد مگر با رسیدن ابو بکر؟

سؤال ۱۳- چرا عمر سوگند یاد کرد که پیامبر از دنیا نرفته است و تهدید کرد به کشتن کسانی که ادعا می کنند پیامبر مرده است و آرام نشد مگر با رسیدن ابو بکر؟

*عمر تهدید به مرگ کرد هر کس را که بخواهد وفات پیامبر را اعلام نماید تا اینکه آنها را در شک و تردید و سرگردانی بگذارد و بیعت برای علی محقق نشود و بدین سان، مردم در این حالت بمانند تا قهرمانان مخالفین با علی از هرجا که هستند به مدینه بازگردند و چون تا آن وقت هنوز همه آنها نیامده بودند لذا نقش آدم متحیر و وحشت زده را بازی کرد و شمشیرش را کشید که مردم را بترساند. و قطعاً نگذاشت که مردم به خانه پیامبر نزدیک شوند تا از حقیقت قضیه باخبر گردند و

ص: ۱۴۱

گر نه چگونه شد که هیچ کس جرات نکرد به خانه پیامبر نزدیک شود جز ابو بکر که وقتی آمد، وارد خانه شد و صورت پیامبر را نگریست، سپس خارج شد که به مردم سرگردان بگوید: «هر که محمد را می پرستید بداند که محمد از دنیا رفته است و هر که خدا را می پرستد، همانا خدا زنده است و هرگز نمی میرد!» (۱)

لازم است در اینجا یک نکته کوتاهی راجع به این حرف ابو بکر بگوئیم: آیا ابو بکر معتقد بود در میان مسلمانان کسی هست که محمد را می پرستد؟! نه! قطعاً چنین کسی نبوده است ولی او با این جمله، می خواست با کنایه عموم بنی هاشم را و خصوصاً علی بن ابی طالب را تحقیر و کوچک کند زیرا آنان بر سایر اعراب می بالیدند که محمد، رسول خدا از آنها است و آنان اهل و عشیره و خاندان او هستند و از تمام مردم به او سزاوارترند.

و این سخن نیز عبارت دیگری بود از سخن عمر بن خطاب در روز پنجشنبه که گفت: «کتاب خدا ما را کافی است» (۲) و زبان حالش این بود که: ما نیازی به محمد نداریم چرا که او، امرش تمام شده و دورانش گذشته است. و این درست همان سخن ابو بکر است که گفت: هر که محمد را می پرستید، هان او مرده است. یعنی: ای کسانی که بر ما فخر می فروختید به محمد، امروز دیگر کنار روید که امر او تمام شد

ص: ۱۴۲

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۱۹۴.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۱۳۷.

و ما را کتاب خدا بس است که زنده است و نمی میرد.

و معلوم است که علی و بنی هاشم، بیش از دیگران نسبت به رسول الله شناخت داشتند و لذا در احترام و تقدیس و اطاعت او امرش، مبالغه می نمودند و موالی از اصحاب و بیگانگان از قریش بر این منوال رفتار می کردند؛ همان ها که وقتی پیامبر آب دهانش را می انداخت، شتابان می آمدند و صورت خود را به آن آب می مالیدند و برای گرفتن زیادی آب وضویش یا حتی یک موی بدنش که روی زمین افتاده بود، با هم رقابت می کردند و همه این بیچارگان و مستضعفان از شیعیان علی، در زمان پیامبر بودند و او این نام را بر آنان گذاشته بود. (۱)

ولی عمر بن خطاب و برخی از اصحاب که جزء بزرگان قریش به حساب می آمدند، غالباً با احکام رسول الله مخالفت می کردند و با او گفتگو و بحث می نمودند و نافرمانیش می کردند، بلکه خود را منزله تر می دانستند که از کردارهایش، تأسی و به او اقتدا کنند. (۲) مثلاً- عمر بن خطاب درختی که بیعت رضوان در زیر آن انجام می پذیرفت را قطع کرد زیرا بعضی از اصحاب به آن تبرک می جستند مانند وهابیان در این زمان که آثار پیامبر را بکلی نابود و معدوم کرده اند و حتی خانه ای که آن حضرت در آن به دنیا آمده بود، هم از دست آنان، سالم نماند و

ص: ۱۴۳

۱- (۱) - تفسیر در المنثور سیوطی - در تفسیر سوره بینه.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۳ - ص ۱۱۴ کتاب المظالم - باب الاشتراک فی الهدی.

الان با تمام وجود و با صرف پولهای زیاد تلاش می کنند که مسلمانان را از جشن گرفتن بمناسبت ولادت حضرتش نیز منع کنند. و از هرگونه تبرک جستن به او و صلوات فرستادن بر او نیز خودداری می کنند، حتی با اینکه برخی از ساده لوحان را چنین اغفال کرده اند که صلوات بر پیامبر و آلش، شرک است!!

سؤال ۱۴- چرا انصار مخفیانه در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند؟

*وقتی انصار متوجه شدند که قریش توطئه ای را می خواهد اجرا کند که علی را از خلافت دور نگه دارد، پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گرد هم آمدند که در میان خودشان، خلیفه ای را تعیین کنند؛ زیرا اگر زعمای قریش که از مهاجرین اند و خویشان رسول الله هستند، می خواهند بیعت علی را نقض کنند، پس انصار خود را سزاوارتر به خلافت می بینند زیرا معتقدند که اسلام با شمشیر آنان پیروز شد و مهاجرین میهمانان آنان بودند و اگر آنان بلادشان را فتح نکرده بودند و خانه ها و املاکشان را بازنگردانده بودند، هیچ نامی و یادی و فضیلتی برای مهاجرین نبود و اگر این کشمکش و نزاع میان دو قبیله اوس و خزرج پدید نیامده بود که هر قبیله ای خلیفه را از خودشان می خواستند، ابو بکر و عمر فرصت گرفتن خلافت را از دست آنان پیدا نمی کردند و ناچار بودند که از آنها پیروی کنند.

سؤال ۱۵- چرا ابو بکر و عمر و ابو عبیده به سوی سقیفه شتافتند و سرزده بر انصار وارد شدند؟

ص: ۱۴۴

*زعمای قریش که از مهاجرین بودند، جاسوسانی داشتند که تمام حرکات انصار را زیر نظر داشته باشند و از توطئه هایشان باخبر گردند و لذا وقتی آنان در سقیفه بنی ساعده، جلسۀ محرمانه گرفتند، یکی از جاسوس ها به نام سالم برده ابو حذیفه فورا به ابو بکر و عمر و ابو عبیده خبر داد که چنین جلسه ای گرفته شده است؛ آنها هم به سوی سقیفه شتافتند که نقشه انصار را نقش بر آب کنند و به آنها بفهمانند که از هرچه در پنهانی می گذرد، باخبرند.

سؤال ۱۶- چرا عمر بن خطاب در طول مدتی که در راه بودند، مقاله ای را تهیه می کرد که انصار را قانع کند و از خلافت بازدارد؟

*قطعا عمر بن خطاب از عکس العمل انصار وحشت داشت و همچنین می ترسید که انصار با آنها موافقت نکنند که علی از صحنه دور نگه داشته شود که در آن صورت تمام نقشه هایشان نقش بر آب می شد و تلاشهایشان بر باد می رفت بویژه آنکه توانسته بودند با جرأت تمام تدبیرهای شخص رسول اکرم را در مورد خلافت نابود و منهدم کنند لذا عمر بن خطاب در راه رفتن به سوی سقیفه، می اندیشید که سخنانی را سرهم بندی کند تا بتواند موافقت آنان را به نفع خودشان کسب نماید.

سؤال ۱۷- چگونه شد که مهاجرین بر انصار چیره شدند و امر را به ابو بکر واگذار نمودند؟

*عوامل گوناگونی باعث شکست انصار و پیروزی مهاجرین شد. از جمله

اینکه انصار دو قبیله بزرگ بودند که بر سر ریاست از دوران جاهلیت، نزاع داشتند و تنها روزهایی که رسول خدا در میان آنان بود و به خاطر وجود مقدسش این شعله خاموش شده بود و اکنون که می دیدند رسول خدا از دنیا رفته و قومش می خواهند خلافت را از صاحب شرعیش بگیرند؛ پس قبیلهٔ اوس به هیجان آمدند و رئیسشان سعد بن عباده را برای خلافت، کاندید کردند ولی بشیر بن سعد که رئیس قبیلهٔ خزرج بود، نسبت به پسر عمویش رشک برد و یقین کرد که با وجود سعد بن عباده، او به خلافت نمی رسد، لذا پیمان انصار را شکست و همراه با مهاجرین شد و نقش خیرخواه امین را ایفا کرد!

از آن سوی، ابو بکر تکبرها و نخوت های جاهلیت را در میانشان برانگیخت و با تکیه بر نقطهٔ ضعف آنها گفت: اگر این امر را به «اوس» واگذار کنیم، «خزرج» نمی پذیرد و اگر به «خزرج» واگذار کنیم، «اوس» نمی پذیرد... وانگهی آنان را تطمیع کرد به اینکه حکومت را با آنان تقسیم می کند و گفت: ما امیرانیم و شما وزیران و هرگز در احکاممان، به شما ستم نمی کنیم.

وانگهی با یک زرنگی و ذکاوت مخصوصی، نقش خیرخواه را بازی کرد و خود را از میدان-به صورت ظاهر-بیرون کشید و اظهار کرد که در خلافت هیچ طمعی ندارد و گفت: هر یک از این دو نفر را که می خواهید برگزینید: عمر بن خطاب و ابو عبیده عامر بن جراح.

نقشه خیلی با دقت پیش می رفت و به پیروزی نزدیک می شد. ناگهان عمر و ابو عبیده با هم گفتند: سزاوار نیست ما بر تو پیشی بگیریم چرا که تو اولین مسلمانی و تو یار غاری پس دستت را بیاور تا با تو بیعت کنیم. پس ابو بکر دستش را جلو برد و پیش از همه بشیر بن سعد، رهبر خزرج بیعت کرد و دنبال او، بقیه-بجز سعد بن عباده-هم بیعت کردند. (۱)

سؤال ۱۸- چرا سعد بن عباده از بیعت خودداری کرد و عمر را تهدید به قتل نمود؟

*وقتی انصار به امید رسیدن به جاه و مقام در بیعت با ابو بکر پیشی گرفتند، سعد بن عباده از بیعت خودداری کرد و قومش را از خلافت منع نمود ولی به علت شدت بیماری نتوانست آنان را قانع کند چرا که در بستر بیماری افتاده بود و صدایش شنوائی نداشت؛ در این بین عمر فریاد زد: او را بکشید؛ او فتنه انگیز است!! و با این سخن می خواست، هر مخالفی را از آغاز در نطفه خفه کند تا هیچ کس جرات خودداری کردن از بیعت به خود راه ندهد و عامل اختلاف امت و فتنه انگیزی نگردد. (۲)

سؤال ۱۹- چرا تهدید کردند که خانه فاطمه را با آتش می سوزانند؟

*بسیاری از اصحاب، از بیعت با ابو بکر خودداری کردند و در خانه علی بن ابی

ص: ۱۴۷

۱- (۱) - انساب الاشراف - ج ۱ - ص ۵۸۰، تاریخ طبری - ج ۳ - ص ۲۱۸.

۲- (۲) - تاریخ طبری - ج ۳ - ص ۲۲۲.

طالب گرد آمدند و اگر عمر بن خطاب شتاب نمی کرد و خانه را با هیزم محاصره نمی نمود و تهدید به سوزاندن خانه نمی کرد، کار از کار می گذشت و امت به دو بخش: علوی و ابو بکری تقسیم می شدند، و لذا عمر برای اینکه وضعیت موجود را بر مردم تحمیل کند، گفت: حتما باید برای بیعت خارج شوید و گرنه قطعا خانه را با هر که در آن باشد، در آتش می سوزانم؛^(۱) و مقصودش علی و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

و با این سخن، مطمئن شد که دیگر هیچ کس به خود جرأت نمی دهد که با خلافت مخالفت کند و بیعت ننماید چرا که کسی بالاتر از سرور زنان جهانیان و شوهرش سرور اوصیا وجود ندارد، و او با آنان چنین رفتاری را می کند!

سؤال ۲۰- چرا ابو سفیان در آغاز مخالفت کرد و تهدید نمود ولی بعدا ساکت شد؟

*پیامبر، ابو سفیان را به خارج از مدینه فرستاده بود تا صدقات را جمع آوری کند و پس از وفات پیامبر به مدینه برگشت که مواجه شد با خلافت ابو بکر. فوراً به خانه علی بن ابی طالب رفت و او را تشویق به انقلاب و جنگ کرد و وعده داد که با عده و عده، او را یاری می کند ولی علی که از اهداف او آگاه بود، او را طرد کرد.

ابو بکر و عمر که از جریان باخبر شدند، فوراً نزد او رفتند و با زبان خوش، وعده هائی به او دادند از جمله گفتند که تمام صدقات جمع شده را خودش بردارد و

ص: ۱۴۸

در امر حکومت نیز، وعده اش دادند که فرزندش را در شام والی می کنند. پس ابو سفیان راضی و خوشحال شد و سکوت کرد. و بدین سان یزید بن ابو سفیان را والی شام قرار دادند و هنگامی که مرد، برادرش معاویه بن ابو سفیان را به جایش تعیین کردند و او را در رسیدن به خلافت کمک نمودند.

سؤال ۲۱- آیا امام علی با وضعیت موجود موافقت کرد و با آنان بیعت نمود؟

*نه، هرگز! امام علی با وضعیت موجود موافقت نکرد و سکوت هم ننمود، بلکه علی رغم تهدید، با آنان احتجاج کرد و بیعت ننمود. ابن قتیبه در تاریخش آورده است که علی به آنان گفت: «به خدا قسم با شما بیعت نمی کنم و شما سزاوارتر به بیعت با من هستید». و همسرش فاطمه زهرا را با خود به مجالس انصار می برد و اعلام مخالفت می نمود، ولی آنان پوزش می طلبیدند و می گفتند که ابو بکر بر او سبقت گرفته است.

بخاری یادآور شده است که علی در طول مدت حیات فاطمه، بیعت نکرد.

وقتی فاطمه از دنیا رفت هیچ یار و یآوری برای خود نیافت، ناچار به مصالحه با ابو بکر شد.

و همانا فاطمه شش ماه پس از پدرش زنده بود، پس آیا فاطمه از دنیا رفت در حالی که هیچ بیعتی در گردنش نبود؟ با اینکه پدرش رسول الله صلی الله علیه و آله و

سَلَم می فرماید: «هر که بمیرد و در گردنش بیعتی نباشد، مرگش مرگ جاهلیت است».^(۱)

و آیا علی مطمئن بود که تا بعد از ابو بکر زنده است که آن شش ماه گذشت و بیعت نکرد؟ آری! علی هرگز ساکت نشد و هر وقت فرصتی یافت- در طول ایام زندگیش -ظلم آنان و غصب حقش را به مردم اعلام کرد. کافی است که در این زمینه، خطبه شقشقیه اش را مطالعه کنیم.

سؤال ۲۲- چرا فاطمه را به خشم آوردند با اینکه در آن ایام نیاز به آرامش داشتند؟

* آنها تعمد داشتند که فاطمه را با گرفتن زمینش و املاکش و منعش از میراث پدرش و تکذیبش در تمام ادعاهایش، به خشم آوردند، تا با این کار، هیبتش را خرد کنند و عظمتش را از قلوب مسلمانان بیرون آورند، تا دیگر کسی تصدیقش نکند و اگر خواست احادیث خلافت را بازگو کند، سخنش را باور ننمایند و لذا انصار از او معذرت خواستند به اینکه با ابو بکر بیعت کردند و دیگر مجال بیعت کردن با علی نیست و اگر علی زودتر خود را کاندید کرده بود، با او بیعت می کردند!!!

از این روی، خشمش بر ابو بکر و عمر شدت گرفت تا جایی که پس از هر نماز، آنها را نفرین می کرد.^(۲) و به همسرش وصیت نمود که آن دو نفر بر جنازه اش حاضر نشوند و خلاصه آنهایی که مورد تنفرش است، هیچ کدام بر جنازه اش نماز نخوانند.

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۶ - ص ۲۲.

۲- (۲) - الامامه و السیاسة ابن قتیه - ج ۱ - ص ۲۰.

آری! آنان عمدا فاطمه را اذیت کردند که به علی بفهمانند او برایشان کم ارزش تر است از دختر پیامبر، سرور زنان جهانیان و کسی که خداوند برای خشمش، خشمگین می گردد و برای رضایتش، راضی می شود؛ پس علی چاره ای جز سکوت و رضایت ندارد؟!

سؤال ۲۳- چرا بزرگان قوم از شرکت در سپاه اسامه سرباز زدند؟

*وقتی ابو بکر علی رغم مخالفین، با تلاش های پیگیر عمر به خلافت مسلمین رسید، از اسامه درخواست کرد که عمر را رها کند تا در امر خلافت او را یاری دهد زیرا به تنهایی نمی تواند نقشه اش را به پایان برساند و نیاز به افراد فعالی دارد که دارای چنان جرأت و قوتی هستند که توانستند با پیامبر مخالفت کنند و نه از غضب خداوند وحشت داشتند و نه به نفرین پیامبر که لعنت کرد کسانی را که از شرکت در سپاه اسامه تخلف ورزند، اهمیت دادند، و بدون شک طراحان این توطئه از شرکت در سپاه اسامه ممانعت کردند تا توطئه شان به ثمر نشیند. و پایه های حکومتشان تثبیت گردد.

سؤال ۲۴- چرا امام علی را از هر مسئولیتی دور نگه داشتند و در هیچ موردی، او را شرکت ندادند؟

*آنان بسیاری از آزادشدگان (طلاق) را به خود نزدیک کردند و مناصب را به آنان واگذار کردند و در حکومت شریکشان نمودند و از آنان امرا و والیانی در کل

جزیره العرب و تمام مناطق اسلامی ساختند، مانند ولید بن عقبه، مروان بن حکم، معاویه و یزید فرزندان ابو سفیان، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، ابو هریره و بسیاری دیگر از کسانی که دل پیامبر را خون کرده بودند، و با این حال علی بن ابی طالب را طرد و دور کردند و او را در خانه اش زندانی و تحت محاصره قرار دادند و در طول ربع قرن حکومتشان، هیچ منصبی به او واگذار نکردند تا او را خوار و ذلیل کنند و تحقیر و کوچک نمایند و مردم را از او دور سازند چرا که بیشتر مردم دنیا پرست اند و به جاه اندوزان و مالداران و حاکمان، تمایل دارند، و چون علی مصرف روزمره اش را با کسب و کار و عرق جبین بدست می آورد- و صاحب زر و زور نیست- پس مردم از او دور می شوند و به او روی نمی آورند.

و این چنین هم شد! علی علیه السلام در طول مدت خلافت ابو بکر و عمر و عثمان، خانه نشین بود و همه آنان تلاش در تحقیر و خاموش کردن نورش داشتند و فضایل و مناقبش را نادیده گرفتند و پنهان کردند و او هم از اموال بی ارزش دنیا چیزی نداشت که مردم به طمع آن، به او روی آورند. (۱)

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - هرچند مخالفان و دشمنان علی از کینه و حسد، تلاش همه جانبه در پنهان کردن فضایلش کردند و دوستان و پیروان، از خوف و ترس، نتوانستند فضایل و مناقبش را آشکار سازند، با این حال بحمد الله زمین و آسمان پر است از فضایل او. و این از کرامات و معجزات قطعی و مسلم آن حضرت است. (مترجم)

سؤال ۲۵- چرا با مانعین زکات جنگیدند، هر چند پیامبر آن را تحریم کرده بود؟

*برخی از اصحابی که در روز غدیر خم، و در حجه الوداع همراه با پیامبر بودند و بیعت امام علی را شاهد بودند، از پرداختن زکات به ابو بکر خودداری ورزیدند زیرا در وفات پیامبر حاضر نبودند و حوادثی که پس از آن رخ داد و خلافت از علی به ابو بکر منتقل شد را درک نکردند، برای اینکه آنها اصلاً ساکن مدینه نبودند و قطعاً به آنان رسیده بود که فاطمه با حاکمان وقت نزاع کرده و بر آنان خشم نموده است و آگاه شده بودند که علی نیز از بیعت، امتناع کرده است، به این خاطر از پرداختن زکات به ابو بکر خودداری کردند تا وضعیت روشن شود.

اینجا بود که ابو بکر و عمر و هیئت حاکمه مقرر کردند که ارتشی به فرماندهی خالد بن ولید را، برای جنگ با آنها گسیل دارند. خالد هم نهضتشان را درهم کوبید و نفسشان را قطع کرد و مردانشان را قتل عام نمود و زنان و فرزندانشان را اسیر کرد تا عبرتی باشد برای هر کس که مخالفت با آنان به ذهنش خطور کند یا بخواهد به نحوی، آرامش حکومت را بر هم بزند.

سؤال ۲۶- چرا از نگارش و نقل احادیث پیامبر منع و خودداری کردند؟

*آنها از نخستین روزهای حکومتشان، احادیث پیامبر را بطور کلی، منع کردند، نه تنها به خاطر اینکه برخی از احادیث، درباره خلافت و فضائل علی بن ابی طالب بود، بلکه به خاطر اینکه بسیاری از آنها با اقوال و افعال و کردارشان، که

بوسیله آن امور زندگیشان را می گذراندند، و بر اساس آن دولت نوین خود را طبق اجتهادشان تشکیل داده بودند، تعارض داشت.

سؤال ۲۷- آیا ابو بکر می توانست بار خلافت را بر دوش بکشد؟

*اگر عمر و برخی از سیاستمداران بنی امیه نبودند، ابو بکر به تنهایی نمی توانست بار خلافت را بر دوش بکشد. تاریخ به ثبت رسانده است که ابو بکر همیشه در برابر احکام و آراء عمر بن خطاب، خاضع و تسلیم بود و در حقیقت او حاکم بود نه ابو بکر و دلیل آن، جریان «مؤلفه قلوبهم» است که در آغاز خلافت، نزد ابو بکر آمدند؛ او برایشان نامه ای نوشت و دستور داد که نزد عمر بروند، زیرا بیت المال بدست عمر بود. ولی عمر، نامه او را پاره کرد و طردشان نمود. نزد ابو بکر بازگشتند و گفتند: آیا تو خلیفه ای یا او؟ ابو بکر پاسخ داد: به خواست خدا، او خلیفه است!!!

و همچنین هنگامی که ابو بکر، قطعه زمینی را به عیینه بن حصن و اقرع بن حابس واگذار کرد، عمر آن را رد کرد و وقتی سند ابو بکر را مطالعه کرد، آب دهان بر آن انداخت و آن را پاره کرد. آن دو نفر نزد ابو بکر بازگشتند و از کار عمر شکایت نمودند و گفتند: به خدا نمی دانیم، آیا شما خلیفه اید یا عمر؟ ابو بکر گفت: بلکه عمر خلیفه است.

و هنگامی که عمر با عصبانیت نزد ابو بکر آمد و درباره زمین به او پرخاش

نمود، ابو بکر به او گفت: «مگر به تو نگفتم که در مسئله خلافت از من نیرومندتری ولی تو سرانجام بر من چیره شدی». (۱)

بخاری در صحیحش آورده است که عمر مردم را تشویق به بیعت با ابو بکر می نمود و به آنها می گفت: ابو بکر یار غار رسول الله است و او به سرپرستی امور مسلمانان، سزاوارتر است، پس برخیزید و با او بیعت کنید. انس بن مالک گفت: آن روز شنیدم که عمر پیوسته ابو بکر را وادار می کرد که به منبر رود، و آن قدر به او دستور داد تا سرانجام ابو بکر به منبر رفت و مردم با او بیعت کردند. (۲)

سؤال ۲۸- چرا ابو بکر قبل از مرگش، خلافت را به عمر واگذار کرد؟

* زیرا عمر بن خطاب کسی بود که نقش قهرمانانه را در دور نمودن علی از خلافت و مخالفت شدید را با پیامبر در این زمینه بازی کرده بود و انصار را وادار به بیعت با ابو بکر کرد و آن را بر مردم با شدت و قدرت تحمیل نمود تا جائی که خانه فاطمه را تهدید به سوزاندن نمود و از اینکه او حاکم و خلیفه واقعی بود-چنانکه بیان کردیم- و سخن اول و آخر، از او بود و بدون تردید از سیاستمداران عرب به شمار می آمد لذا خوب می دانست که چون طبعی تند و خلقی بد و خوئی خشن دارد

ص: ۱۵۵

۱- (۱) - عسقلانی در کتاب الاصابه فی معرفه الصحابه- ج ۳- ص ۵۴، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه- ج ۱۲- ص ۵۸.

۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۱۲۶.

و زود از جا در می رود، مردم او را نمی پذیرند، از این رو، ابو بکر را بر خود مقدم داشت چرا که او طبعی نرم تر داشت و قبل از آنان اسلام آورده بود و دخترش عایشه، زن جرأت‌مندی بود که می توانست امور سخت و دشوار را اداره کند و امور را تغییر دهد و می دانست که ابو بکر مانند انگشتی در دستش است و کاملاً در برابر او امرش رام و مطیع است.

البته بیشتر اصحاب می دانستند که ابو بکر خلافت را به عمر واگذار خواهد کرد، چرا که از روز نخست، علی بن ابی طالب علیه السلام به او گفت: «شیری بدوش که نیمی از آن خودت باشد و امروز برای او تلاش کن تا فردا خدمتت را جبران کند» و آن دیگری وقتی شنید که عمر وصیت نامه ابو بکر را - که خلافت را به او واگذار کرده بود - در دست گرفته است و به مردم می نمایاند، به او گفت: «من می دانم که در این وصیت نامه چیست. تو در آن سال او را خلیفه کردی و امسال او تو را خلیفه کرده است».

پس وصیت ابو بکر و واگذاری خلافت به عمر، بر عموم مردم پوشیده نبود و اگر او در ایام زندگیش اعتراف می کرد که عمر از او - در این امر - نیرومندتر است، پس هیچ تعجبی ندارد که هنگام مرگ، خلافت را به او بسپارد.

پس یکبار دیگر برای ما روشن می شود که ادعای اهل سنت به اینکه خلافت جز با شورا امکان پذیر نیست، وجود خارجی ندارد و در اندیشه ابو بکر و عمر،

پشیزی ارزش ندارد و اگر پیامبر از دنیا رفت و امر را به شورا واگذار کرد-چنانکه ادعا می کنند-پس ابو بکر نخستین کسی بود که این قانون را ویران کرد و با وصیت کردن به نفع عمر، سنت رسول الله را زیر پا گذاشت.

همواره اهل سنت را می بینی که افتخار می کنند و بر خود می بالند به اینکه اعتقاد به شورا دارند و خلافت محقق نمی شود جز با آن. و شیعه را مسخره می کنند که تنها به نص خدا و رسولش در مورد خلافت، معتقدند و اغلب آنان را می بینی که این عقیده را مورد انتقاد قرار می دهند و آن را میراث ایرانیان پیش از اسلام می دانند که معتقد به وراثت سلطه الهی بودند.

و اغلب اهل سنت را می بینی که استدلال به آیه «وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» می کنند و می گویند که در مورد خلافت نازل شده است. پس با این وضع، سزاوار است که بگوئیم: ابو بکر و عمر با کتاب و سنت مخالفت کردند و در امر خلافت هیچ ارزش و اعتباری برای آن دو، قائل نشدند.

سؤال ۲۹- چرا عبد الرحمن بن عوف، بیعت با علی را مشروط به پذیرش سنت شیخین (ابو بکر و عمر) نمود؟

*این هم بی ارزشی دنیا است که عبد الرحمن بن عوف-پس از عمر-در سرنوشت امت دخالت کند و هر که را بخواهد بر آنان حکومت دهد و هر که را بخواهد از حکومت دور کند و این سیاست عمر بود که او را بر دیگران مقدم داشت.

عبد الرحمن بن عوف نیز از سیاستمداران عرب است و قطعاً او هم یکی از توطئه گرانی بود که می خواست خلافت را از صاحب شرعیش بر بارید و اگر بخاری اعتراف می کند که عبد الرحمن بن عوف از علی می هراسید. (۱) پس طبیعی است که او هم با تمام تلاش علی را از خلافت دور کند و عبد الرحمن مانند دیگر اصحاب می داند که علی هرگز با اجتهادات ابو بکر و عمر موافق نبوده و با تمام توان تلاش می کرد که در احکامی که خلاف کتاب و سنت انجام می دادند، با آنها مخالفت و انتقاد کند.

از این روی بود که عبد الرحمن با علی شرط کرد که به سنت ابو بکر و عمر حکم کند، زیرا خود از پیش می دانست که علی سیاست بازی نمی کند، دروغ نمی گوید و به آن شرط هرگز تن در نمی دهد. و همچنین می دانست که دامادش عثمان مورد پذیرش اعضای توطئه و قریش است.

سؤال ۳۰- حدیث ائمه دوازده گانه، در کتابهای اهل سنت هم یافت می شود؟

*بخاری و مسلم و تمام محدثین اهل سنت این روایت پیامبر را آورده اند که فرمود: «دین همچنان برپاست تا روز قیامت و دوازده نفر از قریش خلیفه بر شما خواهند بود و همه شان از قریش اند». (۲) و این حدیث، معمائی حل ناشدنی نزد اهل

ص: ۱۵۸

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۱۲۳ باب کیف یبایع الناس الامام- کتاب الاحکام.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۱۲۷، صحیح مسلم- ج ۶- ص ۴.

سنت بود که پاسخی برایش نیافتند و هیچ یک از علمایشان نتوانست پس از خلفای راشدین چهارگانه، کسی را جز عمر بن عبد العزیز تعیین کند که به هر حال پنج نفر می شوند و اما هفت نفر دیگر مشخص نیست؛ پس باید به امامت علی و فرزندانش که شیعیان امامیه آنان را پذیرفته اند، معتقد شوند و شیعه اهل بیت پیامبر گردند و یا اینکه این حدیث را تکذیب کنند که در آن صورت صحاحشان از حقیقت خالی می شود و جز دروغ در آن یافت نمی گردد.

از آن که بگذریم، این حدیث که خلافت را مخصوص قریش می داند، با تئوری «شورا» مخالفت دارد زیرا انتخاب و دموکراسی شامل همه افراد امت می شود و ویژه هیچ قبیله ای سواى قبایل دیگر نمی باشد، بلکه از قبیله های عرب به غیر عرب نیز منتقل می شود.

اینها پاسخهایی سریع و مختصر بود که برخی از سؤالهای خوانندگان را پاسخگو بود و اگر کسی خواهان پاسخهای مفصل تر است به کتابهای تاریخ و به دو کتاب اینجانب «آنگاه... هدایت شدم» و «همراه با راستگویان» مراجعه کند.

بر پژوهنده است که به منابع مورد اطمینان مراجعه کند و خود را برای دریافت حقیقت آماده سازد و روایتها و رویدادهای تاریخی را با دقت بررسی نماید تا حقایقی را که لباس باطل بر تن پوشانده اند، بجوید و لباسهای باطل را از تنشان برکنند و بر حقیقت حقایق آگاه گردند.

بخش هفتم: پیرامون حدیث شریف

اشاره

ص: ۱۶۱

برای خواننده توضیح خواهم داد که مشکل حدیث از بزرگترین مشکلاتی است که امروزه مسلمانان دست به گریبان آن اند، بویژه در این دوران که از دانشگاه های وهابیان، دکترهای متخصصی در فنون حدیث شناسی فارغ التحصیل شده اند و تنها احادیثی را حفظ می کنند که با مذهب و عقیده و مسلکشان سازگار باشد که بیشتر این احادیث، ساخته و پرداخته امویان و نیاکانشان است که تمام هم و غمشان خاموش کردن نور رسالت بوده و پیامبر را-والعیاذ بالله-مانند یک نادان خرف زده ای ترسیم کرده اند که نمی داند چه می گوید و به احادیث و کردارها و افعالش که با یکدیگر تناقض دارند و دیوانگان را به خنده وامی دارند، هیچ توجهی ندارد.

و هرچند پژوهشگران و دانشمندان اهل سنت تلاش کردند که احادیث را تصفیه و پاکسازی کنند ولی متأسفانه هنوز کتابهای صحیح و معتبر پر است و

همچنین کتابهای شیعیان نیز از این تحریف ها و روایات ساختگی سالم نمانده است و خودشان هم اعتراف می کنند به اینکه هیچ کتاب صددرصد صحیحی جز کتاب خدا ندارند و هرچه جز قرآن است باید بررسی شود ولی اهل سنت، اتفاق نظر دارند بر اینکه دو صحیح بخاری و مسلم، صحیح ترین و معتبرترین کتابها پس از قرآن است بلکه ادعا می کنند که هرچه در این دو کتاب است، صحیح می باشد.

بدین خاطر است که سعی خواهیم کرد نمونه هایی از احادیثی را که بخاری و مسلم آورده اند و در آنها قداست رسول اکرم و یا اهل بیتش علیهم السلام را مورد سؤال قرار داده اند یادآور شوم و با خواننده گرامی در میان بگذارم.

و سعی می کنم برخی از احادیثی را که برای صحیح جلوه دادن اعمال حکام اموی و عباسی وضع شده، متذکر شوم که در حقیقت، با این احادیث، عصمت رسول اکرم را زیر سؤال برده اند تا بر جنایت ها و کشتارهایشان صحه بگذارند:

پیامبر فریب می دهد!:

بخاری در صحیحش در کتاب «الاستئذان» و در کتاب «الذیات» باب «من اطلع فی بیت قوم...» و همچنین مسلم در صحیحش در کتاب «الآداب» باب «تحريم النظر فی بیت غیره» از انس بن مالک نقل کرده اند که «مردی مخفیانه به درون یکی از اطاقهای پیامبر نگاه می کرد؛ پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) کاردی برداشت و من نگاه

می کردم که گویا می خواست آن مرد را فریب دهد تا او را با کارد بزند.^(۱)

اخلاق والای پیامبر هرگز با چنین رفتاری سازش ندارد؛ او که نسبت به مؤمنین رؤوف و مهربان است و بر او است که به این مرد ادب اسلامی را بیاموزد و بفهماند که این کارش، کار حرامی است نه اینکه کاردی بردارد و مخفیانه پشت سرش برود که او را بزند و چشمش را از حدقه بیرون آورد و شاید آن مرد حسن نیتی داشته است چرا که این اطاق، اطاق یکی از همسران پیامبر نبوده است و دلیلش هم این است که انس بن مالک در آن خانه بوده است.

این چه تهمتی است که به ساحت پاک رسول اکرم می زنند و او را مانند یک انسان خشن تندخو که مردم را فریب می دهد تا چشمشان را بیرون بیاورد، ترسیم می کنند؟! بگذریم از اینکه شارح بخاری نیز، از این روایت شگفت زده شده و می گوید: «واژه یختله» که در روایت آمده به معنای غافل کردن و فریب دادن است.

چنین تفسیر کرده اند و فریب دادن از رسول الله (صلی الله علیه و آله) بعید است.

پیامبر مسلمانان را قطعه قطعه می کند!:

بخاری در صحیحش در کتاب «الطب» باب «الدواء بالبان الابل» آورده است:

ثابت از انس نقل می کند که مردمی بیمار بودند. عرض کردند: ای رسول خدا! ما را

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۱۳۰، صحیح مسلم - ج ۶ - ص ۱۸۱.

پناه ده و اطعامان کن. پیامبر دستور داد که نزد شترچران‌ش بروند و از شیر و بول شتر بیاشامند! آنها نزد شترچران رفتند و از شتر، شیر و بول آشامیدند و درمان شدند؛ پس شترچران را کشتند و شتر را دزدیدند. پیامبر آگاه شد، در پی آنان فرستاد. آنها را آوردند.

پس دستها و پاهایشان را قطع کرد و با میخهای داغ چشمهایشان را بیرون آورد، پس آنان را می دیدم که زبان را بر روی زمین می مالیدند تا می مردند.^(۱)

آیا هیچ مسلمانی باور می کند پیامبری که از مثله و قطعه قطعه کردن انسان‌ها نهی می نماید، خودش شخصا دست و پای گروهی را قطع کند و سپس با میخهای داغ دیده هایشان را از حدقه بیرون آورد زیرا شترچران‌ش را کشته اند و اگر فرضاً اینها شترچران را مثله کرده بودند، باز هم بهانه‌ای بود که با آنها معامله به مثل شود که البته این هم وارد نیست و انگهی چگونه پیامبر بدون بحث و تحقیق و بدون شناخت قاتل از میان آنان، همه را بدون استثنا قطعه قطعه می کند. و شاید بعضی بگویند که همه آنان در قتل آن شخص شرکت داشته اند، آیا در توان پیامبر نبود که آنان را ببخشد و مورد عفو خویش قرار دهد چرا که آنها به هر حال مسلمان بودند؟ و دلیلش هم این است که خطاب به پیامبر گفته اند: یا رسول الله! آیا رسول خدا این سخن خداوند را نشنیده بود که می فرماید: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ، وَ لَئِنْ

ص: ۱۶۶

صَبْرُكُمْ لَهٗوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ» (۱) - و اگر خواستید مجازات کنید، پس به همان گونه که مورد ستم قرار گرفته اید، عقاب و مجازات کنید و اگر صبر کنید، برای صابران و بردباران، بهتر است.

شأن نزول آیه این است که وقتی حضرت حمزه سید الشهداء عموی پیامبر را کشتند و جگرش را خوردند و بدنش را قطعه قطعه کردند، پیامبر که قلبش بسیار سوخته بود، عصبانی شد و وقتی عمویش را در آن حال دید گفت: اگر خداوند به من قدرت بدهد هفتاد نفر از آنان را قطعه قطعه خواهم کرد. (چنان که در برخی روایات آمده است) پس این آیه نازل شد: حضرت فرمود: پروردگارا صبر کردم. و از وحشی، قاتل عمویش و هند که جسد مبارکش را قطعه قطعه کرده بود و جگرش را خورده بود، در گذشت. (۲)

دلیل بر شگفتی روایت این است که خود راوی نیز آن را مورد تعجب قرار داده و می گوید: قناده گفت: محمد بن سیرین گفته است که این جریان قبل از حکم حدود واقع شده است تا کار پیامبر را صحیح جلوه دهد.

حاشا که رسول خدا کاری را از پیش خود قرار دهد، پیش از آن که خدایش حکم آن کار را برایش بیان نماید و اگر پیامبر در کارهای کوچک، هیچ حکمی

ص: ۱۶۷

۱- (۱) - سوره نحل - آیه ۱۲۶.

۲- (۲) - سیره نبویه ابن هشام - ج ۳ - ص ۱۰۱.

نمی کرد تا وقتی که وحی بر او نازل شود، در مواردی که حدود است و موجب ریختن خون مردم است، چگونه خواهد بود؟!

بسیار آسان است برای کسی که در این روایت ها مقداری تأمل می کند که بداند اینها از ساخته های امویان و پیروانشان است تا حکامی را که از قتل بی گناهان و مثله کردن آنان به بدترین شکل بر اساس تهمت و حدس و ظن، کوتاهی نمی کنند، مورد رضایت خویشان قرار دهند و دلیل آن در پایان همان حدیث مشخص شده است چرا که بخاری نقل می کند: سلام گفت: به من خبر رسید که حجاج به انس بن مالک گفت: مرا حدیث کن از شدیدترین مجازاتی که پیامبر، مجازات کرده است؛ پس او این حدیث را برایش نقل کرد!! این خبر به حسن رسید، گفت: ای کاش این حدیث را برای حجاج نقل نمی کرد!^(۱)

از این روایت بوی دروغ آشکارا به مشام می رسد زیرا معلوم است که برای رضایت دل حجاج ثقفی وضع شده است؛ همو که در زمین بسیار فساد می کرد و هزاران بی گناه از شیعیان اهل بیت را به قتل می رساند و آنان را مثله می کرد و دست و پاهایشان را قطع و دیدگانشان را با میخ آهنین بیرون می آورد و زبانها را از فقا بیرون می کشید و زندگان را آویزان می کرد تا با آفتاب سوزان بدنشان بسوزد و مانند چنین روایتی قطعاً اعمالش را صحیح جلوه می دهد چرا که در این صورت به

ص: ۱۶۸

پیامبرش اقتدا کرده است و به سخن قرآن عمل نموده است!! «و لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم».

و بهمین مناسبت بود که معاویه در شکنجه و مثله کردن مسلمانان و شیعیان علی تفتن می کرد چه بسیار شیعیانی را که با آتش سوزاند و چه بسیار بیگناهیانی را که زنده به گور کرد و چقدر مؤمنین را بر شاخه های درختان به دار کشید و از روشهایی که وزیرش عمرو بن عاص، در این زمینه به کار گرفته بود این بود که محمد بن ابی بکر را قطعه قطعه کرد و در پوست الاغی گذاشت و در آتش انداخت که بسوزد. (۱)

و برای اینکه شهوترانی ها و کثافت کاریهایشان را صحیح جلوه بدهند بشنوید که چه تهمت هائی را به پیامبر اسلام زده اند:

پیامبر و شهوترانی مفرط !!

بخاری در صحیحش در کتاب الغسل از معاذ بن هشام نقل می کند که گفت:

پدرم از قتاده و او از انس بن مالک روایت کرده که پیامبر در یک ساعت از شب یا روز بر زنهایش که عددشان یازده بود می گذشت و با همه هم بستر می شد!!! راوی گوید:

به انس گفتم: مگر این قدر توان دارد؟! گفت: صحبت ما در این بود که او نیروی سی نفر

ص: ۱۶۹

این روایت را قطعاً بدین خاطر ساخته اند که عظمت رسول خدا را زیر سؤال ببرند تا کارهای زشت معاویه و یزید تبه‌کار و شهوت پرستی های هارون الرشید را توجیه کنند و گرنه انس از کجا می فهمید که پیامبر در یک ساعت با یازده همسرش هم بستر می شود؟! آیا خود رسول خدا به او خبر داده بود یا او خود شاهد جریان بود؟! وانگهی چگونه فهمید که او نیروی سی نفر را دارد؟ پناه می بریم به خدا از این بهتان بزرگ.

این به خدا جنایت‌هایی است نابخشودنی در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که عمرش را در جهاد و عبادت و آموزش و پرورش امتش گذرانده است.

این جاهل‌ان و نابخردان که مانند چنین دروغ‌های افتضاح انگیزی را روایت می کنند چه فکر می کنند؟ گویا بر طبق عقل‌های پلیدشان که با شهوت‌های حیوانی آمیخته و ملوث شده است می خواهند بر دیگران به نیروی نکاح و بسیار جماع کردن فخر بفروشند که چنین روایت‌هایی را نقل می کنند. نه! بلکه می خواهند قداست و پاکی رسول الله را زیر سؤال ببرند. می خواهند شهوت پرستی های حکام و خلفائی که کاخ‌هایشان پر از کنیزان و زنان بوده است توجیه کنند که بدون هیچ حد و

ص: ۱۷۰

مرزی دختران بیچاره مردم را گرفتار می کردند، گویا همه زر خریدشان بوده اند. انس بن مالک که راوی این حدیث است چه می گوید اگر ببیند که عایشه همسر پیامبر او را مخالفت کرده است؟ عایشه ای که می گوید: پیامبر بر دیگر مردان در این مسئله هیچ امتیاز و برتری نداشت.

مسلم در صحیحش در کتاب الطهاره از ابو الزبیر و او از جابر بن عبد الله نقل کرده که ام کلثوم از عایشه همسر پیامبر روایت می کند که گفت: مردی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) راجع به مردی پرسید که با همسرش هم بستر می شود، سپس از غسل کردن تنبلی می کند، آیا بر آن دو نفر غسل واجب است؟ عایشه می گوید که خود در کنار پیامبر نشسته بود که پیامبر در پاسخ می گوید من و این (عایشه) همین کار را می کنیم و بعد غسل می کنیم!! (۱)

آنگاه شارح روایت در حاشیه صحیح مسلم اضافه می کند که: مقصود از تنبلی این است که قبل از انزال، در اثر ضعف، عزل کند و نتواند ادامه دهد. پس کجا است آن کسی که نیروی سی نفر را دارا بود؟!

وانگهی خود این روایت نیز قطعا ساخته و پرداخته دروغگویان است که خداوند آنان را نابود کند و عذابشان را دو برابر نماید. وگرنه چگونه یک نفر عاقل می پذیرد که صاحب رسالت، رسول اعظم این قدر بی پرده شود که در حضور مردان و در حضور همسرش، سخنی را بر زبان بیاورد که یک انسان مؤمن معمولی هرگز

ص: ۱۷۱

چنین سخنی را نمی گوید چه رسد به اولین و برترین انسان روزگار!

رقص و موسیقی در حضور پیامبر!:

برای توجیه نمودن رقص و موسیقی که در دوران امویان بسیار مشهور شده بود، بخاری در صحیحش در کتاب «النکاح» باب «ضرب الدف فی النکاح» از بشر بن مفضل و او از خالد بن ذکوان نقل کرده که می گوید: ربیع دختر معوذ بن عفرأء گوید:

وقتی مجلس عقد من بود، پیامبر وارد شد و همان گونه که شما نشسته اید، او هم بر فرش من نشست. کنیزکانی داشتیم که مشغول نواختن بر تار و تنبور بودند و درباره کشته شدن پدرانم در روز بدر نوحه سرائی می کردند که ناگهان یکی از آنان گفت: و در میان ما پیامبری هست که از فردا خبر دارد. پس پیامبر فرمود: این سخن را رها کن و شعرهایت را بخوان!!!! (۱)

و همچنین بخاری در صحیحش در کتاب «الجهاد» باب «الدرق» و مسلم در صحیحش کتاب «صلاه العیدین» از عایشه نقل می کنند که گفت: پیامبر بر من وارد شد، درحالی که دو کنیز نزد من نشسته بودند و مشغول خواندن ترانه ای هیجان انگیز بودند؛ پس او بر رختخواب دراز کشید و رویش را برگرداند. ناگهان ابو بکر وارد شد، با من عصبانی شد و گفت: تنبور شیطان را کنار رسول الله آورده ای؟ پیامبر به او گفت:

ص: ۱۷۲

رهایشان کن! و وقتی او متوجه نبود، به آن دو کنیز اشاره کردم که بیرون بروند و آنها بیرون رفتند.

و عایشه گوید: روز عید بود و سودانی ها مشغول بازی با سپر و خنجر بودند. از رسول الله می پرسیدم که آیا می شود به آنها نگریست؟ و می فرمود: مگر میل داری نگاه کنی؟ گفتم: آری! او مرا به پشت خود گرفت، درحالی که صورتم روی صورتش بود- و العیاذ بالله- و می گفت: فرزندان «رفده» آرام تر! وقتی خسته شدم گفتم: کفایت کرد؟ گفتم: آری! گفت: حالا برو!!!

(۱)

و همچنین بخاری در صحیحش در کتاب «النکاح»، باب «نظر المرأة...» از عایشه نقل می کند که گفت: پیامبر مرا در عبای خود پوشانده بود و من به حبشی ها نگاه می کردم که مشغول بازی در مسجد بودند. و همین طور مرا در بر گرفته بود تا خودم خسته شدم!! پس قدر و ارزش زن کم سن و سالی که به بازی و لهو خیلی علاقمند است، بدانید!! (۲)

و مسلم در صحیحش در کتاب «صلاه العیدین»، باب «الرخصة فی اللعب» از عایشه نقل می کند که گفت: روز عیدی بود که برخی از حبشی ها آمدند و مشغول رقصیدن در داخل مسجد بودند. پیامبر مرا طلبید. من سرم را روی دوشش گذاشتم و

ص: ۱۷۳

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۲۲۸.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۶ - ص ۱۵۹.

همواره به بازی آنها می نگریستم و بر همین حال بودم تا وقتی که خسته شدم و کنار رفتم!! (۱)

بخاری در صحیحش در کتاب «النکاح» باب «ذهاب النساء...» از انس بن مالک نقل می کند که گفت: پیامبر زنها و کودکانی را دید که از مجلس عروسی بازگشته بودند. پیامبر با خرسندی و شتابان آمد و به آنها گفت: خدا می داند شما محبوبترین مردم نزد من هستید!! (۲)

و برای توجیه کردن شراب خواری و مسکرات، بین که چه نقل کرده اند!

پیامبر - و العیاذ بالله - مشروب می خورد!!!:

بخاری در صحیحش در کتاب «النکاح»، باب قیام المرأة علی الرجال...» و همچنین باب «النقیع و الشراب الذی لا یسکر» از ابو حازم و او از سهل نقل کرده است که گفت:

وقتی ابو سعید ساعدی عروسی کرده بود، پیامبر و اصحابش را دعوت کرد. برای آنها غذائی ساخت و آورد که تناول کنند. در همان حال همسرش ام اسید چند دانه خرما را در ظرف کوچکی از سنگ خيسانند. وقتی پیامبر از غذا خوردن فارغ شد، آن زن خرماها

ص: ۱۷۴

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۳ - ص ۲۲.

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۶ - ص ۱۴۴.

را مخلوط کرد و به پیامبر داد که بیاشامد و بدین سان می خواست که بهتر و بیشتر پذیرائی کند. (۱)

و با این روایت می خواهند استدلال کنند که پیامبر نبیذ (مشروب) می آشامد.

شاید مقصود نبیذ معروف نباشد و این عادت اعراب بود که چند دانه خرما را در آب می خیساندند تا بوی آب را ببرد. پس این نبیذ حقیقی نیست و برخی آشامیدن نبیذ را روا می دانند. مسلم در صحیحش این روایت را در کتاب «الاشربه» باب «اباحه النبیذ الذی لم یشدد و لم یضر مسکرا» (۲) آورده است و معنایش این است:

«باب جایز بودن نبیذی که خیلی جا نیافتاده و هنوز مسکر نشده است» و از اینجا بود که آشامیدن نبیذ و آب جو آغاز شد و حاکمان خمر را هم تا قبل از رسیدن به حالت مست کنندگی، جایز نمی دانستند.

و برای توجیه بی بندوباری که امویان و عباسیان در آن غوطه ور بودند، چنین آورده اند:

پیامبر و بی بندوباری!:

بخاری در صحیحش در کتاب «الحج»، باب «الزیاره یوم النحر» از عایشه نقل

ص: ۱۷۵

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۶ - ص ۱۴۵.

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۶ - ص ۱۰۳.

می کند که گفت: با پیامبر به حج رفتیم. پس از قربانی کردن، از احرام خارج شدیم که صفیه را عادت زنانگی عارض شد. با این حال پیامبر می خواست با او همان کاری بکند که مرد با همسرش می کند!!! پس من به پیامبر گفتم: یا رسول الله! او در حال حیض است!^(۱)

عجب پیامبری است که در حضور یکی از همسرانش می خواهد با دیگر همسرش هم بستر شود!! و تازه خود او خبر ندارد که در چه حالی است که این همسرش به او می فهماند!!!

پیامبر خجالت نمی کشد!!!:

مسلم در صحیحش در کتاب «الفضائل»، باب «فضائل عثمان» از عایشه و عثمان نقل کرده است که گفتند: ابو بکر اجازه خواست که بر پیامبر وارد شود و پیامبر در آن وقت در رختخوابش دراز کشیده بود و لنگ عایشه را پوشیده بود. پیامبر در همان حال به ابو بکر اجازه داد که وارد شود و حاجتش را برآورده کرد. سپس او رفت. عثمان گوید: پس از او عمر اجازه ورود خواست. پیامبر در همان حال به او اجازه داد که داخل شود و حاجتش را روا کرد. سپس من (عثمان) اجازه گرفتم. فوراً نشست و به عایشه گفت: لباست را بپوش و خودت را جمع و جور کن! من هم خواسته ام روا شد و روانه

ص: ۱۷۶

خانه ام شدم. عایشه به رسول الله گفت: چطور شد که از ابو بکر و عمر خجالت نکشیدی چنانکه از عثمان خجالت کشیدی؟ رسول الله گفت: عثمان مردی است بسیار باحیا و من ترسیدم اگر در آن حال به او اجازه ورود بدهم، از شدت حیایش، حاجتش را از من نخواهد!!!! (۱)

این چه پیامبری است اصحابش را در حالی استقبال می کند که دراز کشیده و لباس خانمش را در بر کرده است و در کنارش خانمش در لباس زیر نشسته است و فقط وقتی که عثمان وارد می شود به همسرش دستور می دهد که لباسش را بپوشد؟!

پیامبر برهنه می شود!:

بخاری در صحیحش در کتاب «الصلاه»، باب «کراهیه التعری فی الصلاه» و همچنین مسلم در صحیحش در کتاب «الحيض»، باب «الاعتناء بحفظ العده» از جابر بن عبد الله نقل می کند که گفت:

رسول خدا همراه آنان سنگ را برای (ساختن کعبه حمل می کرد و لنگش را هم در بر کرده بود. عمویش عباس به او گفت: فرزند برادرم! اگر لنگت را بیرون آوری و روی دوشت بیاندازی بهتر می توانی سنگ را حمل کنی. راوی گوید: پس رسول خدا لنگ خود را باز کرد و روی دوشش انداخت. آنگاه بیهوش شد و روی زمین افتاد و بعد از آن

ص: ۱۷۷

دیگر رسول الله برهنه دیده نشد!! (۱)

ای خواننده عزیز! ببین چگونه این تهمت ها را به رسول الله می زنند درحالی که او حیا را از ستونهای ایمان قرار داده و از دخترهای باکره باحیاطر بوده است. آنها بسنده نکردند به آن بی بندوباری که پیامبر رانش را جلوی اصحاب بیرون آورده بود که او را با چنین روایت ساختگی متهم به کشف عورت و برهنه شدن نیز نمودند.

آیا بنظر آنان رسول الله این قدر نادان است که آن سخن عمویش را می شنود و جلوی روی مردم، عورتش را بیرون می آورد؟!؟

پناه می برم به خدای بزرگ از سخنان شیاطین پلیدی که این چنین خدا و رسولش را مورد اهانت قرار می دهند؛ این پیامبری که حتی همسرانش نیز او را کاملاً برهنه ندیده بودند با اینکه شرع مقدس به او این اجازه را می دهد که حتی عایشه اعتراف می کند که: «هرگز عورت رسول الله را ندیدم» (۲) چگونه می شود این پیامبر در برابر همسرانش برهنه نگردد ولی در برابر اصحابش و عموم مردم، برهنه شود؟!؟

آری! اینها همه از ساخته های امویان بی شرم است که از گفتن هیچ سخنی، حیا نمی کنند. و اگر خلیفه که «امیر المؤمنین» است به اشعار یک شاعری که برایش غزل سرائی کرده است، آن قدر مست می شود که برمی خیزد و عورتش را می بوسد!!!
پس

ص: ۱۷۸

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۱- ص ۹۶.

۲- (۲) - سنن ابن ماجه- ج ۱- ص ۶۱۹.

دیگر چه باک که عورت پیامبر را نیز کشف کنند! و همین ابتذال و بی بندوباری آنها است که به برخی از تبهکاران این زمان نیز سرایت کرده و امروزه هیچ ارزشی برای حیا و اخلاق قائل نیستند و آن همه کلوب های مختلط را در جامعه تشکیل داده اند که...

و برای توجیه کردن بازی با احکام شرعی، بشنوید که چه نقل کرده اند.

پیامبر و فراموشی در نماز!:

ابو هریره گوید: پیامبر نماز ظهر را با ما دو رکعتی خواند. پس از سلام به کنار چوبی که روبروی مسجد بود رفت و دستش را روی آن گذاشت. در میان اصحاب ابو بکر و عمر نیز بودند ولی جرات نکردند با او سخنی بگویند: مردم از مسجد خارج شدند درحالی که می پنداشتند نماز، شکسته شده است. یک نفر در میان مردم بود که او را «ذو الیدین» می نامیدند. او گفت: ای رسول الله! آیا فراموش کردی یا نماز را شکسته خواندی؟ فرمود: نه فراموش کردم و نه حکم نماز، شکسته شده است. گفتند نه خیر: شما فراموش کردید ای رسول خدا! پس او فرمود: ذو الیدین راست گفت!!

آنگاه برخاست و دو رکعت دیگر بجای آورد و سلام داد: سپس تکبیر گفت و سجودی رفت مانند سجود معمولیش یا بیشتر و سر را بلند کرد و تکبیر گفت و باز هم به

حاشا که رسول الله در نمازش، سهو کند و نداند که چند رکعت خوانده است و وقتی به او گفته شود که نماز را شکسته خواندی بگوید: من نه یادم رفت و نه نماز شکسته شده است. این دروغی است که برای توجیه نمازهای خلفایشان که غالباً در حال مستی به نماز می ایستادند و نمی دانستند چند رکعت خوانده اند می سازند! و داستان امیرشان که نماز صبح را چهار رکعت برایشان بجای آورد، آنگاه به آنها نگریست و گفت: آیا بیشتر بخوانم یا همین کافی است؟ در کتابهای تاریخ، معروف و مشهور است.

بخاری در صحیحش در کتاب «الاذان» از ابن عباس نقل کرده که گفت: شبی در خانه میمونه خوابیده بودم که آن شب پیامبر نیز نزد او بود. پس پیامبر برخاست وضو گرفت و به نماز ایستاد. من در طرف چپش ایستادم، به من گفت: به طرف راستم بایست. پس سیزده رکعت نماز بجای آورد. آنگاه خوابید و شروع به خرناس کردن نمود و او همواره وقتی می خوابید، خرناس می کرد. پس مؤذن آمد و او را بیدار کرد. او بیرون رفت و بدون گرفتن وضوی مجدد، با مردم نماز خواند!!

عمرو گوید: این روایت را برای بکیر نقل کردم. او گفت که کربب به من خبر

ص: ۱۸۰

مانند چنین روایت‌هایی علیه رسول الله به دروغ نقل می‌کنند تا امرا و سلاطین بنی امیه و بنی عباس و دیگران، با راحتی نماز و وضو و همه احکام را به مسخره بگیرند تا جائی که نزد ما مثل معروفی هست که می‌گوید: نماز امیران فقط در جمعه و اعیاد است و بس.

پیامبر و شکستن سوگند!:

بخاری در صحیحش در کتاب «المغازی» باب «قدوم الاشعریین و اهل الیمن» از ابو قلابه و او از زهدم نقل کرده که گفت:

وقتی ابو موسی، سخاوتمندترین مردم این محله از «جرم» آمده بود و ما در کنارش نشسته بودیم و او مشغول خوردن مرغ بود، و یک نفر در میان ما نشسته بود، او را دعوت به غذا خوردن کرد. گفت: من دیده بودم آن را که یک چیز کثیفی خورده بود. گفت: بیا من خودم پیامبر را یافتم که آن را می‌خورد. گفت: من سوگند یاد کرده‌ام که این را نخورم.

گفت: بیا راجع به سوگندت نیز، برای تو مطلبی را بگویم. ما گروهی از اشعری‌ها نزد پیامبر آمدیم و به او گفتیم به ما کمکی کن. نپذیرفت. باز درخواست کردیم، پس او

ص: ۱۸۱

سوگند یاد کرد که ما را یاری نکند. چیزی نگذشت که شترهائی را برایش آوردند. دستور داد پنج شتر ماده را به ما بدهند وقتی شترها را گرفتیم گفتیم: پیامبر را نسبت به سوگندش یادآور نشدیم، دیگر حتما پس از این هرگز رستگار نخواهیم شد. من نزد او آمدم و گفتم:

یا رسول الله! تو قسم خوردی که به ما چیزی ندهی و اکنون دادی. فرمود: آری! ولی اگر من بر امری قسم بخورم و در مقابلش مطلب بهتری باشد، به آن کار دست می زنم (و قسم را می شکنم). (۱)

بنگر به این پیامبری که خداوند او را فرستاده تا به مردم بیاموزد که سوگندها را نگه بدارند و اگر آن را شکستند حتما کفاره بدهند، ولی خودش به آنچه دستور می دهد عمل نمی کند. خداوند می فرماید: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَّةً يَوْمَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ، كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». (۲) - خدا شما را در قسمهای بیهوده مؤاخذه نمی کند ولی بر آن قسمهایی که تاکید دارید، مؤاخذه خواهید شد و کفاره اش (در صورت شکستن) اطعام ده مستمند است از غذای متوسطی که برای خانواده خود تهیه می کنید یا پوشاندن آنان یا یک بنده را آزاد کنید و هر

ص: ۱۸۲

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۱۲۱.

۲- (۲) - سوره مائده - آیه ۸۹.

کس نتوانست پس سه روز را روزه بگیرد. این است کفاره سوگندهائی که یاد می کنید.

سوگندهای خود را حفظ کنید. خدا آیات خود را برای شما بیان می کند شاید که شکر کنید.

و می فرماید: «وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا» (۱) - قسم ها را پس از تاکید، نشکنید. ولی اینها هیچ فضل و فضیلتی را برای پیامبر باقی نگذاشتند.

عایشه و کفاره قسم!:

رسول خدا لااقل نباید از همسرش عایشه یاد بگیرد که برای کفاره قسمش، چهل برده را آزاد کرد؟! آیا او از رسول الله بهتر و باتقواتر است؟!:

بخاری در صحیحش در کتاب «الادب» باب «الهجره» آورده است: به عایشه خبر داده شد که عبد الله بن زبیر در یک مورد فروش یا بخششی که عایشه به شخصی داده بود گفت: به خدا قسم یا باید عایشه دست بردارد و یا من اموالش را ضبط می کنم. عایشه گفت: آیا او چنین حرفی زده است؟ گفتند: آری! عایشه صیغه نذر را جاری کرد و گفت:

نذر می کنم که دیگر هرگز با ابن الزبیر صحبت نکنم. وقتی این قهری طولانی شد، ابن الزبیر از افرادی خواست که شفاعتش کنند ولی عایشه گفت: به خدا قسم هیچ شفاعتی را در مورد او نمی پذیرم و نذر من را نمی شکنم. به هر حال وقتی خیلی طولانی شد، ابن الزبیر با مسور بن مخرمه و عبد الرحمن بن اسود - که هر دو از قبیله بنی زهره اند - صحبت کرد و به

ص: ۱۸۳

آنها گفت: شما را به خدا قسم مرا بر عایشه وارد کنید چرا که روا نیست این قدر قهری ما طول بکشد. مسور و عبد الرحمن، او را زیر عباى خود مخفی کردند و اجازه ورود بر عایشه گرفتند و گفتند: سلام و رحمت خدا بر تو، آیا اجازه می دهی داخل شویم؟ عایشه گفت: آری! گفتند همه ما بیائیم؟ گفت: آری! همه وارد شوید. و این در حالی بود که خبر نداشت ابن الزبیر با آنان است.

وقتی داخل شدند، ابن الزبیر وارد شد و با عایشه معانقه کرد و گریست و شروع کرد خواهش و تضرع کردن که از او بگذرد. در همان حال مسور و عبد الرحمن نیز از او با اصرار خواهش کردند که با وی سخن بگوید. آنها گفتند که رسول الله نهی کرده است که بیش از سه شب، روا نیست، مسلمانی با برادرش قهر باشد. وقتی زیاد التماس کردند عایشه گریست و گفت: من نذر کرده ام و نذر جدی کرده ام. در هر صورت آنها بقدری از او خواهش کردند که سرانجام با ابن الزبیر سخن گفت و به خاطر کفاره نذرش، چهل برده را آزاد کرد و پس از آن نیز هرگاه نذرش را به یاد می آورد بقدری می گریست که مقنعه اش از اشک چشمش خیس می شد. (۱)

این در حالی است که اصلاً قسم عایشه درست نیست برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرام کرده است که مسلمان بیش از سه روز با برادر مسلمانش قهر باشد؛ مع ذلک عایشه نپذیرفت مگر اینکه با آزاد ساختن چهل برده، کفاره

ص: ۱۸۴

البته یک استفاده دیگری نیز از این روایت می شود و آن اینکه عایشه، بودجه یک حکومت را دارا بوده است و گرنه از کجا چهل برده داشته یا قیمت آنها را مالک بوده است؟! و این در حالی است که هیچ جای تاریخ ذکر نشده که حتی رسول اکرم در طول سالیان زندگی، این قدر برده آزاد کرده باشد.

آنان هیچ بدی و هیچ نقصی را نیافتند جز اینکه آن را به پیامبر نسبت دادند تا کارهای زشت خود را توجیه کنند. خداوند آنان را نابود سازد.

و برای توجیه بی اعتنائی به احکام شرعیه، چنین نقل می کنند:

پیامبر و بی اعتنائی به احکام!:

بخاری در صحیحش در کتاب «الصوم»، باب «اغتسال الصائم» و مسلم در صحیحش کتاب «الصیام»، باب «تغلیظ تحریم الجماع فی نهار رمضان» از ابو هریره نقل کرده اند که گفت: روزی در حضور پیامبر نشستیم که شخصی وارد شد و گفت: یا رسول الله! هلاک شدم! حضرت فرمود: تو را چه شده است؟ گفت: در حالی که روزه بودم با همسر هم بستر شدم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا برده ای داری که او را آزاد کنی؟ گفت: نه! فرمود: آیا می توانی ۶۰ مسکین را اطعام نمائی؟ گفت: نه! پس پیامبر مقداری مکث کرد، سپس در همان حال ظرفی که پر از خرما بود برای او آوردند.

حضرت فرمود: سؤال کننده کجا است؟ آن مرد گفت: بفرمائید.

فرمود: این خرماها را بگیر و آن را صدقه بده. آن مرد گفت: اگر بنا است به خانواده ای صدقه بدهم که از خودم فقیرتر باشد، به خدا قسم، هیچ خانواده ای فقیرتر از زن و فرزندان من نیست! پس پیامبر بقدری خندید که دندانهایش پیدا شد و فرمود: این را به خانواده ات اطعام کن. (۱)

بین چگونه احکام و حدود خدا را که برای بندگانش وضع کرده، کوچک شمرده می شود که خداوند برای پولداران آزاد کردن بنده را واجب می کند و اگر نتوانستند (یا پیدا نشد) شصت مسکین را اطعام کنند و در صورت نتوانستن، باید انسان فقیر شصت روز را روزه بدارد ولی در این روایت، حدود خداوند مورد تجاوز قرار می گیرد؛ تازه پیامبر در برابر گناه آن شخص، آن قدر می خندد که دندانهایش پدیدار می گردد!!

و سپس با کمال بی اعتنائی به احکام خدا، اجازه می دهد که او خرماها را به خانواده خود ببخشد.

این چه تهمتی است که به رسول الله می زنید؟ گو اینکه گناهکاران را به جرات وامی دارید و چه تشویقی بالاتر از این برای گناهکاران و تبهکاران که به چنین روایتهای دروغینی چنگ می زنند و بر آن به حال رقص درمی آیند.

ص: ۱۸۶

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۲۳۵، صحیح مسلم - ج ۳ - ص ۱۳۸.

آری! این چنین روایت‌هایی- که برخی از آنها را نقل کردیم- دین خدا و احکام الهی را مورد مسخره قرار می دهد و حتی زناکار را نیز به ارتکاب کار زشتش تشویق می کند و در مجالس و عروسی ها راه هرگونه فساد و گناهی گشوده می شود و روزه خواری در ماه رمضان را، امری معمولی می سازد.

بخاری در صحیحش در کتاب «الایمان و النذور» از عطاء و او از ابن عباس نقل می کند که گفت: مردی به پیامبر گفت: قبل از اینکه رمی جمرات کنم، طواف حج را به جا آوردم؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد. شخصی دیگر پرسید که: قبل از کشتن قربانی (ذبح) سر تراشیدم؟ پیامبر به او هم گفت: هیچ اشکالی ندارد. دیگری پرسید: قبل از رمی جمرات، ذبح کردم. گفت: اشکالی ندارد. (۱)

عبد الله بن عمرو بن عاص، روایت کرده است که در روز نحر (ذبح) پیامبر مشغول خطبه خواندن بود که مردی برخاست و به او گفت: ای پیامبر من بنظم می رسد که فلان کار را باید قبل از فلان کار انجام دهم. دیگری برخاست و گفت:

نسبت به این سه حکم (حلق و ذبح و رمی) چنین و چنین می اندیشیدم. پیامبر فرمود: هر طور خواستی انجام بده. هیچ اشکالی ندارد. و در آن روز هر مسئله ای از او پرسیده می شد می گفت: انجام بده. انجام بده. مانعی ندارد. (۲)

ص: ۱۸۷

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۲۲۶.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۲۲۵.

عجیب اینجا است که وقتی این روایتها را می بینی و ناراحت می شوی، برخی از دشمنان، پاسخ می دهند که: دین خدا دین یسر و آسانی است نه دین عسر و دشواری! و پیامبر فرموده است: احکام را آسان کنید و بر مردم سخت نگیرید.

این کلمه حقی است که اراده باطلی بر آن شده است. تردیدی نیست که خداوند برای ما یسر و سهولت را می خواهد، نه عسر و دشواری را و در دین هیچ حرجی قرار نداده است ولی در احکام و حدودی که از راه قرآن و سنت پاک پیامبر به ما رسیده است، در موارد مقتضی اجازه داده است مانند حکم تیمم هنگام پیدا نشدن آب یا ترس از استعمال آب سرد یا خواندن نماز به حالت نشسته در صورت عدم امکان خواندن نماز در حال ایستاده (به علت بیماری شدید یا ضعف شدید) و یا قصر بودن نماز و خوردن روزه در مسافرت. همه اینها درست است ولی نمی توانیم به هیچ وجه با اوامر الهی بازی و مخالفت کنیم مثلاً نمی توانیم ترتیب وضو یا تیمم را عوض کنیم و فرض کنید که به جای شستن صورت در وضو، نخست دستها را بشوئیم یا مسح پاها را قبل از مسح سرانجام دهیم. این دیگر جایز نیست.

اما دروغپردازان و حدیث سازان می خواهند ثابت کنند که پیامبر در تمام موارد سهل انگاری می کرده است تا راهی برای خود پیدا کنند. چنانکه بسیاری از مردم را می بینی که می گویند: مهم این است که نماز بخوانی! حالا- هر طور که دلت خواست نماز بخوان!!!

جالب اینجا است که آقای بخاری، در همان صفحه ای که قول پیامبر را نقل می کند که مثلاً فرموده است: انجام بده، انجام بده، مانعی ندارد! حادثه ای را متذکر می شود که پیامبر بیش از حد، در آن شدت به خرج داده است. از ابو هریره نقل می کند که: مردی داخل مسجد شد که نماز بخواند و رسول خدا در گوشه ای از مسجد نشسته بود. آمد و سلام کرد. پس پیامبر فوراً به او گفت: برگرد و نمازت را بخوان! چرا که تو نماز نخوانده ای. او بازگشت و نمازش را بجای آورد و آمد و دیگر بار سلام کرد. پیامبر گفت: و علیک! برگرد و نماز بخوان چرا که تو هنوز نماز نخوانده ای. و آن مرد سه بار نماز را تکرار کرد و در هر بار پیامبر به او می گفت برگرد که نماز نخوانده ای. آن مرد التماس کرد که ای رسول خدا! نماز را به من بیاموز. آن وقت پیامبر اطمینان در رکوع و سجود را به او آموخت و گفت: وقتی به رکوع می روی، پس از اطمینان کامل، آن وقت سر بردار و خوب که ایستادی، سجود کن و در سجده هم پس از اطمینان سر را بلند کن و خوب که نشستی آن وقت دو بار سجده کن و همین اطمینان باید در همه جای نماز حکمفرما باشد. (۱)

و همچنین بخاری در صحیحش در کتاب «التوحید» از عمر بن خطاب نقل می کند که گفت: به هشام بن حکیم گوش دادم که در زمان پیامبر قرآن می خواند. پس دیدم او بگونه ای می خواند که من از پیامبر یاد نگرفته ام. او در حال نماز بود،

ص: ۱۸۹

می خواستم همان جا او را بازخواست کنم ولی صبر کردم تا سلام نماز را داد. سپس عبايش را کشیدم و گفتم: چه کسی این سوره را- این طور که من از تو شنیدم-یادت داده است؟ گفت: رسول خدا این چنین به من یاد داده است. گفتم: دروغ می گوئی چرا که او همین سوره را طوری دیگر به من آموخته. پس او را کشیدم و نزد پیامبر بردم و گفتم: من این آدم را شنیدم که سوره فرقان را بگونه ای می خواند غیر از آن طوری که شما به ما آموختید. پیامبر گفت: یا هشام! بخوان. او به همان گونه که شنیده بودم شروع به خواندن کرد. حضرت فرمود: همین طور نازل شده است. سپس به من گفتم: ای عمر! تو بخوان.

من هم همان طور که خودش به من آموخته بود، خواندم: فرمود: همین طور نازل شده است!! این قرآن بر هفت گونه نازل شده؛ پس بخوانید هر چقدر که می توانید. (۱)

آیا دیگر تردیدی هست که حدیث سازان حتی از طریق قرآن کریم نیز قداست پیامبر را زیر سؤال برده اند که او به اصحاب قرائتهای گوناگونی یاد بدهد و به هر یک از آنها بگوید: همین طور نازل شده است!! و قطعاً اگر اختلاف در قرائتها زیاد نبود، عمر آن قدر بی تاب نمی شد که حتی می خواست نماز آن شخص را قطع کند.

این روایت مرا به یاد علمای اهل سنت می اندازد که به قرائت خاصی می چسبند و دیگر اجازه نمی دهند کسی به غیر از آن قرائت، قرآن را بخواند. من

ص: ۱۹۰

روزی این آیه را این چنین می خواندم «اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» (۱) یکی از آنان به شدت مرا مورد سرزنش قرار داد و فریاد کشید: اگر بلد نیستی، قرآن را خرد نکن! گفتم: چگونه قرآن را شکستم؟ گفت: اذکروا نعمتی (با فتح یا)، نه نعمتی.

بخاری در صحیحش در کتاب «الاستقراض» باب «الخصومات» از عبد الملک بن میسر نقل می کند که گفت: از نزال شنیدم که عبد الله می گفت: شخصی را شنیدم آیه ای تلاوت می کرد که از رسول خدا غیر از آن را شنیده بودم. دست او را گرفتم و نزد پیامبر آوردم و جریان را به عرضش رساندم. فرمود: هر دوی شما درستکارید. شعبه گوید: مثل اینکه گفت: اختلاف نکنید زیرا آنان که قبل از شما بودند، اختلاف کردند، پس هلاک شدند. (۲)

سبحان الله! چطور رسول خدا بر اختلافشان صحه می گذارد و می گوید: هر دوی شما برحقید! درحالی که می توانست یک قرائت درستی به آنها بیاموزد و جلوی آن اختلاف را بگیرد. سپس به آنها می گوید که: «اختلاف نکنید!» آیا این تناقض نیست؟! ای بندگان خدا! خدایتان بیامرزد، شما چگونه داوری می کنید؟ بیائید و مطلب را برای ما مشخص کنید. مگر آنها به اقرار و تشویق خود پیامبر اختلاف نکردند؟!

ص: ۱۹۱

۱- (۱) -سوره بقره- آیه ۴۷.

۲- (۲) -صحیح بخاری- ج ۳- ص ۸۸.

نه! هرگز پیامبر چنین تناقضی نمی گوید و از اختلافی که خردمندان را متنفر می سازد، بیزار است.

آیا اینان قرآن را نخوانده اند که می فرماید: «وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۱) - و اگر این قرآن از نزد کسی غیر از خدا بود، قطعاً اختلاف زیادی در آن می یافتند.

و آیا اختلافی بزرگتر و خطرناک تر از قرائتهای گوناگون قرآن، امت اسلامی را در بر می گیرد که معانی قرآن را با تفسیرها و نظریات گوناگون تغییر می دهند تا جائی که آیه وضو با کمال روشنی و وضوح، مورد اختلاف می شود؟!

پیامبر و رفتار بچه گانه!:

بخاری در صحیحش در کتاب «المغازی»، باب «مرض النبی و وفاته» و مسلم در صحیحش در کتاب «السلام» باب «کراهه التداوین باللدود» از عایشه نقل می کنند که گفت: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیمار بود، با دارودان، دوا به او دادیم به ما اشاره کرد که با دارودان به او دوا ندهیم. گفتیم: لا بد چون مریض است، از دوا خوشش نمی آید. وقتی به هوش آمد گفت: مگر شما را نهی نکرده بودم از دادن دوا با دارودان؟ گفتیم: مریض از دوا خوشش نمی آید. گفت: حالا که چنین شده است، باید هرکس که در

ص: ۱۹۲

خانه وجود دارد، بدون استثنا، با دارودان دوایشان بدهند و من به آنها نگاه کنم!! مگر عباس که شاهد ماجرا نبوده است. (۱)

این چه پیامبری است که مانند یک کودک باید به زور دوا تلخی که دوست ندارد، از گوشه دهانش به داخل دهانش بریزند و با اینکه اشاره می کند که دارو به این نحو، به او ندهند، ولی به زور به او می دهند! و وقتی به هوش می آید به آنان می گوید: مگر شما را نهی نکرده بودم که با دارودان به من دوا ندهید؟ و آنها پوزش می خواهند که خیال کردند علت نهی او، ناخوشایندی از دوا است. و او که عصبانی می شود دستور می دهد که همه آنان باید با چنین وضعی دوایشان بدهند و او نگاه به آنها کند تا دلش آرام بگیرد!!! و فقط عباس را جدا می کند که در میان آنان نبوده است.

به هر حال جناب عایشه، داستان را به پایان نرسانده است که آیا پیامبر این حکم را اجرا کرد یا نه؟ و از طریق چه کسی و چگونه این برنامه بین زنان و مردان حاضر در مجلس اجرا شد!!

پیامبر و فراموشی قرآن!:

بخاری در صحیحش در کتاب «فضائل القرآن» باب «نسیان القرآن» و مسلم

ص: ۱۹۳

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۵- ص ۱۴۳، صحیح مسلم- ج ۷- ص ۲۴.

در صحیحش در کتاب «صلاه المسافرین و قصرها» باب «الامر بتعهد القرآن...» از ابو اسامه، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل کرده است که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنید که شخصی شبانه سوره ای از قرآن را تلاوت می کند، پس گفت: خدایش بیامرزد آیه کذا و کذا از سوره کذا و کذا را که فراموش کرده بودم، به یادم انداخت.

و همچنین بخاری در روایت دیگری از علی بن مسهر از هشام از پدرش از عایشه نقل کرده که گفت: پیامبر قاری قرآنی را دید که شب در مسجد قرآن می خواند، پس گفت: خدا او را بیامرزد، آیه کذا و کذا از سوره کذا و کذا را که فراموش کرده بودم به یادم آورد. (۱)

آیا معقول است پیامبری که خدای سبحان با قرآن او را فرستاده است و قرآن معجزه جاویدانش است که از روز نزولش، همه قرآن را از حفظ بوده است و حتی قبل از اینکه آیه آیه نازل شود، اکنون آیاتی از قرآن را فراموش کند؟

خداوند می فرماید: «لَا تَحْرُكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» (۲) - قرآن را با حرکت زبان نخوان و برای خواندنش عجله مکن. و همچنین می فرماید: «وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ *»

ص: ۱۹۴

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۶- ص ۱۱۰، صحیح مسلم- ج ۲- ص ۱۹۰.

۲- (۲) - سوره قیامه- آیه ۱۶.

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ» (۱) - و این قرآن به تحقیق که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است، جبرئیل امین او را بر قلبت نازل کرد تا مردم را هشدار و انذار دهی و با زبان عربی فصیح نازل شده است. و یاد این قرآن در کتابهای پیامبران گذشته نیز آمده است.

ولی دروغ گویان و دغلبازان و افتراکنندگان، قبول ندارند جز اینکه هر سخن پوچ و هر یاوه و باطلی هست و هر سفسطه و خرافاتی که هست و عقل و ذوق سالم آن را هرگز نمی پذیرد به پیامبر خدا نسبت دهند. و لذا این وظیفه پژوهشگران مسلمان است که رسول خدا را از امثال چنین روایتهای دروغینی منزّه سازند؛ روایتهایی که کتابهای حدیث و خصوصاً صحاح اهل سنت پر است از آنها. و ما تا کنون فقط چند نمونه از دو کتاب بخاری و مسلم آورده ایم که نزد اهل سنت، صحیح ترین و معتبرترین کتابها پس از قرآن است. پس اگر صحاح که معتبرترین کتابها است، این چنین قداست رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را زیر سؤال می برند و عصمتش را مورد طعن قرار می دهند، از سایر کتابهای دیگر چه بر خواهد آمد؟! این به خدا مزخرفات ساخته و پرداخته دشمنان خدا و رسولش است که برای خوش رقصی در دربار حاکمان بنی امیه از دوران معاویه و پس از او، به چنین کاری دست زدند و کتابها را پر کردند از احادیث دروغین که غرضشان فقط طعنه بر صاحب رسالت (صلی الله علیه و آله) بود زیرا از سوئی، آنان به آنچه از نزد خدا بود ایمان نداشتند و از سوی

ص: ۱۹۵

دیگر می خواستند کارهای پلید و قبیح سرورانشان که تاریخ مسلمین آن را به ثبت رسانده، توجیه و تاویل نمایند. و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آغاز بعثت آنان را معرفی کرد و به مردم هشدار داد که مواظبشان باشند و از مدینه اخراجشان نمود و لعنشان کرد.

طبری در تاریخش آورده است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابو سفیان را دید که بر چهارپائی سوار بود و معاویه آن را می کشید و یزید از پشت سر آن را به حرکت وامی داشت، پس رسول خدا فرمود: لعنت خدا بر او که سوار است و بر او که آن را می کشد و بر او که از پشت به حرکت وامی دارد. (۱)

امام احمد بن حنبل در مسندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: در یکی از سفرها همراه رسول الله (صلی الله علیه و آله) بودیم، پس شنیدم که دو نفر ترانه می خوانند و یکی دیگری را جواب می دهد. ناگهان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ببینید این دو نفر، چه کسانی هستند؟ گفتند: معاویه و عمرو بن عاص. رسول خدا دستها را به آسمان بلند کرد و فرمود:

خداوندا! آنها را واژگون ساز و هر دو را در دوزخ افکن. (۲)

روزی ابو ذر غفاری به معاویه گفت: روزی تو از نزدیک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رد

ص: ۱۹۶

۱- (۱) - تاریخ طبری - ج ۱۱ - ص ۳۵۷.

۲- (۲) - مسند امام احمد بن حنبل - ج ۴ - ص ۴۲۱، طبرانی در تاریخ الکبیر - ج ۱۱ - ص ۳۸.

شدی، پس شنیدم که آن حضرت فرمود: خدایا او را لعن کن و سیرش نساژ جز با خاک^(۱) و همانا امام علی علیه السلام در نامه ای که به اهل عراق نوشت فرمود:

«به خدا قسم اگر همه آنان را بینم که زمین را پر کرده اند، هرگز نهراسم و وحشت به دل راه ندهم چرا که در گمراهی آنان و هدایت خودمان شکی ندارم و کاملاً یقین دارم. و به تحقیق که من برای دیدار پروردگارم، بسیار شوق دارم و برای رسیدن به ثواب و پاداشش، منتظرم. ولی آنچه زیاد، مایه تاسف و اندوه من است این است که امر این امت بدست جاهلان و تبهکاران افتاده است که اموال خدا را بین خودشان تقسیم می کنند و بندگان خدا را به بردگی و اسارت می گیرند. با نیکان دشمن و با ستمکاران یار و یاورند.^(۲)»

پس اکنون که رسول خدا آنان را کرارا لعن کرده است-چنانکه مشاهده کردید- و نمی توانند در آن احادیث اشکال کنند و ایراد بگیرند زیرا تمام اصحاب از آن باخبرند، پس چاره ای نیست جز اینکه در برابر آنها، احادیث دیگری بسازند که حق را باطل جلوه دهند و رسول خدا را مانند یک انسان معمولی معرفی کنند که عصیبت جاهلیت او را فرا می گیرد و تا آخرین درجه عصبانی می شود که هرکس و ناکس را لعن و ناسزا می گوید و آنان این احادیث را به خاطر دفاع و پشتیبانی از سرورانشان،

ص: ۱۹۷

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید- ج ۸- ص ۲۵۸.

۲- (۲) - الامامه و السیاسه ابن قتیبه- ج ۱- ص ۱۳۷.

وضع کردند.

مسلم در صحیحش در کتاب «البر و الصله و الآداب» از عایشه نقل کرده است که گفت: «دو نفر بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شدند و مطلبی را به او گفتند که من متوجه نشدم. پس او را خشمگین ساختند و او هم لعن و نفرینشان کرد. وقتی خارج شدند، گفتم: ای رسول خدا! هر که از خیر بهره ای ببرد، این دو بیچاره هیچ بهره ای نبرند. گفت:

چرا؟ گفتم: تو آنها را لعن و نفرین کردی. گفت: تو نمی دانی من با خدایم چه شرطی کرده ام؟ به خدا عرض کرده ام که خداوندا، من هم یک بشر و انسان معمولی هستم پس هر یک از مسلمانان را فحش دادم یا لعن کردم، تو آن را برایش اجر و زکات قرار ده». (۱)

و ابو هریره از پیامبر نقل می کند که گفت: «خداوندا من با تو عهدی می بندم، آن را مشکن! من تنها یک انسان معمولی هستم پس اگر هر یک از مؤمنین را اذیت کردم یا فحش دادم یا لعنت نمودم و یا کتک زدم، آن را برای او بجای نماز و زکات و تقرب به خودت در روز رستاخیز قرار ده»!! (۲)

و با این روایتهای دروغ، پیامبر چنین معرفی می شود که برای غیر خدا خشم می کند و فحش می دهد و سب و شتم می نماید و کتک می زند کسانی را که شایسته لعن و سب و کتک نیستند! این چه پیامبری است که شیطان بر او عارض می شود و

ص: ۱۹۸

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۸ - ص ۲۴.

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۸ - ص ۲۵.

او را از مرز خردمندان خارج می سازد؟ آیا یک عالم مذهبی معمولی هم چنین رفتاری برای خودش می پذیرد؟! و آیا چنین کارهائی از شخصی مانند او قبیح نیست؟!

آری! از راه این روایتهاست که حکام بنی امیه که رسول الله آنان را لعن کرد و مورد تنفر قرار داد و نفرینشان نمود و برخی را که کارهای زشت و ناروا مرتکب شده بودند، تازیانه زد و در جلوی روی مردم آبرویشان را برد، مظلوم و ستمدیده جلوه می کنند، بلکه جزء مردان تزکیه و پاک شده و مورد آمرزش و تقرب الی الله قرار گرفته، درمی آیند!!

این روایتهای دروغ و ساختگی، خود آبروی خود را می برد و دروغپردازان را رسوا می سازد چرا که هرگز رسول خدا فحش دهنده و سب و نفرین کننده نبوده است. این تهمت بزرگی است که از دهانشان بیرون می آید که خداوند بر آنان غضب نموده و لعنشان کرده و عذابی دردناک در انتظارشان قرار داده است.

یک روایت که بخاری و مسلم از عایشه نقل کرده اند کافی است که این ادعاهای دروغ را برملا سازد.

بخاری در صحیحش در کتاب «الادب» از عایشه نقل کرده است که گفت:

برخی از یهودیان نزد پیامبر آمدند و گفتند: «السَّامُ (۱) علیک» عایشه گوید: من گفتم: مرگ

ص: ۱۹۹

۱- (۱) -سام: به معنای مرگ است.

بر خودتان. لعنت و غضب خدا بر خودتان. پیامبر فرمود: عایشه! آرام باش زنهار از فحش دادن و تندی کردن! گفتم: مگر نشنیدی چه گفتند: فرمود مگر تو هم نشنیدی من چه گفتم؟ من دعایشان را بر خودشان رد کردم و خداوند دعای آنها را علیه من مستجاب نمی کند و دعای مرا علیه آنان مستجاب می کند. (۱)

مسلم در صحیحش در کتاب البر و الصله و الآداب آورده است که رسول خدا نهی کرد که مسلمان زیاد لعن کند و حتی نهی کرد که به حیوانات نیز لعنت نفرستید.

به او عرض شد: ای رسول خدا دعا علیه مشرکین کن. فرمود: من لعنت کننده، مبعوث نشدم بلکه بعنوان رحمت بر مردم، مبعوث گردیدم. (۲)

و این است که با اخلاق والا و قلب مهربان پیامبر که مخصوص آن حضرت بود سازگار است. و لذا حضرت هرگز کسی را که مستحق نبود، لعن نمی کرد و فحش نمی داد و تازیانه نمی زد و اگر غضب می کرد، فقط و فقط برای خدا غضب می کرد و اگر لعن می نمود، فقط کسی را لعن می نمود که سزاوار لعن است و اگر تازیانه می زد، فقط می خواست حدود خدا را اجرا کند نه اینکه بی جهت، بی گناهان را بدون هیچ شاهد و بینه و اقراری، تازیانه بزند.

ولی اینان که سخت آتش گرفته بودند و دلشان سوخته بود از اینکه روایتهای

ص: ۲۰۰

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۸۱.

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۸ - ص ۲۳.

لعن بنی امیه در میان مردم منتشر شده است، لذا این روایت ها را ساختند تا مردم را فریب دهند و درجه منحط معاویه را بالا ببرند و لذا مسلم را می بینی که پس از آوردن این روایت هایی که لعنت رسول الله را برای معاویه، زکات و رحمت و تقرب به خدا می داند!!، روایتی را از ابن عباس نقل می کند که گفت: با کودکان مشغول بازی بودیم، ناگهان پیامبر وارد شد، من خودم را پشت دری پنهان کردم. فوراً آمد و محکم مرا کوبید و گفت: برو و معاویه را برای من بطلب. رفتم و برگشتم و به او گفتم: مشغول خوردن است. دوباره گفت: برو معاویه را بگو بیاید. رفتم و برگشتم و گفتم: هنوز هم مشغول خوردن است. فرمود: خداوند هرگز شکمش را سیر نکند. (۱)

در کتابهای تاریخ می خوانیم که امام نسائی پس از نوشتن کتاب خصائص که آن را به فضائل امیر المومنین علی علیه السلام اختصاص داده است، وارد شام می شود مردم شام جلو او را می گیرند و اعتراض کنان می گویند: چرا فضایل معاویه را یادآور نشده ای؟ می گوید هیچ فضیلتی برای او جز دعای پیامبر علیه او که فرمود: خداوند هرگز شکمش را سیر نکند، اطلاع ندارم. آنها خشمگین شده و آن قدر با تازیانه به زیر شکمش می زنند تا به شهادت می رسد. (۲)

تاریخنگاران یادآور شده اند که این دعای پیامبر علیه معاویه به استجاب رسید

ص: ۲۰۱

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۸ - ص ۲۷.

۲- (۲) - تذکره الحفاظ - ج ۲ - ص ۶۹۹، تهذیب الکمال - ج ۱ - ص ۳۳۸.

و معاویه آن قدر می خورد و می خورد که از خوردن خسته می شد ولی هرگز سیر نمی شد.

به هر حال من هیچ اطلاعی از این روایتها که لعنت را رحمت و نزدیک شدن به خدا می داند، نداشتم تا اینکه یکی از مشایخ تونس که معروف به علم و دانش است، آن را به من یادآور شد. در یک جمعی نشسته بودیم و سخنان گوناگون گفته می شد تا اینکه نام معاویه بن ابو سفیان به میان آمد. آن شیخ با بزرگی و عظمت از او یاد می کرد و می گفت که وی مشهور به سیاستمداری و ذکاوت و حسن تدبیر است و شروع کرد سخن گفتن از او و از سیاستش و پیرویش بر حضرت علی در جنگ. به سختی تحمل کردم و دندان بر جگر گذاشتم ولی او به همین هم بسنده نکرد که بسیار بر معاویه درود فرستاد و دیگر توان تحمل را از دست دادم. به او گفتم: رسول خدا او را دوست نداشته و او را نفرین و لعنت کرده است.

حاضرین جلسه شگفت زده شدند و برخی از سخنانم بسیار خشمگین گشتند. ولی شیخ با کمال آرامش مرا تصدیق کرد. حاضرین بیشتر به تعجب افتادند و به او گفتند:

ما چیزی نفهمیدیم. تو از یک سو او را مدح و ستایش می کنی و بر او درود می فرستی و از سوئی دیگر قبول داری که رسول خدا او را لعن و نفرین کرده است.

چگونه ممکن است؟ من هم همراه با آنان، همین پرسش را کردم. شیخ جوابی داد که خیلی تعجب انگیز و غیر قابل قبول بود. گفت: هر کس که رسول الله او را لعن و

نفرین کند، این برای او زکات و رحمت و تقرب به خدای سبحان است. همه با شگفتی سؤال کردند: چگونه ممکن است؟ گفت: زیرا پیامبر گفته است: من هم انسانی مانند شما هستم و لذا از خدا خواسته ام که نفرین و لعنتم را بر شما، رحمت و زکات قرار دهد!! سپس اضافه کرد: و حتی آن کسی که پیامبر او را به قتل می رساند، مستقیماً وارد بهشت می شود!! مدتی بعد، آهسته از شیخ سؤال کردم که این روایت عجیب را از کجا آورده است؟ او مرا به صحیح بخاری و صحیح مسلم حواله داد. آن احادیث را نگریستم و بیشتر یقین کردم که امویان قطعاً توطئه ای را برای پوشاندن حقایق و خریدن آبروی از بین رفته شان طرح ریزی کرده بودند و از سوئی دیگر می خواستند که عصمت پیامبر را خدشه دار سازند.

پس از آن روایت های زیادی را در این زمینه یافتیم که برای اطمینان خاطر توطئه گران، روایتهای زیادی از زبان پروردگار ساخته و وضع کرده اند. بخاری در صحیحش در کتاب التوحید از ابو هریره نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

مردی که هیچ کار خیری در تمام مدت عمرش انجام نداده بود، وصیت کرد که وقتی بمیرد، او را بسوزانند و نصف خاکسترش را در بیابان و نصف دیگرش را در دریا بریزند.

چرا که اگر خداوند بر او دست یابد او را بگونه ای عذاب می کند که هیچ کس را در تمام دنیا عذاب نکرده است! خداوند به دریا دستور داد که خاکسترش را جمع کند و به بیابان هم دستور داد که خاکسترش را جمع کند، سپس به او گفت: چرا چنین وصیتی کردی؟

گفت: از ترس تو بود، و تو از من داناتری! پس خداوند او را آمرزید!!!

در همان صفحه نیز از ابو هریره نقل شده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را شنیدم که می گفت: بنده ای گناهی کرد پس گفت: بارالها من گناه کرده ام، پس مرا ببخش.

پروردگارش به او گفت: آیا بنده ام می داند که پروردگاری دارد که گنااهش را می آمرزد یا او را مواخذه می کند؟ من بنده ام را آمرزیدم. مدتی گذشت باز هم آن بنده گناهی دیگر کرد. گفت: خدایا باز هم گناه کردم، مرا ببخش. خداوند فرمود: آیا بنده ام می داند که پروردگاری دارد که گناه را می آمرزد یا مواخذه می کند؟ من بنده ام را آمرزیدم. سپس مدتی گذشت و او باز هم گناهی کرد. باز درخواست عفو کرد و خداوند او را بخشید و فرمود: بنده ام را بخشیدم. پس هرچه می خواهد انجام دهد!!! (۱)

ای بندگان! این دیگر چه پروردگاری است؟! این چه خدائی است که از کثرت گناهان بنده اش و کثرت مغفرت و آمرزش خویش، خسته و ملول گشته و به بنده اش اجازه می دهد که هرچه می خواهد گناه کند و او را راحت بگذارد!!!

اینان به خدا دروغی بزرگ و تهمتی عظیم می دهند. و این افترائی بزرگ است که از دهانشان بیرون می آید. ای پیامبر نزدیک است که جان عزیزت از شدت تاسف به اینکه اینها به قرآن ایمان نیاورده اند، از کالبدت درآید و از دنیا بروی. (۲)

ص: ۲۰۴

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۱۹۹.

۲- (۲) - كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ۖ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ

آری! آنها ادعا کرده اند که پیامبر به عثمان گفته است: هر کاری می خواهی انجام بده که پس از امروز هیچ گناهی تو را زیان نمی رساند!!! (۱) و این وقتی بود که به قول اینها، عثمان، ارتش العسره را فراهم آورده بود. این مانند همان برگه های آمرزش است که راهبان کلیسا می گرفتند و وعده بهشت به افراد می دادند.

پس دیگر عجیب نیست که عثمان آن همه جنایت ها و کارهای پلید و زشت را مرتکب شود که سبب انقلاب و شورش مردم علیه او شود و بدون غسل و کفن در مقبره غیر مسلمانان (یهودیان) دفن گردد.

«تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ، قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» - این ها آرزوهایشان است.

بگو ای پیامبر، دلیل و برهانتان را ارائه بدهید، اگر راست می گوئید.

پیامبر و تناقض در گفتار!:

بخاری در صحیحش در کتاب الفتن از عبد الله بن عبد الوهاب نقل می کند که حماد از شخصی که نامش را نبرده است نقل کرده که حسن گفت: شبهای فتنه و آشوب، با سلاحم از منزل خارج شدم، ابو بکره مرا ملاقات کرد و گفت: کجا می روی؟ گفتم: می خواهم پسر عموی رسول الله را یاری کنم. گفت: رسول خدا فرمود: اگر دو نفر

ص: ۲۰۵

مسلمان با شمشیرشان پیکار کردند، هر دو در آتش اند، گفته شد: قاتل در آتش است، چرا مقتول در آتش باشد؟ گفت: او هم می خواسته، آن نفر دیگر را به قتل برساند! حماد بن زید گفت: این حدیث را برای ایوب و یونس بن عیید نقل کردم و می خواستم راجع به آن، برایم صحبت کنند. گفتند که حسن از احنف بن قیس، از ابو بکره، این حدیث را روایت کرده است. (۱)

و همچنین مسلم در صحیحش در کتاب «الفتن و اشراف الساعه» از ابو بکره از احنف بن قیس نقل کرده که گفت: رفتم که آن مرد را یاری کنم. ابو بکره با من دیدار کرد و گفت: عازم کجا هستی؟ گفتم: می خواهم آن مرد را نصرت دهم. گفت: برگرد که من از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می گفت: اگر دو مسلمان با شمشیرشان روبروی یکدیگر قرار گرفتند، قاتل و مقتول هر دو در دوزخ اند گفتم: یا رسول الله! در مورد قاتل، درست است ولی چرا مقتول؟ فرمود: برای اینکه اصرار بر کشتن دوستش داشت. (۲)

از این احادیث ساختگی، خواننده درک می کند که چه عواملی باعث شد که این چنین روایتی وضع و ساخته شود و مشخص می شود که ابو بکره نه تنها دشمن سرسخت پسر عموی مصطفی، حضرت علی علیه السلام است و خواهان شکست وی است، بلکه اصحابی را که می خواهند حق را علیه باطل یاری دهند، با وضع

ص: ۲۰۶

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۹۲.

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۸ - ص ۱۶۹، بخاری - ج ۱ - ص ۱۳.

چنین حدیثی که نه عقل و نه قرآن و نه منطق و نه سنت پاک پیامبر آن را می پذیرد، بازمی دارد.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «فَقَاتِلُوا آلَ ابْنِ مَرْثَدَةَ حَتَّىٰ تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ» (۱) با آن گروه که ستمگر و ظالم است، پیکار و جنگ کنید تا به امر خدا بازگردد. و این دستور صریح الهی است که باید با متجاوزین و ستمگران، مقاتله و پیکار کرد و لذا می بینی که شارح بخاری نیز در حاشیه آن حدیث می نویسد: «بین آیا در این حدیث، استدلالی بر کشتار ستمگران وجود دارد؟ و این در حالی است که خداوند می فرماید:

پس مقاتله کنید با آن گروه که ستم می کند و متجاوز است». و اگر حدیث با کتاب خدا معارضه داشته باشد، بی گمان، دروغ و ساختگی است و باید آن را بر صفحه دیوار کوبید.

و اما سنت صحیح و معتبر نبوی، این است که پیامبر درباره حضرت علی می فرماید: «من كنت مولاه، فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و أدر الحق معه حيث دار» (۲) - هر که من مولای اویم، پس علی مولای او است. بارالها دوست بدار هر که ولایتش را بپذیرد و دشمن بدار هر که با او دشمن باشد و یاری کن هر که یاریش کند و خوار ساز هر که خوارش سازد و حق را

ص: ۲۰۷

۱- (۱) -سوره حجرات-آیه ۹.

۲- (۲) -خصائص نسائی-ص ۱۰۲-صواعق المحرقة ابن حجر-ص ۴۲.

پس یاری کردن علی، همان یاری کردن رسول الله است و نصرت امیر المؤمنین بر هر مسلمان واجب و لازم است و یاری نرساندن به او، شکست دادن حق و یاری کردن باطل است.

و اگر در حدیث بخاری دقت کنیم، می بینیم در سلسلهٔ راویان، یک نفر ناشناخته وجود دارد که نامش را نبرده اند و می گویند: «حماد از شخصی روایت کرد که نامش را نبرد» و این به روشنی دلالت دارد بر اینکه این مرد ناشناخته از منافقینی است که علی را دشمن می دارد و بدین سان می خواهند با تمام توان فضائلش را محو و نابود کنند و یادش را تا آنجا که قدرت دارند، از ذهن ها خارج سازند. سعد بن ابی وقاص که او نیز از یاری کردن حق، خودداری ورزید، گفت: «شمشیری به من بدهید تا با آن با هر کس که می گوید این بر حق و این بر باطل است پیکار کنم». (۱) و این چنین حق را با باطل می پوشانند و راه های روشن و مستقیم را گم می کنند تا ظلمت ها و گمراهی ها به جای آن قرار گیرد.

از سوئی دیگر، این حدیث که نقل شد با بشارتهای پیامبر در مورد برخی از اصحاب که به بهشت می روند بویژه آن ده نفر که میان مسلمانان معروف شده اند، تناقض مستقیم دارد.

ص: ۲۰۸

۱- (۱) - طبرانی در تاریخ الکبیر - ج ۱ - ص ۱۰۶، طبقات ابن سعد - ج ۳ - ص ۱۴۳.

احمد و ترمذی و ابو داود نقل کرده اند که پیامبر فرمود: «ابو بکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید و ابو عبیده بن جراح در بهشت اند»^(۱).

و در روایت معتبر از پیامبر نقل شده است که فرمود: «ای آل یاسر، شما را بشارت باد که دیدارتان در بهشت خواهد بود»^(۲). و فرمود: «بهشت به چهار نفر شوق دارد: علی و عمار و سلمان و مقداد»^(۳).

مسلم در صحیحش نقل کرده است که پیامبر، عبد الله بن سلام را نیز به بهشت، بشارت داد. و در حدیث صحیح فرمود: «حسن و حسین دو سروران جوانان اهل بهشت اند»^(۴) و فرمود: «جعفر بن ابی طالب، با فرشتگان در بهشت پرواز می کند» و فرمود: «فاطمه زهرا، سرور زنان در بهشت است»^(۵) و جبرئیل به حضرت خدیجه (مادر حضرت زهرا) بشارت داد به خانه ای در بهشت^(۶). و در روایت صحیح نیز نقل شده است که فرمود: «صهیب پیشتاز رومیان در بهشت است و بلال پیشتاز

ص: ۲۰۹

۱- (۱) -مسند احمد-ج ۱-ص ۱۹۳، صحیح ترمذی-ج ۱۳-ص ۱۸۳، سنن ابو داود-ج ۲-ص ۲۶۴.

۲- (۲) -مجمع الزوائد-ج ۹-ص ۲۹۳ به نقل از طبرانی اوسط.

۳- (۳) -حلیه الاولیاء-ج ۱-ص ۱۹۰.

۴- (۴) -سنن ترمذی-ج ۵-ص ۶۵۶.

۵- (۵) -صحیح بخاری-ج ۵-ص ۳۶.

۶- (۶) -صحیح بخاری-ج ۵-ص ۴۸.

حبشیان در بهشت است و سلمان پیشتاز ایرانیان در بهشت است».^(۱)

پس اگر امر چنین است، چرا احادیث بشارت به بهشت فقط اختصاص دارد به این ده نفر که در هر مجلس یا انجمنی می نشینی، اگر سخن از بهشت بیاید، فقط از این عشره مبشره یاد می کنند و بس.

ما بر آنها رشک نمی بریم و رحمت واسعة خدا را که هر چیز را در بر گرفته است، بر آنان، تنگ نمی گیریم ولی فقط ما می گوئیم که این احادیث، تناقض و تعارض دارد با آن حدیث که نقل شد که پیامبر گفته است. اگر دو مسلمان با شمشیرشان با یکدیگر روبرو شوند، هر دو (قاتل و مقتول) در دوزخ اند. زیرا اگر این حدیث را بپذیریم، پس قطعاً حدیث بشارت به بهشت، بر باد می رود زیرا بیشتر اینان با یکدیگر روبرو شدند و مقاتله و پیکار کردند و یکدیگر را کشتند. مگر طلحه و زبیر در جنگ جمل که ام المؤمنین عایشه آن را علیه امام علی رهبری می کرد، کشته نشدند و مگر شمشیرها را نکشیدند و باعث قتل هزاران نفر مسلمان نشدند؟!

و مگر عمار بن یاسر در جنگ صفین که آتش آن را معاویه بن ابو سفیان روشن کرده بود، کشته نشد که عمار با شمشیرش در کنار علی بن ابی طالب بود و چنانکه رسول خدا درباره عمار فرموده بود، که «گروه تجاوزگر تو را می کشند»^(۲)

ص: ۲۱۰

۱- (۱) - طبقات ابن سعد- ج ۳- ص ۲۲۶، حلیه الاولیاء- ج ۱- ص ۱۸۵.

۲- (۲) - تاریخ طبری- ج ۱۰- ص ۵۹.

و مگر سید الشهداء، سرور جوانان اهل بهشت، امام حسین، خودش و دیگر اهل بیت پیامبر با شمشیرهایشان در برابر سپاهیان یزید بن معاویه قرار نگرفتند که همه آنان را به قتل رساندند و تنها علی بن الحسین زنده ماند؟

پس در نظر این دروغپردازان کذاب، همه اینان، چه قاتلین و چه مقتولین در دوزخ اند، چرا که با شمشیرهایشان روبروی هم قرار گرفتند. پرواضح است که نمی شود چنین حدیثی را نسبت داد به کسی که هرگز سخن از روی هوا و هوس نمی گوید و جز وحی، منطقی ندارد. گو اینکه با عقل و منطق و کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نیز تناقض مستقیم دارد. حال سؤالی در اینجا مطرح است که: چطور بخاری و مسلم از این دروغ ها می گذرند و متوجه نمی شوند؛ یا اینکه نکند عقیده و نظری خاص نسبت به چنین احادیث ساختگی دارند.

تناقض در فضائل!:

از احادیث متناقضی که در صحاح پیدا می شود این است که در جائی، رسول خدا را بر تمام انبیا و پیامبران، برتری می دهند و احادیث دیگری، حضرت موسی را آن قدر بالا می برند که از مقام پیامبر خاتم نیز بالاتر می رود. من به گمانم یهودیانی که در زمان عمر و عثمان، اسلام آوردند مانند کعب الاحبار و تمیم داری و وهب بن منبه، از زبان برخی از اصحاب، که خیلی به آنها علاقمند بودند مانند ابو هریره و انس

بن مالک، چنین احادیثی را وضع کردند.

بخاری در صحیحش در کتاب «التوحید» از انس بن مالک داستانی طولانی نقل کرده که حکایت از عروج پیامبر به آسمان های هفتگانه و رسیدن به سدره المنتهی دارد و داستان واجب شدن پنجاه نماز بر محمد و امتش را نقل می کند و اینکه به خاطر حضرت موسی، نمازها پنج نماز شده است و سپس دروغهای صریح و کفر واضح و روشنی دارد که خداوند پائین آمد و آمد تا به پیامبر نزدیک شد!!! و خرافات دیگر نیز دارد که فعلا آنچه برای ما مهم است این است که نوشته است:

وقتی محمد پا به آسمان هفتم گذاشت، حضرت موسی در آنجا بود که خداوند او را تا آنجا بالا برده بود، پس موسی گفت: پروردگارا! گمان نمی کردم، کسی را بر من برتر گردانی؟! (۱)

و مسلم در صحیحش، در کتاب «الایمان» باب «الاسراء برسول الله...» و بخاری در صحیحش، کتاب «بدء الخلق»، باب «ذکر الملائکه» داستان دیگری شبیه آن داستان نقل کرده که حکایت از اسراء و معراج دارد. در آن یادآور شده است که موسی در آسمان ششم بود و ابراهیم در آسمان هفتم. و آنچه برای ما فعلا مهم است، این قسمت است که می گوید:

رسول خدا فرمود: به آسمان ششم رسیدیم. گفتند: این کیست؟ گفته شد: جبرئیل.

ص: ۲۱۲

گفتند: کی با تو است؟ گفت: محمد (صلی الله علیه و آله). گفتند: به سوی او ارسال شد؟ گفت: آری! گفته شد: خوش آمد و چه آمدن خوبی! پس من به سوی موسی رفتم و بر او سلام کردم.

گفت: مرحبا به تو ای برادر و ای پیامبر. وقتی از آنجا گذشتم، گریست. از او سؤال شد:

چرا گریه می کنی؟ گفت: پروردگارا! این نوجوانی که پس از من مبعوث شده، امتش به بهشت می روند بهتر از آنچه امتم به بهشت بروند!!!! (۱)

و همچنین مسلم در صحیحش در کتاب «الایمان» از ابو هریره نقل کرده که رسول خدا فرمود: من سید و سرور مردم در روز قیامت. می دانید چرا؟ تمام مردم از اولین و آخرین در یک صف، جمع می شوند که دعوت کننده آنان را می شنود و دیده آنان را می بیند و آفتاب نزدیک می شود، پس حزن و اندوه مردم را فرا می گیرد که تاب و توانشان گرفته می شود و تحملشان از بین می رود. پس مردم می گویند: آیا نمی بینید چه بلائی بر سرتان آمده است؟ آیا نمی بینید که چه کسی می خواهد شما را نزد پروردگارتان شفاعت کند؟ پس برخی مردم به برخی دیگر می گویند: نزد آدم بروید. پس نزد آدم می روند و می گویند: تو ابو البشر و پدر تمام انسان ها هستی. خداوند تو را با دست خود آفریده و با روح خود در تو دمیده است، و به ملائکه دستور داده که برای تو سجده کنند، بیا و نزد پروردگارت ما را شفاعت کن. مگر حال زار ما را نمی بینی؟ آدم می گوید:

پروردگارم امروز چنان غضبی کرده است که نه قبل از امروز و نه بعد از آن، چنین غضب

ص: ۲۱۳

خواهد کرد. و همانا او مرا از نزدیک شدن به آن درخت منع کرد و من نافرمانیش کردم! پس من به فکر خودم هستم. خودم! خودم! بروید نزد شخصی دیگر. بروید نزد نوح...

بهر حال روایت بسیار طولانی است و ما بنا بر خلاصه گوئی داریم. روایت ادامه می دهد که مردم نزد نوح سپس ابراهیم سپس موسی و پس از او عیسی می روند و هر یک می گوید: خودم! خودم! خودم! و گناه خویش را یادآور می شود، بجز عیسی که هیچ گناهی را یادآور نمی شود ولی او هم می گوید: خودم! خودم! خودم! بروید نزد دیگری.

بروید نزد محمد. رسول خدا می گوید: پس نزد من می آیند، من روانه می شوم تا به زیر عرش می رسم و در آنجا برای پروردگارم به سجده می افتم. سپس خداوند از لطف و کرمش چنان به من لطف می کند، که به هیچ کس بیش از من چنین عنایتی نکرده است.

آنگاه گفته می شود: یا محمد! سرت را بلند کن. بخواه هرچه را که می خواهی، به تو داده می شود. و هر که را می خواهی شفاعت کن من سرم را بلند می کنم و می گویم:

پروردگارا، امتم! پروردگارا، امتم! گفته می شود: یا محمد! هر کس از امت را که هیچ حسابی بر آنها نیست، از در راست بهشت وارد کن و آنان از سایر درها با مردم شریک اند.

سپس فرمود: به آن خدائی که جانم بدست او است سوگند، بین هر دو در از درهای خانه های بهشت، مثل ما بین مکه و حمیر یا ما بین مکه و بصری است. (۱)

در این احادیث، رسول خدا می فرماید که او سید مردم در روز قیامت است و

ص: ۲۱۴

می فرماید به اینکه موسی گفت: پروردگارا! گمان نمی کنم، کسی را بر من برتری بدهی. و فرمود که موسی گریست و گفت: پروردگارا! این نوجوانی که پس از من مبعوث شده، امتش به بهشت می روند بگونه ای که برتر از بهشت رفتن امت من باشد.

از بررسی این احادیث می فهمیم که هیچ کدام از پیامبران و مرسلین از حضرت آدم گرفته تا نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام، نمی توانند، نزد خداوند در روز قیامت، شفاعت کنند و این شفاعت اختصاص به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دارد و ما هم به این مطلب کاملاً ایمان و اعتقاد داریم و او را برتر از تمام انسان ها می دانیم ولی اسرائیلیان و یارانسان از بنی امیه نمی توانستند این فضیلت را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم، تحمل کنند، لذا روایتهائی ساختند که حضرت موسی را بر او برتری می بخشد که در گذشته متذکر شدیم سخن موسی به محمد (صلی الله علیه و آله) در شب اسراء و معراج و وقتی که ۵۰ نماز واجب شده بود و موسی به او گفت: شناخت من نسبت به مردم، بیشتر از تو است! تازه به این هم اکتفا نکردند که روایتهای دیگری در برتری موسی (علیه السلام) بر محمد (صلی الله علیه و آله) و از زبان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) خلق کردند. با هم بشنویم:

بخاری در صحیحش در کتاب «التوحید» باب «فی المشیئه و الاراده» از ابو هریره نقل می کند که گفت: یک نفر مسلمان با یک نفر یهودی، برخورد زبانی با هم

پیدا کردند. مسلمان در سوگندش گفت: قسم به خدائی که محمد را بر عالمیان برتری داده است. یهودی در جواب گفت: قسم به خدائی که موسی را بر عالمیان برتری داده است.

پس مسلمان دستش را برداشت و محکم بر صورت یهودی نواخت. آن یهودی نزد پیامبر رفت و از دست مسلمان شکایت کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مرا بر موسی تفضیل و برتری ندهید چرا که در روز قیامت مردم مدحوش می شوند. نخستین کسی که به هوش می آید، من خواهم بود ولی نگاه می کنم می بینم موسی در کنار عرش ایستاده است. پس نمی دانم که او هم از هوش رفته بوده و پیش از من به هوش آمده است یا اینکه خداوند او را از دیگران مستثنی نموده است!! (۱)

و در روایت دیگری، بخاری نقل می کند که: مردی از یهودیان نزد پیامبر آمد که سیلی به صورتش نواخته شده بود و گفت: یا محمد! یکی از اصحابت از انصار، سیلی به صورتم زد. فرمود: او را نزد من بیاورید. وقتی آمد به او فرمود: چرا سیلی به صورتش زد؟ گفت: یا رسول الله! من بر این یهودیان گذشتم، شنیدم که او می گفت: قسم به خدائی که موسی را بر تمام بشر برتری داده است. من پاسخ دادم: و بر محمد نیز؟! و دیگر تاب تحمل نیاوردم و یک سیلی محکمی به گوشش نواختم.

فرمود: مرا در میان پیامبران برنگزینید چرا که در روز قیامت که همه مردم از هوش می روند، اولین کسی که به هوش می آید، من خواهم بود. پس موسی را می بینم که

ص: ۲۱۶

ستونی از ستونهای عرش را در بر گرفته است و نمی دانم که او قبل از من به هوش آمده یا اینکه از هوش رفتنش در طور، برای او کافی بوده است. (۱)

و همچنین بخاری در صحیحش در کتاب «تفسیر القرآن» از ابو هریره نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدا لوط را رحمت می کند زیرا همواره به یک رکنی محکم پناه می برد و اگر هر آینه من آن قدر که یوسف در زندان مانده بود، در زندان مانده بودم، به خواسته آنان جواب مثبت می دادم و ما از ابراهیم سزاوارتریم که وقتی خداوند به او گفت: آیا ایمان نیاوردی؟ گفت: بلی! ولی می خواهم که قلبم مطمئن شود. (۲)

و به این هم بسنده نکردند تا اینکه رسول خدا را جزء تردید کنندگان در سرنوشتش نزد پروردگارش قرار دادند. پس دیگر نه شفاعتی، نه مقام محمودی، نه برتری بر پیامبران و نه بشارت دادن به اصحابش به بهشت، چرا که او از سرنوشت خویش در روز قیامت هم آگاه نیست!! با من این روایت بخاری را بخوانید و تعجب کنید یا نکنید.

بخاری در صحیحش در باب «الجنائز»، کتاب «الکسوف» از خارجه بن زید بن ثابت نقل می کند که ام العلماء که زنی از انصار بود، با پیامبر بیعت کرد و داستان وفات عثمان بن مظعون را نقل کرد تا آنجا که گفت: وقتی عثمان بن مظعون از دنیا

ص: ۲۱۷

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۱۹۶.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۲۱۷.

رفت و غسل داده شد و در لباس خودش کفن شد رسول خدا وارد شد. من گفتم: خدا رحمت کند ای ابو سائب. من گواهی می دهم که تو نزد خدا کرامت و منزلت داری.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: از کجا می فهمی که خدا او را کرامت داده؟ گفتم: پدرم به قربانت ای رسول خدا. خدا او را کرامت نمی بخشد؟! فرمود: او به یقین رسیده بود و من به خدا برای او امید خیر دارم. ولی به خدا سوگند من که رسول خدا هستم هم نمی دانم چه معامله ای با من خواهد شد.

آن زن گفت: دیگر به خدا پس از این، کسی را تزکیه نمی کنم. (۱)

این به خدا سخن عجیبی است. اگر رسول خدا قسم می خورد که نمی داند با او چه معامله ای خواهد شد. پس دیگر چه می ماند؟ و مگر نه خدای سبحان می فرماید: «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (۲) - بلکه انسان بر نفس خویش، آگاه است.

و به پیامبرش می فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ، وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا* وَ يُنصِرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا» (۳) - ای پیامبر! ما با فتوحی آشکار تو را پیروز گردانیدیم. تا از گناه آینده و گذشته تو در گذریم و نعمت خود را بر تو به حد تمام و کمال برسانیم و خداوند تو را به صراط

ص: ۲۱۸

۱- (۱) - بخاری- ج ۲- ص ۷۱.

۲- (۲) - سوره قیامه- آیه ۱۴.

۳- (۳) - سوره فتح- آیه ۱.

مستقیم هدایت کرد و نصرتی با عزت به تو بخشید.

و اگر به بهشت رفتن مسلمانان، متوقف است بر پیروی و اطاعت از او و تصدیق او پس چگونه این حدیث را می توانیم باور کنیم که از آن زشت تر نیست؟! به خدا پناه می بریم از عقیده بنی امیه که هرگز روزی معتقد به رسالت و پیامبری محمد (صلی الله علیه و آله) نبودند بلکه فقط عقیده داشتند که محمد پادشاهی بود که با ذکاوت و سیاستش بر مردم چیره شد!! و این سخنی بود که ابو سفیان و معاویه و یزید و دیگر خلفا و حاکمانشان به آن تصریح کردند.

متناقض بودن پیامبر با علم و دانش!:

علم روز، بدون هیچ تردیدی به اثبات رسانده است که برخی از بیماری ها از مریضی به مریضی دیگر ممکن است سرایت کند و این مطلب را نه تنها روشنفکران که عموم مردم هم می دانند و بی گمان اگر به دانشجویان علوم پزشکی گفته شود که رسول خدا این مطلب را نمی پذیرد، مسخره می کنند و راهی برای طعنه به اسلام و پیامبر اسلام پیدا می کنند بویژه استادان مادی گرا که منتظر چنین فرصتهائی هستند که متأسفانه بخاری و مسلم تاکید بر نبودن مرض واگیر دارند و همچنین در جای دیگری تاکید دارند که مرض واگیر وجود دارد. و اکنون که ما تحت عنوان تناقض گوئی پیامبر، این تناقض ها را یادآور می شویم معتقدیم که هرگز پیامبر و لو برای

یک بار هم در رفتار و گفتارش، تناقض گوئی نکرده است ولی به خاطر اینکه خواننده عزیز از تیر متوجه آن همه تهمت ها و بهتان ها علیه پیامبر معصوم شود، این تیر را برگزیدیم و گرنه مقصود ما این است که منزله بداریم پیامبر را از امثال این احادیث و تاکید می کنیم بر اینکه هیچ نظریه و تئوری علمی نوین وجود ندارد که با حدیث صحیح پیامبر معارضه داشته باشد، و اگر معارضه یا تناقضی داشت، یقین می کنیم که آن حدیث، دروغ است و به پیامبر تهمت زده شده است. و از سوئی دیگر اگر حدیثی با یک حدیث دیگر معارضه داشته باشد، که آن حدیث دوم با نظریات علمی سازگار است، باید آن حدیث دوم را پذیرفت و حدیث اول را کنار زد.

برای نمونه حدیث واگیری مرض را متذکر می شوم که فعلا در بحثمان، اهمیت بسزائی دارد و تناقض گوئی اصحاب و راویان و حدیث سازان را برملا می سازد که نه تنها پیامبر را زیر سؤال می برد که اصلا به هیچ وجه قابل قبول نمی باشد.

بخاری در صحیحش دو حدیث را نقل کرده که من به آن دو فعلا اکتفا می کنم زیرا این کتاب، صحیح ترین و معتبرترین کتابها نزد اهل سنت است تا دیگر تاویل کنندگان به نظریات گوناگون روی نیاورند و کسی نگوید که ممکن است روایتی نزد بخاری ثابت شود و نزد دیگری عکسش به اثبات برسد. خواننده گرامی متوجه می شود که من در بخش تناقض احادیث، فقط به بخاری اکتفا می کنم.

بخاری در صحیحش در کتاب «الطب»، باب «لاهامه» از ابو هریره نقل می کند که پیامبر فرمود: «لا عدوی و لا صفر و لا هامه...»-هیچ حیوان یا انسانی، از حیوان یا انسان دیگر مرض نمی گیرد! و درد شکم مربوط به مار شکم نیست که انسان را می آزارد «یا اینکه حرام بودن ماه محرم به ماه صفر نمی رسد) و هیچ جغد یا پرنده ای، شومی ندارد.

یک نفر اعرابی پرسید: ای رسول خدا! پس چه علتی دارد که شترها در شن زار مانند آهوان می چرند، ناگهان یک شتر اجرب (بیمار به مرض زردزخم) با آنها همراه می شود، و همه را بیمار می سازد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: پس کی آن اولی را بیمار کرده است؟! (۱)

به این اعرابی بنگر که چطور با فطرت و سادگی خویش، به طبیعت بیماریهای مسری و واگیر از راه شتر اجربی که در صورت مخلوط شدن با دیگر شترها، همه را بیمار می کند، پی می برد ولی رسول خدا هیچ جواب قانع کننده ای برای آن اعرابی نمی یابد و لذا می پرسد: پس کی آن شتر را بیمار کرده است؟ و در این صورت، خود پیامبر، سؤال کننده می شود و منتظر پاسخ می ماند!!

و این ما را به یاد پزشکی می اندازد که از مادری که فرزندش گرفتار حصبه شده بود، پرسید: آیا در منزل یا در میان همسایگان، کسی هست که به چنین مرضی، گرفتار شده است؟ مادر گفت: نه! پزشک گفت: پس لا بد در مدرسه، مرض گرفته است؟ گفت: او بیش از پنج سال ندارد و هنوز به مدرسه نرفته است. پزشک گفت:

ص: ۲۲۱

نکند از کودکستان گرفته است! مادر گفت: به کودکستان هم نمی رود. پزشک گفت:

پس لابد به زیارت خویشان رفته اید یا آنها به زیارتتان آمده اند و این میکرب را با خود آورده اند؟ باز هم مادر جواب منفی داد. اینجا بود که پزشک گفت: پس این میکرب از هوا آمده است و او را مریض کرده است.

آری! هوا حامل میکرب ها و بیماری های واگیر است که گاهی یک روستا یا یک شهر را نیز مبتلا می سازد و لذا برای پیشگیری از بیماریهای خطرناک چون وبا و طاعون، واکسن پیدا شد. پس چگونه این مطالب بر کسی که هرگز سخنی از روی هوا و هوس نگفته است، پوشیده و پنهان می ماند؟ او رسول خدا و پیام رسان پروردگار جهانیان است که هیچ چیز از علمش مخفی نمی ماند و هرچه در آسمان و زمین است بر او پوشیده نیست و همانا شنوا و دانا است.

از این رو است که ما این حدیث را رد می کنیم و هرگز آن را نمی پذیریم ولی آن حدیث دوم را که بخاری در همان صفحه و همان باب نقل می کند می پذیریم که می گوید: ابو سلمه از ابو هریره نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: کسی که مریض است بر انسان تندرست وارد نشود. (یعنی باید از بیمار پرهیز کرد) و ابو هریره روایت اول را منکر می شود. ابو سلمه می گوید: به او گفتم: مگر تو روایت نکردی که مرض واگیر وجود ندارد. ابو هریره (که رسوا شده بود) به زبان حبشی، کلمات نامفهومی را بر زبان جاری

ساخت! ابو سلمه گوید: از آن پس، دیگر نیافتم ابو هریره را که حدیث فراموش کند!!! (۱)

این دو حدیث متناقض است که یکی ادعا می کند مرض، واگیر ندارد و دیگری می گوید باید آدم سالم از بیمار پرهیز کند و این دو روایت را هم بخاری و هم مسلم نقل کرده اند که مسلم در کتاب «السلام»، باب «لا عدوی...» آن را آورده است.

از این احادیث درمی یابیم که حدیث پرهیز از بیمار، حدیث معتبر و صحیحی است که از رسول الله نقل شده است چرا که با دانش و علم تناقض ندارد ولی آن حدیث دیگر قطعا دروغ است زیرا حقایق طبیعی جهان را نمی پذیرد. و بهمین خاطر بود که برخی از اصحاب، متوجه تناقض دو حدیث شدند و به ابو هریره اعتراض کردند و نسبت به حدیث اولش اظهار شگفتی نمودند و ابو هریره که راه نجاتی نیافته بود، با زبان حبشی، کلمات نامفهومی را بر زبان جاری کرد. شارح بخاری گوید: او با حالت عصبانیت، سخنانی گفت که هرگز مفهوم نبود.

و آنچه تاکید دارد بر اینکه رسول خدا پیشتر از علم نوین بود بویژه در مورد بیماریهای واگیر این است که همواره مسلمانان را از طاعون و جذام و وبا و دیگر بیماری ها، هشدار می داد.

بخاری در صحیحش در کتاب «الانبياء» و مسلم در صحیحش در کتاب «السلام»، باب «الطاعون...» از اسامه بن زید نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

ص: ۲۲۳

فرمود: «طاعون یک نوع پلیدی است که خداوند بر گروهی از بنی اسرائیل مسلط نمود، یا بر کسانی که قبل از شما بودند. پس اگر شنیدید که در سرزمینی آمده است، به آنجا نروید و اگر در سرزمینی آمد و شما در آنجا بودید، از آنجا خارج نشوید (تا مرض را به دیگران منتقل نسازید)». (۱)

و در روایت صحیح از حضرت وارد شده که فرمود: «از جذام فرار کن چنان که از شیر فرار می کنی» (۲) و فرمود: «اگر کسی آب آشامید، در لیوان آب نفس نکشد» (۳) و فرمود: «اگر سگ در ظرف یکی از شما، زبان زد آن را هفت بار بشوئید که یک بارش با خاک باشد» (۴) و همه اینها بخاطر این است که امتش را به نظافت و تمیزی سوق دهد و پیشگیری از بیماری ها را به آنها نشان دهد؛ نه اینکه به آنها بگوید: «اگر دیدید مگس در لیوان آبتان افتاد، آن مگس را در آب فرو برید!!» (۵) و اما در مورد شومی از جغد نیز تناقض وجود دارد. در یک جا انس از پیامبر نقل می کند که می گفت:

شومی در هیچ پرنده ای وجود ندارد. و در جائی دیگر بخاری در صحیحش در کتاب «بدء الخلق» از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که پیامبر به حسن و

ص: ۲۲۴

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۱۵۰، صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۲۷.

۲- (۲) - مسند احمد بن حنبل - ج ۲ - ص ۴۴۳.

۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۴۷.

۴- (۴) - سنن ابی داود - ج ۱ - ص ۱۹.

۵- (۵) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۱۰۰.

حسین یاد می داد که چگونه از شومی بوم به خدا پناه ببرند... (۱)

آری! در این بخش می خواستیم برخی از نمونه های تناقض در حدیث که به پیامبر نسبت می دهند را بررسی کنیم و این در حالی است که صدها حدیث متناقض وجود دارد که بخاری و مسلم آنها را نقل کرده اند و ما از آنها چشم پوشی می کنیم چرا که خواننده گرامی را همواره به خلاصه گوئی عادت داده ایم. و بر پژوهشگران است که آن را با دقت بررسی و تحقیق کنند تا شاید بوسیله آنها سنت رسول خدا از این اکاذیب و دروغ ها پاک گردد و خداوند پاداشی بزرگ به آنها دهد و عاملی باشند در پاکسازی حق از آن همه باطل. باشد که به نسل نوین بحثهائی ارزنده تقدیم کنند که در سطح اسلام عظیم باشد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُضِلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (۲) - ای مؤمنین! تقوای الهی داشته باشید و همیشه به حق و صواب سخن گوئید تا خداوند اعمال شما را با لطف خود اصلاح فرماید و از گناهانتان درگذرد و هر که خدا و رسولش را اطاعت کند، به تحقیق که به سعادت بزرگی نائل شده است.

ص: ۲۲۵

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۱۱۹.

۲- (۲) - سوره احزاب - آیه ۷۱.

اشاره

این دو کتاب (صحیح مسلم و صحیح بخاری) اهمیت بسزائی نزد اهل سنت و جماعت دارد تا جائی که در تمام بحثهای دینی، به عنوان دو منبع اساسی و دو مصدر اصلی حدیث به حساب می آیند و کار به جائی رسیده است که بر پژوهشگران خیلی دشوار است که آن همه منکرات و تناقض ها و دروغ های آنها را به صراحت اعلام کنند، لذا با خون دل می پذیرند و از ترس اقوام و طوایفشان و یا ترس بر زندگی آنها، از گفتن مسائل خودداری می ورزند چرا که در درون وجودشان، احساس احترام و تقدیس فراوان نسبت به این دو کتاب می نمایند و حقیقت این است که بخاری و مسلم هرگز به خواب نمی دیدند که چنین مقامی نزد علما و عامه مردم پیدا کنند.

و ما که اقدام بر انتقاد و اعتراض به بعضی از موارد این دو کتاب می کنیم، فقط

به خاطر تنزیه مقام منیع پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم و دفاع از عصمت حضرتش می باشد. و حال که برخی از اصحاب، از این انتقاد و اعتراض به خاطر همین انگیزه، در امان نماندند، پس دیگر بخاری و مسلم برتر از آنان که به پیامبر نزدیک و مقرب بودند، نمی باشند.

اکنون که هدف ما منزّه و مبرا ساختن رسول گرامی اسلام است و تلاش می کنیم که عصمت حضرتش را اثبات نمائیم و اینکه او-علی الاطلاق-داناتر و باتقواتر از تمام انسانها است، و معتقدیم که خدای سبحان او را برگزید تا رحمت بر جهانیان باشد و او را برای رهبری و هدایت تمام مردم، از انس و جن فرستاد، پس بدون تردید خداوند از ما می خواهد که او را تقدیس و تنزیه نمائیم و اهانت به او را نپذیریم. بنابراین، بر ما و تمام مسلمانان است که آنچه با اخلاق و خوی عظیم حضرتش منافات دارد، رد نمائیم و آنچه با عصمتش منافات دارد بیرون بریزیم و آنچه شخصیت گرامیش را زیر سؤال می برد-چه از دور و چه از نزدیک-نابود سازیم، چرا که تمام اصحاب و تابعین و امامان و حدیث گوینان و مسلمانان و همه مردم روی زمین، بدهکار فضیلت و مزایای انسانی الهی او هستند و بی گمان انتقاد کنندگان و اعتراض کنندگان-طبق معمول-بر آنچه جدید است و با افکارشان سازش ندارد می تازند ولی هدف نهائی و انگیزه اصلی ما، رضایت و خشنودی خدا و آرزو و امید ما رضایت و خشنودی پیامبرش است، و همین، ذخیره و گنج و

سرمایه جاودانی ما برای روزی است که هیچ مال و فرزندی به کار نمی آید جز کسی که با قلبی پاک و بی غلّ و غش به لقاء پروردگارش رود.

و در هر حال، هدف ما رضایت و تسلی خاطر مؤمنین پاکدل است که قدر و منزلت خدا و رسولش را شناختند، پیش از آنکه قدر حکام و خلفا و سلاطین بشناسند.

فراموش نمی کنم که وقتی این حدیث بخاری که درباره سیلی زدن حضرت موسی به ملک الموت و نابینا کردن چشمش را!! نقل کرده است، مورد انتقاد قرار دادم، با مخالفت شدیدی روبرو شدم تا جائی که مرا متهم به کفر و ارتداد از دین نمودند و به من گفته شد: تو کیستی که از بخاری انتقاد می کنی؟! و آن چنان سروصدا و فریاد زدند که گوئی من یکی از آیات کتاب خدا را مورد انتقاد قرار داده ام! در حالی که اگر پژوهشگر از قید و بندهای متعصب کورکورانه و تقلید غلط رهائی یابد، در بخاری و مسلم مطالب عجیب و غریبی می یابد که منعکس کننده ذهنیت اعرابی بادیه نشینی است که دارای اندیشه ای نارسا و فکری خام است و به برخی خرافات و افسانه ها ایمان و اعتقاد دارد، و به هرچه شگفت انگیز است، اظهار تمایل می کند. البته این چندان عیب نیست و ما او را به واپس گرائی متهم نمی کنیم چرا که دورانش، دورانی ابتدائی بوده و دوران ماهواره ها و تلویزیون و تلفن و موشک نبوده است، ولی نمی پذیریم که چنین ذهنیتی را به پیامبر نسبت دهند چرا که فرق

بسیار زیاد است، او است که خدایش در میان بیسوادان مبعوث گردانیده که آیات قرآنش را بر آنها تلاوت کند و تربیتشان نماید و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد و چون او خاتم الانبیاء است لذا خداوند علم اولین و آخرین را به او آموخته است.

و همچنین نظر خواننده گرامی را متوجه این مسئله می سازیم که هرچه در بخاری نگاشته شده، منسوب به رسول خدا نیست چرا که گاهی بخاری حدیثی را نقل می کند سپس نظریات و آراء برخی اصحاب را بر آن می افزاید و خواننده می پندارد که آن رأی و حدیث از رسول الله است درحالی که چنین نیست.

برای آن، مثالی می زنم:

بخاری در صحیحش، در کتاب «الحیل» باب «النکاح» از ابو هریره نقل می کند که پیامبر فرمود: نمی شود با دختر باکره ازدواج کرد جز پس از گرفتن اجازه و اذن از او... سؤال شد: یا رسول الله! چگونه اجازه از او گرفته شود. فرمود: اگر ساکت شد. و برخی از مردم گفته اند که اگر اجازه از باکره گرفته نشود و با او ازدواج نکنند، سپس شخصی نیرنگ کند و دو شاهد دروغین بیاورد که با رضایتش با او ازدواج کرده و قاضی آن را بپذیرد، هرچند آن مرد بداند که ازدواجش باطل است، اشکال ندارد که با او هم بستر شود و این ازدواج صحیح است!!! (۱)

به این سخن بخاری بنگرید که پس از تمام شدن سخن پیامبر می گوید: و برخی

ص: ۲۳۰

از مردم می گویند... پس اگر سخن پیامبر صحیح است، چه لزومی دارد که سخن بعضی از مردم (که مجهول اند) را بیاورد و استدلال کند که ازدواج با شهادت دروغ، ازدواج صحیحی است! و خواننده بیچاره توهم کند و گمان نماید که این رای رسول خدا است. و این چنین نیست.

نمونه دیگر:

بخاری در صحیحش در کتاب «بدء الخلق»، باب «مناقب المهاجرین و فضلهم» از عبد الله بن عمر نقل کرده که گفت: در زمان پیامبر هیچ کس را برتر از ابو بکر نمی دانستیم و پس از او عمر و پس از او عثمان. سپس سایر اصحاب را رها می کردیم و هیچ برتری میانشان نمی پذیرفتیم. (۱)

این رأی عبد الله بن عمر است و فقط برای خودش لازم الاتباع است. و گرنه چگونه ممکن است هیچ فضیلت و برتری برای علی بن ابی طالب قائل نشود در حالی که او افضل تمام مردم پس از رسول الله است، بلکه عبد الله بن عمر او را از مردم کوچک و بازار به حساب آورد؟! و

و به همین خاطر است که عبد الله بن عمر از بیعت با امیر المؤمنین خودداری می کند، درحالی که پیامبر فرموده است: «هر که علی، ولی و مولایش نیست، مؤمن

ص: ۲۳۱

نیست» (۱) و فرمود: «علی با حق است و حق با علی است» (۲) ولی عبد الله بن عمر با حجاج بن یوسف، این فاسق فاجر تبه‌کار بیعت می‌کند.

در هر صورت ما نمی‌خواهیم به سخنان گذشته بازگردیم ولی فقط می‌خواهیم واقعیت درونی بخاری و هر که مانند او است را نمایان سازیم. ببینید وقتی او چنین حدیثی را در باب «مناقب المهاجرین» می‌آورد، گوئی از گوشه چشمش به خوانندگان می‌فهماند که این رای رسول الله است در حالی که این رای عبد الله بن عمر است که آشکارا با امام علی، اظهار عداوت و دشمنی می‌کرد.

اینجانب برای خواننده خردمند، نظر بخاری را در آنچه مربوط به علی بن ابی طالب است، بیان می‌کنم تا بداند که او چگونه تلاش می‌کرد که فضائل علی را بپوشاند و بدیهائی برای او بترشد.

بخاری در صحیحش در کتاب «بدء الخلق» از محمد بن کثیر و او از سفیان از جامع بن ابی راشد از ابو یعلی از محمد بن حنفیه نقل می‌کند که گفت: به پدرم گفتم:

چه کسی پس از رسول خدا، بهترین مردم است؟ گفت: ابو بکر. گفتم: سپس کیست؟ گفت: عمر. ترسیدم که نام عثمان را پس از او ببرد، لذا گفتم: پس تو چه می‌شوی؟ گفت:

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - صواعق المحرقة ابن حجر- ص ۱۷۹، ذخائر العقبی- ص ۶۸.

۲- (۲) - تاریخ بغداد- ج ۱۴- ص ۳۲۱.

من فقط یک انسان معمولی از مسلمانانم! (۱)

آری! این حدیث را از زبان محمد بن حنفیه که پسر امام علی بن ابی طالب است، می سازند.

و مطلب همان است که از زبان ابن عمر بیان کردند و نتیجه یکی است. به هر حال می خواهند با آن جمله که به ابن حنفیه تهمت می زنند و می گویند که از پدرش نقل می کند که گفت من جز یک فرد معمولی از مسلمانان نیستم، ثابت کنند که عثمان از آن حضرت افضل و برتر است زیرا هیچ یک از اهل سنت نیست که بگویند عثمان، شخصی معمولی از عامه مسلمین است بلکه-چنانچه گذشت-ابو بکر را برترین مردم و سپس عمر و پس از او عثمان می دانند. و بعد از آنها هیچ امتیازی بین اصحاب پیامبر نیست و مردم همه یکسان اند!!

آیا از این احادیث بخاری تعجب نمی کنید که همه آنها یک هدف و یک انگیزه در بر دارند و آن این که هیچ فضیلتی را برای علی بن ابی طالب باقی نگذارند؟ آیا از این معلوم نمی شود که بخاری به خاطر دل خوشی و کسب رضایت بنی امیه و بنی عباس و دیگر حاکمانی که با اهل بیت دشمن بودند، کتابش را نوشته است؟ اینها در حقیقت، استدلالهایی است دندان شکن و محکم که هیچ تردیدی در آن نیست.

ص: ۲۳۳

بخاری در صحیحش در کتاب «بدء الخلق» و مسلم در صحیحش، کتاب «فضائل الصحابه» باب «فضائل ابی بکر» از ابو هریره نقل کرده اند که گفت:

رسول خدا نماز صبح را بجای آورد. سپس رو به مردم کرده گفت: «در حالی یک نفر گاوی را می راند، تازیانه ای به آن زد. گاو گفت: ما برای این آفریده نشدیم، بلکه ما برای شخم کردن خلق شدیم. مردم گفتند: سبحان الله! گاوی صحبت می کند! فرمود: من و ابو بکر و عمر به این مطلب ایمان داریم-و آنان در آنجا نبودند-و همچنین مردی در میان گوسفندانش بود، که گرگی گوسفندی را گرفت. پس چوپان در پی آن رفت و گوسفند را از گرگ بازستاند. گرگ به آن مرد گفت: هان! تو الان آن را از من بازگرفتی.

ولی اگر روزی درنده ای به آن هجوم کند، غیر از من چوپانی نخواهد داشت!! مردم گفتند: سبحان الله! گرگی سخن می گوید؟ پیامبر گفت: من و ابو بکر و عمر به این اعتقاد داریم. و آنان در آنجا حضور نداشتند. (۱)

دروغ از سراسر این حدیث می بارد و این از احادیث ساختگی است که در فضیلت دو خلیفه وضع شده و گرنه چطور شد که مردم که آنها هم اصحاب رسول الله بودند، تکذیب کردند سخنان پیامبر را تا در هر دو مورد تاکید کند که من و

ص: ۲۳۴

ابو بکر و عمر به این مطلب ایمان داریم. سپس بین که چگونه راوی در هر دو مورد تاکید می کند که ابو بکر و عمر در آنجا وجود نداشتند. اینها فضیلت هائی خنده آور است که هیچ معنائی هم ندارد. ولی چه باید کرد که آقایان، مانند غرق شدگانی هستند که به هر برگ درختی چنگ می زنند و وقتی دروغپردازان هیچ حادثه و یا رویداد مهمی برای تعریف و ستایش از آنان پیدا نکردند، با خیال پردازی، چنین فضیلت هائی را تراشیدند که بیشتر به خواب و اندیشه و اوهام شباهت دارد، و بر هیچ دلیل علمی، تاریخی و یا منطقی استوار نمی باشد.

بخاری در کتاب «فضائل اصحاب النبی» و مسلم در کتاب «فضائل الصحابه» از عمرو بن عاص نقل کرده اند که پیامبر او را بر ارتش ذات السلاسل اعزام کرد.

گوید: من نزد پیامبر آمدم و عرض کردم: محبوبترین مردم نزد شما کیست؟ گفت: عایشه! گفتم: از مردان؟ گفت: پدرش. گفتم: سپس کی؟ گفت: عمر بن خطاب و بعد از او مردانی را شمرد. (۱)

وقتی دروغپردازان فهمیدند که تاریخ در سال هشتم از هجرت (یعنی دو سال پیش از وفات پیامبر) ثبت کرده است که رسول خدا، سپاهی را به فرماندهی عمرو بن عاص به سوی جنگ ذات السلاسل اعزام کرده که ابو بکر و عمر در میان آن سپاه بوده اند و برای اینکه راه را بر آنان که ممکن است ادعا کنند که عمرو بن

ص: ۲۳۵

عاص از نظر مقام، برتر از ابو بکر و عمر می باشد، لذا چنین حدیث دروغی را از زبان خود عمر و ساختند که فضیلت ابو بکر و عمر را بر ملا سازند، و عایشه را نیز داخل نمودند که از سوئی شک و تردید را بر طرف سازند و از سوئی دیگر عایشه را برتری مطلق بر تمام مردان و زنان بیخشند!

و از این رو است که «نووی» در شرح صحیح مسلم می گوید: «در این حدیث، به صراحت فضائل والای ابو بکر و عمر و عایشه ذکر شده و این دلالتی روشن برای اهل سنت است که ابو بکر و عمر را بر سایر اصحاب، برتر و بالاتر بدانند!». (۱)

و این حدیث را نیز مانند احادیث سبک دیگر، حتی از زبان علی بن ابی طالب نیز نقل کرده اند تا به خیال خودشان حجت را بر شیعیان که قائل به برتری علی بن ابی طالب از سایر اصحاب هستند، تمام کنند و از سوئی دیگر به مسلمانان تفهیم کنند که علی هرگز از ابو بکر و عمر شکایت و گله ای نداشته است.

بخاری در صحیحش در کتاب «فضائل الصحابه»، باب «فضائل عمر» از ابن عباس نقل کرده است که گفت: «عمر را قبل از وفاتش، بر تختخوابش گذاشتند. مردم گرداگردش جمع شدند و برایش دعا می کردند و نماز می خواندند، من هم در میان آنان بودم. کسی جلب توجه من نکرد جز یک نفر که دیدم بر دوشم می زند. نگاه کردم، دیدم، علی است. پس بر عمر ترحم کرد و گفت: از هیچ کس جدا نشدم که محبوبتر باشد نزد من

ص: ۲۳۶

از اینکه خدا را ملاقات کنم با اعمالی مانند اعمال تو. به خدا قسم گمان می‌کنم که خدا تو را با دو یارت محشور کند و همانا بسیار شنیده‌ام از رسول خدا که می‌گفت: من و ابو بکر و عمر رفتیم. من و ابو بکر و عمر وارد شدیم. من و ابو بکر و عمر خارج شدیم». (۱)

آری! دروغ این حدیث نیز کاملاً روشن است و از آن بوی سیاستی می‌آید که در دور ساختن فاطمه زهرا و دفن نکردنش نزد پدرش هرچند نخستین کسی بود که به او ملحق شد، نقش بسزائی داشته است. ظاهراً راوی در حدیث پس از آن سه جمله که گفت: من و ابو بکر و عمر رفتیم... داخل شدیم... خارج شدیم، فراموش کرده است که این جمله را نیز اضافه کند: «و دفن می‌شوم نزد ابو بکر و عمر»!!

اینها که چنین روایت‌هایی را که تاریخ و واقعیت آنها را تکذیب می‌کند، وضع می‌کنند، واقعا خجالت نمی‌کشند. این کتابهای مسلمانان است که پر است از شکایت و تظلم کردن علی و فاطمه از کارهای ابو بکر و عمر در طول ایام حیاتشان.

وانگهی در این روایت با دقت بنگر که راوی علی را بگونه‌ای ترسیم می‌کند که گویا مردی بیگانه است، و آمده است که مرده غریبی را تماشا کند و وقتی می‌بیند مردم جمع شده‌اند و دعا و نماز می‌خوانند دستی بر دوش ابن عباس می‌زند و چند کلمه در گوشش سخن می‌گوید و سپس راهش را می‌گیرد و می‌رود درحالی که باید علی پیشاپیش مردم باشد و او نماز و نیایش را به آنان بیاموزد، و عمر را در گوش

ص: ۲۳۷

بگذارد.

ولی وقتی در دوران بنی امیه، مردم به دستور معاویه در ساختن حدیث، مسابقه می گذاشتند و معاویه می خواست در برابر علی بن ابی طالب، مقام و منزلت ابو بکر و عمر را بالا ببرد، لذا احادیث فضائل سست و خنده آور و گاهی متناقض ساخته شد و این تناقض به خاطر حال و هوای هر راوی است مثلاً اگر راوی از قبیله «تیم» باشد هیچ کس را بر ابو بکر مقدم نمی دارد و اگر از قبیله «عدی» است عمر را بر همه مردم برتر می داند و خود بنی امیه نیز چون خیلی شگفت زده شخصیت عمر بودند چرا که کسی مانند او جرات تند سخن گفتن با پیامبر را نداشت و او انسان خشن تندخویی بود که هیچ ملاحظه ای نمی کرد و از هیچ چیز نمی هراسید و لذا بیشتر او را ستایش و مدح می کردند و احادیثی را وضع می نمودند که او را از ابو بکر برتر می ساخت.

اکنون به چند نمونه اشاره می کنیم:

اشاره

مسلم در صحیحش، در کتاب «فضائل الصحابه» باب «فضائل عمر» و بخاری در صحیحش کتاب «الایمان» از ابو سعید خدری نقل کرده اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: در عالم خواب بودم که دیدم مردم را بر من عرضه می دارند و هریک پیراهنی در بر دارد که برخی پیراهنهایشان تا سینه ها بالاتر نمی رسید و برخی پائین تر از

ص: ۲۳۸

سینه بود. در این بین عمر بن خطاب را دیدم که پیراهنش بر زمین کشیده می شود. گفتند:

یا رسول الله بقیه خوابت چیست؟ فرمود: دین! (۱)

و اگر تاویل و تعبیر پیامبر از این خواب، دین باشد، معنایش این است که عمر بن خطاب از تمام مردم بالاتر است زیرا برخی دینشان تا به سینه شان نمی رسید و برخی از قلوبشان تجاوز نمی کرد ولی عمر از موی سر تا ناخن پایش بلکه بیشتر، پر از دین است لذا دین را پشت سر خود یدک می کشد، چنانکه پیراهن بلند بر زمین کشیده می شود! پس ابو بکر صدیق کجا بود که ایمانش، معادل ایمان تمام امت است؟

بخاری در صحیحش در کتاب «العلم»، باب «فضل العلم» و مسلم در صحیحش در کتاب «فضائل الصحابه»، باب «فضائل عمر» از ابن عمر نقل کرده اند که گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می گفت: وقتی به خواب رفته بودم، در عالم رویا لیوان شیری را به من دادند، آن را آشامیدم تا به حدی که شیر از ناخن هایم بیرون آمد. سپس زیاد شده خود را به عمر بن خطاب بخشیدم. به او گفتند: یا رسول الله! خوابتان را چه تعبیر می کنید؟ گفت: علم! (۲)

حال من می گویم: آیا دانایان با نادانان، در یک سطح اند؟ پس اگر پسر خطاب

ص: ۲۳۹

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۱۱، صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۱۲.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۲۹، صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۱۲.

در دین بر تمام مردم من جمله ابو بکر برتری دارد، در این روایت نیز معلوم شد که در علم و دانش نیز بر همه مردم برتر است پس او اعلم مردم پس از رسول الله است.

اکنون یک فضیلت باقی می ماند که همواره مردم در داشتن آن بر یکدیگر سبقت می گیرند و به آن می بالند و از صفات نیکوئی است که خدا و رسولش آن را دوست می دارند و تمام مردم تلاش برای رسیدن به آن می کنند و همانا آن شجاعت است. پس لا بد راویان، حدیثی را در این زمینه به نفع ابو حفص (عمر) ساخته اند.

بخاری در صحیحش در کتاب «فضائل اصحاب النبی» و مسلم در صحیحش در کتاب «فضائل الصحابه» باب «فضائل عمر» از ابو هریره نقل می کنند که گفت:

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می گفت: وقتی به خواب رفته بودم، خود را بر سر چاهی دیدم که دلوی در کنارش بود. هر چقدر که می خواستم برای خودم آب از چاه کشیدم.

سپس فرزند ابو قحافه (ابو بکر) یک دلوی یا دو دلوی کشید که در آب کشیدنش، ضعفی نمایان بود و خدا این ضعفش را بر او ببخشد. سپس آن دلوی مبدل شد به یک دلوی یا سطل بزرگ که پسر خطاب (عمر) آن را گرفت. من هیچ قهرمانی از مردم ندیدم که مانند عمر آب می کشید تا جائی که همه را سیراب کرد. [\(۱\)](#)

پس اگر دین که مرکز ایمان و اسلام و تقوا و قرب به خدای سبحان است و عمر بن خطاب به آن دست یافته است تا جائی که آن را پشت سر خویش، روی

ص: ۲۴۰

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۱۹۳، صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۱۳.

زمین می کشد ولی سهمیه سایر مردم از پستانهایشان فراتر نمی رود و بقیه بدنهایشان برهنه می ماند و اگر دانش مخصوص عمر بن خطاب است و پیامبر از زیادی خودش چیزی به مردم نمی دهد بلکه عمر همه را یک جا می آشامد و حتی برای یارش ابو بکر چیزی را نمی گذارد (و بی گمان این همان علمی است که عمر را با اجتهادش وادار به تغییر احکام خدا پس از وفات پیامبر نمود و بی گمان اجتهادش نیز برگرفته از همان علم است) و اگر نیرو و شجاعت نیز ویژه عمر قرار گرفت بعد از آن ضعیفی که بر دوستش ابو بکر نمایان گشت و این امر صحیح است زیرا ابو بکر خودش به عمر گفته بود که: تو از من در امر خلافت نیرومندتری ولی تو بر من چیره شدی. پس باید خداوند ابو بکر را به خاطر ضعفش و پیشی گرفتنش بر عمر در خلافت پیامرزد زیرا یاران عمر از بنی عدی و بنی امیه آن همه پیروزی ها و فتوحات و غنائیم و رفاه و بهره هائی که در دوران عمر دیدند در هیچ زمانی ندیدند. و به هر حال اگر این همه فضیلت برای عمر در دنیا بسازند باید بهشت را هم برای او ضمانت کنند که در آنجا نیز مقامش از ابو بکر بالاتر و برتر باشد.

بخاری در صحیحش در کتاب «بدء الخلق» باب «ما جاء فی صفة الجنة» و مسلم در صحیحش در کتاب «فضائل الصحابة»، باب «فضائل عمر» از ابو هریره نقل کرده اند که گفت: روزی در حضور پیامبر نشسته بودیم که گفت: یک وقت به خواب دیدم که در بهشت هستم. ناگهان زنی را دیدم که کنار کاخی وضو می گیرد.

گفتم: این کاخ کیست؟ گفتند: کاخ عمر بن خطاب است. پس به یاد غیرتش افتادم و از آنجا زود گذشتم و فرار کردم! ناگهان عمر گریست و گفت: آیا من بر تو غیرت می ورزم یا رسول الله! (۱)

برادر خواننده! بنظم به طرز ترتیب دادن این روایت های دروغین متوجه شدی و همان طور که می بینی یک عبارت در تمام روایت های ویژه فضائل عمر، وارد شده است و آن اینکه پیامبر در همه آنها در عالم خواب و رویا چنان چیزهایی را می بیند. و شاید راوی حدیث خیلی خواب می دیده است، لذا چنین روایتهایی را از زبان رسول خدا- و همه اش در عالم خواب- می سازد و وضع می کند.

آری! چقدر روایت در زمان حیات حضرتش ساختند، چه رسد به پس از وفاتش که امت راه کژی و انحراف را در پیش گرفتند و با هم پیکار و کشتار کردند و دارای احزاب و فرقه های گوناگون شدند. ولی به هر حال یک چیز می ماند که مورخین و اصحابی که یاران شخص عمر بودند و آن خوی تند و خشن و طبع شدید عمر و سختگیریش بر مردم بود و هر که چنین طبیعتی داشته باشد، قطعاً مورد علاقه مردم نمی تواند باشد. خداوند می فرماید: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّصُوا مِنْ حَوْلِكَ» (۲) - و اگر تندخو و سخت دل بودی، مردم از کنار تو پراکنده می شدند. ولی

ص: ۲۴۲

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۴- ص ۸۵، صحیح مسلم- ج ۷- ص ۱۱۴.

۲- (۲) - سوره آل عمران- آیه ۱۵۹.

شیفتگان عمر تمام موازین را زیر و بالا- می کنند و بدی را خوبی و نقص را کمال و رذیلت را فضیلت می پندارند. و لذا روایت بسیار زنده و بی ربط و سستی را می سازند که کرامت و شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیر سؤال می برد، همان شخصیت بزرگواری که خدای سبحان گواهی می دهد که نه تندخو است و نه سنگدل بلکه دارای قلبی رؤوف و مهربان و پرعاطفه است:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ»، «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٌ»، «بِإِلْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ»، «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ». پس بیائید به این احمق های نادان گوش دهیم که چه می بافند:

بخاری در صحیحش در کتاب «بدء الخلق»، باب «صفه ابلیس و جنوده» و مسلم در صحیحش در کتاب «فضائل الصحابه»، باب «فضائل عمر» از سعد بن ابی وقاص نقل می کنند که گفت: عمر بن خطاب اجازه ورود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گرفت. در آن وقت برخی از زنان قریش نزد پیامبر بودند و با او سخن می گفتند و با صدای بلند حرف می زدند. وقتی عمر اجازه ورود را گرفت، فوراً زنها برخاستند و حجابشان را پوشیدند. پیامبر درحالی که می خندید، به او اجازه دخول داد. عمر گفت: خداوند همیشه تو را خندان بدارد، از چه می خندی ای رسول خدا؟ گفت: از این زنها که در کنارم نشسته بودند، تعجب می کنم، همین که صدایت را شنیدند، فوراً حجاب هایشان را پوشیدند. عمر گفت: تو ای رسول خدا سزاوارتری که از تو بترسند تا من. سپس رو به زنها

کرده گفت: ای بدجنس ها! آیا از من می ترسید ولی از پیامبر نمی ترسید؟ گفتند: آری! زیرا تو خشن تر و بداخلاق تر از پیامبر هستی. ناگهان رسول خدا گفت: به خدائی که جانم بدست او است، هرگز شیطان تو را در راهی ندید، جز اینکه از راهی دیگر رفت!!! (۱)

به خدا تهمتی بزرگ از زبانشان خارج شده است و جز دروغ نمی گویند. بین چقدر این روایت، بی بندوبار و مبتذل است که زنها از عمر می ترسند ولی هیچ اعتنائی به پیامبر نمی کنند و در حضورش صدای بلند می دهند و بالاتر از او حرف می زنند و احترامش نمی کنند و بدتر اینکه در حضورش بی حجاب می نشینند!! ولی تا صدای عمر را می شنوند فوراً ساکت شده و حجاب خود را بر می کنند. به خدا قسم از وضعیت این احمقهای نادان تعجب می کنم که حتی نسبت بد اخلاقی و تندخویی به پیامبر نیز می دهند زیرا اعتراف می کنند که عمر از او بد اخلاق تر و تندخوتر است. یعنی او تندخو و بد اخلاق است و اگر این را فضیلت بشناسند پس لابد عمر از پیامبر نیز افضل است. و اگر آن را نقص بدانند پس چگونه مسلمانان و پیشاپیش آنها بخاری و مسلم مانند چنین احادیثی را قبول می کنند!؟

تازه به این هم اکتفا نمی کنند که ادعا می کنند شیطان در حضور پیامبر بازی و خوش رقصی می کند و از او نمی هراسد و شکی نیست که همان شیطان، زنها را وادار ساخته بود که صدا را بلند کنند و حجاب خود را بیرون بیاورند ولی تا عمر

ص: ۲۴۴

وارد منزل پیامبر می شود، شیطان فرار می کند و راه دیگری را در پیش می گیرد!!

ای مسلمان باغیرت! می بینی که پیامبر چه ارزشی نزد آنان دارد؟ و چگونه از روی جهل و نادانی و یا دانسته سخن می گویند و ادعا می کنند که عمر از پیامبر برتر است؟! و این درست همان چیزی است که امروزه وقتی سخن از رسول الله به میان می آید، رخ می دهد که به ادعای آنها اشتباهات او را می شمردند و چنین توجیه می کنند که او یک انسان معمولی است و معصوم نمی باشد و بسیاری از اوقات عمر، اشتباهات او را درست و اصلاح می کرد و غالباً قرآن برای تایید سخن عمر نازل می شد و استدلال می کنند به «عبس و تولى» و به «تلقیح خرما» و به «اسرای بدر» و ...

ولی وقتی به آنها می گوئی که عمر در «تعطیل حکم مؤلفه قلوبهم» یا در «تحریم متعتین» یا در «برتری دادن در عطایای بیت المال» اشتباه کرد، ناگهان می بینی اخم ها درهم کشیده می شود و چشم ها، قرمز می گردد و تو را متهم می کنند که از دین خارج شده ای و می گویند: تو دیگر کیستی که عمر فاروق را مورد انتقاد قرار می دهی؟ عمر کسی است که مفرق حق از باطل است! و دیگر چاره ای نخواهی داشت جز تسلیم و ادامه ندادن صحبت با آنان و گرنه ممکن است تو را آزار برسانند.

ص: ۲۴۵

آری! انسان پژوهشگر اگر احادیث بخاری را دنبال کند، بسیاری از آنها را نمی تواند بفهمد که بنظر می رسد ناقص است یا کم و زیاد شده است و او را می نگری که یک حدیث را چند بار تکرار می کند ولی در هر بار واژه های مختلفی را انتخاب می کند و در ابواب گوناگون آن حدیث را می آورد. و تمام اینها به خاطر محبت فوق العاده نسبت به عمر بن خطاب است. و شاید همین امر باعث شد که اهل سنت به آن تمایل بیشتری نشان داده و آن را بر سایر کتابها مقدم دانستند هر چند «مسلم» مرتب تر و ابواب کتابش با نظم بهتری ترتیب داده شده است. و با این حال بخاری نزد آنان به مراتب بهتر است و صحیح ترین کتابها پس از قرآن است، فقط به همین علت که نقل کردیم و یک علت دیگر هم دارد و آن بی ارزش جلوه دادن علی بن ابی طالب و پنهان کردن فضائلش است. و لذا در هر روایتی که آبروی عمر کم و زیاد می شود یا فضائل علی گفته می شود، بخاری آن را مثله کرده و ناقص می نماید. و ان شاء الله بزودی نمونه هائی را تقدیمتان می کنیم.

۱-مسلم در صحیحش در کتاب «الحیض»، باب «التیمم» می گوید: شخصی نزد عمر آمد و گفت: من محتلم شدم و آبی برای غسل نیافتم؟ عمر گفت: نماز نخوان! عمار گفت: یا امیر المومنین! آیا به یاد نمی آوری که من و تو در سریه ای بودیم، جنب شدیم و

آب نیافتیم پس تو نماز نخواندی ولی من در خاک غوطه ور شدم و نماز خواندم. پس پیامبر فرمود: تو را کافی بود که با دو دست بر زمین بزنی سپس خاکها را فوت کنی و با آن صورت و دو دستت را مسح کنی. عمر گفت: ای عمار! از خدا بترس. عمار گفت: اگر اجازه نمی دهی، این حدیث را برای کسی نقل نمی کنم.

این روایت را هریک از ابو داود در سننش و احمد بن حنبل در مسندش و نسائی و ابن ماجه و بیهقی نیز نقل کرده اند. ولی بخاری امانت در نقل حدیث نداشته و به خاطر حفظ آبروی عمر خیانت کرده و در حدیث دست برده است، زیرا خوشش نیامده که مردم از نادانی خلیفه نسبت به آسان ترین احکام فقه اسلام، آگاه شوند. اکنون ببینید بخاری، چگونه آن را نقل می کند:

بخاری در صحیحش در کتاب «التیمم» نقل کرده است که: شخصی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: من محتلم شدم و آبی- برای غسل- نیافتم. عمار بن یاسر به عمر گفت: آیا به یاد نمی آوری که من و تو در مسافرت بودیم...

ببینید که این جمله را که عمر گفت: نماز نخوان، حذف کرده است زیرا بخاری دلواپس شد و آن را حذف کرده تا از آن رها شود و مردم مذهب عمر را که حتی در زمان حیات پیامبر برای خود می پسندید و در برابر نص قرآن و سنت، اجتهاد می کرد، درک نکنند. البته عمر حتی آن روز که خلیفه مسلمانان شد نیز بر همین مذهب باقی ماند و آن را در میان مسلمانان پخش و منتشر کرد، ابن حجر در این

زمینه می گوید: «این مذهب از عمر، مشهور است» و دلیل اینکه عمر بر مذهبش شدت به خرج می داده، سخن عمار است که به او گفت: «اگر اجازه نمی دهی، به کسی خبر نمی دهم».

۲- حاکم نیشابوری در «مستدرک» از انس بن مالک نقل کرده که گفت: عمر بن خطاب بر منبر رفته بود، این آیه را تلاوت کرد: «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» (۱)- پس در زمین انواع حبوبات و انگور و گیاهانی که پس از درو کردن، باز می روید و زیتون و درخت خرما و باغهای پر از درخت و میوه ها و مراتع را رویانیدیم. بعد از آن گفت: همه را فهمیدیم اما «اب» دیگر چیست؟ سپس عمر گفت: این به خدا خیلی دشوار است. چه می شود که ندانی معنای «اب» چیست؟ هر چه از قرآن را دانستید پیروی کنید و هر چه ندانستید، به پروردگارش واگذار نمائید!! (۲)

و این روایت را بسیاری از مفسرین مانند سیوطی در در المنثور و زمخشری در کشاف و ابن کثیر و رازی و خازن در تفسیرهایشان، نقل کرده اند ولی بخاری طبق معمولش، حدیث را ناقص کرده تا مردم به جهل خلیفه در معنای «ابا» متوجه نشوند و لذا چنین روایت می کند:

بخاری در صحیحش در کتاب «الاعتصام بالكتاب و السنه» از انس بن مالک

ص: ۲۴۸

۱- (۱) -سوره عبس- آیات ۲۷-۳۱.

۲- (۲) -مستدرک حاکم- ج ۲- ص ۵۱۴.

نقل می کند که گفت: نزد عمر بودیم. او گفت: ما از تکلف و دشواری (در معنای آیات) نهی شده ایم.

و بدین سان بخاری با هر حدیثی که بوی نقص و جهالت برای خلیفه از آن می آید، رفتار می نماید. پس خواننده چگونه می تواند از این حدیث ناقص، حقیقت را دریابد، چرا که بخاری جهالت عمر را در معنای «اب» پنهان کرده و فقط می گوید: «ما از تکلف نهی شده ایم»؟!

۳- ابن ماجه در سننش و حاکم در مستدرک و ابو داود در سننش و بیهقی در سننش و ابن حجر در فتح الباری و دیگران از ابن عباس نقل کرده اند که گفت: زن دیوانه ای که کار بد کرده بود را نزد عمر آوردند. عمر در این حکم با افرادی مشورت کرد سپس دستور داد سنگسارش کنند. علی بن ابی طالب از آنجا گذشت. پرسید: این زن چه مشکلی دارد؟ گفتند: دیوانه ای است از قبیله فلان، کار بد کرده است، و عمر دستور داده او را سنگسار کنند. علی گفت: او را نزد عمر بازگردانید و خودش هم نزد عمر رفت و گفت: آیا نمی دانی که دیوانه تا عاقل نشده و خواب تا بیدار نگشته و کودک تا محتلم نشده اگر گناهی کردند، بر آنها نوشته نمی شود و اشکالی ندارد. پس عمر از آن در گذشت و گفت: «اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک می شد». (۱)

ص: ۲۴۹

۱- (۱) - سنن ابن ماجه - ج ۲ - ص ۲۲۷، مستدرک حاکم - ج ۲ - ص ۱۵۹، سنن ابو داود - ج ۲ - ص ۴۰۲، سنن بیهقی - ج ۶ - ص ۲۶۴، تذکره ابن الجوزی - ص ۷۵.

ولی بخاری که از این روایت یکه می خورد و می داند که ممکن است برای مردم سؤال انگیز باشد که چگونه عمر که به حدود الهی که در کتاب خدا و سنت رسولش آمده، علم ندارد، بر کرسی خلافت سوار شده است؟ وانگهی چگونه بخاری این روایت را نقل کند در حالی که، فضیلتی از علی بن ابی طالب در آن آمده است، همو که همواره جهالت ها را برطرف می کرد و آنان را علم و دانش می آموخت؟ از آن گذشته عمر، اعتراف می کند که «اگر علی نبود، عمر هلاک می شد». پس می بینیم بخاری چگونه روایت را با تحریف نقل می کند.

بخاری در صحیحش، کتاب «المحاربین من اهل الکفر و الرده»، باب «لا یرجم المجنون و المجنونه» بدون ذکر هیچ سندی می گوید:

و علی به عمر گفت: آیا ندانستی که دیوانه تا هشیار شود و کودک تا بالغ گردد و خواب تا بیدار شود، گناهی بر آنها نوشته نمی شود.

آری! این نمونه ای بارز و زنده است برای تصرفهای ناروای بخاری در احادیث که هر جا رسوائی برای عمر باشد، آن را ناقص و ابتر می سازد. و همچنین هر جا فضیلتی برای امام علی باشد، تاب و توان نقلش را ندارد!

۴-مسلم در صحیحش، کتاب «الحدود» باب «حد شارب الخمر» از انس بن مالک نقل می کند که: شخصی را نزد پیامبر آوردند که آن شخص، می، آشامیده بود پیامبر با دو قطعه چوب درخت، قریب چهل تازیانه به او زد با هر چوب. ابو بکر هم

همین کار را می کرد. وقتی نوبت به عمر رسید، با مردم مشورت کرد، عبد الرحمن بن عوف گفت: کمترین حد، هشتاد تازیانه است. پس عمر به آن امر کرد.

بخاری طبق روال همیشگی اش نمی خواهد جهالت عمر را در احکام حدود ثابت کند و اینکه چگونه در حدی که معلوم است و پیامبر و ابو بکر آن را انجام داده اند، با مردم مشورت می کند لذا در صحیحش، کتاب «الحدود» از انس بن مالک نقل می کند که پیامبر در مورد کسی که مشروب خورده بود، با چوب و کفش او را زد. و ابو بکر چهل تازیانه زد.

۵- محدثین و مورخین ماجرای رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر کرده اند که چگونه از آنان خواست کاغذ و قلمی به او بدهند تا برای آنها چیزی بنویسد که هرگز پس از او، گمراه نگردند که آن را «رزیه یوم الخمیس» یعنی مصیبت بزرگ روز پنجشنبه می نامند. و ذکر کرده اند که عمر مخالفت کرد و گفت:

رسول خدا هذیان می گوید-والعیاذ بالله-

ولی بخاری در کتاب «الجهاد» و مسلم در کتاب «الوصیه» آن را بگونه ای دیگر نقل می کنند. بشنوید:

ابن عباس رضی الله عنه گفت: روز پنجشنبه. و چه می دانی که روز پنجشنبه چیست؟ سپس گریست تا جائی که اشکهایش، سنگ را بر روی زمین اشک آلود کرد، و گفت: روز پنجشنبه، درد بر پیامبر شدت گرفت. فرمود: کاغذی بیاورید برای شما چیزی

بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید. ولی آنان نزاع و سروصدا کردند هرچند سزاوار نیست در حضور پیامبر، نزاع کرد. و گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هذیان می گوید. پس پیامبر فرمود: از اینجا بیرون روید و مرا تنها بگذارید زیرا حالی که من در آن هستم بهتر است از آنچه مرا به آن دعوت می کنید. و پیامبر وقت نزدیک شدن وفاتش، سه وصیت کرد:

مشرکین را از جزیره العرب خارج سازید و به گروه اعزامی همان مبلغی که من می دادم بدهید و اما وصیت سوم را من فراموش کرده ام!!!

آری! این هم مصیبت روز پنجشنبه است که عمر نقش قهرمان را در آن بازی می کند و آشکارا با پیامبر مخالفت می کند و او را از نوشتن مطلبش باز می دارد، آن هم با آن سخن بسیار زشت که معارض با کتاب خدا است و آن اینکه پیامبر هذیان می گوید و بخاری و مسلم همان عبارت را نقل می کنند و آن را تغییر نمی دهند، چرا که نام عمر در حدیث نیامده است، و لذا نسبت دادن آن سخن زشت به یک انسان مجهول الهویه، ضرری ندارد.

ولی در جایی که نام عمر در روایت می آید، بخاری و مسلم نمی توانند آن را به همان حال رها کنند زیرا خلیفه را رسوا می سازد و حقیقتش را برملا می کند و جراتش را بر رسول اکرم- که بسیار این معنی در زمان حیات آن حضرت تکرار می شد- ظاهر می سازد. و چون بخاری و مسلم و کسانی که مانند آنها هستند، می دانند که این جمله کافی است که تمام مسلمانان را علیه خلیفه بشورانند و حتی

اهل سنت را با او به مخالفت وامی دارد، لذا به تحریف دست می زند- که این حرفه معروف آنان در مثل چنین قضایائی است- و کلمه «یهجر» یعنی هذیان می گوید را تبدیل می کنند به کلمه «غلب علیه الوجع»-درد بر او شدت گرفت. و بدین سان آن عبارت قبیح را کنار می زنند. ملاحظه بفرمائید:

ابن عباس گفت: وقتی پیامبر در حال احتضار بود، افرادی در حضورش نشسته بودند، من جمله عمر بن خطاب. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بیائید برای شما چیزی بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید. عمر گفت: درد بر پیامبر شدت کرده است و ما هم که قرآن داریم. قرآن ما را بس است.

حاضرین سروصدا و نزاع کردند. برخی می گفتند: کاغذی به او بدهید که برای شما چیزی بنویسد که پس از آن گمراه نگردید و برخی سخن عمر را تکرار می کردند. وقتی نزاع و سروصدا و اختلاف در حضور پیامبر بسیار شد، به آنان فرمود: برخیزید بروید!

عبد الله بن مسعود گفت: ابن عباس همواره می گفت: مصیبت! تمام مصیبت در روز پنجشنبه بود که با ۲ اختلاف و سروصدایشان مانع شدند پیامبر برایشان آن مطلب را بنویسد.

البته مسلم هم مطلب را از استادش بخاری فرا گرفته است، ولی به هر حال ما به بخاری می گوئیم: هرچه تلاش کنی که عبارت را تصحیح نمائی و هرچه سعی کنی که حقایق را پوشانی، همین را که نقل کرده ای کافی است و این، حجت را بر تو و

سرورت عمر تمام کرده است. زیرا واژه «هذیان می گوید» یا واژه «درد بر او غلبه کرده است» به یک نتیجه، منتهی می شود. و حتی امروزه هم اگر کسی، درد و تب بر او غلبه کند، مردم می گویند: بیچاره! تب بر او شدت کرده که دارد هذیان می گوید.

و اگر متوجه آن جمله دوم بشویم که گفت: «کتاب خدا ما را بس است» معنایش این است که امر پیامبر تمام شده و وجود و عدمش دیگر فرقی ندارد!

من به صراحت اعلام می کنم: هر دانشمند باوجدانی، اگر فقط در این حادثه با ذهنی خالی، دقت کند، قطعاً علیه خلیفه ای که امت را از هدایت محروم کرد و عامل اصلی در گمراهی امت بود، می شورد و خشمگین می شود.

چرا ما از گفتن حق وحشت داریم؟ مگر در این گفتارمان دفاع از پیامبر و قرآن و مفاهیم اسلامی نیست؟ خداوند می فرماید: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اِخْشَوُا اللَّهَ، وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (۱) - از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهائی اندک نفروشید و هر که به آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکند، پس آنان از کافرین اند.

پس چرا برخی از علما تا امروز که عصر دانش و نور است، با تمام تلاش می خواهند با تاویلهای زورکی و من در آوردی که هیچ ارزش علمی ندارد، حقایق را پشت پرده نگه دارند.

ص: ۲۵۴

بیائید تا با هم ابتکارهای دانشمند این زمان، محمد فواد عبد الباقی در شرح کتاب «لؤلؤ و مرجان» و هنگام بحث از مصیبت روز پنجشنبه را بنگریم و ببینیم چطور این حادثه را تاویل می کند! او می گوید:

اینکه پیامبر گفته است برای من کاغذی بیاورید، ظاهراً می خواسته است چیزی را درباره خلافت ابو بکر بنویسد ولی وقتی دید مردم نزاع و کشمکش کردند و بیماریش شدت گرفت، از آن کار دست کشید و به همانکه او را جانشین خود در نماز خواندن بر مردم، قرار داده بود، بسنده کرد.

و وقتی به معنای «هجر» یعنی هذیان گفت، می رسد، می گوید: «ابن بطال» خیال کرده که «هجر» بمعنای بی عقل شدن است و «ابن التین» آن را به معنای هذیان گوئی گرفته است و این با مقام منیع پیامبر سزاوار نیست. شاید مقصود از «هجر» این باشد که پیامبر دارد از میان شما می رود و این عکس کلمه «وصل» است. و ابن اثیر گفته است که ظاهراً، کلمه استفهامیه است و «ا» استفهامیه اش حذف شده یعنی: آیا سخنش تغییر کرد و در اثر شدت مرض، عقلش را از دست داد؟ و این طور اگر معنی کند بهتر است زیرا اگر، آن را خبریه بدانیم و به معنای ناسزا و هذیان بگیریم، خیلی بد است خصوصاً که عمر این سخن را گفته است و در مورد او چنین گمانی نمی رود. سخن محمد فواد عبد الباقی تمام شد.

ما در ردّ ایشان می گوئیم: ای دانشمند محترم! ظن و گمان هیچ حقی را احقاق

نمی‌کند-چنانکه در قرآن آمده است- و همین کافی است که تو اقرار می‌کنی به اینکه گوینده این سخن زشت، عمر است. وانگهی چه کسی به جنابعالی الهام کرده است که پیامبر، می‌خواسته خلافت ابو بکر را برای آنها بنویسد. و اگر می‌خواست چنین چیزی را بنویسد، مگر ممکن بود که عمر اعتراض کند؟! او که خود ارکان خلافت ابو بکر را بنیان نهاد و مردم را به زور و تهدید و حتی با تهدید به سوزاندن خانه فاطمه زهرا، بر آن واداشت، چگونه در این امر مخالفت می‌کند؟ و آیا کسی غیر از جنابعالی ای دانشمند محترم! چنین ادعائی کرده است؟!

آنچه نزد علما در گذشته و حال معروف است این است که علی بن ابی طالب، کاندید خلافت از سوی رسول الله شده بود، هرچند اعتراف به نص آن نکرده اند.

کافی است آنچه را که بخاری در کتاب «الوصایا» از صحیحش آورده، ملاحظه کنی، که گفت: نزد عایشه ذکر کردند که علی، وصی و جانشین پیامبر بوده است. عایشه گفت: چه وقت به نفع او وصیت کرده بود، درحالی که من او را بر سینه خود تکیه داده بودم! و دستور داد طشتی برایش بیاورند، سپس در آغوشم جان داد بگونه ای که اصلاً نفهمیدم که مرده است. پس کی برای او وصیت کرد؟

بخاری این حدیث را آورده است زیرا در آن از قول عایشه، وصیت، مورد انکار قرار گرفته است و این چیزی است که توجه بخاری را جلب می‌کند. ولی ما به او می‌گوئیم: آنان که نزد عایشه اقرار کردند به اینکه رسول خدا، علی را وصی خود

قرار داده است، راستگو بودند زیرا عایشه آنان را تکذیب نکرد و خودش هم وصیت را نفی نکرد ولی به عنوان استنکار پرسید که چه وقت به نفع او وصیت کرده است؟ و ما به او پاسخ می دهیم: او در حضور اصحاب گرامیش و در غیاب ایشان (عایشه) وصیت کرد و شکی نیست که آن اصحاب، به او گفته اند که چه وقت به نفع او وصیت کرده است ولی حاکمان سلطه گر مانند چنین احتجاج هائی را یادآور نشدند چنانکه وصیت سوم پیامبر را هم به فراموشی سپردند و سیاست بر پنهان کردن این حقیقت استوار گشت، هرچند خود عمر تصریح کرد به اینکه رسول خدا را از نوشتن مطلبش منع نمود زیرا می دانست که راجع به خلافت علی بن ابی طالب است.

ابن ابی الحدید، گفتگوئی را که بین عمر و عبد الله بن عباس انجام شده آورده است که در ضمن آن گفتگو، عمر از ابن عباس می پرسد: آیا در درون علی چیزی در مورد خلافت باقی مانده است ابن عباس می گوید: آری! عمر می گوید: پیامبر نیز در بیماریش، می خواست نامش را به صراحت بیان کند ولی من به خاطر احتیاط و برای محافظت بر اسلام، او را منع کردم! (۱)

پس ای آقای محترم، چرا می خواهی از حقیقت فرار کنی؟ هان! امروز که دیگر دوران سیاه بنی امیه و بنی عباس سپری شده، چرا می خواهید، آن سیاهی ها را

ص: ۲۵۷

سیاه تر کنید و بر آن پرده ها بیافکنید تا دیگران به حقیقت نائل نگردند؟ و اگر واقعا سخت را از روی حسن نیت گفته ای، من از خدای سبحان، برای تو طلب هدایت می کنم.

۶- همان گونه که بخاری عادت کرده است که احادیث پیامبر را کم و زیاد و تحریف کند، به یک حادثه تاریخی مشهور نیز که می رسد، چون در آن، مقام علی برتر از مقام ابو بکر ذکر شده، آن را تماما کنار می زند. علمای بزرگ اهل سنت در صحاح و مسانیدشان، مانند ترمذی در صحیحش و حاکم در مستدرکش و طبری در تفسیرش و جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثورش و ابن اثیر در تاریخش و صاحب کنز العمال و زمخشری در کشاف و دیگران نقل کرده اند که رسول خدا ابو بکر را اعزام کرد و دستور داد این آیات را اعلام کند: «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...» سپس علی را فرستاد و امر کرد که علی این آیات را برای مردم اعلام و ابلاغ نماید.

علی در ایام تشریق میان مردم رفت و ندا درداد: «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَتَبَيَّنُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» (۱) و هرگز پس از امسال، هیچ مشرکی حق ندارد به حج برود و هیچ برهنه ای حق ندارد طواف خانه خدا را انجام دهد. ابو بکر بازگشت و گفت: یا رسول الله! آیا درباره من آیه ای نازل شده؟ فرمود: نه! ولی جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: کسی به جای تو نباید برود جز تو یا

ص: ۲۵۸

مردی که از تو باشد.

بخاری این روایت را در کتاب «تفسیر القرآن» از صحیحش چنین آورده است:

حمید بن عبد الرحمن روایت کرد که ابو هریره گفت: در حج آن سال در روز نحر ابو بکر مرا همراه دیگر پیام رسانان فرستاد که در منی اعلام کنیم که پس از امسال هیچ مشرکی حق ندارد به حج بیاید. حمید بن عبد الرحمن گفت: سپس رسول خدا علی بن ابی طالب را فرستاد و به او دستور داد که برائت را اعلام کند. ابو هریره گفت: علی در روز نحر در منی همراه ما اعلام برائت کرد و گفت که پس از امسال هیچ مشرکی به حج نرود و هیچ برهنه ای، خانه خدا را طواف ننماید. (۱)

بین ای خواننده گرامی که چگونه احادیث و حوادث را طبق هوا و هوس خودشان، کم و زیاد می کنند؟ آیا هیچ شباهتی بین نقل بخاری و دیگر مورخان و محدثان و مفسران از اهل سنت وجود دارد؟

بخاری در این روایت، ابو بکر را بجای پیامبر قرار می دهد که او ابو هریره و افرادی دیگر را در منی برای اعلام برائت می فرستد. سپس سخن حمید بن عبد الرحمن به میان می آید که گفت: رسول خدا هم علی را برای اعلام برائت می فرستد. و بعد از او یک بار دیگر سخن ابو هریره شنیده می شود که علی هم با آنها در برائت روز نحر مشارکت کرده است.

ص: ۲۵۹

و به این روش، بخاری فضیلت علی بن ابی طالب را از بین می برد و بیان نمی کند که جبرئیل از سوی پروردگار به رسول خدا امر می کند که ابو بکر را عزل کند و علی را به جایش بفرستد. و این بر بخاری بسیار دشوار است که وحی الهی ابو بکر را عزل می کند و علی را جایگزینش می نماید لذا هرگز آن را نمی پذیرد و ناچار در آن دست می برد و تحریف می کند.

چگونه پژوهشگر متوجه این خیانت و تحریف نمی شود خصوصا وقتی می رسد به اینکه ابو هریره گفت: ابو بکر در آن سفر حج، مرا همراه با دیگر افراد برای اعلام براءت فرستاد! آیا ابو بکر در زمان پیامبر، کسی بود که اداره امور را به عهده گرفته بود؟ و چگونه شد کسی که خود اعزامی بود، افراد را از میان اصحاب اعزام کند؟!!

بین که بخاری چگونه همه مطالب را زیر و رو می کند و در جایی که علی بن ابی طالب که از سوی پیامبر برای انجام آن کار مهم، فرستاده می شود، زیرا کسی جز او صلاحیت ندارد، جزء یکی از افراد اعزامی می شود و همراه با ابو هریره و دیگران می رود. و دیگر هیچ اشاره ای به عزل ابو بکر و بازگشتش (و حتی در بعضی از روایات گریستنش) نمی کند و به این سخن پیامبر نیز هیچ توجه و اشاره ای نمی کند که فرمود: جبرئیل آمد و به من گفت: یا خودت و یا کسی از خودت باید این کار را انجام دهد.

آری! بخاری حق دارد که این روایت را به طور کلی نادیده بگیرد چرا که این مدال افتخاری است که رسول خدا به پسر عمویش و جانشینش و وصیش و بر امتش اهداء می کند؛ آن هم از سوی پروردگار عالمیان و توسط جبرئیل امین، چنانکه در حدیث ذکر شد. پس دیگر هیچ جایی برای تاویل کنندگان همچون بخاری نمی ماند که محمد مانند دیگر بشر است و گاهی اشتباه و خطا می کند و رأیش معتبر نیست!!

و می بینی بخاری را که در صحیحش در کتاب «الصلح»، سخن پیامبر را به علی بن ابی طالب که فرمود: «تواز منی و من از توام» در داستان برخورد علی و جعفر و زید در مورد دختر حمزه می آورد، در حالی که ابن ماجه، ترمذی، نسائی، امام احمد و صاحب کنز العمال همه این سخن پیامبر را در حجه الوداع نقل می کنند که فرمود:

«علی از من است و من از علی هستم. و هیچ کس نیابت از من نمی کند جز خودم و علی»^(۱) ولی کجا است بخاری که چنین حدیثی را نقل کند؟!

۷- اضافه بر آن که نقل شد. مسلم در صحیحش در کتاب «الایمان»، باب «الدلیل علی ان حب الانصار و علی من الایمان...» از علی نقل کرده است که

ص: ۲۶۱

۱- (۱) - سنن ابن ماجه - ج ۱ - ص ۴۴، جامع الصغیر ترمذی - ج ۵ - ص ۳۰۰، خصائص نسائی - ص ۲۰، مسند احمد - ج ۵ - ص ۳۰، مناقب خوارزمی - ص ۷۹، تذکره الخواص ابن جوزی - ص ۳۶، صواعق المحرقة ابن حجر - ص ۱۲۰.

فرمود: «به آن خدائی قسم که دانه را شکافت و انسانها را آفرید، این عهد و پیمان پیامبر امی (صلی الله علیه و آله) است به من که مرا دوست نمی دارد جز مؤمن و مرا دشمن نمی دارد جز منافق».

ترمذی در صحیحش و نسائی در سننش و احمد بن حنبل در مسندش و بیهقی در سننش و طبری در ذخائر العقبایش و ابن حجر در لسان المیزانش، این روایت را آورده اند ولی بخاری با اینکه روایت را قطعا دیده است، آن را نیاورده و ذکر نکرده، چرا که وقتی این روایت را دیده، کم و زیاد کرده است و متوجه شده است که اگر آن را نقل کند مسلمانان از نفاق بیشتر اصحاب و نزدیکان به پیامبر، آگاه و مطلع می شوند.

آری! با این علامت که پیامبر آن را اعلام کرد؛ همو که هرگز سخن از روی هوا و هوس نمی گوید و جز وحی، سخنی بر زبان جاری نمی سازد، معلوم شد که بوسیله علی، حق از باطل و ایمان از نفاق شناخته می شود زیرا علی آیت عظمای خداوند و حجت کبرایش در این امت است: او همان آزمایش الهی است که خداوند بوسیله این آزمایش، امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پس از آن حضرت آزمایش و امتحان می کند. و هرچند نفاق از اسرار درونی است که جز خداوند کسی بر آن آگاه نمی شود و جز «علام الغیوب» کسی از آن اطلاع پیدا نمی کند، با این حال خدای سبحان از روی لطف و رحمتش به این امت، علامتی را برای آن معین و مشخص

کرده تا هر که می خواهد هلاک و گمراه شود از راه علم و بینه باشد و هر که می خواهد هدایت شود و رهائی یابد از راه علم و دلیل باشد.

بدین منظور نمونه ای از ذکاوت و هوش بخاری را در این زمینه یادآور می شوم که خود شخصا بر این باورم که گذشتگان از اهل سنت، او را برتر شمردند و مقدم داشتند زیرا چنین ویژگی است که او را بر دیگران امتیاز داده بود و آن اینکه تمام سعی و تلاشش در این بوده است که احادیثش با مذهبی که آن را برای خود برگزیده، مخالفت و معارضت نداشته باشد.

او در صحیحش در کتاب «الهبه و فضلها» از عبید الله بن عبد الله نقل می کند که عایشه گفت: وقتی پیامبر به شدت بیمار شده بود و درد بر او غلبه کرد، از همسرانش اجازه گرفت که در منزل من، بیماریش را بگذرانند. به او اجازه داده شد. سپس در حالی که دو نفر زیر بازویش را گرفته بودند، پاهایش به زمین کشیده می شد. آن دو نفر، یکی عباس بود و یکی مردی دیگر. عبید الله گوید: من این جریان را برای عبد الله بن عباس نقل کردم. او گفت: می دانی آن مردی که عایشه آن را نام نبرد، کی بود؟ گفتم: نه! گفت:

او علی بن ابی طالب بود. (۱)

این حدیث را ابن سعد در طبقاتش با سند صحیح نقل کرده و همچنین صاحب سیره الحلیه و دیگر اصحاب سنن آن را آورده اند که در آخرش این جمله است:»

ص: ۲۶۳

زیرا عایشه، هرگز دل خوشی از علی نداشت و از او متنفر بود».

بخاری این فراز از جمله را که ثابت می کند عایشه دشمن علی بوده و توان بردن نامش را هم ندارد، انداخته و حذف کرده است. ولی به هر حال، همین مقدار هم که ذکر کرده دلیل روشنی است برای کسی که اندک توجهی داشته باشد. و آیا بر کدام پژوهنده ای که تاریخ را خوانده و بررسی کرده است، دشمنی و بغض فزون از حد ام المؤمنین نسبت به مولا و سرورش علی بن ابی طالب،^(۱) پنهان و پوشیده است؟! آن قدر او به علی دشمنی می ورزید که وقتی خبردار شد علی کشته شده است، به سجده افتاد و خدا را شکر کرد.

در هر صورت ما از خدا می خواهیم به خاطر پیامبر، از همسرش درگذرد و ما رحمت واسعه خدا را بر کسی تنگ نمی گیریم ولی امیدوار بودیم این همه جنگها و فتنه ها و مصیبت ها به وقوع نمی پیوست که این چنین ما را متفرق کند و اختلاف میانمان بیاندازد و آبرویمان را ببرد و قدرتمان را کم و کاست کند تا جائی که امروز آماج دشمنان و هدف مستعمران و قربانی ستمگران قرار گرفته ایم و لا حول و لا

ص: ۲۶۴

۱- (۱) - ابن حجر در صفحه ۱۰۷ صواعق المحرقة آورده است که: دو نفر اعرابی نزد عمر رفتند که میانشان داوری کند. عمر از علی خواست که قضاوت کند. یکی از آن دو نفر گفت: این می خواهد میان ما داوری کند؟! عمر فوراً عصبانی شد و یقه اش را محکم گرفت و گفت: وای بر تو! می دانی این کیست؟ این مولای تو و مولای هر مؤمنی است و هر که این، مولا-یش نیست، پس او مؤمن نیست.

بخاری و تحقیر اهل بیت:

متأسفانه بخاری روش و طریقه ای را در چارچوب مکتب خلفا که هیئت حاکمه آن را ساخته بود، برگزید و یا اینکه آن مکتب، بخاری و امثالش را انتخاب کرد و از آنان ستون ها و رمز و رازهایی برای تقویت سلطه شان و ترویج مذهبشان ساخت تا جائی که در دوران بنی امیه و بنی عباس بازار خوبی برای اجتهادشان و تاویلشان درست شد و کالایشان رواج بالائی پیدا کرد و تمام عالمانی که برای تایید خلیفه از هرگونه روشهای انحرافی و دروغ استفاده می کردند که با سیاست هیئت حاکمه سازگار بود، به پیشرفتهای مادی فراوانی دست یافتند، هرچند آخرتشان را به دنیایشان فروختند و قطعا تجارتشان در روز رستاخیز زیانبار خواهد بود و در آن روز با پشیمانی و حسرت روبرو خواهند شد.

و چه شباهتی امروز با دیروز دارد. امروزه همان روش ها و همان سیاست را غالباً حکمفرما می بینی. ای بسا عالم جلیل القدری که گوشه نشین است و مردم از او شناختی ندارند و چه بسیار جاهلان عالم نمائی که بر منبر سخنوری و امامت جماعت تکیه زده و با سرنوشت مسلمانان بازی می کند چرا که از مقربین درگاه است و رضایت و تاییدهای رژیم های فاسد را کسب کرده است و گرنه تو را به خدا

به من بگو چگونه می شود تفسیر کرد دشمنی بخاری با اهل بیت پیامبر را که خداوند آنان را از هر رجس و پلیدی دور ساخته و پاک و طاهرشان قرار داده است؟! چگونه دشمنی و عداوت بخاری را با برخی از بزرگان دین و امامان مسلمین که در عصر او می زیسته اند می شود تفسیر کرد که بخاری از آنان هیچ روایتی را نقل نکرده جز روایتی که از قدر و منزلت و مقامشان بکاهد و عصمتشان را که با قرآن و سنت به اثبات رسیده، زیر سؤال ببرد؟! که ان شاء الله نمونه هائی از آن را نقل می کنیم.

و اما از آن سوی، بخاری رو به نواصب و خوارج آورده و از آنها روایت می کند؛ همان ها که با اهل بیت پیکار کردند و آنان را به شهادت رساندند. و لذا او را می بینی که از اشخاصی چون معاویه و عمرو بن عاص و ابو هریره و مروان بن حکم و مقاتل بن سلیمان- که به دجال معروف بود- و عمران بن حطان- دشمن امیر المؤمنین و دشمن سرسخت اهل بیت و شاعر خوارج و خطیبشان که همواره ترانه مدح ابن ملجم مرادی را در کشتن علی بر زبان می راند- روایت نقل می کند.

و همچنین بخاری پیوسته به حدیث خوارج و مرجئه و مجسمه و برخی جاهلان که زمانه از وجودشان هم اطلاعی نداشته، احتجاج و استدلال می کند.

و در صحیحش، علاوه بر دروغ و تحریف بسیار از روایتی که بدان مشهور بودند، برخی روایتهای سبک و زشت و بی معنی نیز آورده است. و برای نمونه آنچه را در کتاب «النکاح» باب «ما یحل من النساء و ما یحرم» آورده است مطالعه کنید که در

آخرش راجع به این آیه که می فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ» (۱) آورده است مطالعه کنید که در آخرش راجع به این آیه که می فرماید: «وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» (۲) از عکرمه و از ابن عباس نقل می کند که کسی با خواهرزنش زنا کند، زنش بر او حرام نمی شود و پس از آن از یحیی کندی و از شعبی روایت بسیار زشت و زننده ای را نقل می کند که حتی شارح بخاری را نیز به ستوه می آورد و در حاشیه آن مطلب قبیح می نویسد: «برای مقام علما سزاوار است که کتابهایشان را از چنین سخنان زشتی را دور نگه دارند و حتی زبان به چنین مطالبی نگشایند».

و همچنین در صحیحش در کتاب «تفسیر القرآن» باب «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ» از نافع نقل کرده که ابن عمر در تفسیر این آیه گفت: یعنی از... می توانند هم بستر شوند.

و شارح به جای سه نقطه که کلمه ای حذف شده است، معنایش را می نویسد و می گوید که مؤلف این کلمه را ذکر نکرده برای اینکه از آن متنفر بوده است! البته این نظر شارح است!

روزی در دانشگاه «سوربون» در پاریس، راجع به اخلاق والای پیامبر که قرآن آن را یادآوری کرده و حتی قبل از بعثتش او را صادق الامین می نامیدند سخنرانی می کردم و این سخنرانی قریب یک ساعت به طول انجامید که در آن ثابت کردم که

ص: ۲۶۷

۱- (۱) -سوره نساء- آیه ۲۳.

۲- (۲) -سوره نساء- آیه ۲۴.

پیامبر هرگز جنگ آور و غاصب حقوق انسان ها نبوده است و چنانکه برخی مستشرقین ادعا کرده اند، او هرگز دینش را با قدرت و زور بر مردم تحمیل ننموده است. پس از سخنرانی، پرسش و پاسخ شروع شد که برخی از دکتراها و متخصصین در امور اسلام و تاریخ مسلمین که بیشترشان از مستشرقین بودند، شرکت کردند و من تقریباً بر همه دشمنانی که ایجاد شبهه می کردند، پیروز و چیره شدم ولی ناگهان یکی از آنان که پیرمرد مسیحی عرب زبانی بود (و گویا لبنانی بود) با اسلوبی که خالی از خباثت و خدعه نبود، بر من اعتراض کرد و نزدیک بود پیروزی مرا به شکستی بزرگ مبدل سازد.

این استاد که به زبان عربی فصیحی سخن می گفت به من! اعتراض کرد که:

سخنانت پر از مبالغه است خصوصاً در مورد عصمت پیامبر چرا که خود مسلمانان و حتی محمد هم آن را قبول ندارد. مگر نه در بسیاری از موارد اعتراف کرده است که او انسانی است معمولی و می تواند اشتباه و خطا کند و مسلمانان اشتباهات زیادی را بر او برشمرده اند و کتابهای معتبر و مورد اطمینان نزد مسلمانان بر آن گواهی می دهد؟ سپس گفت: و اما در مورد جنگ ها، پس بهتر است سخنران محترم به تاریخ مراجعه کند و کافی است کتابهای غزواتی را مطالعه کند که پیامبر در ایام حیاتش آنها را برپا کرد و پس از وفاتش، خلفای راشدین آن خط را ادامه دادند تا جائی که نزدیک شهر «پواتیه» در غرب فرانسه رسیدند و در تمام موارد، دین

نویشان را بر ملتها با زور و نیروی شمشیر، تحمیل می کردند.

حاضرین جلسه، سخنانش را با کف زدن تایید کردند و من به نوبه خودم تلاش کردم آنان را قانع کنم که آنچه دکتر مسیحی گفته صحیح نیست هرچند مسلمانان در کتابهایشان ذکر کرده باشند. ولی از آن سوی صدای خنده و قهقهه حاضرین که مرا مسخره می کردند، سالن را پر کرد.

دکتر مسیحی از نو وارد میدان شد و به من گفت که آنچه را نقل کرده از کتابهایی نیست که مورد طعن قرار گیرد، بلکه از صحیح بخاری و صحیح مسلم است.

ناگهان پاسخ دادم: این کتابها، صحیح و معتبر است اما نزد اهل سنت ولی شیعیان که من هم یکی از آنها هستم، هیچ ارزش و اعتباری برای آنها قائل نیستیم.

گفت: رأی شیعه برای ما اهمیتی ندارد چرا که اغلب مسلمانان، آنان را تکفیر می کنند و مسلمانان اهل سنت ده برابر شیعیان هستند و هیچ ارزشی برای شیعیان قائل نیستند. سپس با خنده مسخره آمیز افزود: اگر شما مسلمانان، میان خودتان تفاهم و توافق برقرار کردید و نسبت به عصمت پیامبران، خودتان را قانع نمودید، آن وقت می توانید ما را قانع کنید.

سپس دوباره رو به من کرده گفت: و اما راجع به اخلاق والای محمد که سخنانی کردی، از تو سؤال می کنم: آیا می توانی حاضرین را قانع کنی که چگونه محمد که پنجاه و چهار سال از عمرش گذشته بود، با عایشه که بیش از شش سال

از نو صدای خنده بلند شد و گردن‌ها کشیده شد که پاسخ مرا بشنوند. من تلاش کردم آنان را قانع سازم که ازدواج نزد عرب دو مرحله است: در مرحله اول عقد و نوشتن برگه ازدواج است و در مرحله دوم، ازدواج کامل و دخول صورت می‌گیرد.

و روزی که پیامبر با عایشه شش ساله ازدواج کرد، با او عروسی نکرد مگر پس از اینکه بالغ شده و نه سال از عمرش گذشته بود. و ادامه دادم که اگر شما با کتاب بخاری ما را مورد احتجاج قرار می‌دهید، این سخن بخاری است. من شخصا در این روایت تردید دارم زیرا مردم در آن زمان دفتر ثبت اسناد نداشتند و تاریخ ولادت و وفات ثبت نمی‌شد. و بر فرض که این روایت، صحیح باشد پس عایشه در نه سالگی بالغ شده است و این چیز عجیبی نیست. مگر در تلویزیون کرارا ندیده ایم دخترهای روسی و رومانی که بازی‌های ژیمیناستیک را انجام می‌دهند و قیافه‌ها کاملا حالت زنانگی دارند و وقتی می‌پرسی که چند سال دارند، با تعجب می‌بینی که کمتر از یازده سال از عمرشان گذشته است؟! و تردیدی نیست که پیامبر با او عروسی نکرده است مگر پس از اینکه بالغ شده و حیض می‌دیده است. و همانا اسلام ملاک بلوغ را ۱۸ سال نمی‌داند چنانکه شما در فرانسه معتقدید، بلکه ملاک بلوغ برای زنها دیدن حیض و برای مردان خروج منی است و همه ما می‌دانیم که برخی از مردان حتی در سن ۱۰ سالگی، محتلم می‌شوند و زنان در سن بسیار پائینی که گاهی

از ده سال هم تجاوز نمی کند حیض می بیند.

در این میان خانمی برخاست و گفت: بفرض اینکه سخت صحیح باشد که از نظر علمی، صحیح هم است، ولی چگونه بپذیریم که پیرمردی در سن و سال بالا با دختری کوچک ازدواج کند؟

گفتم: محمد پیامبر خدا است و هیچ کاری را جز با وحی انجام نمی دهد و حتما خداوند در هر کاری، حکمتی نهفته دارد هرچند من شخصا جاهل به آن حکمت باشم.

دکتر مسیحی گفت: و مسلمانان این را سنتی قرار دادند. چه بسا دختر کوچکی که پدرش با زور او را به ازدواج مردی مسن - که هم سن و سال خودش است - در آورد و متأسفانه این پدیده تا امروز همچنان پابرجا است.

فرصت را غنیمت شمردم که بگویم: و به همین خاطر بود که من مذهب سنی را ترک کردم و شیعه شدم زیرا مذهب تشیع حق را در ازدواج به خود زن می دهد که با هر که بخواهد ازدواج کند و هرگز زیر بار ازدواج تحمیلی از سوی ولیش نرود.

گفت: بگذریم از سنی و شیعه و بازگردیم به ازدواج محمد با عایشه. سپس رو به حاضرین کرده و با لحنی تمسخرآمیز گفت: محمد که پیامبر است و بیش از پنجاه سال سن دارد با دختر خردسالی که از ازدواج جز اندکی نمی داند، ازدواج می کند و بخاری خودش روایت کرده است که عایشه در خانه همسرش با عروسک ها بازی

می کرده است! و این دلیلی است بر کودک بودنش. پس کجا است آن اخلاق والای پیامبرتان!؟

دوباره تلاش کردم حاضرین را قانع کنم که بخاری نمی تواند حجتی بر پیامبر باشد ولی هیچ تاثیری نداشت چرا که آن مسیحی لبنانی با افکار مردم چنانکه خواسته بود، بازی کرده بود و من ناچار شدم به این دلیل که ما با یک زبان با هم حرف نمی زنیم چرا که شما بوسیله بخاری بر من احتجاج می کنید درحالی که من ایمان به هرچه در آن کتاب است ندارم، گفتگو را خاتمه دهم.

از آنجا خارج شدم درحالی که سخت عصبانی و برآشفته بودم بر مسلمانانی که سلاح بزّانی بدست دشمنان اسلام و دشمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم داده اند و در پیشاپیش آنان، بخاری قرار دارد. و به هر حال با نگرانی و اندوه به خانه بازگشتم و شروع کردم صحیح بخاری را ورق زدن و احوال و فضایل عایشه را بررسی کردن. سپس خدای را سپاس کردم که مرا مستبصر کرده و بصیرتم را به هدایت گشوده است و گرنه من هم در شخصیت رسول اکرم سرگردان می ماندم و شاید خدای نخواست، شک و تردید در قلبم راه پیدا می کرد.

لازم است به برخی از آن روایت ها که در جلسه بحث شد، اشاره کنیم تا معلوم شود انتقاد کنندگان بر ما تهمت نزده اند بلکه در همین صحاحمان، مطالب را دیده اند و با همین صحاح، بر ما چیره می شوند.

بخاری در صحیحش در کتاب «بدء الخلق»، باب «ترویج النبی عائشه...» از عایشه نقل کرده است که گفت:

پیامبر با من ازدواج کرد درحالی که سنّ من فقط شش سال بود. پس به مدینه آمدم و در منزل بنی الحرث بن خزرج ساکن شدیم پس من مریض شدم به حدی که موهای جلو سرم ریخت. چندی بعد درحالی که با دوستانم تاب بازی می کردیم، مادرم «امّ رومان» به سراغم آمد و فریاد زد: چه کار می کنی؟ من ندانستم مقصودش چیست. پس دستم را گرفت و مرا دم در خانه برد و من همچنان نفس نفس می زدم. مقداری که آرام گرفتم، آب به سرو صورتم زد و مرا وارد اطاق کرد. در آنجا دیگر زنانی از انصار را دیدم.

به من گفتند: با خیر و برکت! ان شاء الله مبارک باشد! پس او مرا به آنها سپرد و آنها مرا آرایش کردند و تا ظهر نشده، مرا تحویل پیامبر داد و در آن روز عمرم نه سال بیشتر نبود. (۱)

من این روایتها را بی حاشیه به خودت واگذار می کنم، ای خواننده عزیز!

و همچنین بخاری در صحیحش در کتاب «الادب» باب «الانبساط الی الناس» از عایشه نقل می کند که گفت: در حضور پیامبر با عروسک ها بازی می کردم و من دوستانی داشتم که با آنها بازی می کردم و هرگاه رسول الله وارد می شد، از او خجالت می کشیدند ولی او با آنها خوشرفتاری می کرد و وادار به بازی با من

ص: ۲۷۳

می نمود و آنها بازی را با من ادامه می دادند.^(۱)

ای خواننده عزیز! با خواندن این روایت ها در بخاری، دیگر جای اعتراض به انتقاد مستشرقین می ماند؟ خودت انصاف بده.

تو را به خدا، اگر سخن عایشه را به پیامبر ببینی که گفت: «من پروردگارت را نمی بینم جز اینکه به هوا و هوست زود می رسد»^(۲) دیگر در قلبت یک ذره احترام برای چنین زنی می ماند که در نزاهت و پاکی پیامبر شک می کند؟ و آیا این باعث نمی شود که متوجه کمبود عقل و رشد و بلوغ او شوی؟!

آیا بازهم دشمنان اسلام که مسئله شهوترانی و زن دوستی پیامبر را به رخ ما می کشند، مورد سرزنش باید قرار بگیرند، درحالی که در کتاب بخاری می خوانند که خداوند، میل نفسانی پیامبرش را زود برآورده می ساخت و در بخاری می خوانند که پیامبر در یک ساعت با یازده همسرش، هم بستر می شد و نیروی ۳۰ نفر به او داده شده بود!!!

آری! ملامت بر مسلمانانی است که مانند چنین مزخرفات و خرافاتی را می خوانند و به صحتش اقرار می کنند بلکه آن را مانند قرآنی می دانند که هیچ شک و تردید در آن راه ندارد. پیدا است این بیچاره ها هیچ اختیاری ندارند و حتی در

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۱۰۲.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۶ - ص ۲۴.

عقیده شان نیز مجبورند. حاکمان گذشته این کتابها را بر آنان تحمیل کردند و هر اختیاری را گویا از آنان سلب کردند!!

حال بیائید تا با هم مروری بر برخی روایتهای بخاری در طعن بر اهل بیت داشته باشیم:

بخاری در صحیحش در کتاب «المغازی» از علی بن الحسین نقل می کند که حسین بن علی به او خبر داد که علی بن ابی طالب گفت: از غنیمت های روز بدر، شتری به من رسیده بود که پیامبر از خمسی که خدا به او عنایت کرده، به من داده بود...

زمانی که می خواستم برای دو شترم بند و پالان و وسائل دیگر تهیه کنم، آنها را کنار خانه یکی از انصار بستم، و رفتم که وسائلشان را فراهم کنم. وقتی برگشتم دیدم کوهان دو شتر پاره شده و پهلوهایشان دریده شده و جگرهایشان ربوده شده است. این قدر ناراحت شدم که از دیدن آن وضع باورم نمی شد. گفتم: چه کسی این کار را انجام داده است؟ گفت: حمزه بن عبدالمطلب! او فعلا در این خانه با گروهی از انصار مشغول شرابخواری است و یاران و زنان خواننده ای هم همراهشان است. و یکی از این زنان در ترانه اش او را وادار کرد که به این شترها دست درازی کند، او هم فوراً شمشیرش را برداشت و این بلا بر سر آنها آورد و جگرهایشان را با خود برد. علی گفت: فوراً روانه شدم و به سوی پیامبر رفتم و در آنجا زید بن حارثه نیز نشسته بود پیامبر نگرانی را متوجه شد، به من گفت: ترا چه شده است؟ گفتم: یا رسول الله! مانند امروز هیچ روزی بر من نگذشته که

ص: ۲۷۵

حمزه بر دو شترم یورش بیرد و کوهانشان را قطع کند و پهلوهایشان را بدرّد و خودش الآن مشغول می خواری با می خواران در یک منزل است. پیامبر عبایش را پوشید و راه افتاد من و زید هم دنبالش به راه افتادیم تا به آن خانه رسیدیم. اجازه گرفت و وقتی به او اجازه دادند وارد شد و شروع کرد حمزه را ملامت و سرزنش کردن. حمزه که سخت مست شده و چشمانش از شدت مستی قرمز شده بود به پیامبر نگریست، سپس به زانویهای خود نگاه کرد و دوباره با دقت به پیامبر خیره شد. آنگاه گفت: مگر شما بردگان پدرم نیستید؟ پیامبر متوجه شد که او مست و لایعقل است، به او پشت کرد و از خانه خارج شد و ما هم با او خارج شدیم. (۱)

ای خواننده گرامی! به این روایت سراسر دروغ و تهمت و افترا بنگر که چگونه سید الشهداء حضرت حمزه را مورد اهانت قرار می دهد. علتش این است که آن حضرت، مایه افتخار اهل بیت بود و همواره امام علی علیه السلام در اشعارش به او مباحثات می کرد و می فرمود: حمزه سید الشهداء عمومی من است. و چقدر رسول خدا به وجودش افتخار می کرد و روزی که کشته شد و به شهادت رسید بسیار اندوهگین و نگران شد و مدتی طولانی بر او گریست و او را «سید الشهداء» نامید.

حمزه، عمومی پیامبر که خداوند به وجودش اسلام را عزت و شوکت بخشید؛ آن زمانی که مستضعفین از مسلمانان، مخفیانه خدا را ستایش و عبادت می کردند، در

ص: ۲۷۶

برابر قریش با شهادتی بی نظیر ایستاد و اسلام خود را اعلام کرد و از احدی نهرا سید.

حمزه که قبل از هجرت پیامبر، هجرت کرد و برنامه هجرت پیامبر را هموار ساخت.

حمزه که با فرزند برادرش علی، قهرمان بدر و احد به حساب می آمدند. خود بخاری در صحیحش در کتاب «تفسیر القرآن» از علی بن ابی طالب نقل می کند که گفت: من نخستین کسی هستم که در روز قیامت در برابر پروردگارم زانو به زمین می زنم و اعلام می کنم که برای خدا با دشمنانم مبارزه و پیکار کردم. قیس گوید: و درباره آنان این آیه نازل شده «هَذَا خِطْمَانِ اخْتَصَّيْهُمُوا فِي رَبِّهِمْ» او گفت: اینها همان ها بودند که در روز بدر به خاطر خدا جنگیدند: علی و حمزه و عبیده در برابر شیبه بن ربیع و عتبه بن ربیع و ولید بن عتبه.

آری! بخاری را خوش می آید و خرسند می گرداند که این چنین تهمت‌ها و اهانت‌هایی را درباره کسی که مایه افتخار اهل بیت است، نقل کند. سلسله دروغپردازان و حدیث سازانی که چنین روایتی را ساخته اند نیز طولانی است.

بخاری حدیثش را از عبدان، از عبد الله، از یونس، از احمد بن صالح، از عبسه، از یونس و از زهری نقل می کند. اینها هفت نفرند که بخاری روایت را از آنان نقل می کند سپس سند را منتهی می کند به علی بن الحسین؛ همو که زین العابدین و سرور سجده کنندگان است! و آیا سزاوار است که حضرت زین العابدین سلام الله علیه،

چنین دروغها و تهمت‌هایی را دربارهٔ حمزه نقل کند؟ و مگر ممکن است سید الشهداء پس از اسلامش و پس از هجرتش و قبل از شهادتش به چند روز، می بنوشد؟ و آیا سزاوار است که سید الشهداء خوانندهٔ فاحشه ای داشته باشد که برای او ترانه بخواند و از او بخواهد که شکم دو شتر را پاره کند و او هم بی خیال این کار را بکند؟!

آیا سزاوار است که سید الشهداء گوشت حرام بخورد و پهلوها را بدرّ و جگرها را بخورد؟

آیا سزاوار است که رسول خدا در چنان مجلسی، با اجازه و گرفتن اذن، وارد شود؟ در مجلسی که پر از شراب و فساد و تبهکاری است؟! و اصلاً مگر ممکن است پیامبر در چنان مجلسی وارد شود؟

آیا سزاوار است که حمزه سید الشهداء مست باشد که از شدت مستی چشمهایش قرمز شده باشد و رسول خدا را ناسزا بگوید و او را بردهٔ پدرش بخواند؟

آیا سزاوار است پیامبر با دیدن چنین صحنه‌هایی بدون تادیب کردن و حد جاری ساختن و لااقل ملامت و توبیخ کردن، پشت کند و از خانه خارج شود؟ با اینکه او معروف بود به اینکه برای خدا خشم می کند.

من یقین دارم که اگر بر فرض این روایت بجای حمزه، نام ابو بکر یا عمر یا عثمان و یا معاویه برده بود، بخاری قطعاً آن را نقل نمی کرد و اگر می خواست نقل کند، در آن دست می برد و طبق روش همیشگی اش کم و زیادش می کرد. ولی چه

می توان کرد که بخاری اهل بیت را دوست ندارد چرا که اینان مکتب خلفا را نپذیرفتند و همه شان پس از واقعه کربلا کشته شدند، فقط علی بن الحسین زنده ماند که این روایت را از لسان او نقل کردند!!!

چرا بخاری چیزی را از فقه اهل بیت و از علومشان و از اخلاقشان و زهدشان و فضائلشان که کتابها مالا مال از آن است و منابع سنی قبل از منابع شیعی، آن ها را جمع آوری کرده است، نقل نمی کند؟

و بگذار روایت دیگری را از بخاری بشنویم که این بار سرور اهل بیت را مورد اهانت و طعنه قرار داده است زیرا راویان من جمله بخاری هیچ نقصی در علی بن ابی طالب سلام الله علیه ندیدند و در تمام عمرش یک دروغ از او نشنیدند و یک خطا و اشتباه از او نیافتند و گرنه دنیا را پر از سروصدا می کردند. از این رو روایتی را ساختند که او را متهم به سبک شمردن نماز می کند:

بخاری در صحیحش در کتاب «الکسوف» از ابو الیمان نقل کرده که گفت:

شعیب از زهری نقل کرده که گفت: علی بن الحسین گفت که حسین بن علی به او خبر داد که علی بن ابی طالب به او خبر داد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شبی درب خانه او و فاطمه را کوبید و پرسید: آیا نماز نمی خوانید؟ من گفتم: یا رسول الله! جان ما بدست خدا است.

اگر خدا بخواهد ما نماز می خوانیم و اگر نخواهد نماز نمی خوانیم!! وقتی این سخن را گفتیم، پیامبر چیزی نگفت و از آنجا رفت. سپس شنیدم که دست خود را بر رانش می زد

و می گفت: «و انسان بیش از هر چیز، مجادله و گفتگو می کند»!!

نه! ای بخاری! این علی بن ابی طالب، کسی است که مورخین به ما خبر داده اند که حتی در شب هریر (در جنگ صفین) با آن وضعیت سخت، بین دو صف جنگ و فرود آمدن تیرها از راست و چپ، نمی هراسد و فرش خود را می اندازد و نماز شب می خواند.

بین ای خواننده عزیز: علی بن ابی طالب، آن کسی است که قضا و قدر را به انسان ها آموخت و انسان را مسئول رفتارها و کردارهای خود معرفی کرد، او را تصور کن - در این روایت - که یک انسان جبری است که معتقد به «جبر» است و با این عقیده، با رسول خدا به جدال می پردازد و می گوید: جان ما بدست خدا است، اگر خدا بخواهد ما نماز می خوانیم و اگر خدا نخواهد نماز نمی خوانیم!!

ای بخاری! علی بن ابی طالب، آن کسی است که دوستیش ایمان و دشمنیش نفاق است، تو او را بگونه ای توصیف می کنی که بیش از همه کس، جدال می کند.

این به خدا دروغی است مضحک که حتی ابن ملجم، قاتل امام علی و حتی معاویه که مردم را امر به لعن علی می کرد، در آن با تو موافقت نمی کنند. این دروغی است زشت و سبک ولی تو با این دروغ خیلی استفاده کردی چرا که حاکمان و دشمنان اهل بیت را از خودت خشنود نمودی و لذا آنها در دنیای پست، مقام و منزلت را بالا بردند ولی قطعاً پروردگارت را به خشم آوردی که به امیر المؤمنین، سید

الوصیین، و مقسّم بهشت و جهنم که در روز قیامت می ایستد و همه را با سیمایشان شناسائی می کند(۱) پس به جهنمی می گوید: برو به سوی جهنم و به بهشتی می گوید:

برو به سوی بهشت،(۲) اهانت ناروا کردی.

من نمی دانم آیا کتاب تو در روز قیامت نیز مانند کتابت در دنیا است که زرق و برق داشته باشد و زیبا و ظریف صحافی و تجلید شده باشد که در بهترین ریخت و صورت در بیاید؟!

آری! بر بخاری دشوار آمد که ببیند سرورش عمر بن خطاب، نماز واجب یومیّه اش را ترک می کند، وقتی آب برای وضو نمی یابد و لذا بر این عقیده اش تا در ایام خلافتش باقی می ماند و می گوید: «اما من نماز نمی خوانم» و با قرآن و سنت به جنگ می پردازد. لذا دنبال دجال ها و دروغپردازها می گردد که برایش یک چنین حدیثی را وضع کنند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را متهم می کند به اینکه کوتاهی کرده و برای نماز شب بر نمی خیزد. تازه اگر هم فرض کردیم که این روایت درست باشد. اشکالی ندارد و هیچ گناهی بر علی نوشته نمی شود چرا که مربوط می شود به نماز نافله که اگر کسی بخواند ثواب می برد و اگر انجام ندهد، هیچ گناهی بر او نوشته نمی گردد، و هرگز نمی شود آن را مقایسه کرد به کار عمر که نماز واجب

ص: ۲۸۱

۱- (۱) -صواعق المحرقة ابن حجر-ص ۱۲۶.

۲- (۲) -سنن ابی داود-ج ۱-ص ۸۸.

خود را نمی خواند و ترک می کند. ولی کجا می تواند این روایت درست باشد در صورتی که بخاری آن را نقل کرده است!

بخاری نزد اهل سنت معتبر است و اهل سنت تایید کنندگان مکتب خلافت اند که بر سیاست بنی امیه و بنی العباس استوار گشت و کسی که این حقیقت را دنبال و جستجو کند- که امروزه بر احدی پوشیده نیست- و اهل سنت با پیروی از سیاست حکامی که در دشمنی و نبرد با اهل بیت و شیعیان و پیروانشان عادت کرده بودند ندانسته و نفهمیده، در زمره دشمنان اهل بیت و شیعیانشان درآمدند و با دشمنانشان دوستی و با دوستانشان، دشمنی ورزیدند. و بدین سان مقام بخاری را به بالاترین درجه، بالا بردند که دیگر هیچ اثری از میراث اهل بیت و از سخنان امامان دوازده گانه و حتی از سخنان در شهر علم پیامبر که منزلتش نسبت به پیامبر مانند منزلت هارون نسبت به موسی و منزلت شخص پیامبر نسبت به پروردگارش می باشد، در کتابهایشان دیده نشد.

سؤالی که از اهل سنت باید کرد این است که: چه شد که بخاری این قدر بالاتر از سایر محدثین نزد شما به حساب می آید و او را از همه برتر و افضل می دانید؟

بنظرم، تنها پاسخ بر این سؤال این است که:

۱- بخاری کسی بود که روایت‌هایی که آبروی اصحاب بویژه ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه را می برد و آنان را رسوا می ساخت، کم و زیاد و تحریف نمود و این

چیزی بود که معاویه و حکام پس از او، به آن دعوت می کردند.

۲- احادیثی که عصمت پیامبر را خدشه دار می سازد و او را مانند یک انسان معمولی که اشتباه و خطا می کند درمی آورد، در صحیح بخاری، کاملاً روشن و با وضوح نمایان گشت و این مطلبی بود که حاکمان زورگو در طول زمان، آن را دنبال می کردند.

۳- بخاری احادیثی را در ستایش خلفای سه گانه و برتری آنان بر علی بن ابی طالب وضع کرد و این درست همان چیزی بود که معاویه می خواست تا به خیال خودش نام علی را دفن کند.

۴- بخاری احادیث دروغینی را در اهانت به اهل بیت نقل کرد.

۵- احادیث دیگری را در تایید مذهب جبر و تجسم و قضا و قدر در خلافت آورد که امویان و عباسیان آن را منتشر می کردند و شیوع می دادند تا در سرنوشت امت بازی کنند.

۶- احادیث دروغینی را که بیشتر به افسانه ها و خرافات شباهت داشت، روایت کرد تا مردم را تخدیر کند و این چیزی بود که حاکمان دوره بخاری آن را می خواستند.

برای نمونه این روایت را- ای خواننده عزیز- بخوان:

بخاری در صحیحش در کتاب «بدء الخلق» باب «ایام الجاهلیه» به سندش از

عمرو بن میمون نقل می کند که گفت: من در زمان جاهلیت میمون هائی را دیدم که بر گرد یک میمونی که زنا کرده بود، جمع شده بودند و او را سنگ می زدند. من هم با آنها، او را سنگ زدم!!!

ما به بخاری می گوئیم: شاید خدای سبحان، لطفش به میمون ها تعلق گرفت و حکم رجم را که پس از طردشان از بهشت، بر آنها واجب و فرض کرده بود، نسخ کرد و در دوران اسلام زنا را برای آنها روا دانست پس از آنکه در ایام جاهلیت بر آنها حرام بود!!! و لذا هیچ مسلمانی ادعا نکرده که حاضر شده یا شرکت کرده در سنگسار نمودن میمون ها از روزی که پیامبر مبعوث شد تا کنون!

ص: ۲۸۴

بعد از این همه خرافات که صحیح بخاری پر است از آن، باز هم آقایان پژوهشگر و دانشمندان آزاده، ساکت می نشینند و هیچ صحبت نمی کنند؟

ممکن است بعضی از مردم بگویند: چرا این قدر بر بخاری یورش می برید در حالی که شاید در کتابهای دیگر ده ها برابر این حدیث های دروغ و ساختگی وجود داشته باشد؟ این سخن درست است ولی ما بخاری را در میان آنان برگزیدیم چرا که آوازه اش از آفاق اندیشه هم فراتر رفته است تا جائی که نزد اهل سنت به صورت یک کتاب مقدس درآمده است که باطل در آن هیچ راه ندارد و هرچه در آن آمده، صحیح است و نباید کسی در آن شک کند...

به هر حال امت اسلامی که همواره سرنوشتش را دیگران تعیین می کردند، این بار نیز هرچه رشد می کرد و بزرگتر می شد، همواره مورد طمع پادشاهان و سلاطین و مغول و اتراک و اعاجم و استعمارگران قرار می گرفتند.

و عالمان سوء نیز که دنباله رو حاکمان بودند و با فتوهای خود متملقانه دل آنان را بدست می آوردند تا به طمع مال و جاه آنان، به نان و نوائی برسند، طبق سیاست «اختلاف بیانداز، حکومت کن» عمل کردند و به کسی اجازه اجتهاد را ندادند چرا که از آغاز قرن دوم توسط حاکمان، آن در بسته شده بود. و به هر حال از فتنه ها و جنگهایی که میان اهل سنت-که اغلب مسلمین از آنان بودند-و شیعیان که اقلیت بودند اتفاق می افتاد استفاده می کردند و چنین وانمود می کردند که شیعیان، خطرناک اند و باید از میان بروند. و بدین سان علمای اهل سنت مشغول این بازی سیاسی خطرناک و فریبکارانه در انتقاد و تکفیر شیعه و ردّ بر آنان شدند و با تمام توان و استفاده از همه فنون بحث و گفتگو و مناقشه، ادله آنان را مورد انتقاد و ردّ قرار دادند که در این زمینه هزاران کتاب نگاشته شد و هزاران بیگناه کشته شد که هیچ گناهی جز ولایت اهل بیت و پیروی از عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشتند و با حاکمانی که به زور بر گرده امت سوار شده بودند، به مخالفت برمی خاستند.

هان! امروز در دوران آزادی ها و در عصر نور یا چنانکه آن را می نامند، در عصر دانش و مسابقه کشورهای بزرگ برای اشغال فضا و استثمار کره زمین، اگر دانشمندی از قید و بندهای تعصب و تقلید رها شد و کتابی نوشت که از آن بوی تشیع می آید، خونشان به جوش می آید و تمام تاب و توان خود را برای تکفیر و

لعنش بسیج می کنند، چرا که با وضعیت آنان مخالفت کرده است ولی اگر کسی کتابی را در ستایش و مدح بخاری بنویسد، به عنوان عالم بزرگ معرفی می شود و تبریک و تهنیت ها از هر سوی، بر او سرازیر می گردد و بر اعتبار خانه اش، افرادی سر تسلیم فرود می آورند. که حتی نماز و روزه نیز آنان را از تملق و زورگوئی باز نمی دارد.

و تو می پنداری که چه انگیزه هائی باعث شد که بیشتر بندگان خدا، ره انحراف و کژی را پیمایند و چرا بیشتر مردم به سوی گمراهی راه یافتند. ولی قرآن کریم با یک گفتگو و مناقشه ای که بین پروردگار عز و جل و ابلیس لعین رخ داده است، تو را بر این راز نهفته آشنا و آگاه می سازد:

(خداوند) گفت: چه شد که به آنچه دستور می دهم، برای او سجده نمی کنی؟

(ابلیس) گفت: من از او بهترم. تو مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای.

گفت: پس از بهشت خارج شو. نشاید که در آن تکبر کنی. برو بیرون که تو از پست ها و حقیرهائی.

گفت: مرا تا روز رستاخیز زنده بدار.

گفت: تو زنده خواهی بود.

گفت: حال که مرا به گمراهی کشاندی، من هم بندگان را از راه مستقیمت گمراه می کنم. آنگاه از پیش روی و از پشت سر و از طرف راست و طرف چپ، بر آنان یورش می برم تا اینکه بیشترشان شکر نعمت را بجای نیاورند.

گفت: بیرون رو که تو رانده در گاه مائی و هر که از فرزندان آدم تو را پیروی و اطاعت کند، قطعاً جهنم را از تو و آنان پر خواهم کرد. (۱)

و در جای دیگری خداوند می فرماید:

«یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا، إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ، إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ* وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا، قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ، أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ* قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ، وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ* فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُّهْتَدُونَ» (۲)

-ای فرزندان آدم! مواظب باشید که شیطان فریبتان ندهد چنانکه پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد و جامه عزت را از نشان خارج ساخت و قبايح پنهانی آنان را پدیدار نمود

ص: ۲۸۸

۱- (۱) -سوره اعراف آیات ۱۲-۱۸. «قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْبُجْدَ إِذْ أَمَرْتُكَ، قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ* قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا، فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ* قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ* قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ* قَالَ فَبِمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ* ثُمَّ لَأَنبِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ، وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ* قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا، لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ.

۲- (۲) -سوره اعراف- آیات ۲۶-۳۰.

و همانا شیطان و بستگانش شما را می بینند درحالی که شما آنها را نمی بینید. و ما شیاطین را اولیا و دوستدار کسانی قرار دادیم که ایمان ندارند. و اگر اینها کار زشتی را مرتکب شوند می گویند پدرانمان را بر این کار یافته ایم و خداوند به ما دستور داده است. بگو به آنها که هرگز خداوند به کارهای زشت دستور نمی دهد. آیا چیزی را که نمی دانید بر خداوند دروغ می بندید؟

بگو: پروردگرم به قسط و عدل امر فرموده است و دستور داده که در هر عبادت، روی به او آورید و خدا را مخلصانه بخوانید زیرا همان گونه که در آغاز شما را آفرید، به سوی او باز خواهید گشت. گروهی را هدایت کرده و گروهی سزاوار گمراهی شدند، آنان کسانی هستند که شیاطین را-نه خدا را-اولیای خود قرار دادند و گمان می کنند که هدایت شده اند.

از این روی به تمام برادران مسلمانم می گویم: شیطان را لعنت کنید و آن را به دلهای خودتان راه ندهید. بیائید با هم بحث علمی کنیم که قرآن و سنت پاک آن را پذیرا است. بیائید با هم متحد شویم و قرار بگذاریم که احتجاج نکنیم جز با چیزی که نزد ما و شما به ثبوت رسیده است و آنچه در گذشته بر آن اختلاف داشتیم، رها کنیم. مگر پیامبر نفرموده است: «اتم بر خطا و اشتباه، اجتماع نمی کنند» پس حق و راستی در چیزی است که ما (شیعیان و اهل سنت) بر آن اجتماع داریم و خطا و اشتباه در چیزی است که ما در آن اختلاف ورزیده ایم. و اگر تنها همین ستون را برپا کنیم، صفا و دوستی و الفت و محبت و هم بستگی جهان را فرا می گیرد و نصر خدا با

پیروزی می رسد و برکت از آسمان و زمین سرازیر می گردد. و وقت آن رسیده است. دیگر جای درنگ نیست. ما (شیعه و سنی) که همه در انتظار امام مهدی علیه السلام هستیم و بشارت به قدمش کتابهایمان را پر کرده است؛ آیا این دلیل، کافی نیست که سرنوشتمان یکی است؟ بنابراین، شیعیان برادران شما هستند و اهل بیت مخصوص آنها نیست. محمد و اهل بیتش علیهم السلام، امامان تمام مسلمین هستند؛ پس اگر با هم اتفاق کنیم هرگز گمراه نمی شویم. مگر نه پیامبر می فرماید:

«من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم که اگر به آن دو تمسک جوئید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم اهل بیت»^(۱) و مهدی هم از عترتش است.

و حال که عصر ظلمت ها و ظلم ها گذشته است، که به خدا هیچ کس به اندازه عترت پاک پیامبر، ظلم ندیده اند تا جائی که بر منابر مورد لعنت و نفرین قرار گرفتند و کشته شدند و زنها و فرزندانشان روبروی دیدگان مسلمانان، اسیر گشتند، وقت این شده است که ظلم را از اهل بیت پیامبر دور سازیم و امت را به آغوش گرمشان باز گردانیم؛ آغوشی که پر است از رأفت و رحمت و مهربانی و به بهشت خرمشان

ص: ۲۹۰

۱- (۱) قبلا تذکر دادیم که این حدیث هرگز با حدیثی که می گوید: «کتاب خدا و سنت» تعارض ندارد زیرا کتاب خدا و سنت رسولش، نیاز به مبین و مفسر و موضح دارد. و همانا پیامبر ما را هدایت می کند و ارشاد می نماید به اینکه مفسر و مبین قرآن و سنت، همان عترت پاک و ائمه اهل بیت هستند که تمام مسلمانان گواهی می دهند که در علم و عمل بر دیگران سبقت دارند.

در آئیم که پر است از علم و عمل و به سایه درخت بارورشان که مالا مال از فضیلت و شرافت است، روی آوریم چرا که خدا و فرشتگانش بر آنان درود فرستاده اند و به تمام مسلمانان امر کرده اند که در تمام نمازها بر آنان صلوات بفرستند و محبت و مودتشان داشته باشند.

هیچ مسلمانی منکر فضیلت اهل بیت نیست. و همانا شاعران در طول دوران های گذشته در مدح آنان اشعار سروده اند. این فرزدق است که درباره آنان می گوید: «اگر تقوای پیشگان، شمرده شوند، آنان امامانشان به حساب می آیند، و اگر گفته شود چه کسانی بهترین مردم روی زمین اند، به آنان اشاره می شود. اینها کسانی هستند که محبتشان دین و بغضشان، کفر است و تقرب به آنها، به ملجا و پناهگاه الهی روی آوردن است. نام اینان پس از نام خدا می آید و هر خیر و خوبی به آنها پایان می یابد».

و ابو فراس، شاعر معروف آنان را مدح می کند و عباسیان را هجو و مذمت می نماید در قصیده «شافیه» معروفش. و در بخشی از آن، می گوید: «ای می فروشان! از افتخارهای خود دست بردارید و افتخار را واگذارید به کسانی که در روز سؤال و پرسش، پاسخگویند و در وقت عمل، بهترین عاملان اند. اگر غضب کنند، فقط برای خدا غضب می کنند و اگر حکم کنند هرگز احکام خدا را ضایع نمی کنند».

سحرگاهان در خانه هایشان صدای تلاوت قرآن بلند است و در خانه های شما صدای ساز و آواز بلند است. رکن و زمزم و حجر الاسود و حرم و خانه خدا، خانه آنها است. هر

قسمی را در قرآن ببینیم و بشناسیم که خدا به آن قسم خورده، بدون شك، آنان همان قسم هستند».

و همچنین زمخشری و بیهقی و قسطلانی ابیاتی را از امام ابو عبد الله محمد بن علی انصاری شاطبی نقل کرده اند، که در بخشی از آن آمده است:

«من نمی خواهم ابو بکر و عمر را به بدی یاد کنم ولی محب و علاقمند بنی هاشم هستم. و اگر بخواهم علی و فرزندان او را ستایش کنم و به یاد آنان باشم، هرگز در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای ترس و وحشت ندارم. می گویند: چه شده است که نصاری و مسیحیان و تمام خردمندان از عرب و عجم، آنان را دوست می دارند به آنها پاسخ می دهم که به نظر من محبت آنان در دلهای تمام آفریدگان حتی حیوانات و بهایم نیز، نفوذ کرده است».

آری! برخی از مسیحیان نیز کتابهایی در ویژگیها و فضائل اهل بیت بوئزه علی بن ابی طالب نگاشته اند و این همان چیزی است که امام شاطبی در اشعارش بدان اشاره کرده است و این یکی از اسرار و عجایبی است که هنوز، به صورت معما باقی مانده است، و گرنه چگونه است که یک نصرانی، اعتراف به حقیقت اهل بیت دارد ولی اسلام نمی آورد؟ و شاید هم مسلمان شده ولی از روی ترس یا طمع، اعلام نمی کند.

در هر صورت صاحب کتاب کشف الغمه از قول برخی مسیحیان در مدح

ص: ۲۹۲

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند:

«علی، امیر و پیشوای تمام مؤمنان است و دیگران در خلافت طمع دارند. او است که نسب والا دارد و اسلامش پیش از همه بود و تمام فضائل در او جمع است. همه اصحاب اجماع دارند بر اینکه او افضل و برتر از همه است و پس از پیامبر پارسا تر و شجاع تر از همه است. اگر من غیر از نصرانیت، بخوادم مذهبی را برای خود بپذیرم، جز مسلمان شیعه، مذهب دیگری را برای خود قبول نخواهم کرد».

بنابراین، مسلمانان سزاوارتر به محبت و موالات اهل بیت پیامبرند بویژه که اجر و پاداش رسالت، موقوف بر محبت و مودتشان است.

امیدوارم که این فریادم، گوشهای شنوا و قلبهای دانا و دیدگان بینائی پیدا کند و بدین سان در دنیا و آخرت، خوشبخت گردم. و از خدای سبحان می خواهم که معلم را خالص برای خودش قرار دهد و از من بپذیرد و مرا ببخشد و گناهانم را بیامرزد و مرا در دنیا و آخرت، خادم و نوکر محمد و عترتش علیهم السلام قرار دهد چرا که خدمت آنان، رستگاری بزرگ است و همانا پروردگارم، بر صراط مستقیم است.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

ص: ۲۹۳

- ۱- صحیح بخاری (دار الفکر و دار احیاء التراث العربی).
- ۲- صحیح مسلم (دار المعرفه و دار احیاء التراث العربی).
- ۳- سنن ترمذی (دار احیاء التراث العربی).
- ۴- سنن نسائی (دار احیاء التراث العربی).
- ۵- سنن ابی داود (دار احیاء السنه النبویه).
- ۶- سنن الکبری بیهقی (دار المعرفه بیروت).
- ۷- مسند احمد بن حنبل (دار الفکر).
- ۸- مستدرک حاکم (دار المعرفه).
- ۹- حلیه الاولیاء (دار الکتاب العربی).
- ۱۰- تاریخ طبری (دار سویدان-بیروت).
- ۱۱- کنز العمال (مؤسسه الرساله).
- ۱۲- معجم الکبیر طبرانی (وزارت اوقاف-بغداد).
- ۱۳- تفسیر ابن کثیر (دار المعرفه).

- ١٤- تفسير طبرى (دار المعرفه).
- ١٥- تفسير قرطبي (دار احياء التراث العربى).
- ١٦- خصائص نسائى (مكتبه المعلا-كويت).
- ١٧- تاريخ مسعودى (دار الاندلس-بيروت).
- ١٨- العقد الفريد ابن عبد ربه (دار الكتاب العربى-بيروت).
- ١٩- الاصابه (دار احياء التراث العربى).
- ٢٠- تاريخ ابن كثير (دار صادر و دار بيروت-بيروت).
- ٢١- تذكره الحفاظ (دار احياء التراث العربى).
- ٢٢- السيره الحليّيه (دار احياء التراث العربى).
- ٢٣- سنن ابن ماجه (دار الفكر-بيروت).
- ٢٤- طبقات الكبرى ابن سعد (دار صادر و دار بيروت).
- ٢٥- سنن دارمى (دار الفكر-بيروت).
- ٢٦- الامامه و السياسه ابن قتيبه (مؤسسه الحلبي).
- ٢٧- اسد الغابه (المكتبه الاسلاميه-مصر)
- ٢٨- تفسير فخر رازى (مطبعه البهيه-قاهره).
- ٢٩- تاريخ يعقوبى (دار صادر-بيروت).
- ٣٠- سيره النبويه ابن هشام (دار احياء التراث العربى).

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

